

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, Nos. 1331, 1395, 1421, 1433, and 1454.

3254
'AMAL-I-SĀLIḤ
OR
SHĀH JAHĀN NĀMAH
OF
MUHAMMAD SĀLIḤ KAMBO.

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)



954.0235
Nov/1953

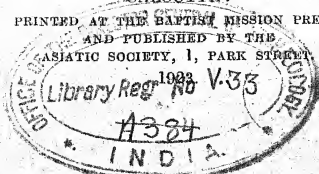
EDITED BY
GHULAM YAZDANI,

*Director of the Archaeological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and
Epigraphist to the Government of India for Persian and
Arabic Inscriptions.*

VOLUME I.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.



Library Regd No V-33

1384

INDIA

CENTRAL ANTHROPOLOGICAL
INSTITUTE, WASHINGTON, D.C.

Acc. No. 13264

Date 14.5.1960

Call No. 954.1235 vol. I.

Muh / Ya2

مدت مدید فروغ پذیر پرتو ماه رایت ظفرهاله شد - و گل زمین باغی
 فردوس آئین که طرح افکنده عهد سعادت مهید بادشاهزادگی بود از پرتو
 نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل
 سراستان ارم گذاشت - و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک
 به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق شان پرستاران آن قره
 حور عین و رابعه بذات سپهر برین نداشت - بنابر آن متصدیان مهمات آن
 پرگنه باسلس نهادن نشیمن های دل نشین فرمان پذیر گشتند *

بیدست و نهم قصبه سرهند که از جمله خالصات است مضرب سراق
 اقبال شد - و عرصه باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح
 پذیرفته رفته از ترتیب و مرمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن
 بسرحد نهایت خوبی و مرغوبی گرائیده بود - و درختانش رشک طوبی
 شده سدره آسا به منتهای مرتبه کمال رسیده بودند از میامین ورود اقدس
 غیرت افزای فلک اطلس گشت - و نشیمن های دلکش آن باغ که بغایت
 دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمای هفت
 کاخ اخضر گردیده روکش این آبنوسی طارم مقرنس آمد - چون وقت
 قدم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها
 تا دار السلطنت لاهور جای دیگر که درخور تزیین انجمن جشن نوروزی
 باشد یافت نمی شد - بنابر آن بزم آرایان انجمن سور و سرور و پذیرایه بندگان
 محافل عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت
 بآیین بندگی این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بدیباغ طرح افکنده
 حضرت جنت مکانی بود مامور شدند *

هشتم ماه بجانب پالم ره گرایی شده عمارت عالی که در آن مقام
 اساس نهاده آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانست سپهر اطلس
 یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط پرداختند -
 درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آن صورت
 فرح آمیز رنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنی مذکور آنکه چون
 حضرت کشورگیر اقلیم شکار درین نخچیرستان سرگرم نشاط شدند قضا را
 در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصی که بخاص بان موسوم
 است چهل آهو سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از هیچ صیادی
 که عمر به نخچیر افگنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان
 منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث رفور انبساط طبع اقدس شد -
 چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید
 از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز
 بدست خود از یک تفنگ چهل آهو زده باشد - طالبی کلیم از شعرایی
 سرآمد پای تخت این رباعی به نظم آورده بعرض رسانید * رباعی *
 چون شاهجهان بادشاه کشورگیر افگند بصیدگاه پالم نخچیر
 روزی به تفنگ خاصبان چهل آهو افگند که نگند بیک صید در تیر
 درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعی ظفرخان ابدال والی ثبت
 اطاعت پذیر شده روی زر از سکه مبارک نام نامی و سر منبر را از خطبه
 القاب سامی مغرور نموده - و نه اشرفی مسکوک به سکه مبارک که بر سیل
 نمودار با پیشکش بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر
 مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین پرگند انباله که
 در عهد بادشاهزادگی داخل محال جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته
 پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل می گماشتند - درینولا بعد از

تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید - و ازین رو سر حلقه سرافرازان
 گیتی از امثال و اقران خود شده برین سرفرق افتخار به فلک قمر رسانید -
 و روز دیگر سلیم گدّه که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن
 حضرت روکش مدینه الاسلام بغداد گشت - و آب رودش که از زهاب
 چشمه سار کوثر و تسنیم است باعث زهاب آبروی فرات و نیل گردیده
 آتش رشک در دل دجله بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل
 افگند - این موضع در اصل بنا نهاده سلیم خان پسر شیر خان افغانست
 که بعد از اساس افگندن چار دیوار آن بنا بر عدم مساعدت روزگار فرصت
 عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکانی را زهت این
 مکان جنت نشان دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرمت فرمودند -
 و نشیمن های خوش و منزهایی دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد
 دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - بمجمعه حضرت سلیمان مقامی
 در روز دوم اقامت سلیم گدّه که هفتم ماه بود همعنان فتح و ضغرسوار
 شده بحسب زیارت روضه حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند -
 و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام و ادای وظایف
 زیارت آن حظیرة خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکه این کشور
 است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده متوجه زیارت
 مرقد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفين سلطان المشايخ شیخ نظام
 الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استفاضه انواع میامن
 و برکت اندوخته به پرتو قرأت فاتحه فایکه مشاغل انوار مزید روح
 راحت در آن خاک پاک برافروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار
 خاصه شریفه سوای آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب
 امر اعلیٰ معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند *

و همدرین روز خان مشار الیه بانعام هزار و پانصد اشرفی و حاکم خان را بمرحمت چهار صد اشرفی و شیر خان نرین را بعفایت ده هزار روپیہ اکرام بخشیدند - هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت جمعی از سپاهیان شکوه مند را بجهت نگهبانی زراعت تعیین فرمودند تا از عبور لشکر پهناور که بهنگام قلت عوض آن بیش از یک کروه می باشد ضرر کلی به زیردستان نرسد - و با این همه مردم متدین را متصدی برآورد پایمالی زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی خیف و میل جبر کسر و تلافی نقصان مالی ایشان از خزانه عامره نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبه متہرا که از قدیم الدھر پرستش گاه معتبر هندوان است مقام فرمودند - چون در بیشه برابر مہابن بر آن سوی رودبار چند شیر تفرومند گوزن افگن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی می رسانیدند - بنابر دفع ضرر زیردستان بیدنگ آهنگ صید آن زیردست ددی چند نموده فیل سوار دو قلادہ شیر تناور و دو دیگر ماده را که در تفرومندی ازینہا زیادہ بودند صید فرموده و یک شیر بچہ زندہ گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برکت افروز کہ لیلۃ البرات بود باوجود عدم تہید سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتی مطاع ہر دو کنار رودبار جون و کشتیہای میان آب را چراغان کردند کہ مانند آن در نظایر این روز بی نظیر در نظر نیامدہ بود - در منزل چہارم باز در عین گرمگاہ روز دو شیر قوی ہیکل را بہ تفنگ خاصہ صید نمودند - یکی بوزن ہفت من و دہ سیر و دیگر کہ ماده بود بہ پنج من رسید *

چہارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبہ دہلی در یک منزل شہر از کمال بلند اقبالی بسعدت تقبیل حلقہ ہلالی رکاب مبارک آن سرور کہ

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر آیات موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطه خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکه ارض و لهذا بذابر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد پاستان باز پیوسته پای تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دارالسلطنت خداوندان این دولت کده عظمی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کرده آلهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین برکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی بانتها رسیده نوبت سعادت‌مندیها در آمد این معنی محرک اراده آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدان سمت بر قصد اقامت و اندیشه درنگ قرار گرفت - مع هذا برخی از سعادت نصیب‌های بقعه کامل نصاب کشمیر دلیپذیر مویذ تمشیت آن مشیت و موکد رسوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر شعبان سال مذکور طلیعه افواج بحر امواج موکب منصور بچاناب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع گهات سامی که نزدیک دارالخلافه واقع است بجهت مصلحت تهیه مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین‌های این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا خان عالم را که در فن میر شکاری و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده از دهلی باز گردانند -

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجسته
 انجمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سوم از عمر پائنده بآئین فرخنده
 آراستگی یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقررۀ این روز از
 داد و دهش بظهور رسید - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب
 شش هزاره ذات و سوار سر سرفرازی برافراخت - از بدایع امور غریبه
 که درین روز تفرج آن روی داده باعث حیرت نظارگیان شد اینکه
 مقرب خان دکنی اسپه معلم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیری
 بی محابا با زنده فیلی که مست نبود یا چاره فیلی که بسیار کلان نباشد
 روبرو می شد - و دستها بر پیشانی و کله فیل استوار نموده خرطوم و سر
 او را بدنندان می گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز رخ بسوی
 هم نمرد آورده بر گرداگرد فیل فرزین وار خانه خانه بجست و خیز
 در می آمد - و حریفانه متصد غفلت خصم و مغتہز فرصت خود بوده
 فرزین بند فیل می پرداخت - تا که رفته رفته خود را بحریف خویش
 رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می کرد - و چندان شگرفی
 و بو العجبی بظهور می آورد که فیل را بی دست و پا کرده در عرصه
 میدان فیل بند مات حیرت می ساخت *

یازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده داراشکوه که درینولا حضرت و اهاب
 متعال آن سعادت مند جاوید را از کریمه سلطان پرویز مرحوم صبیغه فرخنده
 لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدوم و برکت قدم داده بود از فیض ورود
 حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامن آسمانی و برکات جاودانی گردید -
 بادشاهزاده خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده دو
 تقوز پارچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بندها
 عطا کرد *

هفتصدی پانصد سوار و مکرمت خان بخدمت فوجداري اکبر اباد و منصب دو هزاري هزار سوار و قاضي محمد سعيد از تغيير او بخدمت ديواني بيونوات و منصب هزاري دو صد سوار و زين الدين علي برادر اسلام خان از تغيير او بخدمت داروغگي داغ و تصحيحه سر افراز و سربلند گريدند *

درين سال به تجويز منجمان ديگر باره طلا و نقره که هموزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بخاصيت تصدق که دافع و رافع انواع بليات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصديق آن مي نمايد در همة سال مطلقاً مکروهی پيرامن وجود اقدس نگشت - درينولا پرسوتم سنگه نبيرد راجه راج سنگه که بدالالت هدايت از تيه ضلالت و غوايت انحراف چسته به شاه راه مستقيم حق گراييده بود منظور نظر انور شده به سعادت مند نامور گشت - و بهرحمت خلعت خاصه و هزار روپيه انعام اکرام يافت *

پنجم ماه مذکور محکدار خان که سابقاً کيفيت نيکو خدمتي او گذارش يافت از دکن سعادت گراي گشته بشرف ملازمت اشرف رسیده مشمول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و گهپوه مرصع و اسپ و فيل يافته به نهايت مراتب مدعا رسيد - و ضمّ انعام بيست هزار روپيه نقد با اين مراتب جبرکسور و تلافی فتوری که باحوال او راه يافته بود نمود و با رفع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار موثکير از صوبه بهار جاگير يافت - دوازدهم ماه خيرات خان ايلچي قطب الملک که در نخستين سال جلوس همایون فال بايران شتافته بود اکذون معاودت نموده آهنگ گلگنده داشت از سعادت اندوزي زمين بوس درگاه والا بکام خاطر فيروزي يافته سه راس اسپ عراقي با چند استر بروعي و شتر بخني و انواع نفایس اقمشه ايران برسم پيشکش کشيد *

سرشت و فساد نیت قابل منصب ندانسته مبلغ دو لک روپيه بطريق
مالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ - ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه
هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال چهل و چهارم از عمر
بیشمار خدیو روزگار بآئین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و آداب
آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قرار داد خاطر اشرف آن
بود که هرگاه که سردار پی سپاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت بیکی
از شاهزادهای والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر
تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزاده شاه شجاع
هنگام یورش دکن مرتبه منصب عالی یافته بودند بنابراین بطریق اولی
تعیین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلی داشت - لاجرم درین روز مبارک
تارک شایستگی آن والا گهر بمنصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار
و مرحمت خاص آفتاب گیر سر بلند پی یافته دقایق مقدار آن نامدار
از عنایت علم و انقاره و طومان و طوغ و دستوری نصب بارگاه سرخ
در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص پذیرفت - عمده الدوله اسلام خان
بخدمت میر بخشی گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت
سرافرازی یافت - و بذبح حسن اتفاق عدد حروف بخشی ممالک با تاریخ
استعداد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد -
خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسب و فیل و سعادت
تعیین در فوج بادشاهزاده عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد -
شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان
داروغه آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات
و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمره غلامان صاحب اعتماد بمنصب

دیگر باره فرمان‌های جهان مطاع در باب تنفیذ اوامر و نواهی ملت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبالغه بسیار خصوص در باره سیاسات شرعی ارسال داشتند - و در ماده عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفره و از مومنت بتکدهای مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشار از ممانعت و تعرض احوال هندوی که اراده مسلمانان داشته باشد و زجر آن مشرکان. فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت^۱ [بر سر سوختگان]^۲ ایشان و منع آن ملاعین از سر ایداء اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمدان اسپر سپاهیان شده باشند تاکید را بسرحد احتیاط رسانیدند - راجه بخنار پسر راجه راج سنگه که براهنمائی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سرافراز گردید *

^۲ [هشتم]^۳ ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغییر صوبه دارایی گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از اوجین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر برسم نذر و موازی یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سیل پیشکش گذرانید - و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حواله سید خانجهان شد که در قلعه گوالیار بایکی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگهدارد - و فتح خان را باوجود بد عهدی و شرارت

اعظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدار شان خلعت داده مفتخر و مباهی ساختند و از افزایش مراتب مناصب پایه قدر و مقدار همگی بدین موجب افزاختند - جعفر خان بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عبد الرحمن از اصل و اضافه بمنصب هفت صدی دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدی یکصد سوار *

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخنده میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم برسم معبود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار بادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطه خاک اغبر را روکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقه زمین را پایه کرسی سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روایح اقسام بخورات طیبیه و نفحات انواع خوشبوها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلة القدر به تلاوت ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی و خلعت فجی و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب عیایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت بادشاه که همواره بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاء اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نمود - چنانچه بتازگی باعث تحریر و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدی علی شارعها الصلوة و السلام شده

جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احمدي و هزار تغنگچي و پياده بسيار و بندوگچي و كماندار با دو هزار سوار ديگر از تاييضان امرای حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سيد خانجهان به عنايت خلعت و اسب و فيل و راجه جی سنگه و اله و یردي خان و دولت خان و خليل خان بمرحمت خلعت و اسب و بعضی ديگر به عنايت اسب و جمعی به سروپای تنها سرافرازي يافته - اصالت خان از اصل و اضافه پيايۀ هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار رسیده از تقدیم خدمت بخشي گريي لشکر ظفر اثر معزز گردید - و ده لک روپيه از خزانه عامره برای مدد خرج جزئیات در بایست عسکر مرید همراه داده يازده لک روپيه از خالصات صوبۀ مالوۀ برات دادند *

بيست و سوم ماه موافق چهارم ربیع الاول صادق خان که از ساير بندهای درگاه آسمان جاه بصديق ارادت امتياز داشت و کرامت صفات را با خير خواهي و نیک انديشي عامۀ خلق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پيش گرفت - بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت ديرين آن نوئين ارادت آئين و مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصديق او را که مکرر در مقام امتحان و اختيار نقد حسن عقيدت او جوهر درست بر روی کار آورده بود - و زر جعفری ارادت صادق مادرزادش از خلاص آزمون بی غش برآمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سميانۀ اعتبار ابدی و ماده افتخار سرمدی آن سلسله مهيا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تاروز قيام قيامت بمراسم پرشش باین روش تارک مباحثات برافراشتند - که بادشاهزادۀ عظيم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دلدهي و خاطر جوئي او فرستادند که بعد از مراسم پرشش او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگنان بتازگي این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پر نور با کمال

بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی
 نیرو و تازه زور اند بسردارچی یکی از شاهزاده‌های نامدار. با سایر اسباب
 جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت نیروی بازوی
 خلافت کبری دودمین رکن رکن سلطنت عظمی شاهزاده جوان بخت
 شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور
 مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر دو گهری سپری گشته
 آن برگزیده نظر عنایت را بمنصب ده هزاره ذات و پنجهزار سوار از سرنو
 تارک کامگاری برافراختند - و از مرحمت علم و فکاره و طومان و طوغ
 و تشریف خلعت خاص با نادرچی تکه زمرد و مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه
 مرصع و دو اسب خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و رتبه که
 از زری شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این
 اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبی برای سواری می گزینند و فیلی
 خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر و اعطای
 مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایه اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم
 الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوری همت بر
 همراهی بدرقه نائید جناب آلهی گماشته دست بدعی استدعای فتح
 و نصرت آن بلند اختر از عطا کده فضل و افضال فامتناهی برداشتند *

از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خان جهان و راجه
 جی سنگه و راجه بیتهداس کور و اله ویردی خان و خواص خان که درینولا
 خطاب دولتخانی یافته ورشید خان انصاری و مادهو سنگه هاده و قزلباش
 خان و سید عالم و چندرمن بندبیل و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه
 رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جمال الدین ولد قمر
 خان قزوزینی و حبیب خان سوز و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه

یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل
سلطنت و مخدرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلانت
فراهم آورده بودند بزنان بیوه بی روزگار مرحمت شده موهم کافور درهم
موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربایی زر در
مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خاصیت شربت دینار بهم رسانیده
باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید -
دوم شهرپور سیف خان صاحب صوبه اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار
مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید *

توجه والای بادشاهزاده نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلیٰ بسمت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب
سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیربخ و نگین مهر انور
در آمد - و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین
آن رقع است وهن و فتور و سستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن
افتاده تزلزل در بنیاد تمکین و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنابر آن
قدوة دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک
و بیجا پور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی
معروض داشت - که چون از لشکر کومکمی این صوبه بنابر کشیدن یساق هلی
شاق درین تازگی و زودی عدو بندی و کشور کشائی کما ینبغي متمشی
نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن فرازنده تخت و افروزنده تاج
از تاب عارضه تب و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رو نموده
بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر دشته قراز و آرام
از دست دادند - و سوء المزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را
با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فوط غم و وفور الم قالب
تهی کنند - و این مایه تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلهای آرام
شکر آب ناسازی انگیزخته کار بدان کشید که دیگر بیکدیگر ن سازند - مچما
درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاربار کوتاه کرده جهت
دعای جاندرانی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جذاب آلهی برداشتند -
بکرم آلهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته
اطبایی پای تخت به خلعت های گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد
سرافراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای
نامور برسم تصدق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت

۱ در نسخه (ل) این سطور زاید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت
از شفاکده عافیت آلهی طلب نموده در باب مزید عمر و دولت جاریه آنحضرت مراسم
استدعا بجا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا و کوب کربویان عالم بالا لب بآمین
کشوده ساکنان ملاء اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند -
و عالمی در دعای خیر که خیر عالمی را لازم دارد - داد دعا گوئی و فائده خوانی و اتمام
خدمات قرآنی داده از در اقسام خیرات و تصدقات و انواع انفاق و ایثار در آمدند -
و ازین راه نیز استشفای نموده حلقه استعجاب بر در اجابت و باب قبول زدند - و عاقبت
دعا مقرون نجاح شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقران ثانی که اصلاح گیتی در
ضمن آن مندرج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد قریب صلیح و سداد
گردید - قوایم طبایع و قواعد ارکان که وهن و فقور بدان راه یافته بود دیگر ثبات
و قرار گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ *

است که روزی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسان قلعه مذکور مکرر مالشی بسزا یافته بواسی فرار شتافتند - و خود جان بدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را با یک زنجیر فیل به قید بهادران دادند - بهمه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصارى بدست آمد - بیست و هفتم نیز عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کذبو از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل از عنایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد *

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگلی بندر که همگی از خورد و کلان اثاث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضی و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلمتین طیبین تلقین نمودند - هر که به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف در باره او مبدول افتاده برانکه مقرر رسید - و از آنانکه بنابر فرط قسارت قلب و شقاوت جبلّی ازلی ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن بیکی از امرای عظام سپردند - که همگانرا در مضیق مطموره زندان محبوس داشته به تهدید قتل و تنگی حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند - اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزبانه برای او بگیرند - بارجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به بئس المصیر سعیر شتافتند - و قلیلی این درجه والا و پایه جلیل دریافتند - و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه نابکار که کار فرنگ بل رشک کار نامه مانعی و نگار خانه از رنگ بود بنظر انور در آمد - از آنجمله آنچه صور انبیا علی نبینا و علیهم السلام بود حسب الامر اشرف در آب چون غرق کردند و باقی شکسته و غریق گردید *

یافت مصلحت در چشم نمائی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر با لشکر بسیار و حشم بیشمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجه دولت آباد شد - و دکنیان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومید گشته پیشتر عزیمت هزیمت در لباس معارذت نموده بودند - لجرم دیگر مقید به شیخ چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجا پور شدند - چون خانخانان که درین ایلغار از برید سریع السیر صرصر و پیک تیز تگ نظر قصب السبق سرعت و عجلت در ربوده بود به قصبه تری گانو رسید - همانجا قضیه ناگزیر اهل نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده تصویب رای به معارذت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زمان روانه دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - مجمعه سپه سالار بعد از ورود برهانپور بنا بر غور اندیشه خوض پیشه کم خردی فتح خان و خرد سالی نظام الملک را پیش نظر عقبت نگر داشته از روی احتیاط هر دو را نظر بند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهبانی بر گماشته بمقتضای بیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگی اینها را بار باب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر عالی از روی عنایت تمام در باره خان دوران برین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خان خلف صدر جهان را که از خانه زانان معتمد درگاه است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبه مالوه که ضبط آن بعهده او قرار یافته برگردد - لجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم مدد خرچ تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دو ماه داخل برهانپور شد *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عسر و شدت واجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگپور

ازین راه پی به سرمنزل عاقبت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان
 بر روی روزگار خویش کشایند - بغابرین فرهاد پدر زندوله را برای درخواه
 این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند - و بهکم آنکه خردمندان
 گفته اند که گفته و پذیرفته گذاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم
 بی دیانت و عهد مکاران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان
 ناشی می شود اگر چه مؤکد بایمان باشد مانند نفع گل و نشاء مل
 دمی بیش نباید - آن نویین حکمت منش خرد آئین مطلقاً عهد آن
 کم فرصتان بد عهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلاً قبول معاهد ننمود -
 و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب
 و دستان نهاده داستان مکر و فریب می سرائید - و افسانه افسون و خدعه
 می خواند - نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد باز
 گردانید - آن کوتاه نظری چند باندیشه دور و دراز تا دولت آباد یکسر
 شتافته بمخاطر جمع در همان ملچارها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت
 هدم آن نیافته بودند جای گرفتند - و خاندوران دین آوان که آن
 کوتاه فطرتان دراز امل بد عمل به فکری دور از کار دور دایره قلعه را چنبروار
 درمیان گرفته آن آهنگ خراج داشتند که این حصار خیر آثار را بزور
 دست و ضرب بازو فتح نمایند - مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ
 آن مخدولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود - و بنابر آنکه رعایای پرگنات
 دولت آباد و فواحی آن بعلت درست عهدی و حسن سلوک همگنان
 از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می دانستند
 که من بعد سرور کار باولیلای دولت پایدار دارند غله بسیار به فروختن آورده
 بودند - متحصّنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمتر
 کشیده حال شان بعسرت نکشید - و چون خانخانان از دلیری غنیم خبر

بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پیش نهاد - و چون خانخانان خان مشار الیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده دانست که اقدام باین مهم کما یفغی از دست خان مذکور می آید - و مع هذا جمیعت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز داند - چنانچه با وجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کار گذار موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدر گذاشته سپید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهی او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقه تفرقه اثر بیجاپوری همه جا از دور خود نمائی نموده مراسم شوخ چشمی بجا می آوردند - چون تنی چند از بهادران موکب اقبال باهنگ گوشمال ایشان جلو می انداختند جلی خود را گذاشته بیانی ادبار بودایی فراز می تاختند - و در طوی بعض ترکناز کار شان از دستبازی بسویاری نیز می کشید - چنانچه تاناجی در رویه از جمله سرداران عمده عادلخان درین میان به قتل رسید - چون نواحی ظفرنگر سرمنزول سپاه ظفر دستگاه گردید بنابر آنکه ذخیره بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل بنجاره بیشمار بموجب طلب خانخانان و سزاولی متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع شده اراده داشتند که بهمراهی لشکر بادشاهی به برهانپور بروند و چون خبر رسیدن ایشان پیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزانی آورده بود - لاجرم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف در آن جا داد - درین حال مراری و باقی مخدولان انجمن کنگاش آراسته رلی فسان بنیاد شان بر آن قرار یافت که از سر ستیز و آویز در گذشته بدست آویز عجز و نیاز در دامان طلب صلح و صلاح آویزند - و شاید که

به علت عسرت و تنگي معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشي شده بود -
 معینا مدت مذکور را پیوسته در معارک بمقابله و مقاتله غنیم که بذایر
 حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق بیش در بیش
 بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فایق آمده بودند - و با این
 معانی اغلب اوقات به نوبت همراهی عملی که پی گزیده مکرر برای رسانیدن
 رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد گروه رسمی است آمد و شد
 می نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف می توان گفت که پای را کب
 درین مراتب از خانۀ زن بر روی زمین نرسیده باشد - و پشت مراکب
 زیندار در کل روی چل ندیده - بذایر آن رای صواب آرای سپه سالار برین
 جمله قرار گرفت که نگاهداری حصار دولت آباد و مضافات آنرا بیکی
 از سرداران کارگذار جان سپار سپرده خود با باقی بندها که از کفایت
 پاسبانی قلعه فاضل اند و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه
 برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال
 و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند باسودگی بر آورده ستوران را
 آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون
 خرد آئین سلاطین آفاق گیر کشور کشای است کار بسته از سرنو بعدو بندی
 و اقلیم کشائی در آیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار
 و یساق شاق سختی بسیار و مشقت بیشمار کشیده بودند و معینا در قلعه
 آذوقه نبود که آنرا سرمایه قلعداری توان نمود - لاجرم کسی از دلبران
 بی گره جبین به قبول این امر صعب مبادرت نمی نمود و متصدی تعهد
 و تکفل این کار دشوار نمی شد - درین حال خان دوران که ارادت صادقش
 از اکثر فدویان دیرین و نصیریان اخلاص آئین بیش و از رهگذر قدم خدمت
 و صدق عقیدت هزار قدم در پیش بود - بکشاده پیشانی تقدیم این خدمت

نوامی شادی بدروه چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورکھ دولت والا را
 بنابر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نواختند - و همدین انجمن فردوس
 آئین بادشاه دنیا و دین بتازگی بر سر حق گذاری بندهای وفادار و بهادران
 جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعزایت خلعت خاصه با نادرین تکه لعل
 و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی محلی بزین زرین
 با ساردول نام فیلی مزین به یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده
 فیلی دیگر سرافراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت
 خلعت و اسپ و فیل بنواخته همگی را بدست سید لطف علی
 بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان دورانی
 کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شاد کامی ساخته مرتبه منصبش را
 بپایه پنجزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعی جمیله سایر
 بندهای درگاه که هریک درین یساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان
 شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند - و هریک
 سزاوار حال و قدر سافا شده قتیچه نیکو بندگی یافتند *

چون درینولا که این مهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه
 احسن بپایان رسیده بود و کار بمدعا و روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته
 همگی کامیاب و مقضی المرام شده بودند - و اعداء این دولت کده جارید
 بنیاد لله الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مخذول و مذکوب گشته - چنانچه
 بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نموده بود که بخیریت و خوبی
 سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار
 اخلاص شعار در مدت محاصره قلعه دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار
 ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص

و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران
 سرکار خاصه شریفه در آمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت
 پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت
 اجتماع عساکر جهانگیر در آنولا مصر جامع شده بود دعای ازدیاد دولت
 ابد بنیاد بجا آوردند و خطبه عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر
 سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجه منبر نه پایه
 سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طی دعا استدعا نمودند -
 در آن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید
 دولت و اقبال این دولت کده عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین
 است از درگاه بخشنده بی منت درخواه نمود - امید که دولت
 ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هذدو کوه
 بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته -
 و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بحوره اقتدار در آورده -
 عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که
 از کشور خاور تا اقلیم باختر را بر زیر تیغ و نگین دارد به تحت تصرف
 در آورد *

این دعائیست که بر اوج فلک نرفته

کندش لطف آلهی بقبول استعجال

مجمعه عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزی اولیای دولت
 نصرت روزی و مژده کشایش حصاربند دولت آباد روز تیر از ماه تیر که
 بنا بر رسم معهود هر سال انجمن حضور پرنور بآیین جشن عید گلابی
 زینت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت
 افزای بیت الشرف سر بر خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولت کده
 جاوید مصیر رسوم مبارکبادی دو عید سعید یکجا بجا آورده اهل سوز و سرور

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطراب او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عضو و ناموس امان داده خانمان بر همگنان مسلم داشت - آنگاه بغیر پیروی طریقهٔ سلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائی نیازمندان و قضای حوائج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است دربارهٔ او به جان بخشی تنها بسندنه نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرر و آداب معهودهٔ آن قدردان ارباب کرم و قبلهٔ کرام است ابواب بخشش و بخشایش در هر باب بر روی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص بار بردار و مراکب و مدد خرچ سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند پالکی و دو نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشی و عاجز نوازی داده داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جاودانی بخشش را این مایهٔ رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشد *

ملخص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهی کرمانه بعد از آن مایهٔ عدو بندیهی رستمائه مشاهده کرد در حال مفتاح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احوال و ائصال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی درونیاں در روز دوشنبه ششم تیر ماه آهیی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یکهزار توپ خورد و کلان

چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضه فنا و زوالست - ناچار عبد الرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمه وقت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناگردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت بارلایی دولت روز افزون که همگی نتیجه افسانه و افسون و مکرو دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمره فریب و دمدمه غرض پرستان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماص عین از کوتاه نظری خود و امان مال و جان و عرض و ناموس و خل و مان بدست آریز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بازماندگان عنبر پدرش و مردم نظام الملک از سپه سالار درخواست - و عبد الرسول اعز و ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفته خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسال داشته بود توقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - مجمعه بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومی حاجت خواه مقرون برضای جناب الهی نیست - و پاس ابواب امیدواری خصوص امان طلبان زینهاری مرضی خاطر اشرف نه - لاجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ابواب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمن است خصوص در باب زینهار جونی اهل

آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآسانی باعث نشست نقش مرادی چند می گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو نه نشینند - درین نزدیکی زن و دختر ساهورا با خزانه و نفایس او از چنبر به بیضاپور آورده همانجا مکث و مخزن ساختن بودند - مجملاً جمله اینها بدون ممانعت و مدافعت احدی از احاد چنانچه بآنگونه خصوصیات خصوص درین مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتام بدست مستدار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد بانجناس گرانمایه و چهار صد سراسپ از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضه قبض و ضبط در آورده بود بدست تاراجیان یغما پرست افتاد - و بشامت نخوست و بدسگالی ازین دست خرابی عرضی و مالی بدیشان رسیده خدای زده جانی و مالی گشتند - چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامه متضمن بانواع تحسین و استعسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود روانه دولت آباد شد *

از سوانح عسکر اقبال چون بنابر سعی جمیل و جهد مشکور نصیری خان نقب حصار کالا کونت که اهتمام تمام آن بعهده تعهد او بود در عرض سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر آورد که زیننه چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش بباروت در نگیرد یا حسب المدعا کارگر نیفتاده رخنه دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش از آن نردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنابر آن آتش دادن نقب در تاخیر افتاده روز سی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زیننه پایپا مهیا شود -

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احیان اتفاق افتاده
 رفتن مال و مزال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخدول و رندوله
 مقهور است - و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سوای کارگری
 اقبال این بود که چون پسر محملدار خان نظام الملکی که او نیز در آن خانه
 خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباتی از قلاع حصینه
 دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه
 بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادیت عبودیت مالک رقاب
 ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگی درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهی
 در خاطر راه داده این معنی را بخانخانان آنها نمود - خان کامگار غائبانه
 او را بمراحم و عواطف بادشاهانه انتظار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد
 این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعه کالنه آمده
 پیغام گذاری زبان آور نزد خانخانان فرستاد که این به اندیش امیدوار بنابر
 گفته و پذیرفته سپه سالار نامدار از قلعه نباتی تا به کالنه آمده مترصد است
 که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهره اشاره نمایند تسلیم نماید -
 بعد از آنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افکن
 گردد بموجب سعادیت گراید - خانخانان بنابر مقتضای خیرخواهی
 اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب
 داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار
 جاسپاری و سوزنی بدآنجا ترکنازی نموده دستبردنی نمایان نماید درین
 صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیله
 متین بجهت درخواه بندهای درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود
 و این معنی باعث امیدواری کلی او خواهد شد - محملدار خان این
 معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت

صواب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملجأ پرداختند - و در پایان
همین روز بهروزی اندوز سایر مقهوران از سمت چمار تیکری بارانده مقابله بهادران
عسکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از کمال کوتاه نظری بر پلنگان شیر آوزن
و هزبران مردافکن که بی ناخن زنی هلال پیوسته با چرخ در جنگ
می زفند و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمبدم با ماه و سیاره بر سر پر خاش
می روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کار بیجا که
شیوه اجل رسیدگانست سپهر کین توز بی مهر را به قهر خود چون پیمانه
زندگی خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون گرفتگان
است چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریز است
بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیری خان و چندی
دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دید خانخانان
روموی آن دو رویان ده دله خاصه مراری و رندوله شدند - چون روز عمر آن
تبداه کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بون و کواکب اجل آن ستاره
سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بون چهار
گهزی از روز مانده بهادران فیروزی نشان عنان ریز جلو انداخته بیک دفعه
بر ایشان اسپ ناخندند - و بباد حمله صرصر اثر دلبران که پیوسته در پی
شگفانیدن گل فتح است آن مشتی قوه تفرقه اثر که از بیم غنچه شده
همانا نقطه خال صفحه روی میدان بودند همگی مانند پرچم پتر خم
سلسله صویان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - درین
پراگندگی چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغماکیان سپاه ظفر پناه در آمد -
و یکه تازان موکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غانم
معاودت روی داد *

گفتار از پیغام او استشمام نموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مدعلی او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل توصل و توقع آفات تابعه تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تخت مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر اراده مصلحه که موقوف بصلاح و صوابدید مراری شراندیش باشد بوی خیر نمی آید و لیکن از باب اتمام حجت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبه دعا و فریب و ترتیب مقدمات رنگ و نیرنگ نیست می باید که از سر حیل و روی و انسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - و اظهار صدق گفتار خویش نموده مافی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد - و چون پیغام بدر رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد باشاره سپه سالار آتش در نقب زدند - و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کسادگی و پهناری کشاده شد - و عمده اراده هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل ماده یورش آماده گشت - دلبران شیر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی ابا و محابا سمندروار در آن بحر زخار آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلوله توپ و تفنگ و بادلیچ و ضرب زن و حقه باروت و امثال آن که متواتر مانند زلزله ابر بهاران در باران بود مفید نگشته خود را بدرین انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدر بند مفتوح شد و خاطر همگنان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصره دیگر بارها شده هنگام اتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علاول و سنگرام و یولم بهادر که بیرون شیر حاجی بر کنار خندق ملچار داشتند باستصواب رای

مفتاح ابواب سعادت است زده راه این مقصد اقصی که در معنی
شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین
تاریخ یک پهر از روز سپری گشته خانخانان بملچار سید علول شتافته
اراده نمود که نقب شیر حاجی باره مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی
ساخته بباروت انداخته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی
یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف توکو پندت
وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تضرع و نیاز پیغام داد -
که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشه این عقیدت کیش ارادت پیشه
آنست که به تسلیم کلید قلعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت
بر روی روزگار خود و اهل حصار کشاید انساب آنست که آتش زدن نقب
را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزه قرار داد مذکور
آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطراب سرداران عادل خان
عقد وثیقه عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده که
بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل
ننماید - بنابر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تنگی
کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره
و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بی مباله
و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مخمره به عمل
می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در دریابد
بهتر - و الا بهانه عدم ایصال رسد و آذوقه کافی رسانیدن مدد نافع که از شرایط
محافظت عهد معهود بل عمده ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض
عهد و نکف عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشیید داده
مفاتیح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان بنابر آنکه رویه راستی

کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً فرو گذاشت
 نمودند - کپیولوجی و عنبر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علی
 و برادرزاده‌های او زخم‌های کاری و جراحتهای مکرر برداشتند و در آخر کار
 رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فرتوت اجل رسیده
 خداگیر که همگنان او را درمیان گرفته بودند آخر کار سر در کفران نعمت
 گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر باره
 عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند -
 و دکنیان نیز در صدد مدد ایشان شده باتفاق حمله آور گشتند - راجپوتان
 حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان
 در آمدند و بر سر این معنی نهایت پا افشردگی نمودند - و بار دیگر
 کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخر الامر به
 عنایت آلهی غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند -
 چون آن تیره درونان کاری نساخته نومید از معرکه بیرون تاختند یکه تازان
 راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانه دار البوار
 ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمی ایشان و کثرت آن
 تباة اندیشان ازین دست فتحمندي دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت
 کافر نعمت که بتازگی سرمه چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایه بصارت
 و بصیرت بی بصران ناپس گزید - سپه سالار با سایر سران شکر کزان
 و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسمانی دو گه‌تی از شب
 گذشته به معسکر اقبال جاودانی نزول نمود *

روز دیگر همیر راو و عبد الله سوانی و خداوند خان و سیدی سالم به
 رهنمائی اختر بخت کار فرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگی
 درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر در دارالفتح عبودیت که فی الحقیقت

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عفریب
 بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده کشاده پیشانی کمر همت
 بستند - و از اسپان فرود آمده دست و بازو به کشش و کوشش برکشودند -
 و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته
 لوای بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی
 از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض
 گرفتند - چون خاننخانان باوجود قلت اولیای قوی صولت از دارو گیر
 اعدای دولت گریزی نداشت بیوپت برادر زاده رانا را با مردم او بمواجهه
 یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسمانی بسته بازو به عدو بندی
 بر کشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که باشتاب باد و سحاب خود را
 از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را قضیه هایلله پیش آمده
 مغاک شکسته بغایت هولناک و پهنار حایل راه شده بود که گذشتن
 از آن امکان نداشت - درین صورت سپهسالار راجپوتان را به سخنان عاطفت
 آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر
 مخالف زد - و از صدمه باد حمله شیران شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات
 قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در آن مکان آنها را
 نماند - مگر چندی که سر به بدنای فرار فرار نیارده بزبان دهی سنان
 برچهه راجپوتان از دهان زخم خیر باد جان گفتند - قضا را درین اثنا
 از آنجا که کارگرهای بخت موافق و یاورهای اقبال مساعد است که بنابر
 حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد میگردد - آبکندی عمیق تنگ گذار
 بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توژک افواج ایشان برهم خورد -
 درین حال دلیران فرصت وقت یافته قوشون یاقوت بدبخت را درمیان
 گرفتند - و حبشیلان سیاه کار تیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمکحرام

گماشت - نخست رندوله و ساهورا با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان باز داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان بادشاهی آورد - سپهسالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملجارج درون عنبرکوت باز داشته جگراج و راو دودا را با پرتی راج مقرر ساخت که در خارج ملجارجی خود روبروی غنیم صف کشیده آماده کار و مهیای پیکار باشند - باوجود آنکه این معنی خلاف سرداری و کاردانی بود بنابراین نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تنومند از قلعه برآمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بباد حمله دلیرانه که درحقیقت صباى غنچه کشائی گذار فتح است بیک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهی بیراهه فرار ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوری برداشتن لاشهای افتاده اقرباء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - خانخانان بنابر آنکه هنوز کار یکر نشده بود و از دو سو افواج غنیم در تگاپو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت نداد - راو دودا بنابر دلیری طبیعی و دل سوزی خویشی بل بتهیه اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگار سازی را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپهسالار بانصرام پیشنهاد خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجی برفتت او از همراهی سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصه مصاف بجست و جوی قابوی وقت و انتهاز فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود دیدند - ازین عالم نامردمی بل نامردی برخویش پسندیده باتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند -

آن بباروت بود مشار الیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه کار طلب که همواره طلبگار پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بپایان رسانیدن آن اراده داده بود - که بحسب اتفاق بذایر اینکه تسخیر آن حصار هنوز در رهن تأخیر وقت بود در عین آنحال مراری پندت از بیجاپور آمده در الوره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت بچنگ و جدال و دیگر اشتغال بود موجب تعویق پیشنهاد مذکور گردید - و این مراری پندت از پندتان یعنی دافایان دکن که بذایر کمال شرارت ذات و شیطنت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تبلیس و پند بدکاری و مردم آزاری می داد - و از فرط چپ زبانی و درالک بازی شیطان صفت بمجاری عروق و تجاریف قلوب مردم در آمده بایرام و الحاح و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهپارگ خواب مردم گرفته نبض مزاجدانی همگنان بدست آورده بود تا کار خود نمی ساخت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دلها راه و در همه جا جلی یافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی آن ملک مداخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبه امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار و بار سیف و قلم و رتق و فتق امور ملکی و مالی آن درخانه برو قرار گرفت - ملخص سخن مراری پندت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجه آن بهادران شیرانگن قوی بازو ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصه کر و فر فروغ هجوم جنود و جیوش و بیشی و کمی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزی نشده

جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامه مصاف علامت اهل خلاف بنظر بهادر جی که پیشتر از مبارز خان می شتافت در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قومی اثری دولت بی زوال ندیدی بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهوور و روی تجدد قدم به عرصه مصاف نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به مرد انگلی بسته بازی بهادری به شیر اوزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت آسمانی و تأیید دولت جاودانی درخته از مقراض بران تیغ دو دم و مقراضه پیکان دو سر جامه سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا سر آو، گروه کم فرصت زیاده سر بهبرد - و بیارویی همراهی اقبال این تأیید پرورد حضرت ذوالجلال خون آن خاکساران باد پدما را که دست قضا گرد نکوست و ادبار بر سرپای ایشان بیخته بود با خاک عرصه مصاف بر آمیخت - بالجمله درین کرب نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگی اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی بهیوه شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیمت تیره روز گشتند - و شکست فاحش بصف تیب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطوار و اضطراب پناه بودایی فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهی عون و صون آسمانی لوای والا را از ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خورداد با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسمانی و مصون از فتنه آخر زمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جاودانی رسید - و شش لک روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانید *

مجملا نقبی که درینولا بسرکاری حکیم حیدر علی ملازم خاندانان تعلق داشت پهای شیر حاجی به قلعه مهاکوت رسیده موقوف انباشتن

با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده
 بآئین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخدولان فضول مکرر
 خویشتن آزمائشی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائشی را باد پیمائشی
 شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکی دیگر باره
 حیلۀ پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحیلۀ اتفاق کلمه
 آراستند - که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین
 اند و اغلب اوقات نزدیک دو گروه از قول دور بوده فی الحال کومک
 هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که
 نخست راه به فوج قول بسته برایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین
 قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکی ترتیب صفوف نموده
 خود را بر صف پر هیبت خان زمان زدند - آن شیر بیشه دلیری و دلاوری
 که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بذنی گماشته سایر
 همراهان را از برکت آثار قلعت اعوان و انصار بنابر صدق اخبار آسمی چنانچه
 مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته
 دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکه
 جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح
 دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بناو
 شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست
 استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیشنهاد تخریب
 خراب آباد وجود آن مشتی بی حاصل بد نهاد بر پایۀ حملهای پی در پی
 نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار
 خود را بر قلب آن بیدلان خدلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش
 کشش و کوشش شیرازۀ صفوف آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

عزیمت اضعف و اوهن گشته - خصوص تدبیری که درباره تجهیز فوج باقوت و رفقای دیگر بجهت شورانگیزی سمت برار زاده طبع کج گرای آشوب زای و اندیشه خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار زندوله و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین معنی دیده قرار بر آن دادند که با باقوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی ایشان سر راه بر خانزمان بگیرند - و بنابراین فکر دور و دراز از دولت آباد برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سرنو تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان نیز از اندیشه بد اندیشان آگهی یافت نصیربخان و جگراچ را نامزد مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیم مخدول پیش از وصول فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که باهنگ دستبازی بانی چند از دور می انداختند بنابر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تباہ و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر نمی داشتند - و احیاناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر از دست درازی بر واپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند کاه کهنه بباد بر داده پس از غلبه یاس لاچار مغلوب و منکوب سمت فرار فرا پیش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند کاه برگی به بهای دستبازیهای آن مشتی سبکسر نداده دست بردهای دزدیده آن گروه گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وین نمی نهادند - مچلا چون نصیربخان و جگراچ بارایی دولت ابد پیوند پیوستند خانزمان در همان مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداري نصیربخان و راجه بهار سنگه و ارجن عمومی رانا بیاراست - و مبارز خان و جگراچ و بهادرچی پسر جادورای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتیل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهپی سالم و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپا و نشانها با سرهای سرداران بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سیه سالار گذرانیدند *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا گشت فتح خان والا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت در ضلع امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدرین نزدیکی گذارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفرنگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همانجا رحل اقامت انگذده توقف گزید - درین حال خبر یافت که رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهپره رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لاجرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیازی را در ظفرنگر گذاشته بیدرنگ آهنگ آنجانب نمود - غنیم لئیم انداز ترکناز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان نموده بدان صوب شتافت - دلاوران مذکور با وجود کمی جمعیت پای کم از آن زیاده سران نیارده رو بمواجه آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید ربانی و تقویت توفیق آسمانی فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بسقر مقرر دادند - و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانه و غله مقضی المرام به ظفرنگر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابراین آنکه درین مدت سایر سعیهایی نامشکوره آن گروه مقهور بر باد رفته بود و دستباف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش بنابر فرط رهن و ضعف از بیوت

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائی و بان اندازی
اشتغال بسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت می شدند *

روز دیگر که اهل کهی به سمت کهرکی می شتافتند و آن روز
نوبت همراهی جگراچ بندیده بود و ندوله حیلہ و امثال آن بد گوهر که
مصدر ابواب بی طریقی و مظهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی
گشتند - و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار
و پیاده طرفین از قبیلہ بندیلہ و تیرہ درونان خیرہ نظر گروہ دکن مانند سپید
و سیاه عرصہ مصاف شطرنج در عرصہ کارزار برابر یکدیگر یسال بستند - و انداز
آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حملہ مرد افکن گرد از
بنیان وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعلہ افروز و نوک
ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یکہ تازان معرکہ
جلادت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال
و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراچ قطعاً بکثرت
آن فرقه تفرقه اثر مبالغت نمودہ باوجود این معنی از قلت عدد اغلب
اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنہ غلبہ را بسرحد ظن غالب بل
یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایہ نیروی دل و زور بازو فرا دست
آورده از عقب فیلی کہ همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ
بسوی آن حریفان دغا پیشہ انداخت - آنگاه همگی افواج بیکبار بارگیہا
انگیخته از مواجہہ و مقابله بمجادله و مقاتلہ پرداختند - فریقین بر یکدیگر
ریخته در هر گوشہ از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر
انداختند - درین دفعہ جمع کثیر سر باخته مابقی جان مفت بدر بردند -
راجپوتان بندیلہ به ہزیمت غنیم کہ در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا
نمودہ شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراپ

خیرخواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قناعت نموده باین دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیله عرایض متواتره فرو گذاشت خود سرپها و نانورمان برپها که در عرض این مدت از سر زده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بذابر عدم خواست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عاقبت خویش نخواهد و بخواهدش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله خویشتن کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازی خورده گردن کشی از سر نهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دهارور گذاشته و خاطر از تبهانجات بجمع وجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را بمجمع عسکر منصوبه خواهد ساخت - و چون مقصود در طای این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانه مقصد گشتند *

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگنای ساحت حوصله و مضیق عرصه کار بر متخصصان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیرای تنگی توانند شد و بذابراین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالاکوت از آنجا توپ رس بود می شناسفت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بان نیز بیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره گری چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث بلکه مغل باشد - نخست بر آن شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرا پیش نهند - لیکن بذابر تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مهبلی صدر حرکت المذبح شده از سر نو بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هروقت که قابو می یافتند فرصت فوت نموده آنچه از دست بر می آمد حق مقام

در باره هر یک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان
 بیکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیدند همگنان به آرام گرانید -
 و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون
 عفریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جادوانی
 می رسد بیدشهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم -
 و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت
 مساعی جمیله در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تمة بقاع
 و اصتاع دکن مبذول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد
 وجه عزیمت عزازم خادیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور
 و استیصال مخذولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدان حدود
 شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهمزونی طریق عصیان
 برسلوک بیرهنه طغیان داشته اند - و بنازگی همت کارگر و جهد کار ساز را
 به پیش رفت این کار گماشته از عهده حق کوشش و کشش بر آیم - و لیکن
 بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم
 تخریب بلاد و تعدیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی
 استقامت آن کودک منش بی خرد و رش که به بدآموزی مشتکی تبا
 گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است -
 چندی قریه الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم
 برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تپانه جات سر زمین احمد نگر را
 سوزنزل اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کناره گزین طریق
 نجات بمیانجی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مال
 خویش فرا پیش گیرد - و شیوه ستوده والد مرحوم خود را از دست نداده
 سنت سنیه اسلاف خویش را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد مع هذا از رسیدن سر نقب
 پهای دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگی شماری از کار روزگار تیره رو
 خویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دمام آن نیز بحوزه
 تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در می آید - لاجرم
 از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند بطن آن تیره
 درون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب
 و اموال خود را بکالا کوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان
 جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خدلان خزید - چون خیریت خان
 و دوتو ناگهنا تمه و تاناجی دوریه و باقی مردم عادل خان از شدت
 ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده
 بودند - مع هذا خاتمه کار معلوم نه و امید رستگاری از بالای قحط و غلا
 بیارویی تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئی در آمده در مآل
 کار خود کنگاش نمودند - و بنابر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبی
 و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال
 و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند -
 چون خانخانان درین ماده ایستادگی نمود و خاطر ایشان از همه رهگذر
 بجمیعت گرائید - چهار گهری از شب هژدهم اردی بهشت سپری گشته
 سرداران بیجاپوری بهمراهی دوصد سپاهی از اطراف ملچار نظر بهادر
 بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی
 در مقام دلجوئی و دلدهی سرداران مذکور شده پرداخت احوال و مرمت
 ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نموده
 ضیافت سرداران هندو بمالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را
 نزد خود خوانده بروفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی

آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سریار کرده در خندق برابر دریچه شیر حاجی بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قضا را خانخانان ازین قضیه آگاهی یافته نصیربخان و راو دودا و غیره را بمحافظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگهبانی درون مقرر ساخت - که شب و روز بر سرکار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب ۱ [چهاردهم] ع اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از بازداشت کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سربازی آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچی گرفتار که در سرعت و چابکی نگ سبقت از باد پای ابرو گلگون برق می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پله بر همگنان چربیده بازو بدست یاری یک تازان می کشایند و رهگذار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند - همراه متحلمان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگی باز گردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه برایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشی دلاوران جلالت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیربخان و مهیش داس درآمده متحصنان حرمان نصیب جز عین فالحش حسرت بهره از آن نه بردند -

داشت بخانه یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازه مهاکوت واقع بود انتقال نموده مالوجی و جگجیون و چند منصبدار دیگر را بمحافظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صدد اهتمام سائر مایحتاج این امر مهم شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بزرگ متین آهنین و سر تیشه فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شگاف در دل کوه قاف می افکندند سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال که سپه سالار بتبیه ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبرکوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است بانسردگی گرائیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنابر کارفرمایی اضطرار بدست و پا زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد و بهلول و کهیلوجی بجانب برلر شتافته اند تا باشوب انگیزی و ترک تازی در آمده سر راه بر رسانند گلان آذوقه و خزانه گرفته دستبرد می نمایند - بنابر آن خانخانان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سرداریست چهارم اردی بهشت خانزمان و راو ستر سال و راو کون و امثال ایشان را با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تباة سگالان تاخته همگنانرا بنحوی گرومال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال این خیالهای محال پیرامون خاطر فاتر نه گردد *

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان بجان بل فی المثل کرد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان بوسیده جانوران مرده اگر بدست می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گذرانیدند - بنابر

بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان شدند -
 و مع هذا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی
 مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین فوج نیز گروهی انبوه به قتل
 رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه
 خیریت خان شیر بود از پای در آمده به بئس المصیر رفت - ناچار
 بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتهاار دارد
 فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت
 رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصار
 حصانت آثار که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است
 بنابر تائید ایزدی بقبضه قبض و تصرف اولیای دولت ابدی در آمد -
 سپه سالار زبان نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده
 همگانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شاباش بيشمار نمود -
 و سایر غنایم و اموال قلعه که بدست یغمائیان عسکر نصرت اثر افتاده بود
 ازیشان باز یافت نمود - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم
 بهار سنگه بغدیده در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان
 بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند
 تاخته بود - و ایشان بنابر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با دل پزمرده
 و دست افسرده از کار رفته عنان انصراف برتافته به بنگاه خود شتافته
 بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای
 عظام بهمان پاسر تاسر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابیغان
 نصیریخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دیگر از
 ارباب منصب والا بمکاصره مهاکوت باز داشته خود بازو بازگشت
 نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقهایی باروت علت رنع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تأیید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جرثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبه‌های انسداد را که مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسر باری و جان فشانی پرداختند و بطیب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گویان سوزن انداختند - و از جانب راست نصیربخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلاد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تأیید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون بیارچی توفیق با آن مرافقان وفا آئین وفاق سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشتش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درونیان خصوص خیریت خان بیجاپوری داد دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته

و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته مهیش داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد - چون نصیریخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون عفت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزست حریز و حصنی است حصین سپر رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد خاطر پرداخت - محکم همگان بهیئت اجتماعی خود را بر آن دریای آتش که موج شو و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند - و از طرفین هنگامه جدل ورد و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن تفنگچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد دالوران بنحوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیآورده غرامت سربدر بردن و زیان جان بیرون آوردن بر خویشتن روا نداشتند - و بانداز دریافت نیکنامی کونین لوی جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و تابینان نصیریخان که فدویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصه نبود مردان بطول و معامله جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور و دراز کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن ازدهای دمان ضرزن و نیش درانی زنبورک و بادلیچ بل بدمدمه افسون دم گیرای توپ و تفنگ

عتاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیربخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی لشکرگاه خود نمائی و شوخ چشمی می کنند - بنابر آن خانزمان را بمداغه ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش ببارگشت اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنه گاه جمیعت نموده آغاز آتشبازی و بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا به تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته لافها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمی گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب بس که طلبگار پیش برد مطلب بود از اسب پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت بی ملاحظه بدان فیل بند طلسم پیوند که خانه مات شاهسواران عرصه مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگی منصوبه سد رخنه فروچیده آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود نصیربخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را ازین پیشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه در قوت امکان جد و جهد بود بفعّل آورد - و هم چنان نصیربخان بر سر ممانعت پای افشوده سرکردن مهم بر ذمه همت گرفت - سردار شهابت شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیربخان چنانچه باید و شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار جمیعت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر محو نموده طرح یورش بزرگ دیگر انداخت - و ماده سرگرمی و قوی دلی سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به تهریب و ترغیب بیمناک

خان زمان سر شده بپلی حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برخی از
 بروج آنرا خالی ساخته بهفتاد من بلروت انداخته شد همت بر آتش
 دادن آن گذاشته بمقتضای زای صواب آرای سپه سالار کامگار قرار یافت
 که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگه و نظر بهادر
 خویشتگی و راجه سارنگ دیو و سید علول و پسران ناهر خان و نظر بیگ
 و دیولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون
 در پی پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهری از شب مانده
 در ملچار خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را
 آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایزدی یورش
 نمایند - قضا را در وقتی که یک گهری بطلوع طلیمه صبح مانده بود و
 هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام
 مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار
 قلعه و دوازده گز از برج بگام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه
 در کمال کشادگی و فسحت را شد - چون متکفلان عهده یورش هنوز
 بوعده گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیرخان و دلیر همت و میرزا
 لهراسپ بحکم دوربینیهایی خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض
 مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبدا در عین سرگرمی بهادران
 بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند -
 و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم بارلیلی دولت
 بی زوال که لایزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت
 عین الکمال بدیشان بر نرسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع
 آنگونه جاده عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد -
 ازین راه خانخانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم

بر سر ایشان تاخت - نصیربخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نموده بودند از قلت جمیعت اندیشه‌مزد نگشته مانند شیرزیان که همواره بی مددگار یک تفه رو بعرض کارزار می‌آرد بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکناز نمود - و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تپاه اندیشان بخاک هلاک انداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته بنابر پنداری که لازمه غنوده خودی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیربخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حمله اول سلک جمیعت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد - خود را برکناره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاودت نموده همگی احوال و اثقال و روالحل و عمله آن امر مهم را قرین سلامت بمعسر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش حصار عنبر کوت ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقبی که از ملچار

اجتماعی روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان ملیجاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبرد می نمایند - و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری روبروی ایشان شده کار از مولجه و مقابله بمجاذله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از پا در آورده دیگرانرا سر راست براه فرار فراری ساختند - چون درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کهی که عبارت است از آوردن گاه و هیمة نشده بودند لاجرم این دو متاع کم یافت در همه اردوی معلی بذهایت مرتبه کمی گرانیده بود - چنانچه گاه جای اکسیر اکبر یافته هیمة قدر کبریت احمر گرفته بود - بنابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصیربخان برای محافظت عملی این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کهی بشنابد و نصیربخان نزدیک اردو بایستد - تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکهی شتافته بودند بنابر عدم آگاهی از کید اعداء دولت نامتذاهبی بگاه معاونت شتران و فیلان گرانبار هیمة و گاه را پیش انداخته راهی شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالی بودن بیشه از شیران شیرک شده همگان را قتل نمودند - اتفاق نصیربخان که تا معاونت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از تایلینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بوجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیشه به هدف اصابت برخورده و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

دلیر همت را با تأییدن خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصوب ساخت - و برانغار را با هتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانغار را به نصیر پخان و مردم اوباز داشت - و خود با راو سترسال و راو کرب و غیره در قول قرار گرفت - و بعد از طی چهار کروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفای و ارباب خلاف و ففاق و روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدیگر در آمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلوم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر می باختند - و در این مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کترهای دیگر در گذشت - و بهادران پردل کم هراس مانند شیر ژبان و ببر بیان خود را بمیان آن روبه منشان و حیل گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه را از کینه دیرینه آن بد اندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان خالی ساختند - چنانچه در یک لمحّه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و خیمه با سایر احوال و اثقال و غله بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب دوپهر بآهنگ فراهم آوردن تراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعی کامران و مقضی المرام معاودت نمودند - درینوقت فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دوسه زنجیر نیل جنگی که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پتن و کهرکی آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریاچه که روبروی نقب واقع بود بیرون رفته مهابی کار و متروند پیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت

اندیشه راه به پیشنهاد آن سرگروه اهل عناد برده در صدد مدد خانخانان شد - و خواست که بمنصوبه بازي غائبانه فرزين بند آن مدبر مدبر را که به لجاج شطرنج روزگار دورخ طرح مي دهد برهم زند - در دم دلير همت را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و ساير بدانديشان تیره رای در عين ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - از آنجا که خواست آلهی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان باتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعه بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخدولان بی اختیار فسح عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

از سوانح این ایام آنجهانی شدن اوداجیرام است - آن بنده درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقاً نزد عنبر اعتبار داشت - و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرافرازي یافته - بنابر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز بر مزاجش طاري گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدني داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداري خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنابر آن نصیربخان و ساير اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از دست برده‌های پی‌درپی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه‌گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرات و جلادت از خانه رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سرگذشته را از فرط افسردگی دست گیر امل بلگام گیری نمی گزاید تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - مچملاً از سه پهر روز تا دو گهری شب هنگام جنگ تیرو تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای منکر برداشتند - و از موافقان چندی که یکه تاز عرصه تیزجلویی و پیش روی بودند به برداشتن جراحت‌های کاری که هم‌اکنون التمعی اقطاع اندی نیکنامی و کامگاریست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمهای کاری بری برنمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمی سازند - ناچار بتنگ و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول مخدول که سر کج اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنولا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهی در اردو مانده بود دستبردنی نمایان نماید - بنابراین رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته سمت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلی بواهی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضریست ره برده یقین دانست که خویشتن داری و پهلوی تهی کردن آن دغا پیشه حریف پر فن از پرخاش جوئی خالی از عذر سکالی نیست - و بنابراین از کمی مدد سپه سالار و مکاری آن غدار پرکار آگاهی داشت بمجرد اندک جولان اسب

پیوست - و طرفین از فرط کشتن و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون هم‌رسانی و خاصیت افسانه خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار با خود قرار نداده خود را باتش تیغ شعله بار دلاوران تهور شعار زده بودند بآتش حمیت جاهلیت سوختند -

بالآخر از مهب عذایب ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت - و افواج غنیم خدایان شعار که درحقیقت خار راه کشایش کار بودند گل عار فرار بر سر زده رو بودایی هزیمت نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظه دستبرد غنیم که مانند اندیشه خود در آن سر زمین پراکنده شده اند یاری رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بنابر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو و غیره مخدولان با فوجی گران سنگ بآهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند - و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه وقار بباد حمله صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن خیل سبکسرباد سار بر انگیخته بهرطرف که رو می آوردند جمعی کثیر را عرضه تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت

نوعی از غنیمت شمرند - و درین دستبازی مالشی بسزا یافته دوسه روز سر بگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آرم هنگام نصف شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود که زمین پر از کویوه و مغاک است افواج قاهره یسال بسته بر جای خود بایستند تا مختلیل شوخی کرده از جای خود پیش نیایند و جلو نیندازند - دلبران معرکه هیجا بموجب قرار داد آماده کارزار گشتند - و ره نوردان وادعی فنا عثمان تافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کفکش آراسته از سرزنش یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد ناتمام و سوارچی هر روزه و خودنمایی از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و صون آلهی و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده با جمیعت قلیل سرگرم مقابله و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته که پیمانه زندگانی او از درد ممات لبریز و کسه سش از باده غرور و پندار سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعوضه مصاف تاخت و بیانگ بلند درخواست مبارزت به پرتهی راج راتهور نمود - و او را تهور راجپوتی عمده دواعی اجابت ملتمس آن مدعی گشته بار روبرو شد - چون پرتهی راج را زور سرپیچ و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت ظل آلهی بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - و با دو تن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم رسیده بود ناچار بار هم نبرد شدند - تنها در آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهر اسپ با فوج خود آمده بدلیز همت

خرد رسید بدین مایه تنبیهات اصلاً متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای اذیت‌شده خام همان سر رشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه می بود - تا آنکه از خار خار داعیه مذکوره که باعث خلغ خاطر آن نابکار شده بود کار بجای رسید که کچه این نفاق مخفی نحوی گل کرد و بخیه این راز نهفته آن گونه بروی روز افتاد - که خانخانان را با وجود این مرتبه اغماص عین سر رشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگهداشتن آن سر مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته بار رسید - و با وجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بذابر تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی برخود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهی موکب اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهر وجه که رو دهد غله باورسانند - بنابراین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحی معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملچار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار ریختند - راو ستر سال که خان مذکور نگهبانی بنگاه ملچار خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابله ایشان آورده مردانه کوشید - و ضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارستانی غریب بروی کار آورد - چنانچه با وجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل برادر زاده بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند - و باقی مخدول و منکوب رو براه فرار آورده هزیمت را

چمد داشتند در کار خود سراسر است بود - بهادران غنیم بنکوی گرم تگپو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقاً در جان فشانی پای کم نمی آوردند *

از سوانح این ایام روگردانی یاقوت خان نابخرد و فرتوت است از سعادت دو جهانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون قلعه دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن دودمان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رودد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت بندد و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آنوقت بدان حصار و امداد اهل آن که به تفنگچی انحصار داشت - لاجرم مکر این اندام دور از کار نمود و غایت مقدر خود را بفعل آورد و لیکن اراده نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته بروفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن نابکار حسب الاستصواب او غله می بردند گرفتار گشتند - از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و انماض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیاورده مقرر ساخت که حمله آن بار و عملی این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکر خون گرفته چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بآن آشفته مغز و خفته

مدد کار درکار داشته باشد پا در رکیب در آورده بشتاب سیلاب سردر نشیب
 زوی بدان سو آرد - چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذی واره
 واقع است انحصار داشت - بصوابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای
 راست آهنگ درست انداز دردرس ازدها نفس که بدمی عالمی برهم
 زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکنفس بارهای سبعة سپهر
 چنبري افکنده بروج دوازده گانه چرخ اطلس را در یکدگر می شکندند -
 کار گذاران حبله پرور و منصوبه ساز باستعمال فنون نیرنگ و فسون با ضم انواع
 حیل ریاضیه و جراثقال چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه خارا
 بر آورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا
 قرار داده خاطر ازین ممر جمع نمود جمعی را به نگاهبانی ایشان برگماشته
 لهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرومائی عملت توپخانه بازداشت - و از آن
 جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره
 و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت
 باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگی مردم را درون
 حصار عفرکوت اساس نهاده عفرکه محیط بیرون شهر است گذاشت -
 چون قلعه اصل دولت آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلعه کوهی قاف
 شکوه سمت وقوع یافته بنابراین از حراست و نگاهبانی بی نیاز است
 چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقت نیز
 بروفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - بمجمله درین ایام که روز بازار محاصره
 رونق تمام داشت و پیوسته هنگامه مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از
 بیرون و درون گرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد می دادند - باوجود
 آنکه در برج و باره قلعه انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیج
 و ضربزن و امثال اینها بسرکاری عملت این امر که پیوسته برسرکار خود جد و

طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیمای مقصود در آئینه وقوع چهره نما گشته همگنان از در استیمن در آیند درین صورت زینهار از ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروای تیغ بی زینهار را برایشان حکم سازد - چون نوشته بخان زمان رسید بسرعت تمام به نظام پور آمده فتنه پژوهان را از حوالی دولت آباد بر آورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان قوت و قوت هلاک و بوار خویش در آئینه روزگار معاننه دیده به کار فرمائی ادبار و راهنمائی اندیشه دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره بمقام استحکام برج و باره در آمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام خانخانان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر دور دایره حصار را پی سپر باره باد رفتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف آنرا باحاطه پرکار نظردقت نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانه فتح خان بدرواز بناکچری جای داده درواز نظام پور را بخان زمان و درواز پتن را به نصیری خان سپرد - و کاغذی واره نزدیک بحوض قتلو که کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران آن قریه می سازند باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر ساخت - و خود در خانه نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است اقامت گزید - و دیگر جای نیز ملچاها بجای استوار ساخته قلعه را از روی ظاهر باحاطه دلیران بلند همت و باطناً باحاطه همت دلیرانه محاصره نموده - و از سرنو کمر بعدو بندی و قلعه کشائی بسته تهیه مایحتاج کار و در بایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها پیش نهاد نمود - و خان زمان را با پنج هزار سوار جرار جنگجوی فیرن آرمه معین نمود که پیوسته مستعد کار و آماده پیکار بود - و هر ملچاری را که

فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از فاتحه روزگار باز مدار بر بد عهده و پیمان شکنی نهاده بیعتی را ناشکسته نگذاشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست بانگاهداشت سر رشته خلاف و نفاق بسته همان را درست نگاهداشته بود بغریب و دستان ایشان بازی خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پاس گفته و پذیرفته خویش درگذشته سر رشته بهبود وقت را از دست داده - و باوجود آنکه فقدان آذوقه قلعه در پایه بود که چار پایان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان درباره نگاهداشت حصار بر سر ثبات قدمی که مقدم سر منزل عدم بود پا محکم نموده و بیجاپوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سر نو در صدد آوردن رسد غله و کشیدن آذوقه بقلعه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفر نگر به خانخانان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریص حمیت یکباره در پی چاره گیری این کار شده همت کار گرا را در باره تنبیه آن سبک سربل گوشمال سرتاسر آن تهی مغزان غنوده خرد کار فرموده نخست بخان زمان نوشت - که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار و استقلال قبل نماید - و از سر نو دل بر کار سازی نیت خالص و عزم راسخ و همت نافذ و رای صائب بسته عدو بندی و قلعه کشائی پیش نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاهه قحط و غلا ساحت کار بر اهل حصار تنگ گشته بنابر آن رندوله و ساهو مقهور بنظام پور آمده در پی سامان و سرانجام قلعه اند - اول بر سر ایشان ترکناز آورده آن بد اندیشان را ازینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشد طریق تنگ گیری و تضییق محاصره در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد - که مبادا مخالفان ناگهان آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مخدول ابواب

روانه می شد - و معامله به نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده دلاوران مخالف و موافق بر سر آن پله مایه قدر و مقدار دلیری یکدیگر می سنجیدند - و هر کرا کفه پردلی گرانبار تر بود جای خویشتن را نگهداشته - سبکسران خشک مغز از ادای حق برابری سر باز می زدند - بیک ناگاه نصرت آسمانی موافقت موافقان بجا آورده غنیم را پای ثبات از جا رفت - و از هجوم جفود رعب طریقه فرار که همواره آن هنجار ناهموار پی سپر این گروه نابکار است پیموده تا تالاب کهری بهمان پا تاختند - و موکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را بی سروپی سپر ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران علال خان را پای تمکن بر جا نمائند ثبات قدم را خیر باد گفتند - و با فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیشنهاد افواج بادشاهی استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است که تسخیر ولایات دکن متفرع بر آن میگردد - و این معنی که عنقریب بچهره کشائی اقبال صورت بسته چون بالآخر منجر به تزلزل بنیان خانواده عادل خان می شود بهیچ وجه مرضی ما نیست - و صلاح طرفین در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار دارد - انساب آنست که به تشیید مبانی صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استواری دهیم - و بنابراین برای بنای اساس آشتی از هر دو سو طرح اظهار یک جبهتی انداخته همه جهت رنگ شعار یکنگی ریختند - و بمیانجی رسل و رسایل عقد بیعت بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند - که ازین پس طریقه وفا وفاق پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهی بدرجه کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون

اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سر تا سر آنحصار را در حیطه محاصره دارند - و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بذکر مقتضای سرنوشت نیک جبهه عبودیت دیرین را از سرنو بدایع بندگان زینت داده بر ذمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است - یقین که مسارعت در التزام طریقه کومک و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور خواهد داشت - چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکار فرمائی همت عالی و کار طلبی اخلاص نخست خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منقلا راهی ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه بانیست صادق و رای صائب و اندیشه درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان با اعتماد عزم و صون الهی و اعتضاد اقبال بادشاهی بآراستگی فوج و پیراستگی صفوف روانه شده بود همین که طلیعه هراول از کربوه پهلومری گذاره شد ساهو و زندوله و انکس خان و غیره سرداران باهشت هزار سوار جرار به بلندی برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردی برکاب پایداری نموده باندازه دستبازی سرگرم بان اندازی شدند - درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزی خار مهمیز سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلوریز بعرضه ستیز آوردند - و هژیران بیشه ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزی آن روپا منشان دعا پیشه تیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدیگر بعالم دیگر

آلهی دارند طلسم قدیم این کهن دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعه واقعی و علت صوری این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان پسر عذیر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بیچارگی و اضطرار بزدگی درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت سابق خود نظام الملک را راهی دارالملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پیشکش گرانمند بدرگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و میانجی استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را در پذیرفته بعضی از محال متعلقه اش که بساهو بهونسله مرحمت فرموده بودند بذکر انجاش درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تباہ رای بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست - و خان ساده دل سلیم الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود راه و در حمایت خود پناه داده بسخنان ساده فریب دور از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت اندیشی تسخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساخت - و جمعی از سرکردهای لشکر تفرقه اثر خود را نامزد انصرام این مهم نموده با گروهی بی سرو پا همراه او فرستاد - چون عمدهای نظام الملک از فتح خان بسبب پیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمانیها و تباہ اندیشیها که لازمه غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بذایر آن به مهابت خان خانخانان نوشت که چون درینولا مردم عادلخان بتحریک ساهو سیاهرو مصدر حرکات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت آباد درآمده

بکالا کوت ازین عالم هریک بنامی مشهور است - و دررؤ آن کوه فلک
 شکوه پنجهزار ذراع شرعی است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت
 صافی و شغافی - و بر اطراف آن خندقی بعرض چهل ذراع و عمق
 سی ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسط ساحتش دیده نظر گیان را
 حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر ریزنه پایهای بی پایان
 در غایت تنگی و تاریکی مانند راه کوچۀ زلف بتان پیچ در پیچ همه جا
 از درون کوه بالا رفته در دوری و درازی بزرگ طول امل ارباب طمع بیحاصل
 بآخر نمی رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که جز این راه ندارد
 بی روشنایی مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین
 بدروازه آهنی بند شده از بالا تا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته
 اند - یعنی اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته
 بجای نرسد و معامله بچنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری
 بر زیر آن افروخته به نهجی آنرا تفته و تابناک سازند که از جوش حرارت
 و شراره شرارت سرتا سر آن رهگذر مانند دهلیز سقر بخار انگیز گشته سمندر
 را مجال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز بانی
 کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هنوز هزار قرن پیش ازین
 بنا نهاده دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از
 آفرینش ابو البشر اساس نهاده دیوان باشد - چه بعد از ملاحظه نظر هیچ
 خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداخته
 بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصره
 مدت مدید بیاورچی توفیق آسمانی و تأکید عالم بالا دست بر آن یافته
 دیگری بچیرگی بر آن مستولی نشده - مگر اولیای دولت حضرت
 صاحبقران ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تأثیر اسمی

موكب مسعودش پيمان بيعت بسته - هر آئينه ابواب نيك بخشي
 و روز بهي بدستداري نائيد روز بروز بروی روزگار هواخواهان آن كامگار
 كشاید - و فتوحات تازه و فيوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا
 رو نموده چون دولت پايدار آن بيدار بخت بپای خود قرين دولت
 و سعادت بر در آيد - چنانچه به سلسله جنباني اقبال حضرت صاحبقراني
 درينولا فتح آسماني از قهر اعدا و كشایش قلاع حصينه نصيب اوليای
 دولت جاويد قرين گرديد - مثل قلاع نامي آن ديار بتخصيص قلعه
 دولت آباد كه از حصون^۱ [معتبر]^۲ سرزمين دكن است - كه در آن ملك
 بحصانت و محكمي ضرب المثل و كشاد آن از مبداء بنای اين دير
 كه بنیاد تا اين روزگار سلاطين كشورگير را بزور بازو ميسر نيامده - چه آن
 حصن سپهر نظير بر قلعه كوهی البرز شكوه از اوج تا حضيض و كنگره
 تا خاک ريز از سنگ سپاه اساس يافته - و دوره ديوارش كه گرده نه سپهر
 است پنداري دست قدرت رباني سپهری ديگر بر زمين نمودار ساخته -
 خارا تراشان فرهاد پيشه بمثابة او را صاف و املس نموده اند كه نظر از سر تا
 پا هيچ جا بند نمي شود - و آرزوی فتح آن كه جز بتائيد آسماني
 در حيز امكان وقوع پذير نتواند شد محاط كمند تصور سلاطين آفاق كشا
 نمي گردد - چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار
 باره كه علو درجه هريك با پايه رفعت همت بلند و بخت ارجمند
 دوش بدوش است بر فراز كوه واقع شده - و چهار ديگر كه سنگيني بنیاد
 آن با منانت اساس فكدانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان
 كوه چون دواير آسمان بر دور يكديگر در آمده - باره اولين كه نامور بعنبر كوت
 است اساس نهاده عنبر حبشي است - دومين بمها كوت و سومين

غرا و مثنویات و عقود داستانهایی منظومه و مرسلات رسایل منظوره در سلک نظم کشیده تا روز نشر زینت اعناق و صدور ابژای روزگار ساختند - و همگی از عطایای بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایه بی نیازی جاوید اندوختند - از جمله شعرا سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار امتیاز کلی دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشته نظم انتظام داده بعضی عالی رسانید - و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود بزر موزون و کلام گوهر نظامش با عقد لایمی منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجهزار روپیه که در کفّه ترازو وزن موازی او شده بود با هزار روپیه دیگر که گنجور از روی در بینی بحضور آورده بود بدر مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز یعنی ترانه طراز گلشن راز طالبای کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بکلیه معانی رنگین و حله الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهود جلو نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقائق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استخوان و آفرین بسیلر و احسان و تحسین بی شمار درباره او قرین یکدگر افتاد *

بنیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد
بکلید سعی مهلبت خان و دیگر اولیای
دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادت که از بدو عهد فطرت و روز الست فیروزی
نصیب و نصرت روزی مخلوق گشته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهی

و بوفاء اقسام نذر و عهود که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام نمودند - و در جشن وزن قمری آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست و یکم خورداد مطابق روز جمعه دوم ذی حجه سال هزار و چهل و دو هجری رو داد حضرت ظل سبحانی سایه رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزاده والا گهر عالی مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند - و مبلغ پنجهزار اشرفی که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که برابر باب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهلوانه و سپر با یراق مرصع و برجه مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد در کمال نفاست و گرانمایگی و یار مرصع و بازو بند مرصع بالماس و جیغه مرصع و چند انگشتری قیمتی و دو اسب تبجاق که یکی از آنها بسرافراز نامور مزین بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و [صورت سندر]^ع نام فیل خاصگی با ماده فیل که قیمت مجموع در لک رویه کشید مرحمت نموده آن شایسته اقسام عواطف بادشاهی را بانواع مزاحم دیگر نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایه والا و مرتبه عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم آن بخاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمه این مرتبه عواطف عمیمه شد - و درین خجسته روز عشت آموز که بنم خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معنی طرازان پارسی زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قلاید قصاید

خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزاده تهور نهاد گردد -
 بنابرین با خصم خود مواجه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند -
 و آن در منظور نظر نگهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون
 از توجه صوری حضرت ظل الهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب
 عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس
 عنایت الهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر
 همراهی همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه
 بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا گهر
 سحاب خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ
 مانده بودند طبقات سبعه بصربصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای
 عبرت و خبرت آموده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور
 بنظر حقیقت نگر درآوردند و نخست سجدهات شکرانه در اقرار این مایه
 عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند - آنگاه زبان بتکسین و آفرین و آغوش
 عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دو را
 در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزاده کامل نصیب سلطان
 اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغیر من مصدر این مرتبه دلیری شده
 بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد قدرت بودی هرآینه
 از جا رفته بیدست و پا شدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم نورزیدی
 بیشتر مشمول مراتب مرحام و عواطف گشتند - و در همان روز بخلعت
 خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر
 ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه
 در آمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز کشودند - و انواع خیرات
 و مبرات بظهور آورده اموال بی شمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند

یکه تاز عرصه سرافرازی بر خورده - یکران مصرنگ ابر سیراز صدمه چرخي
 برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افکند -
 که درین گرمی آن فروغ چراغ دودمان صاحبقرانی و گل سرستان
 کشورستانی بسبک خیزی نسیم سحری و تندبی و تیزی شمیم گلبرگ
 طری از گلشن خانه زمین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند - و از فرط
 هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان در رسانند - در همانوقت
 که آن عریده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیره
 راجه مان سنگه که از خانه زادن دیرین دولت کده ابد قرین به سعادت
 وفور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص دارد در میان
 عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و پردلی خواست که پیاده آمده
 کار زار آن در گردد - و لیکن بنابر تلگی وقت و عدم فسحت مجال نیافت
 که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم
 میکرد بهمان روش اسپ بر فیل انداخت و برجهه مانند رمح خطمی
 مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعله جواله در گردش
 بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از دور بر حقیقت معامله
 آگاهی یافتند باوجود تمکین آسمانی و تمکن و ثبات صاحب قرانی
 از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاهسوار عرصه
 امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت بوقت رسیدند - و از توجه
 صوری بادشاه صورت و معنی و همت باطنی آن والی ولایت ظاهر
 و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جو روبرو شوند
 او پشت داده بطرفی دیگر رفت - و تصویر علت صوری اینمعنی آنکه
 درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصه نبرد از خود
 غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد

تجسین و آفرین دادند - چون سنان برچپه در سر پر شور و شر آن بدمست
 عربده گرجا گرفت و معه‌ها آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور
 آنرا مستی میخوانند - لاجرم بغیر شورش مستی از سرفو بر سر خشم
 و غضب رفته باز به عربده‌گری در آمد - واسپ شاهزاده عالمیان
 از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید -
 و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمچرد اندک صدمه در پیکر
 غلطید - و آن قرۃ العین آبی علوی که در حقیقت بدر بلند قدر فلک
 رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هاله زین و هلال رکاب را خالی
 ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین برگرفت -
 و در همان گرمی مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر
 آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزاده نامدار آفتاب شعاع
 شاه شجاع که درین وقت با فرخندگی کوب بخت والا از بیت الشرف
 دولت خانه زین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادری در مقام امداد
 برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید
 خاوری موی بر بدن تیغ شده مرکب برانگیخت - و با برچه لامع
 مانند نیزه خطی خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه
 نمود - چون درین حال از وفور اژدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی
 نمونه نفع صور و صیغ نشور ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت
 یوم یفر المرء من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیکدیگر
 بل برادر به برادر نمی پرداخت - و با اینمعنی از کثرت آلات آتشبازی
 مثل چرخ و بان و امثال آن که از فضلی خاک اغبر تا سطح چرخ کبود
 را تیرگی غبار و سیاهی دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمی گشت
 که آتشبازی ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخ بر پیشانی اسپ آن

ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بتأبیر عادت معهود فیلان
 که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می ایستند
 و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر بازه آماده کارزار میشوند هر کدام
 بفاصله یکدو گام باز پس آمده بودند - سدهگر چون حریف خود را دورتر دید
 از وفور بدمستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی در آمده بر عین
 اعیان سلطنت عظمی بادشاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو
 نزدیک تر بود حمله آورد شد - در خلال اینکال که از فرط دهشت و غلبه
 وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه
 نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان
 راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان
 از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران
 بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بتائید ازلی آسمانی
 بهم قرین داشت باوجود صغرسن کبر همت و عظم عزیمت را کار
 فرموده اصلا از جا در نیامد مگر بجانب آن پرخاش گر - و مطلقا مفید
 بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدران گرمی برچپه
 که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب برپیشانی آن سخت روز که
 سنان برق نشانش زیاده از چهار انگشت در کاسه سر آن اهرمن پیکر جاکرد -
 درینکال که سرتا سر تماشاگران را قرار از دل رمیده و هوش از دل پریده
 دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبله اجابت و چشم براه اثر داشتند -
 و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر
 بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پرورده
 عاطفت ید آهی و منظور نظر عنایت نامتناهی ملاحظه نمودند همگنان
 سرانگشت اعجاب بدندان تعجب در گرفته بلباس دعا و آمین داد

افسون چرخي آتش نشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگامه صلح فيما بين
آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعله خشم آن دو آتش وش سرکش را
فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کارزار شدند -
چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب
دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک بر کاسه سر آن دو دیو سار
هرمن سیر زده بر سر تلاش فرود آوردن دل ایشان از پرخاش سودای
خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمی کشاکش
آن دو شعله سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد - و تندپی
زبان شعله نشانش گویا زبانه آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیزتر
می کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته
از نظر اذنور دورتر افتادند بندگان حضرت اراده استیفا حظ تماشایی مستوفی
فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسب سوار شده رخ بعرضه
کارزار فیلان نهاده در آن نزدیکی عنان کشان ایستادند - و بادشاهزادهای
بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم
اهنراز مقتضای سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مهین بادشاهزاده
سلطان دارا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قره العین
خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان
فیل توقف گردیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جنبانیهای
قدرت قدیر است نظر بر بسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله
اظهار مراتب قابلیت و شایستگی شاهزاده والا گهر بلند اختر سلطان
اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصه ظهور روی نمود - چنانچه
نزدیک بود که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول بر خورد -
که ناگاه در عین این وقت به نگاهی حمایت ربانی محفوظ و محروس

بنابر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ
فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق می افتد - سوای روز مبارک دو شنبه عید
جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد -
و روز چهارشنبه که انواع نشاط و انبساط بذایر اقتضای وقوع قضیه نامرضیه
نواب مهد علیا درین روز نامنوع است - صدور امر مطاع ثانوی صاحب قران
قرین انقذان و اذعان آمده سرزمین ساحت پای چهارگه مبارکه منازل
ایام بادشاهزادگی محل مجادله و مصادمه در زنده فیل بد مست
عریده آئین گشت که هر دو از فیلقان سرکار خاصه شریفه بودند - یکی
ازدها صولتی دندان دار موسوم بسدهگر و دیگر اهرمن منطری بیدندان
که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان
از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصه محشر برانگیختند
چنانچه گوئی اکثر علامات روز رستخیز بظهور آمد - چه از حرکت آن
دو کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوام چارگانه در سیر بودند بر فوق یوم
تسیر الجبال همانا قیامت قائم شده - و از باد صدمه خرطومها که مانند
دو ازدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید
گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم نطوی السماء کطی السجل
الکتب بسرعت طومار باز کرده در یکدگر نوردیدند - کوتاهی سخن چون
باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان
بر آمده تلاش کنان تا فضلی پای درشن دولتخانه والا رفتند - و هیچ یک
از آن دو زیاده سرسراز یکدگر برنداشته از هم پای کم نیاروند - و فیلبانان
و سایر عمله و فعله این شغل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسانیدند و فنون
اعمال معبوه از آتشبازی و آب پاشی بعمل آوردند - چنانچه دمیدم
آتش بازان و سقاین درمیان میانجی شده چندانکه خواستند که بدمدمه

حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز
 بیدار بخت فروزنده تاج و تخت سلطان
 اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن
 سرافراز در برابر و برچه زهن
 در پیشانی آن پرخاش گر
 و بیان برخی
 از سوانح دیگر

سعادت‌مندی را که حرز یمانی حفظ آسمانی باعث نگهبانی شود
 اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آینه به هیچ طریق آفتی
 پیرامون او نگشته از هیچ ممرگ‌ری بردامنش ننشیند - و فرخنده بختی
 را که دستیاری حمایت ایزدی متصدی سپرداری گردد اگر بالفرض
 برابر هر موی سرتیغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار
 نکشد - آری منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختراضر
 نه بیند و محفوظ ضمان حمایت خیر الکافین از حوادث زمان در کنف
 امن و کشف امان باشد *

کسی را که ایزد نگهبان بود برو جمله دشوار آسان بود
 کس از نیکخواهی بخت بلند نه بیند گزند و ببیند پسند
 و اختر صدق این قضیه واقعه از مطلع وقوع سانحه غریبه از سوانح
 عالم ابداع که درین نزدیکی بتازگی روی نمود ظهور می نماید - و صورت
 این معنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خرداد

چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره بران آزمند چندان سرمایه سیر چشمی اندوختند که از دندان نمائی دندانۀ سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای شره بردوختند *

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبۀ کابل معروض افتاد اینکۀ در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دوسر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استوارچی خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن ماده فاسده کون و مکل که همانا وجود بد شگونش چشم زخم عالم تکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سربقا نداده هماندم درگذشت - و از عجلت خیر باد گیتی فرو گذاشت نموده زود پی شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امرجه وقوع علت و بای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساحت منزل ایام بادشاهزادگی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جون واقع است بنابر کشادگی و نزدیکی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منور گشت - و درین ایام وبا بخاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هواست که غالباً بدرجۀ سمیت می رسد و زهر مهرة رفع غایله سموم می کند آنرا درباره دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقاً اندیشیده ضمیر منیر بعد الامتحان از میزان آزمون درست برآمد *

آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت بزیب و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلخان داروغه زرگر خانه درین اثنا معجز زرینی که چهل هزار تولچه طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتابه و اکثر گل‌های آن بروش بدیع مینا کاری باتمام رسید با کوکبها و قندیل های طلا مینا کار بنظر انور آن سرور درآورد - و بنابر امر والا آن معجز را بر اطراف مرقد مغور نصب نموده قندیلها و کوکبها را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیره خطیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مهین بانوی حرم سلطنت کبری بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب نمودار فضای طور شده - و سایر بیگمان و مخدرات سراق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضه متبرکه شده تا دوپهر بآن حور نوادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آئین باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پهر و یک گهری شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنج هزار روپیه باریاب استحقاق و بیست و پنج هزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قواد که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چند آنکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجدین مقدار آنرا مقیاس تخمین بر نتافته میزان امتحان بر نسنجد صرف شد -

و تمهید قواعد مهربانی صفدر خان را که از سعادت یافته‌های تربیت عهد بادشاهزادگی و بکمال متانت و سنجیدگی و شرافت ذات و صفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسله سامی مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعه ناگزیر شاه و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقربان و امثال برگزیدند - و باوجود آنکه مشارالیه از بندهای معتبر مزاج‌دان آنحضرت بود از روی مزید اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد با اشاره فرمودند - و در همان وقت رخصت بغایت خلعت با جیغه مرصع و اسپ و فیل راس المال سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سیل مدد خرچ راه بدو مرحمت فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتکده ابدی اتصال کمال ثروت و مالداري داشت چنانچه در رفتن و بازگشتن در نهایت تجمل زیب و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر برده این خدمت را نکوی که شاید و باید پایه انصرام داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری خرید این کشور از انواع نقایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسال داشتند *

سوانح حضور پرنور هفدهم ذی قعدة محفل ختم سالیانه نواب غفران مآب که درین کشور به عرس مشهور است در روزه مغفوره مزین شد - و بر روی تختگاهی که کرسی اصل عمارات آن حظیره مقدسه است اسپهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آن شامیانهای پهناور کشیدند - و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدرخان بعنوان رسالت بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خبرت در حکمت
عملی داشت بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت و رعایت
جانب سپاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت
جنت مکانی می نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرده ازین راه ابواب
یگانگی و یک جهتی می کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس
شاهباز اوج سعادت بر نشیمن اورنگ خلافت همان سر رشته را نگهداشته
بر سیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین تیز پر
مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزرگی معاودت
نماید تا آنکه ایلچی معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف
و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقاً سمت گذارش یافته -
چون قضیه ارتحال شاه پیش از رسیدن بحری بیگ سمت وقوع یافت
و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قایم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفی
اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پیروی ستوده پیشروان
طبقه اسلاف خویش فرایش گرفت - و همان اراده شاه بعمل آورده
محمد علی بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه
بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند
از اسپ و شتر و سایر امتعه نفیسه ایران که سه لک روپیه قیمت داشت
ارسال داشت - لاجرم حضرت ظل سبحانی بنابر تشیید مبانی عطوفت

و لیکن بحکم آنکه مخدوم مذکوره بآنمایه نیت درست در قسمت کده
عهد نخست از دریافت سعادت طواف اماکن شریفه بهرطور نشده
بود هم در دار الخلافه آنجهانی گشته باوجود حرمان نصیبی از طواف
حرم خدا و دریافت مکرمات خداوند بجوار رحمت ایزدی و ثواب
ترحم سایه مرحمت ابدی آن حضرت رسید *

بیست و دوم ماه که عید سعید رمضان مژده قدوم فتوحات ابد
و نوید سعادت سرمد باو لیلی دولت جارید رسانید - حضرت شاهنشاهی
احیای مراسم سنت حضرت سید المرسلین و پیروی طریقت پیشروان
طریق دین نموده از پرتو حضور پرنور سلحت عیدگاه را نمونه جلوه گاه
انوار تجلی طور ساختند - و بعد ادای نماز عید هنگام معاودت نیز بدوات
و سعادت فیل سوار آهنگ دولتخانه مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر
درم و دینار توده توده نثار رهگذار خدیو روزگار می شد که سایر نیازمندان
را کنار و برانبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید *

درین ایام لشکر خان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت
معاف شده بود سزاوار خان پسر مهینش از دریافت پایگاه منصب
دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار نوازش یافت - و علم و نقاره
که پدرش داشت ضمیمه. مراسم عیمه شده فوجدارئی لکھی جنگل از تغیر
جان نثار خان بدو سمت تفویض پذیرفت - و لطف الله پسر وسطش
پایگاه منصب هزارئی چهار صد سوار سرافراز گردید - از واقعه کابل بوضوح
پیوست که یادگار حسین خان از کومکیان صوبه مذکور بموجب تجویز
بخشیان دیوانکده قسمت اوراق و اعمار داخل تعیناتیان صوبه دار البقالی
جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاواری متقاضیان
اجل موعود نیز بدان صوب شتافت *

داروغگی توپخانه و محمد حسین بخدمت دیوانی برهانپور و میر عبد الکریم بخدمت داروغگی عمارت دار الخلافه سر بلندی یافتند - خواصخان بهتی بعنایت منصب سه هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه بر کام خاطر فیروز گردید - و قاضی محمد سعید کره‌رویی که سابقا سی هزار روپیہ سالیانہ داشت درینولا بمنصب هزار و صد سوار بلند مرتبگی یافت - از نفایسی که در فرخندہ محفل نوروزی بر سبیل پیشکش گذشت مبلغ چارده لک روپیہ را بنظر قبول در آمد *

درینولا واقعہ غریبه که از بدایع وقایع عالم کون و فساد در بندر سورت رو داده بود بذابر انہای منہیان آنصوب معروض افتاد - کہ در خانہ نائی چهار دختر از یک بطن بعرضہ ظهور آمد - پس از لمعہ ہرچہار در مہد عالم عدم آرمیدند - در این اوقات ہمیشہ یلنگتوش بی اتالیق نذر محمد خان والی بلخ بآہنگ زیارت حرمین مکرمین بارض مقدس دارالخلافہ اکبرآباد رسیدہ طواف بیت المعمور دولتخانہ عظمی نمود - و صد راس اسپ ترکی و ہفتاد و پنج نفر شتر نر و مادہ بختی و نہ غلام قلماق کہ برادرش بر سبیل پیشکش ہمراہ دادہ بود با ہژدہ اسپ دیگر از جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاہ مولانا حسن قبادیانی از اعیان دانشوران ماوراءالنہر کہ از روی کمال ورع و تقوی جمال علم و فضلش خال حسن عمل داشت و بہمان نیت بہمراہی ایشان از آنولایت راہی شدہ بودہ سعادت حضور انجمن والا ادراک نمودہ بیست و ہفت راس اسپ کہ بطریق رہ آورد ہمراہ آوردہ بر سبیل پیشکش کشید - مکرمات حضرت ہمگنان را منظور نظر عنایت و مرحمت ساختہ ہمہ را بخلمت های فاخرہ و عنایات متوافرہ نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار یافتہ بود کہ ہمگنان را ہنگام رخصت کامروا نمودہ روانہ مقصد سازند -

خدایو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نیک اختری به برج سرپر سروری نموده روی آن نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طارم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزاده‌های بلند اختر و امرای نامور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هریک در مقر مقرر خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگه مجره بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتملبر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیرفیل و چند راس اسپ کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله ویردیکان از نظر انور گذشت *

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابو الحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگی نموده درین احیان بر پایان عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجه مذکور سر حلقه فدویان دبیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی میر بخشی باستقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهده تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار بر وفات چنان معتمدی وفادار تالسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره و صوبه داری کشمیر که بنابر نیابت خواجه باو تفویض یافته بود من حیث الاصلالت بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت

عنیفه را لازم دارد و در باره آن دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب
 صعوبت بسیار می شد لجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل
 نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته
 از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبه دهلی را
 از تغیر لشکر خان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع
 از قدوم بادشاه هفت کشور رشک فرمائی شرف خانم مهرانور شد -
 و شاهزاده ادب پرورد خردور امتعه هر دیار در سرتا سر رهگذر بر سیل
 پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوز
 پارچه اعلی و شمشیر مرمع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلامی
 افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم
 امرا خلعت با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند -
 و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن
 منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا
 تناول فرمودند *

سرآغاز سال فرخنده ششم از سنین

سعادت قرین صاحبقران ثانی

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار
 و چهل و دو هجری یعنی مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت
 صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی بفرخی و فیروزی بر آیین
 هر سال بل هوروزه آذین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون
 بارگاه گیتی پناه از نفایس و نوادر بحری و کانی زیور زینت گرفت -

سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند - دیگر در هر قریه چندین قانون گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی کلی بصیغه قانونگویی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر داران می رسد - امر عالی بصدر پیوست که اکتفا بیکمی نموده دیگران را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان سر شمار هفتاد و پنجدهم صیغه میربحری نام نهاده میگیرند - فرمان شد که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دهم و از جوانان شصت دهم و از خورد سالان سی و شش دهم زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شانه دوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد - امید که بنای بقای آن حضرت چون پایه بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثانی صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار باشد *

درینولا لشکر خان صوبه دار دهلی که هجوم افواج عساکر شیب دار الملک بدن او را فرو گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود - چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عملة قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کماینی بر نمی آمد - چه جلی آن که خود بخود نگاهبانی کشوری یا سرداری لشکر را مرضی خاطر عاطر خدیو هفت کشور تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانشینان خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین آینی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدی امثال این خدمات که تردادات شانه و حرکات

که از جور اندیشه‌های حکام حرفی در دارالملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغ‌های کلی رسید - چون درینولا حقیقت آنها از انهای منهای صوبه مذکور و عرضداشت ظفر خان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بنام خان مذکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحه روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سوای آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان ست که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجزان سال خورد و خورد سالان بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل بیکار می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کارگران این شغل ضروری را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد پلستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالی دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوة و سبیل راهداري که مبلغ های کلی میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعات جزوی که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضی میگرفتند - و الحال از تعدی صوبه داران سابق در اداء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازی بهای سه گوسفند ست نقدی از رعایا باز یافت مینمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور

مزدوری

۵۵۴
ص ۵۵۴

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
 روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
 جشن دامادی سلطان جهان شاه شجاع
 عالم افروز تر از کوکبه عید آمد
 بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد
 ۱۰۴۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد
 بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی
 معموره خاک را بتهیه مصالح لطف و قهر ایشان منوط داشته از طبقه
 والای سلاطین جهانبدانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادانی
 بلاد سازد - که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را
 در هر حالت بر سر کار دارد - و در هر صورت که رودهد بر شعله فشانمی
 سحاب تفقد و تلافی سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت
 جور پیشگان بر صغیر و کبیر مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال
 رفع شایع بدعت های شایعه است از یمین توجه حضرت صاحب قران ثانی

نامور بمنزل آن شاهزاده بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس
 بغت و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن
 شب نور افروز همه جا در عرض راه و سرتا سر عرصه ساحل جون و ساحت
 پای درشن مراسم چراغان و آتشبازی که عمده مواد بهجت و سرور جشن
 و سور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنایی مثل
 چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور مانند
 شعله کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازی که بهجت
 شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوایی که کشاد یافته
 از رفیع آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پرستاره می شد - و پرواز
 بلندش وجود نار کره اثیر در جنب نموده نور آن مانند شراره و شعله
 خس بی بود می نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب
 شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمی
 میان فرخنده کوکب عالم آزای ارج خلافت و جلالت و زهره زهرای
 فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غوا بستند - و عالمی زبان
 بمبارکباد کشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقرر این مقام داد ادای
 متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو
 روزگار کام خواطر گرفتند - خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که درباب
 تهنیت این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پر نور انشا نمودند -
 و اصحاب رود و سرود نوا سنج و غزل سرا شده آوازه حسن آواز و لطف
 نغمه ساز آویزه گوش نزدیک و دور ساختند - و همگی بهمه مرادات
 خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای
 سلیمانی طالبای کلیم همدانی تاریخ این طوی همایون را بدین گونه

است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مچلا بعد از استیفاى حظ تفرج نام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلى رخصت یافته آنگاه امر اعلی باحضر خواص بذهلمی درگاه والا زبور اصدار پذیرفت - و چون همگنان بفیض سعادت حضور پرنور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهلمی والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمت خدمت حضور از سرکار نواب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت هلمی فاخره یافته از دریانت کام خاطر کامگار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیه برگ و ساز این دو طوبی عظیم در پایه کم و کیف عدد و عدت درینمایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل بادشاهزاده عالمیان که در آن احیان فیض نزل خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبار چون واقع است مبذول داشتند بآئین شایسته مرسول گشت - و پایان آنروز طرب افروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود برآست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط برطبق مقتضای مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانه شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمانی آشپانده عفتای مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلی شاهزادهلمی والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخشش با یمین الدوله و سایر امرای

خوشحالیی سرمد و نارغ بالی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر
 بکار فرمائی نواب خورشید احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب
 دامادی برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از همه جهات موازی ده لک
 روپیه می شد و اکثر وجوه مصارف آنرا از سرکار خاصه خود آماده ساخته
 بودند مگر قلیلی از آن که بسرکار نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود
 در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوری خلوت
 آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق به ترتیب خاص
 مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکن بنابر اجابت ملتسم فروغ
 اختر عفت پرتو چراغ عصمت سایه حضور پر نور بر ساحت این مجلس
 مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدم
 اقدس و میامین انوار نظر انور زبور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هر چند
 این جهاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع
 نظر از تکلف سخن سازی بنابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض
 نظر توجه آنحضرت و لطف اشاره قره العین اعیان خلافت جاردان بیش
 در بیش بود - چنانچه درباره این توان گفت *

* مصراع *

نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانه بی نظیر تصویر پذیر شده بود که بلا تشبیه حقایق
 صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معانی سور و
 آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بمحسنات چون معانی صور بدیعه
 آرایش پذیرفته از آرایش نقایص و شوایب عیوب مبرا بود - و فی الواقعه
 نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعل باوجود
 کمال تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه
 مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صنایع بدایع آن و رای تصنعات بدیعه

خانه خدای شطرنج از شاهي جزنامی ندارند به تعمیق اندیشه غور پیشه
رفته رفته مانند تضاعف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله
روز نهم شعبان مذکور موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نوادر
و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم سلجوق با توره و آئینی که در طوی
سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میر بخشی و میر جمله
میر سامان و موسویخان صدر الصدر بمنزل خلف الصدق خانواده مرتضوی
رستم میرزا صفوی مرسل گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف
فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه
شعبان که بنابر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه
خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان خلافت
و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کوکبه
عزت و مصحوب دبدبه رفعت آوردند - و باقی رسوم متعارفه مثل چراغان
و آتشبازی و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانه
مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندی مقرر
گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد -
و بدستور محفل پر نور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقرر از بستن
حنا و تقسیم فوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و پان و شیرینی
و خوشبوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود
و سرود و سماع نازنین شاهدان هندی نژاد که لازمه انجمن سرور و سرور است
بعالم شهود روی نموده نظاره آن رنگ اندوده دیرینه از آئینه خاطر تفرجیان
زدود - چون سر انجام این مراتب که سرمایه تفریح و تنشیت قلوب و ماده
ترتیب اسباب فراغ خاطر و تطیب دماغ است بظهور پیوست - عالمی
بدین دست آویز از بند غم و عقده الم پیوند گرفتاری گسسته بامید

حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین
زودی داماد سازند - و چون میعاد قدم برکت لزوم موکب سعادت ماه
مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف
بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این
کار خیر بحیز تعویق و تاخیر نیفتد اخترشماران سطرلاب نظر بطلیموس نظیر
را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشاره
والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این
مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالی
و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه
هزار و چهل و دو هجری موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است
بنظر نمی آید - بنابر آنکه تعویق این معنی منظور نظر و مرئی خاطر
عاطر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم
انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگری اقبال صاحبقرانی که
از نیروی تأیید ربانی دفع گرانیهی قران اختران میکند اعتماد نمودند -
سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام
در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی
زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتی
مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج
این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعنی ماده حیرت اهل خبرت
و تبصره ارباب بصیرت آماده گشته سرمایه آگهی آنانکه از کماهی حقیقت
و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و
مزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کده
دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مافند

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج
 صاحبقران اعنی شاهزاده محمد شجاع
 با نبیره شرف خانۀ کرامت جاودانی
 یعنی کریمه سلسلہ صفیہ صفویہ
 و انعقاد انجمن عقد ازدواج
 شرعی میانه این دو یگانه
 گوهر عقد یکتائی

اسباب بذل جهد طبقہ ملوک در باب سلوک طریقہ تکثیر و توفیر
 اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دراعی صرف مساعی جمیلہ ایشان در
 باب انتاج نسل جلیل و نشو و نما و فروع اصل اصیل درجہ وجود خود از آن
 نمایان تر است کہ بہ بیان نیازمند باشد - و چون تحریر عقل و شرع
 در بارہ تزویج احاد ناس بمرتبہ کمال باشد در باب توالد و تناسل ملوک
 و سلاطین خود بوجہ اولی - چہ معنی آن باعث اتحاد فرد فرد اشخاص
 و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج و ہاج زبدہ طایف و ارکان
 بل علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسان کہ فی الحقیقت
 واسطہ تکوین تمامی کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض
 و السموات است - بذابر این مقدمہ مسلمہ حکمت آئین خدیو زمان
 و زمین کہ پیوستہ خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد درپیش
 دارند بغاظر مبارک آوردند کہ شاهزادہ جوان بخت شاہ شجاع
 را با حجلہ آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف

کابل و ترکستان از بیکان تنگ چشم یغماگر در حوالی آن و قبول معاذیر
 دلیزیر نذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فرو گذاشت سایر زلات
 بهانه جوی بوده برای توسل عفو و صفح و سیله طلب می کردند و با وجود
 کمال قدرت بمقام انتقام درنیا آمده همواره گناهکاران را طرز عذرخواهی
 تلقین می فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حاجی نام رسولی را
 با نامه عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را
 بضرورت بر رو نیارده درینوقت که رخصت انصراف باو می دادند از روی
 کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادن
 دیرین دودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر
 برگزیدند و از اصل و ائانه بمنصب هزاره هشتصد سوار اعتبارش افزوده
 سرمایه افتخار ابدی بدستش دادند - و عنایت خلعت فاخره و اسپ
 و فیل ضمیمه این عاطفت عمیمه گردیده وقاص حاجی را نیز باو رخصت
 دادند و مراسله والا که از انشاء علامی افضل خان بود مشتمل بر فتوحات
 بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهان
 بایلچی مذکور حواله فرمودند *

باقی خان بعد از تغییر صوبه اودیسه بصاحب صوبگی ولایت گجرات
 از تغییر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسپ و فیل بمنصب
 چهار هزاره ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سر بلندی یافته روانه
 گردید - و خدمت میرتورکی که کمال معامله فهمی و کار دانی درکار
 دارد و در انصرام آن مرتبه سنجی و پایه شناسی ناچار است - و خلیل الله
 خان بنابر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرضیات
 همگانست موافق مرضی خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغییر او بمروتنخان
 ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلی خان سرافراز فرمودند *

بندهای روشناس خلعت یافتند - و همگنان نخست در خدمت اشرف ادای آداب معهوده نموده بعد از آن تسلیم عنایت بشاهزاده والا مقام بجا آوردند *

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد
نذر محمد خان والی بلخ در جواب
معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی
ایلچی خود فرستاده و مجملی از
سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوال خلصه هنگام سلطان قوه قاهره غضبی مالک نفس خود تواند گشت - و بر قهر و غلبه مقتضیات طبع انسانی و ملایمات قوی نفسانی سیما در وقت تغلب و تسلط نفس اماره قادر تواند شد - خصوص در حالتی که باز داشت نفس در مقام فرو گذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که در بنصورت مفسده کینه گذاری بیشتر روی نماید - **الله الحمد** که حضرت جهانبانی بنحوی در سایر این ابواب خلصه در باب بخشش جرایم ارباب جنایات صاحب ملکه راسخه اند که تلخی فرو گذاشت با آنمایه مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشنی شهد انتقام لذیذ تر می نماید - و شاهد حال درین مقام اغماص عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب خیره نظری و چیره دستی نذر محمد خان والی بلخ درباره محاصره حصار

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والی مهبط انوار آلهی اعنی
 حضرت خلافت پناهی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مهین
 شاهزاده والا گهرو وصول آن ملتمس بذروه قبول حضرت اقدس برسمت
 فرخنده منزل شاهزاده بخت مند مبدول افتاد - و سایر سرداران
 پای تخت از شاهزادهای عظام کامگار تا بندهای روشناس در رکاب برکت
 انتساب پیاده رو براه نهاده درین ضمن از اکتساب انواع سعادت تامه
 به بهره فیض شامل و نصیب نصاب کامل رسیدند - آن قاعده دان
 آداب شناس از راه سپاس این حکومت والا از سلحت گرداس سپهر اساس
 دولت خانه معلی تا سعادت سرای خویش که بنابر قرب جوار مساحت
 آن مسافت هفده جریب بیش نبود بطریق پالنداز نفیس امتعه
 از دست زربفت و مخمل ساده فرش ساختند - و چون سرزمین آن
 منزل فیض حائل از فوز برکت قدوم سعادت لزوم و ادراک میامین
 مقدم مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بذروه افلاک رسانید - شاهزاده عالم
 نخست بتقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر
 هر دیار که از آنجمله یکسر اسپ صرصر نژاد عراقی زاد نامور به سرافراز
 بود با ساز مرصع که مدتها با سرکاری و توجه تمام در کارخانه خاصه خود
 بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند - و همدین
 انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاهزاده بنابر اشاره علیه حضرت خلافت
 مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف
 استسعاد خاص پذیرفتند - نخست یمین الدوله آصف خان بمرحمت
 دو تقوز پارچه درست و شمشیر مرصع آنگاه علامی افضل خان با سه تن
 از عمدهای دولت بعنایت سروپای فاخره با چارقب زر دوزی و چندی
 دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند - و باقی

پنج نوبت مقرر برسم شادینان مبارکبادی مکر نوازش دادند - و آواز
دبدب رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - منجمله از روز
جمعه برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش
و عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چرون حسن روز افزون ماه
منیرافزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سرگام بخششی
عالمی در عین کامرانی بوده جهانی مقضی المرام شده و آرزوهای شاخ
در شاخ و املهای فراخ ارباب طول امانی و آمال بروجه احسن بانجاح
مقرون گردید - و معنی سنجان سخنور در باب تهنیت قصاید غرا بسک
نظم انتظام دادند - و از وفور صلهای گرانمند پراگندگی سلسله نظام
احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبی کلیم
تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزگی فایز گردید *

* ابیات *

| | |
|---------------------------|---------------------------------|
| ازین دلکشا جشن وافر سرور | همه عید شد سر بر سمرماه و سال |
| زمانرا گرفت امتداد فرح | چو تازی که پنهان شود در لال |
| دو سعد اختر برج شاهنشهی | به برج شرف یافتند اتصال |
| ز آمیزش زهره و مشتري | سعادت گرفتست اوج کمال |
| خرد بهر تاریخ این سور گفت | <u>قران کرده سعدین برج جلال</u> |

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال
و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام
قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت
و مقرون باستدامت باد *

* ابیات *

مسلسل موی خوبان ختائی ازپشان عقل در زنجیر خائنی
 هزاران جعد سنبل تاب داده متاع هوش با سیلاب داده
 نگه خواب اجل تعبیر کرده دهان سر مگو تفسیر کرده
 چون هنگام رونق هنگامه شادمانی بعموم رسم کامرانی درآمد مطربان
 هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغما صبر
 و تاراج شکیب نمودند - و به تیز دستی مضراهای سیراب آب کار نغمه
 طراز قلاب برده بزور ملامت ادا و شیرینی طرز شور انگیز دست زبردستی
 بارید رامشگر پرویز را چون پرده ساز از دست طنبور بر چوب بستند - و سایر
 سرود سرایان هندی نژاد بفواهی مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده
 طاقت بر مست و مستور دریدند *

چون سامان عیش و عشرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته
 و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار
 انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند آن بود که بعد از گذشتن
 دو پهر و شش گهری زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد - نیر اعظم
 اوج خلافت که آنزمان در شرفخانه شاه برج تشریف اشرف داشتند
 قاضي القضاات قاضي محمد اسلم را بحضور پرنور طلب فرمودند - و
 بروفق آئین شرع مطهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزاده
 سلیمان زمان به مریم بلقیس مکان بسته شد - و سلسله ازدواج ابدی
 و پیوند سرمدی این برجیس خصایل بآن زهره شمایل بهم پیوسته
 گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت
 نمودند - و ماه تا ماهی با زبان بی زبانی و لسان حال از روی حسن
 فال زبان به مبارکبادی کشودند - نوکیهان دولت گورگه شادی را سوای

طراز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده و سرگرمی تماشای آن هوش از نظرگیان برده بود از دیگر سو هنگامه مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل تیر هوایی و گل افشان و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت - چنانچه سر تا سر روی هوا از سرالوان شعلهای رنگ آمیز پرفوس فزح و شهب ذوذوابه و ذوذنب می نمود بلکه از فرط درخ و شراره آسمانی دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در می آمد - ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایه زیب روی نمود و به بهین روشی غریب و زینتی بی نظیر نظر فریب پذیرای ترین و ترتیب گشت - و صفحه روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هرهفت کرده بزبور پیرایهای ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروراید و شامیانهای مکرر بگلهای مرصع معائنه چون صحن خلوت خانه صدف همه جا بفرش گوهر مفروش گردید - چنانچه مردم دیده تفرجیان در موج خیز جواهر آبدار و طوفان آب لآلی شاهوارش بعینه مانند آدم آبی به شناری تماشگر می نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشه سوی و سمن بران سرو قد نسوین بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند مانند سرو بستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش در آمده - و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طره دلاویز با هزاران سرکشی در پاکشان و سرسبز در رد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کنان

بدست اقدس سهره مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فر آن فروغ گوهر اکلیل
والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پرده قیمتی و فیل خاصگی به
یراق سیمین و پوشش محمل زربفت و ماده فیل و دوسر اسب مرصع تگ
بادپای که زین و لگم یکی مرصع و دیگری زین بود مرحمت فرمودند -
چون شاهزاده والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان
حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزی
مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای
روشناس بارگاه سپهر اساس بخلعت‌های فاخره افتخار اندوزی نمودند -
و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپای قیمتی بر کام خاطر
فیروزی یافتند - بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب
فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی
و شادکامی و رفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط
شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب
عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از
قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس
و مشعل زین و سیمین در و بام دولت خانه والا بل روی زمین بنحوی
روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهر انور شده بود که
زمین و زمان را گمان آن می شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن
سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدین
هنگام از یک سو مقتضای وقت صلاهی خوشوقتی و شادکامی در داده
صدای شادیانه شادی و نوای گورکه مبارکبادی شش جهت و هفت
کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصد طرب پردازی در آمده
از نشاط اندوزی آهنگ طرح تفرج اندازی داشتند - و در این بزم ریخت

بعد از رفع آن به بسط سباط انواع شیروینی با ضم انواع خوشبوی پرداختند -
و بجهت شگون لذت عمر بر دوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن
سرمایه تطیب دماغ و تطیب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه
مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره ور و زله برگشتند - و باقی آن
لیلة القدر و تمام روز آنشب به روزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده بر مراد
خاطر فیروز گشتند *

شب دوم که شب جمعه مبارکه بود حسب الحکم همایون
خدیدو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان شاه
شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار
سپهر مدار در عین خوشوقتی و شاد کامی به فرخنده منزل سپهر منزلت
شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن
کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند -
آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط سباط انبساط پرداختند -
و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پای تخت خجسته
بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصه سرافرازی پیاده رو برآهاده
بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افزو نیز نظیر
آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتیخانه والا شتافتند - چون شاهزاده
جوان بخت بلند اقبال محفوف جاه و جلال ببارگاه خاص و عام در آمده
از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور
بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر آلای شاهوار که به
تسبیح اشتها دارد و منتظم از چندین قطعه لعل درخشان بدخشان نژاد
که چهل هزار رویه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز
نموده برین سر آن درة التاج تارک سروری را بلند قدر ساختند - و هم

درگاه آسمان چاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هریک جا دادند -
 و همگنان مرتبه بمرتبه باندازه مراتب که مناسب مناصب ایشان بود
 جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیر گشت - از هر سو
 صدای نغمه زیر که از مبداء وقوع واقعه ناگزیر نواب مهد علیا تا آن
 غایت بناله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزارستان بصد
 داستان دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی
 تغفید بخش اوامرو نواهی جناب آلهی در حجاب و حجاز پرده ساز
 بصد چادر مستور بودند بمقام پرده دری در آمده در لباس دلبری آغاز
 جلوه گری کردند - ملخص سخن چون انجمن حنابندان بدلکشائی
 تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلی مصدر
 انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود مجمر سوخته و عود رامشگر
 ساخته شد - زهره خنیاگر از پس پنجره درم منظره سپهر تماشاگر گشت -
 و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی آن والا ایوان عطر مثلث
 ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مثنی گردون هشتم مجمره گردان گردیدند -
 کدبانوان آداب شناس بدستور مقرر این کشور رسم حنابندان بظهور
 رسانیده عقد انگشتان همگنان خصوص بنان سیمین تنان و نوجوانان
 انجمن را همراهِ عذاب و لعل خندان پسته دهنان ساختند - و رومالهای
 زرکش که همانا روکش اشعه انوار مهر است بر آن بسته برین سر
 دستبرد نمایان به پنجه آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حنابندی
 چون رسم قسمت کمر بندهای زرکاری که برسبیل شگون و فال تحصیل
 فتح و کشایش کار قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای
 لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان
 و برو دوش سمن بران موی میانست در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده -

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نفایس مال و منال و سایر جزئیات کلیه جهاز و اثاث مذکوره که بآئینیه آراستگی و پیراستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزاده مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیغه مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت سازد - بنابر رعایت جانب آن مخدرة دستوری عنایت شد - و همگی آن اسباب را که مستوره مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز اندرخته و دیگر نفایس که بعد از او آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلانت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیتی پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتماشای آن بساط نظر افروز برکام خاطر فیروز ساختند *

شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات مراسم معبودة نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبحانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حرم مکرّم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای روشناس

دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقی نمودند - خصوص رقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان که او نیز باین عزایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سور سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرچ بیش از قیاس که از اندازه تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج می توانند نمود چه در وجوه مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام همه وجه سی و دو لک روپیه که صد هزار تومان ایرانی و یک کور و بیست لک خانی تورانی باشد برین موجب خرچ شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پریز ده لک روپیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکه ملک صفات و انسیه قدسی سمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والد ملجده خروشتن اکتساب نموده و از آن کریمه دودمان مکارم و مفاخر و حکیمه نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت مغزایی بگزیده ترین روشی و شایسته تر آیینی دیده و شنیده بودند مراسم معبوده حسب الارشاد والا بر طبق فرموده حضرت اعلی بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع و باصرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای روشناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرود فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلاج فاخره سعادت اندوز گردیدند *

توره بجبهت شاهزاده‌های والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خواتین عصمت آئین و نوئین اعظم یمین الدوله از نه طاق پارچه غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر توره‌های مذکور مشتملبر بعضی از مروع آلات نیز بود *

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجری مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندی و نظر فربهی با نهایت تکلف و تصنع و تزین و تفنن سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشاره مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکه کون و مکان بیگم صاحب و کار فرمائی سنی خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید - بی تکلف بدیج بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فرورچیده شد که کار نامه ارزنگ و نگارخانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر بوقلمون میثا رنگ در برابر رنگ آمیزیهایی آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ربڑی خجالت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتونور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس ملکه عظمی برکت قدم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانی داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزیین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدرت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزاده‌های کرام و امرای عظام و باقی بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بارعام نواختند - و از دستوری تفرج آن ابواب تنشیط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعده بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور

درینولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام سامان کدخدائی بادشاهزاده زمین و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائی مہین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مہد علیا شده - و باقی بعد از آن کہ صدور قصور رضوان بہ محفل پیرائی آن ہم نشین حور عین آرایش پذیرگشت بنابر فرمایش بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب کہ اکنون مسند آرائی محفل ہماین خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جہاز مذکور بزین دستور است - زبور و اقسام نوادر جواهر گرانمایہ و آلات مروج نفیس موازی ہفت لک و پنجاہ ہزار روپیہ - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلیٰ یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ - از آنجملہ حوضہ فیل از طلای ناب با چتری مسلسل مروارید کہ مبلغ ہفتاد و ہفت ہزار روپیہ صرف ترتیب آن شدہ بود - و سوی مبلغ دہ ہزار روپیہ کہ برای نثار قرار یافتہ یک لک روپیہ نقد - و باقی کہ شش لک و چہل ہزار روپیہ باشد آلات و ادوات زرین میذاکر و سادہ و ظروف و ادوات سیمین با چہرکتہا و پلنگہای طلا و پیش گیرہای زردوزی کہ گلہای مروج نیز بر آن دوختہ بودند با سایر اسباب و پیرایہ حجلہ در نہایت زیبائی و نفاست و ہم چنین بساطہای ملون و شامیانہای مخمل زربفت و زردوز و سایر اثاث اناث و آلات کارخانجات شاہانہ خصوص انواع نفیس اقمشہ و اتمعہ ہفت کشور و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و مادہ فیل و چندین سراسب عربی و عراقی و ترکی و کچہی مرزین بزین زرین و سیمین و اقسام بہل و رتہہ - و یکصد

اند دربارهٔ تزویج اولاد اختیار خود که تا قیام قیامت منتجع مقدمات قوام احوال و اوضاع بنی آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود - حسب الامر اعلیٰ پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد از آغاز فرخنده روز خواستگاری مذکور باز تا الحال بتهیه در بایست وقت و ناگزیر حال پرداختند - و کارکنان کارخانه کن و عماله بیوتات سرکار ابداع که از مبداء روز نخست تا این غایت در عالم بالا بمقام سرانجام مصالح و مایحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگی در صدد انتظام و انصراف سر تا سر آن مهم شدند - و چون لوازم این کار خیر بخیریت و خوبی ساخته و پرداخته گشت و فروغ فراغ همگان بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تاخیر وقت برآمده معذرا اوضاع افلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار درآمد این وقت موعود و عهد معهود داشتند بر طبق مرام و مراد گشته بحکرات موافقه و دورات متناسبه ناظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقتران این دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جارید بساعتی مختار در کمال نیک اختر که از سایر نحوس و نقایص بری و سعود کواکب مسعودش بجان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال در تفصیل اجمال این سانحه سعادت اشتغال آنکه چون صبیحه مکرمه سلطان پرویز مرحوم بخطبه مهین بادشاهزاده سامی نامی سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرمی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت -

در همین اوقات در طبعی وقایع صوبهٔ اله آباد بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلدهٔ بنارس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعظم صنمدهای آن گروه آتشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بباد فنا رفت - و اینمعنی بر آن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعی و عرفی در سایر ممالک مکروه حرسها الله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الاعدائین شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هر جا که تازه صنم خانهٔ اساس یافته باشد آنرا بخاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایهٔ مفاسد است مساجد و معابد بجهت تشدید مبانی مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند *

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار محیط شرافت
و کرامت اعنی کریمهٔ بادشاهزاده پرویز
در عقد پیوند و سلک ازدواج درق التاج
خلافت کبریٰ مرسلهٔ الصدر سلطنت
عظمیٰ محمد دارا شکوه

بحکم نتیجهٔ مقدمهٔ سابقه یعنی وجوب بذل مساعی جمیلهٔ عموم سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش و خصوص سعی مشکور اعیان این دولت کدهٔ والا که اخیار اولاد ابوالبشر

چنانچه جز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دیگی در آن سرزمین این رنگ فیروزی نیافته بدان گونه عمل نکرده *

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجری قدسی وزن شمسی اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار بمبارکی و آراستگی تمام زیور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهوده این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب سه هزار و هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل الله خان^۱ [بمنصب هزار و] * پانصدی پانصد سوار و معصوم کابلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته از اصل و اضافه بلندی قدر شان نصاب کمال یافت - عوض خان قاقشال بمنصب هزار و هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانمایه یافت - و قاص حاجی ایلچی بلخ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهازار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمه این عاطفت عیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سواى منصب هشتاد هزار روپیه بشمار در آمد - و همدین روز باقر خان صوبه دار معزول اودیه به سعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید *

بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه قدم ثبات افشردند - باوجود آنکه دیوار باره از خنجر و کتار هژیران پولاد پنجه عسکر منصور که مانند زبانه آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سوارباب تهور و تجلد از روی جلادت سعادت طلب و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیز خود را از راه رخنهای دیوار بکسار افکنده بودند - آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - و در آن گونه وقت تنگی دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشنه و خنجر از گلولی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین دار و گیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامی داری از میان بردند و برای ذخیره عقبی از گنج خانه سعادت سرمایه سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخدولان جمعی کثیر بدست برد دلاوری بهادران سر باختند - و بقیه السیف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدنی ثمره دیگر ندارد باوجود کمال سفاقت عاقبت امر در پرده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن باره استوار پرداخته همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسله جنبانی عواطف ربانی که در حقیقت خاصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی نعمت حقیقی است این گونه فتح آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دلخواه درست نشین گردید -

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نابکار که اندیش
 که اکثر تغنکیچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانوا از محکم جاهای آن
 حدود به یکجا شده بنابر غایت زیاده سری ابواب شورش انگیزی و فتنه گری
 کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب
 و حقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند - لاجرم خان مذکور
 بحکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت
 و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولیی اقبال بادشاهی و چنداولیی
 حفظ و حمایت آلهی انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر
 و کفران نمود - و بآهنگ اطفاء شعله بغی و طغیان برخاسته بر سر آن
 بد اندیشان راه ترکناز پیمود - و آن یاجوج منشان وقتی خبردار شدند که
 احاطه بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چار دیواری صدمه باره
 استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی
 ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود
 دیدند ناچار بنابر کار فرمائی اضطراب بدست و پا زدن در آمده تیر و تفنگ
 و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین
 در کار جهاد و پیکار اهل بغی سر رشته عنک از دست نداده دست از کار باز
 نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تغنکیچیان قدر انداز از سر نو
 نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام
 دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیکه روی
 یورش بسوی حصار آوردند - مچله متهوران آن گروه زیاده سر از حمله های
 متواتر آن سردار شهباست شعار و صدمه های پی در پی دلیران نامدار دلیرانه
 پای کم نیاروده تا در پھر داد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و در باب تسلیم قلعه مذکور که مفرو و مقر دیرینه اوست مجبور نباشد - و چون نصیربخان را بر عهد و موافق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودی و خورسندی بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی ننموده سردارانه باصحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار گروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمرد از تهر و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سرقتال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجاة سلامت و عافیت شمرد - سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته او را بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کنایب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق طریقه اهل سنت و جماعت بجا آورد *

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است برگوشمال گردن کشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی سلاح نمی باشند - چنانچه کشت و رزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قلبه بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندرخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر می اندازند - درینولا که جاگیرداری کاپی و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان

آسمانی گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گردبان کشیدند و دست ها در آستین در دیده پایها بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت چون در آن مدت از هیچ سوبه هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که نصیربخان به تفویض صوبه داری مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجهه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیو به شیشه در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند عقدهای طلسم پیوند بکشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید کنده باشد بنابر تاثیر دمدمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار شهابت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زنبهاری گشت - و سبب صوری اینمعنی آنکه چون آراستگی صغوف نمایان و توک آئین شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوی آن سرزمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان رسید باینمعنی از آوازه تردد نمایان خان که پیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد ربوده بود - پایی ثبات و تمکن آن مخدول از جا رفته اساس قرارش را آن پایگاه استحکام و آنمایه استقرار نماند - لاجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بمیانجی سنگرام زمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش نمود - و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمیعت خود را بایکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بدهاغه بغی و فساد پیش نهاد نسازد

نزاکت آن بچای رسیده که از آن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است - چنانچه از کارخانهای سرکار خاصه شریفه گزی قالی به نود رویه تمام می شود - و از همان جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قالی می بافند که از کار کشمیر پای کم نمی آرد - بعد از دوازده روز از شکار گاه باری به دارالخلافه معاودت فرمودند و در طی این ایام بیست و پنج نیل گاو و چهارده آهو به تغنگ و یک صد و سی و شش دراج و یازده کاروانک و غیره شکار شد - درین وقت بادشاه مهربان قدردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن صاحبان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش باوجود عارضه مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احوال فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصار بند کهاتا کهیری^۱ است از مضامین صریحه مالمه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الجمال برین نمط است که بهاگیرت نام متمریدی از قبیله بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایه استکبار اندرخته از فرط پیش پا نگرینها عاقبت اندیشی را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سربه فرتنی در نمی آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقعی ننهاده بنظر در نمی آورد - تا در مبادی جلوس همایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی تأیید

(۱) در نقشه وسط هند ملکم صاحب باسم گفته که پرا مذکور شده - بکنار

آب کالی سند واقع است و از اجین سی کروه فاصله دارد *

دارد - چه ماکیان جانور پست بغایت فرومایه و معجزا بیضه نهادن مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقه حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقه خردمندان دور است چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید - حاضران مجلس بشکرانه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین گشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخنی ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای از دیاد دین و دولت بجا آورند *

سعید خان صوبه دار کابل باضافه هزار سوار دو اسبه منصب چهار هزاره چهار هزار سوار بالذصف دو اسبه و سه اسبه اعتبار یافت - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تغیر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روبیه بصیغه نذر و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مروج آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کله کاکل ماله رویان را بیتابی رشکش چون موسوی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمربند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مواز آن دست نقش و نگار بدان گونه تردستی دست ندهد - و ازین عالم شال و کرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانور پست وحشی ماکول اللحم در ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پاینه ایست که شکم قائم به پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش طرح و جای نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمین و برکت هنر پروری و هنر نوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس

دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند *

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش لواجم حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو می فرمودند تا سرشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت نموده بل مبادی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فیلقوس رومی بدرجه ثبوت نرسیده و بنابر قول محققین ایمنه تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است ما را بدستوری ادب دو سخن برگفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضهای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت -

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه والسنه بر سبیل تواریخ مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون درین ولا رای مانی داس را که بخدمت دقت تن قیام می نمود کبر سن در یافته بود بنابر آن خدمت مسطور بملا عبد اللطیف گجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۴۴۶] *

و میر جملة خانسلمان و موسویخان صدر الصدور و مخدرات حجب عصمت والدۀ ماجدۀ حضرت مهد علیا و همشیرۀ کلان آن مرحومه مغفورۀ و عمت ایشان و ستی النسا خانم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب دانایی و قاعدۀ شناسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین تقویر پارچۀ درست از نفایس اقمشۀ هر دیار که قطعاً با مقرض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن ندوخته بود جداگانه نامزد هر یک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود *

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیدۀ خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیۀ و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذو القرنین فرنگی که از خوردی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی درگاه بدان معنی کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقی روش هندی و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهرائچ که به فوجداری او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداری در صد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکی و مالی خاصۀ مهمات عمدۀ به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بایشان باز گشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند - بنابر آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خانی که معامله دانایی و پاک

مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در
گجرات و بنارس و مالدۀ و سانگانو و سنراگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر
که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآئی و معدن جواهر است
حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلّی و حلل اهتمام تمام
نموده همگی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است
مقتضای تقدیر بوقوع قضیۀ ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر
گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند -
و چون موکب سعادت از خطۀ برهانپور بمركز محیط خلافت معاودت
نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد
و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرض مشهور است چنانچه مذکور
شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت
و ملال این حادثۀ اندوۀ زلی نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و
دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن
محکوفۀ رضوان آلهی بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر
محتفل جنان چنان بود که شادی ازدواج شاهزادهای عظام کرام خصوص
گرامی شاهزادۀ اعظم بآئینی که باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از
عهدۀ زیب و زینت آن جشن شایان بر آید که تا بقای گیتی سرانجام
آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید که مکنون ضمیر مغیر
آن انسیۀ جوا نظیر در صورت ظهور زبور پذیر گردد - بنابر آن یازده گهری
از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادی الاول از شهر سال
هزار و چهل و دو هجری سپری گشته ساجق لایق مشتمل بر یک لک
روپیۀ نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشۀ
ثمینۀ مصحوب دستور اعظم علامی افضل خان و صادق خان میر بخش

ماهچۀ لولای مهرضیای این قایم مقام نیر اعظم غیرت فلک برجیس بود و هنوز خطۀ پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیۀ وقت و مرمم عهد اعنی نواب غفران مآب ممتاز الزمانی روکش محیط افلاک نه گشته بود از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطوفت آبا سمت سبق دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبۀ تکلیف شرعی رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید کریمۀ سلطان پرویز که بحلیۀ جمال صوری و معنوی و حلۀ کمال نسب و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت جنت مکانی و والدۀ ماجده اش نبیره حضرت عرش آشیانی اند بانوی حرم محترم مهین شاهزادۀ اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت خلافت پناهی تصویب این رای مائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط مکرمات را بجهت انتظام در سلک ازدواج درۀ التاج خلافت عظمی نامزد فرمودند - و ثمرۀ شجرۀ سیادت و امامت و نوبانۀ حدیقۀ ولایت و کرامت اعنی صبیۀ رضیۀ رستم میرزا که سلالۀ سلسلۀ صغیۀ صفویه است سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهی فرع اصل دوخۀ خلافت ظل الہی شاہ شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عطر را زبان زد نیز فرمودند - و بمقتضای پیشنہاد مذکور در پی تہیہ مقدمات کار خیر شدہ سامان طراران مهمات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابراین بسرکاری متکفلان بیوتات سلطنت عملہ کارخانجات سرکار خاصہ دارالخلافہ اکبر آباد و دار السلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این امر سامی پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین و اثواب مطرز بتلرز و ثقرہ و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور

خواستگاری صبیله حوراسیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محض خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهوده ساچق

ارجمند ترین نعمتی از نعماء جزیله آلهی و شریف ترین عطیه از عطایاء جلیله نامتناهی حکمت کامله توالد و تناسل است که مناط پابندگی نوع عالی انسان و سر حلقه ارتباط سلسله نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیانست - و پیدا ست که تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد که بالا ترین مواهب و والا ترین مکارم است قیاس بعموم احاد الناس موهبتی دیگر و مکرمی غیر مکرر است علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آئین که بر زمندی شجره کمال عالم ثمره بقای ذریت شریف و نتیجه کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشو و نمای اصل دوحه وجود این جمع ذی شان - لاجرم برین طبقه والا که مانند ارباب عالم بالا بمنزله آبابی مهربان ابتدای زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصال و استعجال اعطای این مکرمات عظمی از عطا کده مبداء فیاض مساعی جمیل مبذول دارند - یعنی تجویز افعال و امهال در تزویج اولاد سعادت نژاد که فی الحقیقت تزویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است فزوده هر بالغ نصیبی کامل نصاب را از اولاد امجد با عقیله از قبیل کرامت ذات و شرافت صفات در سلک ازدواج انتظام دهند - و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خرد نژاد نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است ببادشاهزاده جوان بخت سعادت یار سلطان دارا شکوه و تهیه سامان طوی و توطیه مقدمات آن - و سبب صوری اینمعنی آنکه همدر آنولا که ولایت خاندیس از پرتو اشعه

جوهر اول شهاب الدین محمد کز اول
 از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
 اختر برج کرامت مظهر لطف اله
 جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
 آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
 چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
 گر مخالف ور موافق از ولایش دم زند
 بابد و نیک است چون خورشید گرم و مهردان
 سرمه چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
 سازگار بهای عدلش چون نهد پا در میان
 شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
 تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
 خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
 ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاردان
 آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
 از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
 جای حیرت کی بود گر کامل آمد از اول
 مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
 سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست
 راز خود تقدیر با رای تو دارد در میان
 حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب
 مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعان

ولي نعمت حقيقي او درين مرتبه باشد - چه في الحقيقت اين مرتبه
در هر دو نشأ موجب خوشنودي و خورسندني حضرت خداوندي است -
و لهذا درينوقت زبان حق سگال بمناسب خواني اين بيت حق مقام
ادا نمود *

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کز شوي راضي
اعظم خان از موقف خلافت بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان
يعني صوبه داراي بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو
راس اسپ مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن
جادو کلام حاجي محمد جان قدسي تخلص از اهل مشهد مقدس که به
نهایت مرتبه تقدس ذات و تنزه صفات و غایت ورع و پرهیزگاري
با کمال تفرد در فن شاعري و سخنوري که اجتماع این مراتب در یک ذات
کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این
قبله امانی و آمال محتالان و کعبه جاه و جلال انس و جان از ته دل
بر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمی رسانید - و قصیده
غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در
حضور پر نور افشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایه مفاخرت
سرمه اندوخته در هزار روپيه بوسه صله یافت - و از راه تحریک بخت
کار فرما که او را بدین قبله ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان
بارگاه خدیو زمین و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف
انتظام یافت - و این چندی بیت از آن قصیده است *

* ابیات *

ای قلم بر خود ببال از شانی و یکشا زبان
در ثنای قبله [اقبال خاقان زمان] ۲

مبارک که همانا نمونهٔ ید بیضاست و پنجهٔ تاب پنجهٔ آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسب از روی عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان باقدام اطاعت و انقیاد دو کروه پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معبوده از زمین بوس و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خلص که بسرافرازی ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفلخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتمخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والی چهار هزاره ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروه عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاره پانصد سوار و خلعت و اسب و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاره پانصد سوار و خلعت و اسب و انعام ده هزار روپیه برهر دو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدی دو صد سوار سربلندی یافته تسلیمات نیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلی بندر بنابر مقتضای قضای ماضی و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسرنندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشحال بنده که رضامندی

از منسوبان سلسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست
 آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خود رائي در پناه نام این نامزد
 بر در استقلال میزد - خان زمان که در آن آوان به نیابت خان خافان پدرش
 صوبه دار کل دکن و خاندیس و برار بود برینمعنی وقوف یافت - و بی توقف
 به میر قاسم قلعدار^۱ النگ که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هر راه که
 رو دهد در آمده محمود خان را بشاهزاده عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و
 جاده راست سر منزل سعادت است راه نمائی نماید - و از پایان کار روزگار و
 سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم
 نخست از در استمزاج اینمعنی در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه
 را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد برنامه و پیغام توقع حضور میر
 مذکور بکالنه نمود - او بنابر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان
 ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بشمار او را از آن
 اراده دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمیعت خاطر ابلاغ حقیقت
 بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامه استمالتی در کمال ملایمت و
 همواری متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی
 از وعید باو نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت - محمود خان از
 مطالعه آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهورا محروم
 باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر
 نام داشتند با قاضی ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد
 میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته
 التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس
 بندگان حضرت همواره بنده نوازی و ذره پوزی ست نشان کف دست

کشایش پذیرفتن قلعه کالنه بکلید تائید

دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتى را که تفویض حضرت رزاق علي الاطلاق جلت حضرت از پنج انگشت مفتاح رزق روزي خواران درگاه احدیت در مشت دست او گذارد اگر بدان فیض رسان او که کشاد کار عالمی بدان وابسته و سر رشته وسایل عطیات حضرت وهاب بى ضمت بآن پیوسته باشد بمحض اشارتى هر ماه هلال سان حصنى حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر روز بروز دست زر افشانش چون پنجه آفتاب کشوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حصون منیع دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم ماه آبان گوشزد کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پر نور هستند گردید - و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سر رشته نظام کار نظام الملک از کشاکش فتح خان پسر عنبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه بنابر بد عهده و پیمان شکنی فتح خان که علت رنجش و رمیدگی سایر امرای دکن شده بود از اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذة او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمی کند - لاجرم بمقام اندیشه کار و مال روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجی بهونسله توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد - و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینولا از شقاوت منشی و تبه اندیشی روی از بندگی درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک و ترنیک و سنگمفیر و جنیر و سر تا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکی

نذر و یک لک روپیه و سی اسپ ضرر تگ بر سبیل پیشکش گذرانید -
و بخدمت صاحب موبگي دار الملک دهلي از تغیر خانخانان صوبه دار دکن
مختص شد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند *
بیست و سیوم شهر پور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه
سلح ربیع الاول ' سنه هزار و چهل و سه هجری جشن وزن قمری سال
چهل و سوم عمر جارید پیوند بفرخی و فیروز مندی بر آئین هر ساله
آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت
داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان پایان رسیده
وقت بخوشي و انجمن بدل کشي انجام یافت - و کامرانی حضرت
گیتی ستانی که اکثر آوان در لباس کام بخشي و داد دهی جلوه گر
میگردد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز
شرف اندوز محمد علی بیگ ایلچی ایران را بسعادت رخصت معاودت
و مرحمت خلعت زر دوزی و کمر مرصع و فیل خاصگی با ماده فیل
و حوضه سیمین فواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند -
و چهار اشرفی کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد
توله وزن داشت و باقی هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین
چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگی بسکه مبارک مسکوک
بود نیا بر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از
آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت
در باره او ظهور یافت سوای اجناس بچهار لک و بیست هزار روپیه کشید -
هم درین روز حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص از انعام پنج هزار روپیه
نوازش پذیرفته حسب التماس بر رخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید *

(۱) در بادشاهنامه هشتم ربیع الثانی نوشته شده [جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۰۰] *

از سوانح این ایام سید شجاعت خان باره که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شیوهٔ خمول گزیده بگوشهٔ عزلت خزیده بود - دریغوا که تحریک بخت و تحریر اقبال محرک و مرغ آمد خود را بدرگاه آسمان جابه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبهٔ عالی منصب چهار هزارمی ذات و دو هزار سوار کوب طالعه از وبال کدهٔ خمول بشرف خانۀ اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانکه بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمهٔ مشیت است بنابر اخبار منتهیان صوبهٔ گجرات معروض واقفان موقف خلافت افتاد - که در موضع بروده از مضافات صوبهٔ مذکور گوسالهٔ بعرضهٔ شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سر اسب و باقی به هیئت سر گاوان بدیع الوجود - همدان ساعت جانداده پیکر بهیمی را از ننگ قبیح منظر کریم خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبهٔ احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغالهٔ که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیرت نظر گیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل سعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانۀ ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافیت و شفاست رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبهٔ کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سرنو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دوجہانی است رسانید - و ^۱ [چهار هزار] ع^۱ اشرفی بصیغهٔ

به جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و در میان آب و آتش جان داده از زیاده سرپها تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جهالت پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمده ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شراره شرارت ذاتی آن آتش زندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان برآمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منزل در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروی ایشان نموده براهبری غراب تیره اختری در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائی جنگی طرز فرنگ شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظرفرائر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائی مذکوره چند کشتی آن بندر درین اثنا سوخته بود از آن راه فرجه بدر رفتن یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصیل و عبید و جواربی و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب تسائی اختیار کرده بودند بقید گرفتاری در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پُرگنات و نواحی آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادت مند از اهل اسلام درجه شهادت یافته بروضه دارالسلام خرامیدند *

آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکم تازان عرصه جلادت و جدال
 بر سیل تهبه یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن
 فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانه
 آن نابکاران بمدد سرداران خود و بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم
 آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچه نار
 بدار البوار فرستند - بمجملا از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبه موافقان بروفق
 مقتضای تقدیر بهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انگیخته رای
 صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف
 مجاهدین میدان دین زبور صفحه روی زمین مصاف شده بود و از طرف
 دشمن رزم جویان آرم دوست را حمیت دین ترسانی و پلس ناموس
 کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و
 جدال آتش کده مجوسیه نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش
 دادند - و بمجرد موشک دوانی آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالی بنیان
 کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از باروت
 پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکه
 جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین خصار لخت لخت
 مانند صخره جنی از آن کوره آتش تنوره باده هوا گرفته بمرجع اصلی خویش
 یعنی کوه نار باز گشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نواد
 فرنگ که از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدمه
 افسون زبانه آتش دود افکن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گوئی از سورت
 آتش و شدت وحدت باروت پناه بکوه اثر برده از آن راه به جوار درکات سعیر
 و طبقات بئس المصیر شتافتند - و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعله
 جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را

که اندازه‌های درست شان از اصابت فارک قضا پای کم نداشت داشتند -
از دست برد بهادران موکب اقبال این تأیید پرورد حضرت ذوالجلال پای
براه تملق و فروتنی گذاشته از سرگردن کشی و زیاده سري در گذشتند -
و دست توسل به حبل المتین استشفاع در زده حلقه استیمان بر در امن آباد
امان زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان
ارسال داشته بنابراین گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیله طلب زهار
ساختند که شاید میانجی ارجان مفتی بیرون برند - چون اولیای دولت
نامتناهی ازینمعنی آگاهی یافتند که متحصنان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت
و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اهمال
تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز نموده از سر نو تضییق عرصه محاصره
فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسار که از رهگذر کمی عرض
و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تربود شکستند - و آب
را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده
از آب خالی ساختند - و از ملجأهای این سمت که در عهده نگهبانی
بهادر کذبو الله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها سر کرده رفته رفته
به نزدیکی مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر
جست و جوی امثال این امور تگابو داشتند راه بدو نقب برده هردو را
بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملجأ بهادر کذبو پیش برده
بودند اصلاً برود آن نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب بپای دیوار
منزلی از منازل آن بی دیقان که در حقیقت حصنی حصین و معقلی
متین بود رسید آنرا بباروت انباشتند - و بنابراین آن راسخ عمده ترین
معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجم
میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بینی ها بخاطر

و غارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجأها ساختند - و باهتتمام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملجأ شده بکار فرمائی همت عالی و تصویب رای صائب عزم راسخ و جد ناقد را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم کاروان کارگذار در محال اطراف خور پراکنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بداندیشان که اعمال آنحدود باجأ ایشان بود برخوردار بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملجأ بنگالی نوارۀ فرنگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسر در آرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگی متعلقان خود را از آن گروه ادبار مآل بریده به معسر اقبال پیوندند این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائی اضطرابی گزیده زینهار عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلی بحال اهل هوگلی راه یافت - بالجملة تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن بیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال دل گرم می شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله می دادند - و احیاناً که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نومیدی تام می گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه می کشادند - باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار تغنگچی قدر انداز

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت
 گزینند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح
 کذب و همراهان او با نواره از راه بندر [سری پور] روانه شده تا دهان
 خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرارسند - و اینمعه‌ی بنابر آن بود
 که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به کشتیها
 رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنگاه بهادر برادر ابو محمد کذب را
 که مدار علیه او بود به بهانه نظم و نسق امور محال خاصه شریفه
 روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعظ نمود که چون فوج عنایت الله بعد
 از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلی شود او نیز خود را باصکاب
 خود بشتاب باد و سکاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول
 خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک
 شبان روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبه هلدی پور رسانید که در وسط ساگانو
 و هوگلی واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد
 رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد
 که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتمخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه
 خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ
 آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بدآنجا پیوسته با دیگر
 بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نواره مضبوط ساخته - دوم
 ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج
 منصوره بانداز ترکناز معمره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود
 ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاختند - و در حمله نخستین معمره
 مذکور را که ببالی معروف بود مستخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر
 منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و
 دین از جلوس اقدس درست نشست قاسم خان صاحب صوبه بنگاله
 را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سیل
 ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان بآن
 خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که درین
 باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی
 بمحض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای
 حزم و احتیاط در آمده این راز مضمرا با هیچکس در میان نهاد - و
 تسخیر آن بندر را هر چند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته
 چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال
 بندر و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراف نماید - چون
 استیغای حقایق کلی و دقائق جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی
 آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سال گذشته
 حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نواره در آمده - و آن
 عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ
 و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق
 منظومه *

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غوب داشت

(باین عنوان بر زبانها انگذد که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال
 گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهای
 بادشاهی بهمراهی عذایت الله پسرش و امرا و ارباب مناصب والا به تسخیر
 آن سرزمین تعیین نمود - و مقرر و مخمر ساخت که بسمت هجلی وال

نشیمن های خود چار دیوارهای متین بنیاد افکنده باستحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر منزلی معقلی و هر چهار دیواری باره استواری شده برجهای آنرا مانند برج ناری بافواج آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثه آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثه آبیه فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پای کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدانجا تردد می نمودند هنگامه ساگانو افسرده شد و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قری و پیرگنات جوار را از حکام ولایت آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل می نمودند - و رعایای آن محال و نواحی آنرا تا جای که دست نظار آن بداندیشان می رسید از روی تعدی خواه ناخواه تکلیف ترسائی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای شور روانه پرتگال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از رباح تجارت که اضعاف آن می شد می نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگی که آنولا لوی والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهی گمراهی بل دقایق بیراهی آن ضلالت پیشگن جهالت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت - و سخت کوشی آن سست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلی گردید - الحزم اینمعنی مرکوز خاطر عاظر بود که بهر صورت که رو دهد درباره استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای

نخست خامهٔ تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعیین موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست گروهی راج محل و یک گروهی بندر سالگانو از کشور بنگاله فرضه از دریای شور که بهندی زبان ناله و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده - چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور می پیوندد - و بندر هوگلی در یک گروهی سالگانو به ربع کروه از محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه از آب گنگ اساس یافته - و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمهٔ عالم کون و فساد بود اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیب اقامت داشتند بوسیلهٔ سود و سودا بساتگانو آمد و شد می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سرجا داده بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کند - چنانچه اگر فی المثل بقدر کف دستی باشد جای در خور مفر و مقربچنگ آرند - و مشتی مردم صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلباس سوداگری در آمده دست در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زبانی به تجارت و خسروانی بسود و سودا ندارد - بنابراین اندیشهٔ فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انگلیخته از حکام آنولایت اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانه چند مانند اندیشه‌های پراگندهٔ خویشتن سهل و سست اساس نهادند - و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القرار جاوید انگشته رخت ارتحال بد آنجا کشیدند و رحل اقامت انگندهٔ خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد

اقتدار او سپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جهد بلیغ است بر گمارد . و همواره لوازم جد و اجتهاد در کار فرمائی شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غایبه و تسخیر مدن ضالّه و تخریب معابد باطله ایشان کما ینبغي حق کوشش مبذول دارد - چندانکه صنم خانها ویران ساخته و صنمها سوخته بنیاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زبانه نار مغان و نیرن ^۱ [پرستان] ع فرو نشاند *

لله الحمد و المنة که والا حضرت خلافت پناهی این شیوه ستوده و خصلت محموده را از جمله ملکات راسخه خویشتن نموده اند - و بدآنسان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند بهمان وتیره تیغ جهاد در باب قطع موائد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معنی درین صورت استخلاص هوگلی بندر است و افتزاع آن سرزمین از استیلائی مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیح پرست بدست یاری تائید حضرت باری و بیان چگونگی خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلائی مشرکین و رفع لوای مومنین و علت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش می یابد -

بگذرانیدن نامه نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان والا مکان را که مشتمل بر اسپ و شتر و امتعه بلخ بود و مبلغ پانزده هزار روپیه قیمت همگی آنها می شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت فاخره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت - و در همان نزدیکی سی و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بختی نرو ماده از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد موسی پسر خود بطریق پیشکش گذرانید - و مبلغ سی هزار روپیه باو و خلعت و ده هزار روپیه نقد به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان میر بخشی که در برهانپور بنابر عروض بیماری از سعادت همراهی تسکر منصور اختیار حرمیان اضطراری نموده بود بعنایت جناب آلهی شفای عاجل یافته بملازمت رسید و منظور نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمت شامل صحت کامل یافت - درینولا راجی جی سنگه به برکت حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو جوره مروارید شاهوار بی عیب پرآب بسیار قیمت کمیاب که برسم معبود هژود آویزه گوش می سازند از سر نو در زمره بندگان در آمده سر حلقه حلقه بگوشان گشت - صوبه دار بی کشمیر از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خصالی که باوجود کاردانی در فن شعرید طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی صوبه مذکور معزز گردید *

بیان فتح هوگلی بندر بکسن سعي بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروری بر تارک مبارکش گذاشته هم در عهد الست زمام مهام جمهور انام بدست اختیار و قبضه

آیینهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطاع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یک جهان فیاضندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین آن بود حسب الامر اعلى دست نشین ید قدرت گیتی آفرین بمقتضای احیای مراسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیا و مرسلین که بذکر حفظ مرتبه ظاهر و پاسبان طریقه صورت عقلاً و شرعاً ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هروی حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخاع و از انعام هزار روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزاده والا تبار شد - معتقد خان بصوبه دارچی اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر موصع و اسپ و منصب چار هزار و سه هزار سوار سر افرازی یافته روانه آن صوب گردید *

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسپ عراقی با نوادر امتعه آن کشور بطریق پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجی وقاص ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را باستانه بارگاه سلطانی که کعبه آمال و آمانی اقصی و ادانی است و قبله مرادات انسی و جانی رسانیده در تقبیل عتبه درگاه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تمام

اقدس در خلوت مقدس عزلت گزینی شده آن شب را باحیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور یمین الدوله و محمد علی بیگ ایلمچی و اعیان دولت و ارکان سلطنت آراستگی یافت - و باقی اعظم و اعالی و سایر اهالی مجلس بتفاوت درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کارخانه دولت و سالاران خوان نعمت سباط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگان را به تناول نعمت های خاص صلی عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان احسان بهره ور و زله برگشتند - و پنجاه هزار رویه باصحاب استحقاق برسیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت و پرده گیان شهبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسب حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضه منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار رویه دیگر به عفایف و عجایز انفاق شد - و امر اعلیٰ علی العموم بدین دستور زبور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند *

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبدول داشت بنازگی مؤدّه قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیای آن رسانید - حضرت خلافت پناهی بنابر احیای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد
 قضا را مدت یکسال از وقوع قضیه ناگهانی ممتاز الزمانی انقضا یافته وقت
 اقامت رسمی معهود که درین کشور بعوس مشهور است شده بود -
 چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم
 معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است
 مثل احوای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا
 و اعطاء مساکین میگذرانند - لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در
 باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص
 درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازان
 کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگنان
 بر حسب فرموده در صحن روضه متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک
 نعم البدل دلبادل تواند شد بر سر پا کردند و بر اطراف و حواشی آن شامیانهای
 مخمل زینت نقش که هر کدام در پهنای و رنگینی دم از برابری سپیده
 صبحدم و رنگ آمیزی شفق می تواند زد زدند - و صحن آن انجمن
 فرخنده را بانواع گستردنیهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده
 روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند -
 و بر در آن سراچههای و شاد روانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایره افق
 پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا
 و اعیان اکبر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف و اعظم و موالی
 اطراف که بنابر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم
 اقدس باکبر آباد آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند - و جمیع
 علما و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب علم خوانده و نا خوانده درین
 محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهی خود بنفس

و جالجل زرين مجرة کشيده برسم جنبيت کشان پيش پيش دوان متوجه شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوة در عقب حوضه فيل با تمکين کوه متمکن گشته از دو سو بکريين کف گوهرپاش بريزش سيم و زر درآورده نثار رهگذر خديو بحر و بر مي نمودند - و تا رسيدن دربار سپهر مدار پريشان روزگاران را ماده جميعت خاطر آماده گشته بل یک جهان بی برگ و ساز را که بجوی نيازمند بودند خرمن های درم و انبارهای دینار فخيरे شد *

از سوانح اين روز سعادت اندرز يکه تازخان بمنصب ^۱ [دو هزار و پانصدي سيصد سوار] ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدي سيصد سوار و عبدالحق بمنصب نه صدي دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان سعادت نصيب و کامل نصاب گشتند - و شير خان ترين بانعام بيست هزار روپيه و محمد علي ايلچي بمرحمت خلعت فاخرة و خنجر مرصع و شصت هزار روپيه نقد مفتخر و مباھي گرديدند - و محمد علي و محمد تقی از همراهان ايلچي مذکور بانعام يازده هزار روپيه اکرام يافتند - و در همين روز مير صابر که به دولت آباد رفته پايه منبر و چهره زر آن بلاد را از القاب گرامي و نام نامي آنحضرت درجه والا و رتبه اعلى داده معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسيد - و اشرافي و روپيه چند که از اين رو ارجمند شده فتح خان بر سبيل نمودار ارسال داشته بود از نظر انور گذرانيد *

از وقايع اين آوان انعقاد يافتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است بجهت ترويح روح و روان و استراذ سرور و فرحت بانوی بانوان جهان و سرور نسوان جهان - چون درينفولا دار الخلافه والا بالآی فيض مقدم و برکت قدم آن کليم

(۱) ع [دو هزار و شش صد سوار] ل *

و مرتبه مقدار فراز مراتب آصفی نهاده بتازگی عظمت مکان و رفعت مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت ندور از نظر اشرف گذرانیدند - و همدین روز قلیچ خان از اله آباد خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیغۀ مرصع اختصاص پذیرفته به تفویض صوبه دار پی ملتان و عنایت پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزی و جمدهر مرصع با پولک تار و در اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افروسیاب پسران او را و نبیره اش شکر الله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسپ مبهایی گردانیده همراه او دستوری دادند *

روز ' [یکشنبه] ع سی و یکم ماه مذکور غره ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک هجری که افق شرقی دار الخلافه عظمی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز گشته هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصه وجود با طالع فیروز و بخت مسعود بغراز تخت بر فیل برآمده برین سرسیر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و توزک نمایان رخ بسوی مرکز محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایه جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هوا خواهی در رکاب سعادت پیاده روبراه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چارشان طرقتو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زین سیمین هلال

یعنی سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگانی است دریافتۀ از میامن آن سرمایه جوانی نو اندوخت - و سیف خان صوبه دار بهار بکراست اله آباد از تغیر قلیچ خان و او بصاحب صوبگی ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند *

هژدهم ماه چون نواحی دار الخلافه عظمی از پرتو انوار ماهیچۀ لوی والا که همانا نیز اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلی رسانید محمد علی بیگ ایلچی که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دار الخلافه بود از پذیرۀ موکب اقبال پذیرای سعادت دو جهانی گشت - و هم درین روز مهابتخان خان خازن که از دهلی روانۀ دربار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرفی بصیغۀ نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایۀ قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار پرگنات و مظفر خان معموری و مکرمت خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلتخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسی درگاه جهان پناه رسیده بعزایت شاهنشاهی مباهی گشتند *

بیست و دوم ساحت باغ دهرۀ از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی زمین و زینت صفحۀ دهر گردید - و در آن فرخندۀ منزل که از برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده بود بذایر انتظار در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا از بالا گهات رسیده هزار مهر و هزار رویی بصیغۀ نذر گزانیده از فیض نظر قبول چهرۀ اقبال بر افروخت - و از پایبوس حضرت سلیمان زمانه پایۀ قدر

پذیرفته بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکنی بمرحمت خلعت و اسب امتیاز یافته رخصت سنبیل یافت *

یازدهم ماه مذکور چون خارج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده ماندند نیر اعظم از دروازه بروج آن باره گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سرتاسر ساحت آنرا پی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات عمارات عالیه که اساس نهاده حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین سرزمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احدث نمایند - بذایر آن امر ارفع به تشیید مبانی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسه دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مأمور شد - و چون امر اعلی علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جزایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلی رسد لاجرم حقیقت جرم مجبوسان این حصار معروض واقفان پایه سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازی و فدیة تارک مبارک و فرق فرقد سالی آن سایه عنایت خدائی از بند زندان ابد رهایی یافتند - در اثنای اقامت گوالیار سید خانچهان و عبد الله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتی پناه که قبله مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام سعادت بر روی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اقسام مرحام گشته عبد الله خان از مرحمت صوبه بهار در اواخر خریف فصل چهار گانه عمر

و فیل و بیست و پنج هزار روپیه نقد سرافراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و شمشیر و سپر و قناره و اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بیایان نکرده بود لاجرم بنابر جرم این معنی او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشی نه پسندیده همراهی رکب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود لهذا آن خان والا مکان را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان مهابت خان رقم یافت - و در طی فرمان گیتی مطاع مامور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دار الملک دهلی متوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانه برهانپور شود - و بنام یمین الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیر ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگماشت اند در برهانپور باز داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردند *

نصیر پخان بصوبه داری مالوه از تغیر معتقد خان و خان مذکور به فوجداری برگزید اکر آباد و وزیر خان بصاحب صوبگی پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث اینمعنی آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبه عظمت نشان از دست عنایت الله پزیدی گماشته آصف خان کما ینبغی بر نمي آمد خلاصه در عمل اعمال خالصه شریفه چنانچه مرضی خاطر عاظر بود بوقوع نرسیده بنابر آن صوبه داری آن حدود را از خان والا مکان تغیر نموده به وزیر خان مرجوع نمودند - هفتم ماله مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب پنج هزار و ذات و سوار از آنجمله هزار سوار در اسبه سه اسبه اختصاص

مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز افراخته
بمعادلت دولت آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول
عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده
فیل همراهه عبد الرسول ضمیمه آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن
باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخشی گویی و واقعه
نویسی آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود
ملتفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند *

دوم اردی بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده
فال از پیش طاق طارم مقرونس یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران
پرهیزگار را آشکارا صلی افطار داده باده خواران پیاله کش را بغابر
احتساب نهی خدیو روزگار از ایماء گوشه ابرو بعیش و عشرت نهایی و کشیدن
رطل گران دوستکامی خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور
دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد
دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کالی بهیت از ورود موکب
مسعود این قبله مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید -
بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر
بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشانی بخت را سجده رسان سده سغیه و فروغ
اندوز سعادت جاودانی ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه
و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در
معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت -
از آنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب
ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان
را بمنصب چهار هزار و سیصد سوار و خلعت و شمشیر و سپهر و اسپ

ملک و دولت دیرینه سال سلسله خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دست برد حوادث زمان در کف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب موکب اقبال شد - و با این معانی بنابر آنکه واقعه ناگهانی نواب ممتاز الزمانی در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده بر آن توقف درین خطه مرضی خاطر عاطر نیامد - لجرم بتاریخ بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گه‌تری روز ماهچه رایت ظفر آیت بسعدت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دار السرور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تائید آسمانی و تمکین صاحب قرانی بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزاده نامدار سعادت پزوه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از توده‌های دیفار و درهم که در حوضه فیل بر سر هم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و کان زر ساخته بودند بر سیل معبود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار می نمودند - کوتاهی سخن باین دستور از دولت خانه برهانپور تا در کوهی شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا ز افشاندند که خرمن های درهم و دیفار بآن پایه قدر و مقدار بخاک راه گذار برابر گردید - و باقی آنها که از سیر چشمی نثار چینان فاضل آمده بود بمثابغ پایمال آمد که صفحه روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت - درین روز عبد الرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسرانرازی

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دارالخلافت اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمانهای باسودگی و تن آسانی بر نتابد و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تانی راست نیاید - آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون بآهنگ تسخیر کشوری یا نادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازنیهای تأیید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامعاله نیم لحه تجویز اقامت در آن مقام نموده بیدرنگ بآهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب در روز در یک منزل نیاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سرزمین را بزیر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیشنهاد ساخته پیشی از بامداد روی توجه بدآنصوب آرد - شاهد حال انعطاف عذاب انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جاه و جلال - و سبب صوری این معنی سواى مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احیان همه گام هوا خواهان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد - و غرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود به بهترین وجهی بامداد کار پردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نکوست سفاکت کیشی و ناعاقبت اندیشی زیان زده خذلان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد

از امور بدیع انما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خیرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع امیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت و کمیت کماهی حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنج هزار روپیه در نگذرد - چون مقومان قرار بهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمی ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معنی مذکور چه شگفت چه عموم این طبقه والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافته تأییدات عالم بالا هستند قیاس ایشان همانا کار مقیاس می کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیده حضرت ربانی به نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل ما لا ینحل سایر رازهای نهانی نموده از زایچه جبهه انسانی مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج می نمایند - و بمقتضای همه بینی و همه دانی از صفای تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سرفروشت روز نخست خوانده همگی پیش نهاد خاطر همگان می دانند - مجمله از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالی مقدار که از نوروز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازی پنج لک روپیه از همه باب موقوف قبول یافت *

مجلس همایون بمحمت خلعت فاخرة و انعام سي هزار روپيه نقد و منصب دو هزارى هزار سوار نوازش پذيرفته از انقد محال صوبه پنجاب جاگیر یافت *

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایه آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سرپر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگرنیض رسل بر پرداخت احوال عالمی پرداخت - چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازی جادان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کده خوشحالی و عیش آباد فارغ بالی از منت تمنا و آرزوی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسب و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستاده محمد علی ایلچی ایران بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسب صرصر تک برق رگ عراق زاد عرب نواد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصور و یراز زرین میناگر از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند *

به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند درینحال علی مردان خان مردانه اسپ انداخته جلوریز بعرضه ستیز تاخت - قضا را از آنجا که قدر اندازهای تقدیر است درین اثنا زخم تفتگی برپاشنه او رسید - لیکن آن شیر بیشه مردی قطعاً از آن جرات منکر پروا نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیر خان تا موضع دوکی یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثنی نداشت - و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشه اندیشید نمودمند نیفتاد - چون چاره کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مقر جهانیان و ملجأ و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعه مقر که درینولا مردم یلنگتوش اوزبک برآن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بخاک آستان سپهر نشان با احمد بیگ خان صوبه دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن بدربار و استدعای نامه استمالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید از آنجا که راه دادن ملتجیان از شیمه کرمه این آستان ملایک پاسبان است التماس او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توفیق صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبله امیدواران آورده چون تارک بختش از زمین بوس عتبه سدره مرتبه بمراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت بعنایت بادشاهی مفتخر و مباحی گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاردانه اندوخت - و نه راس اسپ تبجاق پیشکش کرده پرتو قبول برآن یافت - و همدین

شکایت آمیز بدرگاه ارسالداشت - تا آنکه بعد از چندی درباره استیصال او دستوریی گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از اهل شور و شریعی افغانان دد نهاد آن سحد فراهم آورده بانداز ترکناز نواحی سیوی و کیخابه توجه سمت آن سر زمین پیش نهاد نمود و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همزایی روزگار مساعد و بخت موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهی شد - و بهنگام طلوع سپیده بامداد اطراف حصار قوشنج را بسپاهی سپاه فر گرفت - و بنابر اینکه در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواری بکشایش گرائید - چون قلعه و سایر اندوخته های دیرینه سال و اسباب و اموالش از همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیرخان از مضمون نوشته بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر خویش پیچیده در همان گرمی بشتاب طومار باز گردیده بجای خویش بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را تطمیع نموده بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتهاز فرصت بر آمده در نواحی قوشنج سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر می برد و هر شب جای را ملجای خود می ساخت - تا آنکه جاسوسان علی مردان خان که پیوسته سرب پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره سرانجام تاخت برده بامدادان باورسیدند - او نیز فوج خود را توزک نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حمله افغانان

درگاه گیني پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکنات کرسی مکن - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر عهد دولت حضرت جنت مکاني بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارایی ایران بر کشاد و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت نگاهبانی قلعه قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق رفته بود و در آنجا نشوونما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان اهرمن سیر را بانسون فنون تدبیر ناقد و عزائم عزیمت راسخ مستخر ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفی بدستیاری بخت پای بر سر تخت دارائی ایران نهاد شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل و رسائل و پامردی و وسایط و رسائل غائبانه نسبت خویش را در خانه قومی ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت و اینمعنی بر زیاده سري و خود رائي که لازمه سرحد پروریست سرباز شد یکباره عنان خود سري و خود رائي و خویشتن شناسی از دست داد - بنابر آن با علي مردان خان خلف گنج علي خان از یک از عمدهای دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برقرار بود تملق و فروتنی که وظیفه کومکي با سردار است نیکو بجا نیارد و رفته رفته سرکشی آغاز نهاده داد ستم و بیداد می داد - چون جور و تعدی او از حد تجاوز نمود علي مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض

حضرت ظل سبحانی صاحب قرآن ثانی سایه دولت بر سریر عظمت و روی تخت رفعت گسترده بانداز بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد صید دل‌های خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و در آن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوش ربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب در آن محفل خاص عام شده قبلاً نیاز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشی می دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمده باشاره سر انگشت خود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند - از جمله عواطف این روز فدائی خان بجاگیر داری جونپور از مرحمت خلعت و اسب مختص گشته مرخص شد - و میرزا عیسی ترخان بعذایت خلعت و اسب و جاگیر داری ایله‌پور امتیاز پذیرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طره مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازی رسید - حکیم جمال‌ی کاشی چون دیوانی^۱ [پنجاب] م از روی تدبیر تمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید - بهرجی زمیندار بکلانه باپسرو برادران از زمین بوس آستانه درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار بارج طارم آب‌نوسی سود - و از غبار آن سرزمین آسمان نشان جبهه افتخار به صندل اعتبار اندود - و پیشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسب صبارفتار و سه زنجیر فیل تفومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد *

از سوانح پناه آوردن شیر خان توین زمیندار قوشنج^۲ قندهار است که پدرانیش از دیر باز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند بدین

(۱) ع [مهرند] ل *

(۲) در بادشاه نامه قوشنج نوشته شده [جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۱۹] *

کشته بودند درینولا کشن سنگیه پسرش را تهور راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر از بخواد - بنابراین پیشنهاده در پی یافتن وقت بوده انتظار فرصت می نمود - تا آنکه درینولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچه بقا بکزرک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نور الدین قلی باندک مایه مردمی از غسلخانه برآمده متوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری بر زده کارش تمام ساخت - آنگاه زینهارچی شب تار شده خود را بگوشه کشید و در پناه پرده ظلم راه فرار سر کرده بتنگ و تاسر بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قران ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سر آغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحب قران ثانی پس از سپری گشتن هشت گهزی از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عقیلی قلعه چرخ چارم از آشیانه آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای دلکشی دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرقه شرف خانه نشیمن ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپیر انور در کار ذرات کائنات کرده سرتا سر گیتی را از سرنو بانواع بهجت و سرور آمود - مقارن اینحال سعادت اشتمال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی

عجز و نیاز بود گذرانیده زبانی معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با فیلان نامی و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت ارفع می رسد - بنابر آن تقصیر و کوتاهی آن مصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخش پادشاهی معاف شده وزیر خان بباز گشت مامور گشت - نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او فرستادند - و چون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت از اوج طامر آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهوده بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سی زنجیر فیل کوه پیکرو نه راس اسپ صبارفتار صرصر آثار و انواع نواذر و جواهر و مرصع آلات بسیار بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت - و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوری خلعت و اسپ و کپپوه مرصع با پهلوتاره و یک زنجیر فیل درباره او ضمیمه مراحم معنوی گشت - و هم درینولا راو سترسال نبیره را در تن بتازگی سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هژده زنجیر فیل که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده - آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقی را بدو مرحمت نمودند - و آن شایسته تربیت را بعزایت خلعت و اسپ و نقاره و علم سرافراز و سر بلند ساختند *

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تپانه دار بنگش بدار البقا پیوست - از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلی است و علت واقعی این واقعه آنکه چون جسونت راتهور را سابق مردم نور الدین قلی

معموره ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بترکتاز نواحی و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فرایش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامی سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا^۱ روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرج^۲ را که از پرگنات معمور آن حدود است تاخته هر جا از آبادانی نشانی می یافتند همگی زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپرسم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن باقی نمی گذاشتند و آنگاه از آنجا راهی شده همت بر تخریب محال دیگر می گماشتند و مزرعه آنرا نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا می پرداختند - و خانه را ویران و خانگی را روانه خراب آباد می ساختند - مجمل^۳ درین مدت انواع خرابی از اسروقتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقه عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عسرت گرانید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش از آن مجال توقف در آن محال محال نما بود لاجرم از پای قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه بادشاهی شدند *

سوانح حضور پر نور سید ابو الفتح فرستاده فتح خان پسر عنبر که مکرر عنبر نیز او را بجهت مهم سازی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباہ رای را که متضمن اظهار

(۱) اکنون باسم کستنا یا کوشنا مشهور است *

(۲) بکنار غربی آب کستنا واقع است و از شولاپور قریب بسی کوره فاصله دارد *

رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزبانی استدعا نمودند همه مستدعیات ایشان را بنابر این معنی که بزبور صورت معقولی آراستگی داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت- و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکور پنهانی از رفقا در زیر مسند آن آراینده صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقوب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد - بنابراین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز نه گردد *

کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازه دسترس نقل محال دور دست نموده باقی را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین راه تنگی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روپیه کشید و از آن هم مجرد فامی در میان بود - قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی و مذبذبوری و کمزوری بر طری مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج قاهره را قوت عدوبندی و قلعه کشائی نمانده انساب آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته خود را بسرحد محال

درمیانہ آمد و شد می نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب التماس صلح می رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق وعده مصطفی خان خود پیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله درباره تنگ گیری محاصره حصار بجد شده آن عزم صائب را پیرایه جزم داد - از بیم این قرار داد متکصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان حبشی نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبانی پذیرش احکام مطاعه خصوص ارسال پیشکش مہمہ و مشید سازند - و چون اثر قرار داد مذکور از برآمدن آن دو عده بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت و اعزاز فرستادگان نصیریخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور ایشان را ازین بذیرہ پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظہر و مستمال بہ مجلس سپہ سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنگاش مصالحہ از حضور خواجہ ابوالحسن و اعظم خان و شایستہ خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواہ ایشان یمین الدوله قبول معاهده برین جملہ نمود - کہ من بعد بدستور عہد پیش ہموارہ فرمان بردار و پیشکش گزار باشند - دوم نقد چہل لک روپیہ از نقد و جنس سرانجام نمودہ بدرگاہ والا ارسال دارند - چون برطبق پذیرش اینمعنی عہدنامہ نوشتند و این انجمن بانجام رسید بہادر خان و یوسف خان را کہ سابقا در معرکہ زخمی و بیہوش بدست ایشان افتادہ بودند چنانچہ در احوال گذشتہ بہ تفصیل نگاشتہ شدہ معزز و مکرم آوردہ سپردند - و مرخص شدہ شیخ عبد الرحیم خیر آبادی معتمد یمین الدولہ را با خود بردند کہ عہد نامہ را بہمراعدال خان رسانیدہ مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز کہ او را نگہداشتند سیوم روز پیغام دادہ وداع نمودند کہ عہد نامہ را متعاقب می فرستیم - و روز دیگر کہ فرستادگان ایشان بخدمت

غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سر منزل
عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملک که سابقا
التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور
یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب
چهار هزاره ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه
خصوص از رهگذر کمی گاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی
برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست می رفتند و یکی
از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود
معهدا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد و گاه گاهی غنیم هم
فرست یافته دستبرد می نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهانی
مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاری از عمدهای عادل خان که
خطاب مصطفی خانی داشت به یمین الدوله می رسید مشتمل بر آنکه
عفقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت می نمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت
از راه رخنه و برجی که حراست آن بعده من است بهادرانرا در حصار راه
می دهم - و موید اینمعنی برسالت علی رضا نامی که فرزند خوانده او
بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد
می کرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده
قسم های عظیم می بخورد - و با این معانی چون مواعید و عهود معهود ب وفا
نمی رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک می جست تا آنکه در آخر کار
بخینه حیل سازمی و دغا بازی او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن
روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به
محریمیت و راز داری خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

تتمه سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجاپور مورد
 عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب
 سراق سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم
 بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام
 سرانجام اسباب محاصره بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش
 بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب
 دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهوره غنیم که در
 آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از
 خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند
 و بمقام دستبازی در آمده انداز بلن اندازی که شیوه دکنیان است می نمودند -
 و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مواج یعنی دریای لشکر طوفان
 اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مشتی خاک که از پیش
 صدمه سیلاب با شتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را
 بحماییت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران
 جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در می گذشتند
 و در عرصه کارزار یکم تازی و جلو اندازی بجا می آوردند بسرداری
 حمایت حضرت باری و نگاهبانی تائید ربانی که همواره همراه موکب
 اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسد - مجمله
 اکثر روزها دستبازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبردار و از اعدا
 سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع
 آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا
 می آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان
 سکندر علی پسران عم رندوله خلن که داخل اعیان بیجاپور بل سرشمشیر

فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجودی نهاده داد دلآوری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سواری آنها مسخر ساختند - و غنیمتیان یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسرو نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکرا دستوری کوچ داد و شباشب راهی شده در کنار رودبار بهیمر فرو آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولایت آنولایت است راهی شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافه اکبرآباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمده الملک وزیر خان و مخدوم مکرمه ستی خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیرخان به تنبیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهران در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسب خاصه و فیل نامی نامور شده بسرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتلهداس و مادهو سنگه و راو کرن و پرتھی راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی ماهیت دان آن سرزمین بود و میانگ او و فتح خان کینگه دیرینه بود او را نیز درین فوج تعیین فرموده بغایت خلعت و جیغه مرصع و اسب و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

قصبه کملاپور^۱ از جمله محال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانۀ آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجالت و انفعال و عذر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشنلس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و بادی آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت باز گشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبۀ سلطانپور که بشهر گلپورگ پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیل آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باصوال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و بارۀ قلعه را بآلات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگاهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگه و الله و یددی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری این گمان بردند که بچاره گری کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتغاهی که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی پایی کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و بارۀ هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار

می باشند دست بتاراج اموال برکشوده از آن خوان یغما زلها بسندند
و غنیمت بیشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان
بیرون بردند *

از غریب اتفاقات حسنه سلامتی سلاله دودمان سیادت و نجابت
اصالت خان است بعد از اشراف برهلاک - و صورت اینمعنی مبهم
آنکه مشار الیه بنابر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش
از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که
لختی باروت و حقه آتشباری در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش
بدانها رسیده تخت بان سید بخت مند بهوا بلند شد و به نگهبانی
حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانبانی آفتی از آتش
نیافت جز آنکه اندکی روی و دستش از تف باروت متاثر شده بود -
و غریب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار گاهی افتاده بنابر آن از
رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طی اینکال مسجدی را که
آن سست دینان انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی
اشتعال پذیرفته بنابر شمول و عموم نزل عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر
سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد
حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عذیر که در قلعه
اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بنابر آن بود که
چون فتح خان درینولا از راه اظهار بغدگی در آمده بود چنانچه مذکور شد
لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد
حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه
عادلخان هر جا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند -
بعد از فراغ اینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

و ما یحتاج قلعداری در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومی خان را استقلال تمام داده به نگاهیانی آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکی^۱ شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سریها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابراین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت - و بخشی الملکی معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازي مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردی زیننه پایه و دست آویز کمند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا را متحصنان برین پیشنهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاره کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بروی هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دواب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوث مآلان گرسنه چشم که به طمع غنایم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر

(۱) قویب به بیست و پنج میل انگلیسی در شمال و غرب بیدر واقع است *

و امینی سهرند برای کاشی داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدمی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل بر سی و سه زنجیر فیل تفومند و بیست و هفت راس اسب کوفت و صد دست سپر و چهل من عود با بسی نوادر و نفایس امتعه آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از منصب دو هزار و دو هزار سوار سرافرازی داده جانشینی پدر ضمیمه الطاف عمیمه نمودند *

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که بسالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگه بندیده و لشکر کومکمی او استقبال خیل اقبال نموده بارودی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احوال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب در میان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در مدد انسداد مداخل و متخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

تفریض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان
از تغیر عبد الکرم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذی حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن
وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران
ثانی انعقاد پذیرفت - و سقف و جدار آن فرخنده مجلس بائین هر ساله
بل ترئین هر روزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زیبایی طارم سپهر
مینائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به در کوب درمی مکل
شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سر تا سر
روی زمین آن از فرش دیبای منقش بقشوق و بولم و پرنیان مصور بصور
گوناگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران
روی زمین روکش کار نامه ارژنگ و کار خانه چین شده بود غیرت سپهر
و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد
دهی و کام بخشی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت
و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه
در خاطر قرار داده و بهش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند -
علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهراری ذات و سه هزار
سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه
سوار سزافزاری یافته پایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفر خان از اصل
و اضافه بمنصب ^۱ [دو هزار و شش صد سوار] و ملتفت خان
نیز بهمین منصب سر بلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت
ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی

(۱) ع [دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار] با شاه نامه - جلد اول -

دریانت بنابر التماس آن مهین بافو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداري بالا گيات تعيين يافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض يافت - درینولا که آن عمده امرای ذیشان بسرداري بالا گيات متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آفرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحب روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

درینولا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدرآ و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل آلهی مانند آثار عطای جواد حقیقی همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک رویه بارباب استحقاق آن متبرک بقعه شریفه رسانند - درینولا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زیور صدور یافت که از آنجمله مبلغ دو لک رویه را در احمدآباد و بنادر آنصوبه متاع سایر عرب خریداري نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکن مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [صادق] ع

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سردار پی فوج طلیمه مذکور نامزد یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پرفتن اند به هیچ وجه در خور اعتماد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دورانندیش باطناً امر و نهی این فوج عمده بعده تکفل و تعهد نصیربخان قرار یافت - و قول بوجود تمکین آمود یمین الدوله متانت و شکوه کوه پذیرفت - و معتمد خان که بخشی گری کل افواج بدر تفویض داشت باجمعی دیگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گردید - و راجه گج سنگبه و راجه بهار سنگبه بندیل با گروهی انبوه از راجپوتان و هم چنین اصالت خان با پانصد سوار تفنگچی بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسردار پی اعظم خان و همراهی راجه انوپا سنگبه و راو دودا و کشن سنگبه بهدوریه و جمعی کثیر از اصحاب مناصب عالیہ تعین یافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکار فرمائی فوج جرانغار نامزد گردیده اهتمام این قشون در عهده او شد - و سید خان جهان با گروهی تمام شکوه پردل کار طلب از سادات بارهه و امروهه در التمش متعین گردید - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ ورشید خان انصاری و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تفنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایسته خان و راجه جی سنگبه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگبه بندیل با پانصد سوار احدی چنداول - بالجمله افواج بحر امواج باین توزک خلص صف آرا گشته در همان روز بهمراهی عون و صون آهی و اقبال روز افزون حضرت ظل آهی با سرعت سیلاب سر در نشیب ببالا گهات روان شدند *

چون مهر مهر تاثیر اوزک پیوسته نزد نواب غفران مآب مهد علیا می بود

بعد از جلوس همایون که یمین الدوله از لاهور رسیده فیض سعادت حضور

دیگر بتاژگی ارجمندی و سربلندی بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه را ضمیمه آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگه و معتمد خان و سردار خان و الله ویدی خان و راجه بهار سنگه و میر عبد الهادی باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کبیلوجی بهونسله و بهادرچی و امثال ایشان - و هریک از امرا و سرداران در خور مرتبه قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهی حضرت ظل آبی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسب و فیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوقچی و چهار هزار پیاده بندوقچی نیز بارابهی توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندی هتال خوانند از دربار بهم راهی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم ببالا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگه بندیل و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیربخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور توزک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیربخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق مفقلا پیوسته عنان بر عنان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثر می باشند پیش پیش راهی

دارد ملتسمات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عب و کس فرستاده او با کپیوه مرصع و یک راس اسپ عراقی صرصر تک مزین به زین زر دوز و اسپ راهوار صبارفتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان

به سرداری عساکر قاهره

به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعیین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعه شولاپور ازو گرفته ابواب مصلحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین راه طریقه بیروشی و بیراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم رجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعیین نمودند - و بنابر رسم دیرینه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چاروب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پیر و پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر با یراق فقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

در دولتخواهی و همراهی هوا خواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب می دانست از مرضی آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانه دست برد اجل طبیعی را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پسر ده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانه او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان بار داده بود و شیخ عبد الله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خلیفه قلعه دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر از نزدیکان او را زندانی نموده از سایر مواد جمیعت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقعه را که از روی بی حقیقتی تمام از آن ناسپاس ناحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان مرضی طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملکه او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بنابر آنکه بی سعی امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب فرمودند - و بواسطت فرستاده او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

و اضافه سر بلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقرب مذکور اسم ستر سال
بایراد امری چند بدیع که از گوپی ناتیه پدر او با وجود خوردگی جثه
و اختصار بنیه سرمی زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود
را در میان در شاخ درخت که هر کدام به سطرپی ستون شامیانهای باشد
جا می داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک
زوری از یکدیگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت
استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تنواران سطر
پنجه قوی بازو نشسته کله او را در میان دوران گرفته بزور تمام می شکستند
او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی
و سبک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر
دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت *

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است
بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات
چند مرتبه آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که
این فدوی غلام بنابر هوا خواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام
تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا
در مقام اظهار بغی و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد
به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان
برساخت رعایت احوال این بنده افتد از سرنو جبهه بندگی را بتمغای
داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد - و این کمترین نیز هلال وار تا زنده
باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد را التزام
خواهد نمود و لوازم سر انگذگی بجا آورده از ته دل کمر عبودیت
بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجه سعی و کوشش

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل
 هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر اید مقرون
 به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت -
 و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن
 آنحضرت با سایر اجناس فقود و وظایف مقرر و آئین عیش و عشرت و داد
 و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین
 وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهی که
 پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش
 که موج طوفان بر اوج می زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را
 فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیر یخان رسیده ماهی مراتب
 که در دکن نشان کمال عظمت مکانست و رفعت مکانست و والیان ولایت
 مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند
 مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کلل از تغیر لشکر خان
 سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزار و ذات و چهار هزار
 سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و نقاره و منصب سه هزار و
 ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان تهاه دار هر دو بنگش شد -
 و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی
 عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابراین معنی ازین منصب معزول شد -
 و چون خبر آن جهان شدن را ورتن که از بندهای عمده و شایسته درگاه
 گیتی پناه بود بمسامع والا رسید سترسال نبیره اش را جانشین او نموده
 بخطاب راو و منصب سه هزار و دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن
 که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و مادهو سنگه
 پسر را ورتن را به منصب دو هزار و ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگرچه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پیشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آلود شدند لیکن داندۀ نهان و آشکار و مرسل ریاچ و منزل باران دانا است که آن گنج روان آب برده که پلی کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج خانها آنها را نیز در زیر دامن پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدریں تاریخ مرحمت خان بخشی احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سوز بهور تیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی مصر خویش باز گشت - و همدریں تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که در همسائگی خانۀ سید پرورش خان بارهه انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آنت‌های روزگار که مأخذ البجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با درازده تن از هم‌نشینان باآتش همسائگی آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علی بیگ ایلچی را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضه سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلافه اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنج هزار روپیه نقد به محمد تقی تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهی گزیند *

دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کارخانه سلطنت جاردانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشی اوبه بهترین وجه سزای که دار نابکار خود بیاید - لاجرم باغرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلو به نوک خنجر سپرد *

پنجم شهرپور منزل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضه جسمانی صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلی یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی برکنار رود خانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهرپور بارش عظیم واقعه شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گهتری گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از در راه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی درمیان گرفت - و سرتاسر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقرر نه راه مقرر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زمین سوار شده پیامردی شناوری بادپایان از مهلکه مهلکه آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

روپيه نوازش يافت - و همدرين ولا اعظم خان كه حسب الحكم جريده از بالا گهاٲ متوجه شده بود بملازمت فايز گشته هزار مهر و هزار روپيه برسم نذر گذرانيد و خدمات پسنديده او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خان جهان و شكست او كه سرمايه آوارگي آن تباة راى بود مورد استحسان و موقع تحسين گشت - آنگاه مرشد حقيقي كه خداى مجازي بندهاى درگاه اند براه ارشاد در آمده خان مذكور را از لغزشى چند بى روش كه از سر زده بود و از راه تدبير و طريق كنگاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصره حصار دشوار كشامى پرينده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دراب - و هم چنين تركتاز سرحد ملك عادلخان با قرب موسم برشكال كه در حقيقت عين انحراف بود از شاهراه نمايان تدبير درست - چه باوجود مقتضامى وقت و فصل تا انقضامى موسم بارش حال نيز مقتضى اقامت در موضعى بود كه دريايست سپاه آنجا فراوان يافته شود - اعظم خان به ناهنجاريى حركت خود اعتراف و اقرار نموده مريدانه عنر بيطرفيى خويش بهمه طريق از رهگذر معذرت خواهي خواست *

همدريى تاريخ از نتايج اقبال نامتفاهي بعون الهي امرى كه ثمره آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پيوست - كه چون نظام الملك از روى ناداني و بدكنگشي فتح خان پسر عنبر حبشي را كه مدتى محبوس داشت از قيد برآورد بنصركه سبق ذكر يافت آن بدرگ بنابر آنكه ميدانست كه نظام الملك از راه اضطراب اورا نجات داده بعد از رفع ضروريات باز زنداني خواهد ساخت - لاجرم از روى پيشدستي بى نظام را گرفته در مطمونه زندان مكافات اعمال ناشايست مقيد نگهداشت - و ظهور اين لطيفه غيبي بنابر آن بود كه حضرت صاحب قران ثاني ناهنجاري و بى روشي اورا بروزگار كه از

روضه عالی بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم
 خاک است سراسر از الواج سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی
 دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بربیک جانبش مسجدی رفیع بنیاد
 و جانب دیگر قرینه آن مهمانخانه عالی فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای
 دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهلی فرح افزا که به
 فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد
پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست
هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام
 رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زیب و زینت آبروی
 کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره
 مرحومه را که از اشرفی و زیور و جواهر و غیره از یک کرور روپیه زیاد بود
 نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند -
 و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانه مقرر آن تقدس
 نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به
 مهد علیا مقرر بود باین صاحبه زمان مفوض گشته دیوانی و میر سامانی
باسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت
پیش دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستنی خانم مقرر
 گردید *

✓ مقرب خان دکنی که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانه
 نظام الملک عمده تری از نبود از سعادت منشی بندگی درگاه اختیار
 نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور
 رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت
 خلعت و جمدهر و شمشیر با پرده مرصع و اسپ تبیحا و انعام چهل هزار

آخرین نتیجه مهد علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد *

در آنوقت که این حادثه عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردنی ماه و در سن بیست سالگی بشرف ازدواج این زیور بخش تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسه ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته *

* مصراع *

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیه غم اندوز منقضی گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس آن ملکه قدسی خصال به دارالخلافه اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دیرین بنده معتمد درگاه والا و زبده نسوان ستمی خانم که خدمت و کالت و پیشدستی آن حمیده خصال داشت بهمراهی محفله محفوفه مغفرت نامتناهی مباحات اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبرآباد در سرزمین بهشت آئین واقع جنوب رویه دارالخلافه مشرف بردباری چون که متعلق بر لجه مان سنگه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت منزلی عالی بنا تراز منزل مذکور بر لجه جی سنگه نبیره اش برای تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن معصومه جلال عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس

جای آن داشت که در ماتم آن صاحبۀ روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث و ثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیۀ صغیۀ مظفر حسین میرزا صفوی و کرمۀ شاهنواز خان خلف خانخانان چنین در میان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقۀ دلبستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشنودی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجای می آورد - و در شادی و غم و عافیت و الم و دمساز و همدم بوده دقیقۀ از دقایق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد - و معهذا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچۀ روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمرۀ پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخندۀ اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانیانی والا فطرت سعادت پژوه شاهزادۀ محمد دارا شکوه - سوم زبور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه^۳ شجاع - چهارم ثمرۀ شجرۀ دولت درج گرانیای عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن دین خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون بادشاهزادۀ کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

Children
of the
Alah

* ابیات *

غم بادشاهان غم کشوریست * بهر تن جداگانه آنرا سريست
 جهان را برنج آورد رنج شاه * بگيتي كند روز روشن سياه
 يكي كالبد دان جهان سربسر * كه دارد درو تاجور حكم سر
 چو از رنج پاتن دگرگون شود * نكه كن كه از درد سر چون شود
 بي مبالغه و اغراق كه هيچ محب صادق العقيدة حقيقت شعار بعد
 از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باين مرتبه در تقديم مراسم تعزيت
 و سوگ نموشيده باشد كه از آنحضرت در پاس جميع آداب ماتم آن حبيبه
 عزيزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاريخ رحلت آن بانوي والا
 مقدار دست از تمامي مستلذات نفساني باز داشته در شبانروز يك نفس
 از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزيت روز مذكور على الخصوص
 در ايام طوى و جشن و عيدها وغيره چون دولت خانه معلی زينت آرايش
 يافته جاي آن غمگسار خالي بنظر مبارك در مي آمد بي اختيار ديده
 مبارك اشكبار شده چندين بي تابي و بي طاقتي مي نمودند كه اهل
 مجلس و حاضران وقت از مشاهده اين حال بيكبار از جا رفته نوحه و زاري
 آغاز مي نهادند - و بارها مي فرمودند كه سلطنت دنيا و لذت بادشاهي
 كه با وجود او ميخواستيم اکنون بي او سبب افزايش كلفت و كدورت گشته
 ديدن روی هيچكس خوش نمي آيد - و كثرت آلام جدائي در بطن كارگر
 شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت
 و كريت نتيجه ديگر مرتب وقت نمي گردد - چنانچه سالهائي دراز در هر ماه
 نمي قعده مانند صبح لباس كانوري اختيار نموده از اقامت مراسم سوگ
 و عزا چيزي بافي نمي گذاشتند - و از حاضران مجلس نيز كسي را قدرت
 آن نبود كه خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس ديگر دهد - الحق

لباس كانوري

آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحه جان گداز و مویه غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کده گیتی را مصیبت کده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن و غیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجملاً نعلش آن عصمت قباب در باغ زین آباد آنروی آب امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیرة آن خاتون والا مرتبت تشریف می برده باشند *

بی شایبه تکلف از وقوع این واقعه الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابیی آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدر جوی پایداری نکرد *

است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعدت چهره افروخته روزگار
 بکام و مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دوار بر طبق
 آرزوی خاطر و وفق مدعی دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی
 بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث
 گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکرر
 و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار
 کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان
 داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه
 یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهار شنبه هفدهم
 ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه
 چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشری هست در رسیده
 بود بذات نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب
 چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیحه حال برآن بانوی نجسته
 سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبه کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت
 بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزاده جهان و جهانیان پناه بیگم
 صاحب در خواست تشریف اعلیٰ حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این
 خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین
 همدم و همراز دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره
 مدت دوری اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت
 گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواست مهربانی
 و عنایت در حق شاهزاده ها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهری
 از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نبوشیده
 برحمت حق پیوست - و در روضه دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانه عدم به ^ع [قصر] وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمره دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سراخت هستی بر بندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغوله ناپائدار پایی ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیوالخ را وطن گاه اصلی نه پندارد - زیرا که سر منزل حسن عاقبت و دارالامان عاقبت مآوای دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش برقرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرائیت آفت فنا و زوال اند و سرتا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال * * مثنوی *

کسی کم درین دار دارد پیاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد
شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادی همین یکدم است
چو بلبل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست
ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت
و راحت این فنا کده بی بقا جاودان نباید - لذتش از آن رهین اندوه و الم
است و شور و سرورش از آن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهره
علاقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بد آنچه
ماده دل بستگی انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد -
شاهد حال حادثه ملالت زای و واقعه کدورت افزای نواب قدسی القاب
ملکه حمیده صفات رفیه وافی برکات مریوم زمان رابعه دوران ممتاز محل بیگم

سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدھیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات کاه و غله فراوان دارد منزل اقامت برشکال اختیار نمودند *

از جمله عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل آلهی که درینولا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دریده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشه تباه سابقاً خویشی نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت جاودانی دوری جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیع از آن وجیه تر نمی باشد بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهی از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریده جرمه بی حساب او که جز مغفرت آلهی محو آن نمی تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگی در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان و مریم دوران بآهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتی بسی دلپسند * ولی گلستان نیست در خار بند
بجز خار محنت که در دل خلید * گلی عیش زمین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهی بسرانجام مصالح کار خانه عالم و انتظام دار الخلافه آدم تعلق پذیرفت - حکمت کامله ربانی اقتضای آن نمود

نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - و برادران رشید خان و خویشانش کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمی از عرصه پیکار بر آمده بیخودیشتن خود را بار دوسانید - و بهادر خان و یوسف خان که زخم‌های مکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجای آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند - و قریب شصت تن از برادران و خویشان نزدیک بهادر خان و غیره در جان بازي تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمی گشته جراحات‌های کاری برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیه اتفاقی خبر یافت عذر بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بردند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظم خان سرخود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بنار دگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالی دید پس از تگابوی بسیار اثری از غنیم نیافت - ناچار بمعادوت نموده عذر انصراف به معسکر اقبال بر تافت - و روز دیگر از آن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنه بهالکی و چیت کوبه متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جرات نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویرانی نشانی از آذوقه سپاه و علیق دواب نایاب بود و تا محال دور دست غله و کاه بدست نمی آمد بقصد قصبه کلویه که آبادانی تمام داشت راهی شد - معموری آن معموره بمرتبه بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده بود که چندگاه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بو الفضول آتش زده

معدودی چند که عدد ایشان بچهار صد سوار نمی رسید ماندند - درین
 اثنا افواج مخالفان که بفاصله ده کروزه از اردو بوده بانداز ترکناز فوجی از
 سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در
 نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده
 خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از
 ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت عدد وعدت
 که در اکثر اوقات بحکم کریمه کم من فئته قليلة غلبت علی فئته کثیره
 جمع ساختند - و بصولت شیر و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در
 حمله اول آن بد اندیشان را از یکدگر پریشان ساختند - و آنها راه فرار پیش
 گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون
 همگی لشکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهلول و سایر سرداران
 عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعمنی را فوزی
 بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق
 عجلت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقاً در وقت رسیدن اطراف ایشان
 را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصه سلاحت کار بر خود از عرصه کارزار
 تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئی و کین
 کشائی در آمدند - بنابر آنکه بسبب تنگی فضا کار از نیرزه و تیر پیش نمی
 رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنگان گذاری سر پنجه کوتاه ساخته
 کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شمشیر
 و خنجر و جمدهر در یکدگر آویختند - مچملاً آن شیر مردان که هریک
 یکه سوار عرصه مردمی و یکه تاز مغرکه مرد افگنی بود بمقتضای مقام پیاده
 در عرصه پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم دستان در جنگ یازده
 رخ و قصه سام سوار از صفحه روزگار محو شد - و آخر کار شهباز خان با پسر

ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه گروهی منزل سابق بر گذار آب و نجره قرار نزل داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سرتاسر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود می آمد - و بعد از آن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک گروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو گاه و هیمه بفرانت می آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهده بهادر خان روهیله و شهیار خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندی بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائی می نمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیارده تمام جمیعت همراه نیارده بودند - قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمایهای قدرت است قضیه ناگهانی شبیه بقضای اتفاقی رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگهبانی عملی که می نموده بچاره گری آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزل موکب اقبال دهی را که سه گروهی معسکر اقبال واقع بود بارادۀ تاراج و تحصیل مایحتاج دیوار در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله و مقاتله بر کشوده بودند - درینحال خبریه بهادر خان رسید که راجپوتان در بارۀ کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پابر سر قصبه رفته بزودی دست بر آن یافت - و همگان باستظهار یکدیگر در آن معموره بر وفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابرین با ایشان

شتافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مبایعی احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و چهار اسب و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاره شش هزار سوار سرافراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسب بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سر لشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیر خواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا در خواست عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقائق فرمانبرداری نامرعی نگذارد - و علامت انقیاد بالقوّه او اینکه بالفعل شیخ معین الدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب برگشته بهالکی و چیت کوبه ' از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فرو گذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار روداده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر بر کند و اینمعنی از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در کنار روزگار

(۱) در نسخه کتابخانه آصفیه این مقام باسم چیت کوتاه مذکور شده *

از سوانح دولت جاوید افتما که درینولا بنابر نیرنگسازیهایی بخت و منصوبه بازیهایی اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون اراده ازلی باستیصال کلی او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تخریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگمانی زندانی ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود بسپه سالاری و اخلاص خان حبشی را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقران او کاری بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعنی مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگی درگاه گیتی پناه شده بوسیله رسل و رسائل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدر یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجی درویش را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازی آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگی درگاه گیتی پناه گشته و از همه جهت جمیعت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئی و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمدن ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا کنار معسکر اقبال برسم استقبال

بوده هنگامی که گیسو دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بقایمی از یکدیگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکی اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگی حال استقبال را در آئینه مشاهده احوال معانیه دیده دانستند که عفریه جبراً و قهراً قلعه بحوزة تصرف اولیای دولت در آید و همگی اسیر و دستگیر میشوند - ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتی که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیله راجه بهارت کشوده در خواه پیمان نامه نمودند - نصیریخان حسب المدعی ایشان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده بر ارجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بروی دولتخواهان بل ابواب امن و امان بروی روزگار خویش کشود - روز دیگر با راجه نصیریخان را دیده ده فیل پیشکش بادشاهی گذرانید و از نوید مراسم نامتناهی خلافت پناهی مستظهر و مستمال گشت - نصیریخان در همان روز داخل قلعه مذکور که بیست و هفتم اردی بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گرانیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در آورد - و جمله اسباب قلعداری یکصد و شافزده توپ خورد و کلان که توپ عنبری کلان و عنبری خورد^۱ و ملک ضبط و بجای از جمله آن توپهای نامی است بتصرف در آمد *

(۱) در منتخب اللباب این دو توپ باسماء عنبری کلان و عنبری خورد و عنبری کلان و عنبری خورد نوشته شده - لاکن عنبری کلان و عنبری خورد چنانکه درین کتاب مذکور شد صحیح معلوم می شود منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۴۵۷ *

و عادل خان با اتفاق یکدیگر خود را بکومک متخصصان رسانیده بر سر ملجأ نصیر یخان ریختند - اهل قلعه نیز در عدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آتشباری را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیزتند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پالی ثبات و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبود مرد آزما می دل از دست نداده سر پنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندی بر کشاد - و با اعتماد کار گری اقبال و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتیل و باقی را مغلوب و منکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسمانی استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند *

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند باتمام رسید نصیر یخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بباروت انباشته باقی را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهادت آثار منوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملجأ آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کار گر افتاده دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان انداخت - و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقه تفرقه اندوز را تف باروت سوخته چندی دیگر را صدمه افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دوراه بعدم آباد راهی ساخت - درینحال نصیر یخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار افتاده اراده در آمدن نمودند - درونیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکلی پر باروت را آتش زده انداختند - مجمال از دو پهرا تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قائم

طویلۀ اسپان بار گیر که بجهت سوارچی تفنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دروِست تن بی سر شدند - و قصبه بحوزۀ تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد وزن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموال بی‌شمار بمعوض تاراج در آمد سولی آنچه سپاهیان یغمائی بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ حسته بودند به تگابوی تمام شباسب خسته و دل شکسته باردوی نظام الملک پیوست - و نصیریخان سایر اسیران را بشکرانۀ روزی شدن عطیۀ فتح و فیروزی تصدق فرق فرود سالی خدیو زمان نامیده آزادی بخشید - آنگاه باهتمام تمام همت بر اتمام کار برگماشته سرانجام لوازم قلعه گیری پیش گرفت - و ملچارها به بهادران کار آزموده بخش نموده در پی سیه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیه این کارها ساخته و کوچۀ سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیلۀ جرّ اّثقال بغراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان کوچۀ سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم ملچار مذکور در آن مقام قایم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که چهل و هشت ذراع پهناء دارد گنبد مقبرۀ قاضی قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقه تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افگنی و بان اندازی باعث تفرقه خاطر و شغل قلب دلواران می شدند - بنابراین از ملچار نصیریخان ته آن مقبره خالی نموده و آنرا بباروت انباشته آتش در دادند و از صدمۀ آتش بنیاد آن بنا را بخاک وجود صد تن از آن مردم بباد فنا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک

بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن بکلید تائید این بوگزیده عنایت ایزدی

چون نصیرخان قبل ازین حسب الامر اعلیٰ با موکب اقبال قلعه قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود درینوقت بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تائیدات الهی در باب فتح قلعه کامیاب و مقضی المرام گشته برکام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک گروهی قندهار رسیده با فوج عملی موج اراده تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز ترکناز قصبه که پیوسته قلعه بود همت کار کشا بر بسته روی توجه بدان سو نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکچی آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشبازی پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آماده مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه در میان صفوف خوردند - و بباد حمله قلب شکن و صدمه باد پایان مرد افکن مضر بغیاد بر انداز ریشه کن بر انگیزخته آن تباہ اندیشان را مانند اندیشه ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور میر آخر

اشجار آن بیشه دور و دراز در پایه که پیک سبک پی تیزنگ یعنی اندیشه
 نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه
 گردا گرد مرکز نا محیط چرخ دراز بر می آرد خیال دخول در آن نیستی -
 محملاً بهادران سراپا تهور از کار گری نفوذ عزیمت راسخ که مرید بنفاد حکم
 همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا
 سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن
 از آن محال محال گذار نمی دادند و بآن پشت گرمی پای از سرحد
 اندازه خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلادت
 مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه
 موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو
 کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ
 جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند
 و آتش کین بر افروخته هنگامه انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند -
 و ازینجانب اصحاب تهور یعنی بهادران پردل کم هراس که از برابر شعله
 سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش
 می زدند از زاله آتشین بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشته
 خود را بی ابا و محابا بیای آن دیوار بست چوبین رسانیدند - و گرمی
 شعله سر افراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور
 بر آورده آن آتشی نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند -
 چنانچه به کم تر فرصتی خلقی بی پایان از آن کم فرصتان بی سر شده
 بقیه طعمه شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر
 گشتند *

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساحت
مصلّا را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیه جلال و جمال و زینور
دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفه مقرر
این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلیق کوی و بازار
باشانیدن درم و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان
ولد شاهرخ میرزا را بخدومت فوجداری ملتان که در آنولا
جاگیریمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص
ساختند *

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبه باقرخان است
بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ایشان -
چون خان مذکور ولایت کهیرا پاژه و حصن حصین منصورگده را از
گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت
زمینداران آن نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور نام
موضعی بغایت منیع در دوازده گروهی کهیرا پاژه خیره چشمی بل چیره
دستی آغاز کردند - باقرخان دیگر باره از کهیرا پاژه بانداز گوشمال ایشان
برآمده رو برآه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند کوه جنگلی انبوه
پیش آمد که در آن سرزمین باعتبار دشواری و بی پایانی مورد ضرب المثل
بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر مصر را از کنار آن
جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبود - و مسرع شعله سرکش
ز پونه آن پا کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق نای اشجار
سرافراز سر باز زد - بی تکلف فوط تراکم درختان بی پایانش بمثابه بود
که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمحّه البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر
میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بردی - و وفور تشابک اغصان

سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهی سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاره فرمود - و سیدی میران پسرش را بخلعت و اسب و تجویز منصب هزاره و سیدی سرور دامادش را بخلعت و اسب و تجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سرانجام سامان و ما یکنج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداری مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان باز گشت معطوف نمود *

چهاردهم اردی بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غره شوال از راه کمال سرعت برادهم گیتی نورد گردون بر آمده بطریق پام مزده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود یاولیانی دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمی و بینمی گردانید - و بشارت غلبه موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغله صدای قهقهه شادی و نواى شادیانه مبارکبادی در گنبد سپهرنم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دریم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق چهره درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونه ظهور تجلی طور است نمودار انوار وادی ایمن ساخت - و مراسم معهوده این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت

بر منصب املش که چهار هزارى سه هزار سوار بود سرافرازي یافته بصوبه دارى احمدآباد تعيين شد - و حکومت اکبرآباد به صفر خان و حراست قلعه به مكرمت خان مقرر گشت - بيست و پنجم اردى بهشت ماه آلهى راجه بيتلداس به نگاهباني قلعه رنتنبور از تغير قلعه دار خان سرافرازي یافته رخصت شد - و سبب اين امتياز آن بود كه چون در جنگ خانجهان جانفشانيها بكار آورده تازه پايه راجگي رسیده بود و آئين معهود راجپوتان آنست كه هرچند شخصى بمرتبه والا برسد تا قلعه نامور نداشته باشد پايه اعتبار نمي رسد - بنا برين شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سپاري او نموده بحراست قلعه رنتنبور كه از قلاع مشهور هندوستان است سرافراز فرمودند *

از جمله فتوحات معهود مذکور كه شرح آن موعود شد فتح قلعه ستونده^۱ است - چگونگي اين قضيه آنكه سپهدار خان بعد از فتح قلعه نلتم حسب الحكم اقدس همت به تسخير آن برگماشته محيطش را نقطه وار مركز دايره احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملچاها قرار داده كاربر متحصنان بغايت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انكسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پيوست سپهدار خان باو نوشت كه عنقریب اين قلعه نيز بميلمن اقبال كشور كشا بكشايش خواهد گرائيد - بهتر آنست كه پيش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خويش را از مناصب و عزت حرمان نصيب نسازي - سیدی جمال قلعه دار استكمال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به انديشي و سعادت طلبي خود شده بمقام تسليم حصار در آمد -

(۱) قريب به پنجاه كروه در سمت شمال و شرق اورنگ آباد واقع است *

بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کر گشته اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابة بلند آوازه گردید که بمسامع کربیان عالم بالا و صوامع ملاء اعلیٰ رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را به اله آباد انعطاف داد *

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمه این عنوان اشاره اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلتم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت درینحال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گرمی بخت و چاره گرمی اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیده طمع برانعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همداستان شدند و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمده دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهانی فرستاد که برهنمونی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریب کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند - ولیکن چون حصار بکوزه تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گرمی سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیری در داده دستگیر شدند *

درینغولا که خبر فوت شیرخان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبرآباد در عهده او بود بمرحمت خلعت و اضافه هزاره سوار

و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدست یاری تائید آهپی و همراهی اقبال بادشاهی جبرا و قهراً دست بر آن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منبع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشتی در بارهٔ یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مخدول دست از جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و بتحریر عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرضهٔ پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار کار مردان کرده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجهٔ شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سرزمین و متمردان اطراف و نواحی از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعه‌های مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رونهاده پراکنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خود هریمت اختیار نموده خود را بچنگل‌های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباہ رای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سرزمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام برافراخته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین برافروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیچ خان در آله آباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیّه خدیو هفت کشور رسیده بود که ^۱ [عبدل] ع
نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار که در
وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای
متردد آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لجرم بحکم آنکه تنبیه
ارباب فتنه و فساد در شریعت جهاندارمی فرض عین است حکم معلی صادر
شد که قلیچ خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مآل نماید - خان مذکور
بافواج قاهره بتوزک و تهیّه تمام راهی شده قلعه اول هرگانو نام قصبه را که
سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدنی عبدل با عیال خود آنجا
را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بنابر
آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهادران متهور از توپ و تفنگ
متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مولجه و مجادله
میدادند پای کم نیاروده خود را بیائین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان
بمیانچی شعله توپ و تفنگ و انواع آلات آشوبازی هنگام مدافعه و ممانعه
گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده
نداد و سرگرمی مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پر دلان
کم هراس بنزدبانهها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج
و باره برآمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی
بمقابله پرداختند - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند -

ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوري از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشي و جیغۀ مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازي بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیالۀ زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجۀ خاصه که بنابر رسم معهود در ایام جشن ها و عیدها عنایت مي فرمایند ضمیمۀ آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهي بجهت تقدیم خدمت مهمانداری و همراهي محمد علي ایلچي از دارالخلافه تا پاني پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگی تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشانی بخت را فروغ سعادت جاوداني داد *

ششم ماه ایلچي مذکور حسب الامر سوغات شاه را که از آنجمله سه تقوز اسپ عراقي زاد صررتگ شعله نهاد و نفایس امتعۀ ایران و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه مي شد بنظر افور در آورد - و پنچ اسپ عراقي و پانزده شتر بختي نرو ماده با پنچ استر و اقمشۀ آن دیار از خود و پنچ اسب از بابت محمد تقی تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان نفومند و سایر امتعۀ نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ محي الدین رسول درگاه و فاخان نامي کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه داده قطب الملک بر سبیل پیشکش از جانب خود گذرانید *

و چهل هجری بدولت محل حمل تحویل نموده آب و رنگی بر روی کار عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو زمان خلیفه روی زمین نوید نوروزی نو بعالمیان رسانیده ضعیف حالان گسسته امید را قوی دای بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمره عدل و احسان بل خاصیت نیت خیر است ابتدای زمانه بتازگی منظور نظر مهر پدران آبی علوی گشته بقیة السیف قتل عام مصائب گیتی و ترکناز حوادث روزگار از زیر تیغ بیدریغ طاعون و وبا جسته بازماندگان شبیخون طوارق لیل و نهار از محمصه بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار مایده احسان حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوحات آسمانی بمفاتیح عنایت ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پشمرگان صحرای و چمن چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهای آلهی سیر چشم نیل تمنا گشتند - چون گذارش مراتب عطایای عمیمه و عنایات عظیمه ایزدی نه در درجه ایست که بار تفصیل برتابد ناچار خود را از آن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام می پردازد *

دوم فروردی ماه محمد علی بیگ رسول دارای ایران شاه صفی همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذیر او شناخته بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب نامه شاه صفی را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید - حضرت شاهنشاهی نامه از بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند - بعد از آن ربانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیله اعیان درگاه در باب تعیین وقت گذراندن ارمان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردی

به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباحثی و مفتخر گشتند -
 عبد الله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعی ایشان
 مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هریک پانصد مهر بر سبیل
 نذر گذرانید - نخست عبد الله خان بعفایت خلعت و جمدهر و شمشیر
 مرصع و جیفه مرصع و اسب و فیل خاصگی معزز گردیده بافزایش هزار
 ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت - بعد آن سید مظفر خان
 که چار هزار ذات و سوار بود خلعت و غیره و اضافه هزار سوار
 و خطاب خانجهانی یافته محسود اقران گردید - پس از آن سایر
 مناصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافه
 مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند - در همین ایام
 مکرمات خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت
 ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن
 چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ
 رشک بر دل مهرجهان افروز نهاد - و در آن شب قدر مالا بدر که مقدار
 نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مثابه
 اکتساب انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا بابد اندوخت و وام آفتاب
 تابان نیز از فاضل زلف جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی

کشور خدای فلک چهارم یعنی نیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه
 گهزی و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

جو با ستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بس آید - ناچار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار برخاست و از سر اکراه رو بقلعه دهارور آورده در موضع پاتره^۱ منزل گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارایی ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافه اکبر آباد متوجه بدرگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند که مشار الیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجاله^۲ بخلعت فاخره سرافراز سازند - بنابر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باورسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه دار آنولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید *

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدر بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر دریافت این عطیه والا بر کام دل فیروز شده سجدهات نیاز بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمه دیگر عواطف عمیمه گردید - آنکه امرای دیگر

(۱) این موضع دو جنوب دهارور بقاصله چهارده میل انگلیسی واقع است *

بخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست با غنایم بیشمار از آن گونه
 نرزیب بدمدی که تصور آن عقدۀ دشوار کشا خرد را مات تحیر داد بر آوردند -
 اعظم خان با وجود عین انتظار کومک و خزانه بشرايط محاصره نیز پرداخته
 از سه طرف ملچارها ترتیب داده سیدها پیش برد - و از سمتی که باهتمام
 راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچۀ سلامت نزدیک تر برده
 آنجا حواله گاه پرداختند - و دمدمه بر فراز آن برافراخته متحصنان را
 بیاد تیرو تفنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک
 برابر ساخته اگرچه کار بر متددین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل
 بارۀ شیرحاجی از دست سرکوب اهل جوانه یارای سر بر آوردن نداشتند
 لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساحت مقابله آنچنان بر بیرونیان
 از فضای حوصلۀ درونیان تنگ میدان ترشده بود که برگ گاهی در نظر
 وقع کوهی داشت و خوشه از بس که جای انباری میگرفت در حوصلۀ
 ستوران جوی همسنگ خرمنی بود - بذابر آنکه در آن نواحی بینخ گیاه از
 زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنولا از
 فرط ترصد علیق چار چشم شده دیدۀ انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند
 نظر بر خوشۀ سنبله و خرمن ماله که از دور سیاهی میکرد درختند - و بنظر
 کاه دان کهکشان که گاهی کاه کهنه بیاد برمی داد ساخته بیاد علف تسلی
 می اندرختند - یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار
 بجهت آوردن کاه و هیمة بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق
 زمین کاری و چاه کنی علف دوسه روزه چهارپایان در جمیع جهات و اطراف
 اخذ و جر نمودند - و با وجود آنمایه سعی سودی نداده اثری بر مراتب
 کوشش مترتب نشد - فی الواقع مشتی خس یا پشتارۀ چند گیاه بخوراک
 دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمنی

دردمان مساعی جمیله مجذول افتد - خصوص درینوقت که نظام الملک بذایر
 درخواه هواخواهان بدین معنی راضی شده که بنای مصالحه و معاهده
 بر اساس تسلیم قلعه شولا پور بعادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک
 تربیت نظام الملک نیز بر ذمه همت شما ثابت است چه در حقیقت
 بادی اعتبار شما در مبادی حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلیپذیر در رندوله
 تاثیر نموده بتازگی دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت
 این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرمان شد که سید
 دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائی گزیده بکومک اعظم خان
 متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان و رشید خان و چندی دیگر
 از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آکین تعیین
 فرمودند - خان مذکور بمنجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده
 بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پیونده متوجه گشت - و بتاخذ
 و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بیای ستور غازیان
 پی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعه خام که بقلعه پیوسته استحکام
 تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود
 تاخته بصدمة فیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع
 داشت انداخته داخل قلعه شد - درین حال متحصنان دو توپ
 کلان را که وزن گلوله هریک یک و نیم من بادشاهی باشد آتش
 دادند - حسب الاقتضای قدر یکی از آن دو قضای نازل بر زمین رسیده از آن
 زمین سنگ لاج پاره سنگها بصدمة آن جدا شده و بچندین تن زخم های
 گاری رسانید - از آنجمله سه سوار با اسب و چهار پیاده بیک زخم جان دادند -
 و بمرموده اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمی دست از جان شسته

پنججاه لک روپيه معاف شناسند - و آنچه حسب الحكم اقدس ساير امرا و ارباب مناصب بصيغه تخفيف باز گذاشتند از حيز شمار بيرون است *

دربن ايام آقا حيدر خلام ترك نژاد كه بخطاب خواصخاني و كمال محروميت و اعتبار نزد نظام الملك امتياز داشت از رهنموني بخت بدرگاه فلک چاه رسیده بمنصب دوهزاربي ذات و سوار و عزائيت خلعت و اسب سرافرازي يافت *

دريغوقت كه مترب خان و بهلول را از بيم سطوت و صولت اوليای دولت يکبارگي پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه دادند - اعظم خان برندوله خان نوشت كه درينولا مخالفان سر بر آمدن ببالا گهاكت دارند سييل دولتخواهي آنست كه حسب المقرر دهانه كړيوه را نگاهداشته سواره فرار بر سر آن مطرودان تا رسيدن موكب مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم اين خدمت شايسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئين در جواب نوشت كه چون درينولا اكثر مردم ما پراگنده شده اند درين باب از عادلخان استمراج نموده باستصواب ايشان عمل مي نمايم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استيصال نظام الملك ملاحظه نموده بتازگي از در چاره گري در آمده راه صلاح بارندوله كشوده بطريق نامه و پيغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسي تمام باو اعلام نمود - كه تا دولت اين خانواده از بنياد نيفتاده صلاح آنست كه فرصت تدارك از دست نداده تلافی اوقات ماضي در مستقبل احوال به عمل آيد - و پيش از آن كه فرصت آسايی حوادث روزگار بشما رسد بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نيز نقطه وار مركز دواير حرب عريض الذيل گرديد اگر دولت خواهانه ترك نفاق نموده پيوند اتفاق برباط وفا و وفای استحکام يابد و سر رشته عهد و پيمان بعقد غلاظ ايمان توثيق تمام پذيرد در نگاهداشت اين

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی از آن بر زبان و نشانی در میان بود برآمیخته می پختند - و اسم سامی نان بر آن نهاده بجان گرامی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بفرض محال بدست می افتاد آنرا بسان بره شیر مست سان سان نموده بسان تحفۀ گرانیامه نهانی در معرض بیع می آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمی شوره پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابی از کمان میدیدید آنرا باندازه دسترس خرید می نمودند - چون معاملۀ بیاعان آن متاع گرانیامه و فروشندگان این کالای ارجمند والا برسوانی کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را بازخواست شعبۀ سیاست بیاسا رسانید - ملخص سخن از حیص بیص این مخمضه مخوفه و تهلکۀ مهلکه جمعی که قوت حرکت داشتند به فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبارت از آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است ازین بلیۀ جلیۀ عظمی و طامۀ عامۀ کبری نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آتش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خلصه شریفه انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بارعام می دادند - و سوای این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بل عید ابدی هفتبهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهازار روبیه سوای صدقات و وظایف مقررۀ بر سایر سکنۀ شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان همایون شد که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلی از باج مقرری داده

نظرها قرص مه را کرده تاراج بدان شب فلک هم گشته محتاج پس از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهانی بر ناتوانی دست می یافت از سر او در نمیگذشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زنده از یکدیگر [ندیده] خام می خوردند - و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار بر راستی گفتارش شهادت صادق میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگامه قحط زنی در چوار محله سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان نظم می نماید که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر پاره مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهره مطلق ساختند که استخوان ریژه نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که چون این صیدها بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار روزگاری بسر بردند - و چون روی زمین را از پشتهای جیفه و اموات که تا بسمک و سماک بر روی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقاً بدفن موتی معید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احوالی مراسم دین و آئین شرع متین نموده نهانی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدیگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور بر آورده از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

تعزیت بجا می آوردند - و با وجود آنکه فوط و با فراخنای سلامت عدم را
بر مردم تلگ فضا ساخته بود از کوچه راه باریک تیغ نیز که در آنولا این
قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله
بمراحل وادی نیستی می شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر
می جستند آنرا که قوت رفتن و پلای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان
بغربت و برخی از دنیا باخوت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی
کشتی جان بدر برد که از کمال ناتوانی یاری قطع مسافت آنجهانی نیز
نداشت *

فلک ماند از پی هفگامه غم بهر گوشه کفی از تخم آدم
ز بس در کوچه فروش مرده افتاد نشان از کوچه تابوت میداد
بسان شیشه ساعت دو دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا
بنابر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع شموی خالی
نمی باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکی و غلا و بلای قحط
و وبا در سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده
همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم
این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی ماندند
انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که
در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت
و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبانه آتش
جوع می زدند - بنحوی که هرآنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله
گودش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکتر از هفته آدمی
در هفته خوردن خاک تلفی بجا آورد *

ز تلگی گرفتیر و گر غمی بود بخوران رزق او غم خوردنی بود

به جانب بندگان بادشاهی بجا نیاورده برخلاف سیر مرضیه ملوک عهد
 مضای سلوک می نمود - و مجاری اوضاع و اطوار بر منهج مستقیم عدل
 و داد قرار نداده هنجار مرضی حضرت پروردگار نمی پیمود - و باین نیز
 کفایت نکرده افزاینه را که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در
 ولایت خود پناه داده در تقویت آن فتنه باغیه که اخلاط فاسده بل مवाद
 مفسده کالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان
 کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آمادۀ ابتلا ساخت - لاجرم
 حضرت جبار منتقم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه
 نخست دایه سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر باران از اطفال نبات
 باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات کشت خوان زمین که پیوسته از افصال
 ابر مطیر زکوة گیر بود بر شحه واری نم بل به نیم قطره شبم نرسید - بدان سان
 که گویی در آن سال بخارها طبع دخان آتشی گرفته بود یا سقایی سحاب
 سواب از چشمه سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگاری سبزه
 کاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهنسار از فوط بی آبی سیمای
 گیاه سیمایی گردید - چنانچه میزبان تهی چشمان مایه کلام ابو طالب
 کلیم درین باب میگوید *

نشان از ابر و باران آنچنان رفت که گفتی برج آبی ز آسمان رفت
 هوا گر قطعه ابری جلوه میداد بدی بی آب همچون کاغذ باد
 اگر یک قطره آب آتشین بود چو آب آبله پرده نشین بود
 مجمل باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر
 به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد اموات
 در گذشته اسم سوبه و نوحه و کفن و دفن از میانه برخواست - بل بنابر
 آنکه موت عزیزان نیز علت قلت مؤنت میشد لوازم تهنیت بجای

که عبارت است از التماس قلعهٔ مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که درینولا چون عساکر منصوره بارادهٔ تنبیه بقیهٔ السیف غنیمت به پائین گهأ متوجه اند شما درین حوالی اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهأ نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرد - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را درمیان گرفته از میانه برداریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهی شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعهٔ دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانبدان جهان بخش محیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطهٔ موهوم ندارد تا باین یک کف دست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجملاً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه ماندوده^۱ مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار^۲ شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولا پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت

قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیرهٔ سرانجامی و بد فرجامی قطعاً رعایت

(۱) این مقام در جنوب و غرب دهارور بمفاصلهٔ بیست و پنج میل انگلیسی واقع است *

(۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندور بمفاصلهٔ بیست و پنج میل انگلیسی واقع

است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

قدرد و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جبینی اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نامتناهی مفتخر و مباهمی ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعه دهارور است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعه مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سرافراز نه سازند اینمعنی باعث نومیدی و حرمان نصیبی او از عنایت بادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان در باب استیصال کلی نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفای زده با ایشان در قلعه بنیان بگی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معهوده بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر دروادی تعاقب غنیمت تگبو نموده بر اثر ایشان تاخند و مکر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - مع هذا از روی مزید برو امتنان که گزیده شیوه بندگان این آستان است مکر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند انسب آنست که بمحاصره قلاع بپردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهارور بنصب صد گونه منصوبه اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم فرسیده اینمعنی بیوجه

در آنچه مقتضای وقت و علاج حال باشد باستصواب رای صواب آنخان کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان بزرین مضمون وقوف یافت با آنکه میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفات می نماید و باطناً از راه نفاق با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستیصال کلی می او راضی نیست بذایر اغماض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند او لب خرد ارجمند است و سرهمه خصایل محموده و سایر شیوه‌های ستوده سرداران از مکنون ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای نحن ن حکم علی الظاهر عمل نموده به تقویر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - که چون درینحال عزیمت تنبیه غنیم سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بکلیه وقوع و زبور تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انطباق می نماید - بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیره وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده بارداری جهانپوی رسید بحکم وحشی منشی و ضعف نفس و بیدلی از غلبه هم و هراس بیقیاس که ناشی از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزمی خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بغیر آنکه منع همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگان می شد ازین معنی که منافی روش آداب بوده اغماض عین نمود - معذرا از روی مهربانی بمقام دلاسا و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطوفت آمیز که مناسب وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مبدل شد - آنگاه از سر نو بر سر دلدھی ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور

ذات و هزار سوار و خلعت فوارش یافتند - افواج نظام الملک که بیست کروهی قلعه دهراور اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده بنواحی قلعه قلعه‌دهار که در آن آوان بمضیق محاصره افواج پادشاهی در آمده مشرف برگیراگیر تسخیر شده بود. شتافتند که شاید باتفاق دستبردنی نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگی خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوری یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئی او یاقوت خان و اوداجیرام و کیملوجی و جمیع امرای دکنی و حبشی را بهمراهی ملنفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سیل استقبال فرستاده او را بدین مایه احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار بسرداری او و پدرش فرهاد خان بکراست محال متعلقه خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در باره تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقه نظام الملک که شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان درینولا بتازگی در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمیعت سپاه را که در جنب کثرت مرکب اقبال حضرت سلیمان مکانی قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت ارسال داشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سرفراز گردد - الحال این بنده درگاه در خواهه آندارد که باین دریافت حضور امتیاز یافته

تا آنوقت قریب ۱ [دو] هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و تاراج برکشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مروع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشی و امثال اینها بکوزه تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنابر دست انداز ارباب یغما بباد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و برو دیوار و در حصار بجایرب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلی از میان رفته برنده آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعله قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار را و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدۀ مادری نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر در خواست امرای دکنی بصیغه صدقه فرق فرودسای آزاد ساخت - بعد از آن بسر انجام ما یحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچی و بانداز و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته نگهبانی حصار بسرداري میر عبد الله رضوی مقرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استعسان نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعنایت خلعت خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و دو اسپ از طویلۀ خاصه با زین مطلا و راجه جعبه سنگه بندیده بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی

را با جمعی از بندوچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوتره کوتوالی ملجأ ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهی خصوص امرای دکن بنابر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده اتفاق می گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بشاک ریختن است و درین معامله پافشاردن سر رشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصغا ننموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد می افزود - در آن چند روز جمعی از پراگنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یدله سرانجام کار وای نعمت جاوید را وجه همت بلند نهمت ساخت - و از صفحات محایف اعمال و جراید مساعی اهل قلعه که عنوان تهاون و تکاسل داشت آیات وهن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی در پی کار سازی یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم ماه بهمن به عون و عون ایزدی مستظهر و معتقد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلایران لشکر به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جرنداشت انداز یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دالوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زمین ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای برای حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره بر افراشته و پا بر مدارج آن گذاشته بیلا بر آمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگره های بروج عروج نموده کار نامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در پیچ دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را باریاب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداری در خندق پیاده پا برآه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر در آورده درباره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقه از دقیق فکر و تدبیر فاعری نگذاشته - و در عین تعمق نظر در بچه بگی و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند - بنابراین آن در حال بیلداران و سایر عمله و فعله این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجای کای و اهتمام تمام بشگافتن آن باز داشت - و در آن سمت ملچهارها قرار داده جا بجا نگهبانان برگماشت - و چون متحصنان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملچهارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم بان اندازی و بندوق افگنی و توپ کشائی شدند - درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفه شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده و آنرا بصد جرثقیل بالا برده بر دروازه قلعه نصب نموده روی لشکرا بان نگاه می داشتند اراکه آن توپ در انداختن نخستین از صدمه آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن میانه بمثابه کار برایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن اراکه و رفع توپ که بآسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آن واقعه روزی دروازه منصوبهائی فتح فرو چیده در همان گرمی مرحمت خان و میر غیاث

اندیشه درست بخاطر آورد که نخست به قصبه دهارور و پیخته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بتازد - و آنگاه بر سر قرار داد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیشنهاد همت سازد - لهذا بانصرام مافی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصارى پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمداغه سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سردارهاست و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم بان اندازی بودند بباد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهور اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بی شمار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مذکور پیادهای راجه ججهار سنگه در صدد سر بازي شده بخندق در آمدند - و آن پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاوران باد پیما پیشی می جستند از سرجان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصه خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشیان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخم های کاری چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسب و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دلبران و یغماگران لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندیده سه زنجیر فیل و پنجاه اسب بدست آوردند -

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم
این دریتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صله سرشار
یافت * قطعه *

این مودت فتح از پی هم زیبا بود این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که

عبارت است از فتح قلعه دهارور

بنقاب کشائی اقبال این تائید

پرورد عنایت خو الجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید
سعی کار گذاران و میانجی کوشش مددگران بی نیاز الاجرم همه وقت
و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بروفق
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال
کشد دهارور است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع
اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک
و جره های عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیه های اقبال کار ساز فتح آن در لباس
ترکنار روی نمود - و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان از راست رویهای

(۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر بغامله بیست و هشت میل انگلیسی واقع

است *

سری را که بودی ز صندل بدرد [سنانش بباژی پراز کاه کرد] ع
 سرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق واسط رجب
 که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره
 روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعنی خبردار گشته
 بآهنگ مژده رسانی پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب
 تپتی کشتی سوار از شکار مرغابی عید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند
 ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس
 و منتهای بی منتها و اهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود
 امر بنوازش نقاره شادبانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم
 تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران
 مآل بجبهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر
 صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید
 مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان
 اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند -
 و معتمد خان برسم مژدگانی از عنایت خلعت خاص تشریف یافته -
 و خواجه کامگار باضافه منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایه
 اعتبار اندرخته بخطاب عزت خانی نامور گشت - و بکار فرمائی مصالح
 ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهای پر شور و شر آن خیره سران آویزه
 گوش دروازه قلعه برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت
 و سرمایه بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب

(۱) ع [سنانش بباژی پراز کاه و گرد] صفحه ۳۴۴ - حصه اول منتخب الباب -

در نسخه کاتبخانه اصفیه حیدرآباد بجای سنانش زمانش رقم شده *

داري داشت از خود نفرت و از پای در نیامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون
 دشمنه بخونش تشنه بودند تا رسیدن سید مظفرخان امانش نداده
 بزخم‌های پیدایی سیوف خاک وجودش را بصرصر فنا دادند - در آن میانه
 قریب بسی سوار از همراهان او خود را بیک کناره زده بتگ و تا سر بدر
 برده پی کار خود رفتند - و دیگران قریب بصد کس که عار فرار بخود قرار
 ندادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزیدند و بر سر جان نه لرزیده در پای
 تیغ تیز نیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزیز و ایمل و چندی دیگر که از کشتن
 و مردن ابا و پورا نکرده پروانه وار خود را بیدریغ بر شعله تیغ آتش آمیغ
 زدند - و از موکب اقبال درین جدال سید ماکم و سید عبد الله نبیره
 سید مظفرخان با بیست و هفت تن دیگر سر در راه جانبازی داده
 سرافرازی جارید خون بها گرفتند - و چندی دیگر محضر دلیری را بخط
 زخم نمایان رسانیده رایت مردی بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران
 سرهای آن زیاده سران از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبد الله
 خان بهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده بشکران
 این فیروزی که بتازگی روزی اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز
 شکر کار ساز حقیقی بجا آورد - و سر خانجهان و عزیز و ایمل را همراه خواجه
 کامگار برادر زاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده
 گرفتار شده بود با جان جهان که زخم‌دار پناه بزن دریا برده بود با جلال
 برادر خورد بهادر خان مقید نموده بیکه تاز خان سپرده روانه حضور پر نور
 ساخت *

کجا این سرو اعتبار [سنان]^۴ مگر از پی عبرت دیگران

از افغانان از عمدتهای سرداران او که باو پایداری نموده بودند بغاير آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسب پیاده شدند و رخ بعرضه پیکار نهاده با فوج شاهي روبرو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستی نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلاوت در عرصه کارزار چون کمان سیننه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آریختند *

نهنگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمدند
در آن عرصه شوری بر انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند
ز برزگیهای شمشیر کین لب زخم بر تیغ گفت آفرین
ز هنگامه دست برد یلان نجستی کسی جز خدنگ کمان
ز مغز دایران در آن دشت کین سری بود پر مغز گوئی زمین

اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پالی گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبارت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمی عدد مردانه وار با دمی پرکین و جبینی سراسر چین روبروی بهادران پر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش به پایان رسیده در عرصه پیکار به هیچ وجه من الوجوه پالی کم نیارزده دست و پالی بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گویی سعی سودی نداشت و اصلا امید بهبودی نبود بقضای خدا بمبارت در آمده مشیت بر نشتر و پهلوی بر نوک خنجر می زد تا آنکه از اطراف عرصه مصاف زخمهای نمایان خورده - خصوص از زخم برجهه مادهو سنگه که پیشتر از همه بر زده بیشتر از همه کاری افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتی

فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست
 دلاوران شیر افکن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر سنگه زمیندار بهاندور گرفته
 بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته اقلان و خیزان خود را
 بنواحی کالنجراسانید سید احمد قلعه دار کالنجر سر راه بر آن گمراه گرفته
 جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [حسین] ع
 نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه
 عالم پنجاه ارسال داشت و بجلدوی این تلاش مردانه بقطاب جانباخ خان
 سرافراز شد - و خانجهان بکار فرمائی اضطراب عنان بشتاب سپرده تا کنار
 تالاب سپیده که بیست کوه مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران
 خدلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست
 فروهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گردیدان گیر گردیده بود قرار اقامت
 داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مراقبت
 و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائی گردیدن تکلیف داد - در آن میانه
 جمعی را که ملاحظه حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ
 بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی گردیدند و باقی
 سرخودش گرفته برای خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز
 دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غره رجب پیشنهاد همت ساختند که
 بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را بیکرو سازند - و بتکم این قرار داد
 از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب سوچ گرداب پی در پی
 شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار
 و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بآن فلک زده برخوردند - و آن
 برگشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم
دستان بردند * * مثنوی *

بنای جمل سخت بنیاد شد تن از آهن و دل ز فولاد شد
چوسیل آن دو خیل خرابی پرست بویرانی هم کشادند دست
دویدند برهم یلان بیدریغ چو جوهر بدنشان گرفتند تیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاف برون جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار که شد تیغها جفت مقراض وار
در آخر کار بیمن چهره کشائی توجه آن نظریافته تائید خدائی شاهد
فتح در آئینه تیغ مجاهدان نصرت انتما صورت نما گردید - چنانچه
در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده
سران رزم ساز از دست بازی بسازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر
اثر شیرزاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز
در عرصه جلالت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیره رای
سترسال در باره کشش و کوشش پای کم نیاورده تنی چند از آن زیاده سران
را مسافر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بسر حق گذاری نهاده بکار آمد -
چون خانجهان اکثر مردم خود را قلیل و مجروح دید - خصوص محمود نام
پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند
و جانجهان نام پسر دیگوش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو
نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیر باد گفته راه فرار سر کرد -
و مطلقاً بهیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واری
باشد غنیمت می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت
بعساک کاهی بر نداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست
که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن

بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سرگروه کوتاه اندیشان
زیاده از ده کوه نه مانده بنابراین بیدرنگ باهنگ یکو کردن معامله او از
روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانچهان از وقوع پاداش
کردار کدکوب هجوم حوادث روزگار و پایمال دست برد آفت لیل و نهار
شده از ایلغارهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده
در چهار پایان قوت رفتار ننماد معه‌ها از زخمی بسیار همراه داشت بنابراین
در آن روز دیر تر راهی شده - ازین راه جمعی از افواج قلعه خود را زود بدر
رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمه جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه
جا ماندند طلیعه بخت بلند پیش مرکب می شتافت دنبال آن برگشته
بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر بار رسید
سراسیمه شده یکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار
کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار برجا و استوار
داشت - و زخمی‌نرا باندک مایه خزان که از دست برد تاراج حوادث
زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پیش فرستاد - خان
فیروز جنگ در آنروز شهادت هاشمی را بکار برده با صدمه سیل و صولت
برق برخیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و از آن طرف خانچهان
با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده
سپر صدمه آن قضای مجرم شد و دست از جان شسته بی محابا برد
و خورد در آمد - کوتاهی سخن در آنمقام که زبان آتش حرب بلندی گوی
گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران تهور منش مانند نهنگان
خشمگین با تندی شیر و تیزی شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین
هنگامه رزم را گرمی دیگر دادند - از هر دو صف رزم جوان تند خو زواری
هم شده از فرط پردلی چندین خانه زمین تهی ساختند - و چون پروانه

در آمد - آن سرمست بادۀ غرور نیز که رسائی این نشاء هوش ربلی در کاسه
 سرتیپ عاشق سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرمالجیت حمله آور
 کردند - و درین حال که او سرگرم جانبازی شده در پی حریف اندازی بود
 قضا را تغلگی که از بس درین تمام بجا افتاده آنرا لطیفه غیبی توان خواند
 بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد بیما را سفینه عمر در گرداب فنا
 افتاد و از زیاده سری ها حباب آسا کاسه سر بباد هوا برداد افواج بندیده
 به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند -
 و خانجهان درین میانه فرجه فراریافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از
 میان بود - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود
 قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دیست بندیده
 در عرصه کارزار بمقام جانسپاری در آمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت
 بیقیاس ولی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات
 حسنه روزگار بود بکرمالجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال
 داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لکد کوب
 حوادث پاداش بی طریقی و بی راهی می یافت - بکرمالجیت بخطاب
 جگراج ناصور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازی
 اندرخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شراره آتش باروت
 فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویش
 داری از دست داده هر روز مسافتی پی سپر میکرد - و موکب اقبال از
 دنبال آن ادبار مآل بر سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع
 نیمی از اعمال بهاندوز^۱ پانزده کوهی سپهنده^۲ رسیدند - و بندهای

(۱) در شمال و شوق جهانسی واقع است *

(۲) در شمال کالنجبر واقع است *

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را در جذبہ بزور یکی آب روزی دگر خاک گور
کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده
و قسمت دریافته را از جا در آورده تا آنجا که میخواهد می کشد و در
هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می دواند - چنانچه
خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبه خاک ولایت کالنجر
و بندیلہ بل کشش زبانه شعلہ سعیر و حکیم و آبشخور سرچشمہ صدید
و حمیم از راه این در سرزمین بجانب خود می کشید - همانا بدین وجه
بی خویشتن داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص
و سرنمزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان می گشتند - تا آنکه دریا
شوریده سر که پیمانہ عمرش چند روزی بیشتر از خان جهان پر شده بود
درینولا در سرزمین بندیلہ سرنهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحی
کالنجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا
بد سرانجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیلہ افتاده بود
بکرماجیت پسر ججهار سنگہ اضماع عین نموده سر راه برو نگرفت
و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب پادشاهی در آمده همواره
خایب و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هروجه که رو
دهد باقدام عذر خواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند -
درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپی
سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لایف
غیبی شمرده بانواج آراسته خویش غره بهمن مالا به نگاہ در آمده سر راه
بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که چنداول بود بر خورده بزور و خورد

متعین ساختند و مقور فرمودند که برای بیجاگده متوجه ماندو گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پزوه روانه شوند - چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پیمای گشته در قصبه تالگانو بعدد الله خان پیوست - فی الحال از آن مقام طبل رحیل بر سیل استعجال کوفته بشتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونی رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده ارادۀ تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عید الهادی ولد مقدر خان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گه‌ری قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونی شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مختول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نموده شده ناچار با یک جهان حرمان از آنجا رو تافته دو حلقه فیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش زنجیر بود بدست آورده رو بودی قرار و ادبار نهاد *

روز چهار شنبه بیست و پنجم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بساعت همایون که سعود آسمانی انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الخضیب دستها بدعای دولت جاوید مقرون بر کشوده بزم قدسی وزن شمسی از سال چهارم عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد مدت آن بر صفه روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقی باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تحویل نموده و پله برابر را برز و گوهر آمده خویشی را بنابر انجاس حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معبود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند *

ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن بداندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - محملاً باین اندیشه ناقص با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد تا تئور شتافته از آنجا براه دهرن گانو و جویره^۱ و انبه و پاتر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مآل بحسن سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حواله رفته بود - لاجرم در باطن اینمعنی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهاٹ بدرگاه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کماهی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهاٹ بتعقب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تائید آسمانی ست اصل وجود آن بدگهر را از بیض و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجبیز عسکر ظفر اثر و سرانجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیماه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرفراز خان و دوارکا داس و مادھو سنگه ولد راورتی و یکه تاز خان و شیرزاد و اوگرسین و شیم سنگه و چگناٹھه راتھور و امیر بیگ با صد تن از گرز داران شیر افکن که همانا قنای سفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

(۱) در منتخب اللباب این مقام را جویره و جویره نوشته - [صفحه ۴۳۷ -

متخصصان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابراین بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخت - و دلایران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند برگردن گرفته پیاپی حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته روبرو برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکواری گویند - بمحض ملاحظه اینحال از کاررفته یکبارگی دست و پاگم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده ناچار برسم معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کار زار از روی بیچارگی کاه برگری بدندان گرفته درینصورت طلب امان می نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عافیت بر روی روزگار خود کشوند - باقرخان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجداري آن ولایت را به صفی قلی منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت قضیه الخائن خائف و الغادر حاضر متلازم یکدیگر اند بمثابه که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند - درینولا بنابرآنکه از شامت آن دو شور بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسله نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدان کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بینی بخاطر آوردند - که میباید خلاص خویش در گرفتاری

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما یغنی سعي بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار]^ع پیاده جلد و جرار بود - بکار فرمائی ادبار مستعد مواجبه و مقابله و آمادگی مدافعه و مقاتله مرکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصن حصار ننموده چهاردهم دی ماه بآهنگ جنگ صف در میدانگاه میانۀ سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صفوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوری در آمد - باقر خان با سایر تابینان و بندهای بادشاهی و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و پسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل از آنکه دایران از هر دو سو باهم برآمیکشته در یکدگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازی برکشوده از برج و باره قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژاله آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالارچی محمد شویف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعه هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پزوه نهاد - و هر دو به یکبار بارگی برانگیخته بر قلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جرار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمه اولیای دولت برق صولت نداشتند در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان پراگنده و پریشان گردیده پناه بجنگل و کپسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر

گذراشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ
 آن عمارت گر معموره هفت کشور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض
 اندک روزگار بندی دیگر بفاصله هشتاد ذراع پیشتر از بند سابق بر آن رود
 مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض
 هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاهر پسند
 و آبشار دلآویز صورت وجود بست - و بنا بر امر ارفع بر اطراف آن سرابستانی
 نیز با عمارات عالی و نشیمنهای دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب
 ترتیب پذیرفت - بلطفی و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه
 که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طوب
 افزاثر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر
 هری از یاد برد بلکه از روضه رضوان و جوی شیر بهشت یاد می دهد -
 خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تغریط فصل برشکال و تابستان
 نیست و در کمال اعتدال می باشد *

* بیت *

چنین نزهت کده اندر جهان نیست

مگر باغ چنان گرچه چنان نیست

ز لطف آبشارش فیض در جوش

رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدی انما که در صوبه اودیسه چهره نما گشت
 کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این
 ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده
 که بنام بانپی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهاار دارد - متوجه شده
 چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنا بر آنکه
 بسامان قلعه و سرانجام قلعه داری خصوص استحکام برج و باره و سد

دست و بازو بسربازي و جانفشاني برکشودند - ليکن بدستيابي عون و عون
 آلهي بهادران بمثابۀ باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند -
 روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهری آنکه معامله پرورش بطول
 کشد - حصارى بآن استواري در حوزه تصرف در آوردند - و جمعی کثیر
 بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند *

سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه آلهي کشش
 خاطر اقدس بنظارۀ نزهت گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول
 همایون بدان فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش
 و شادي به نشاط صید و صید نشاط بیغمي طرب اندوز بوده چهارم روز
 معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمايه
 لذت مي يابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط
 گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره
 ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کدۀ
 غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده
 بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگردد - این
 گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحۀ چین بل سرتاسر
 متغزهاست روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه
 کوهي برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است)
 اشتها دارد - قبل از آنکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجه این باني
 مباني جهانباني بفعل آید - پیشینیان بئدی بطول صد ذراع و ارتفاع
 دو ذراع بر پیش روی که در نزدیکی آن جاریست بسته بودند و از آن
 احداث آبشاری نموده - چون درایام شاهزادگی نهضت والا به تسخیر دکن
 روی نموده بود - در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سرزمین

گهاغ رسیده اراده بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کریوه بعدد ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهدتام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر اراده بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان برخورد آن خاک ساران را بپاد بندوق گرفته شعله فدا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچه راه تنگ تفنگ به فسحت آباد ساحت بدس المصیر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی کشود - و همدران روز تمامی لشکر از تنگنای کریوه باسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارمگانو بیست گروهی از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکپور ۱ از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور خان تخوا داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحی قلعه تلنگی معسکر اقبال شد - نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تجلد پیش آمده از راه اظهار جلالت بتقدیم پیش دستی اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افگنی و بان اندازی کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بيموجب از آن زیاده سران سرزد - بمجرک رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملچار و ضم اسباب قلعه گیري برقندازان و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوری طبعی و تهور ذاتی بی مبالا راهی شده روی بپای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسب و فیل و دولک رویه نقد سرافرازی و بلند آوازگی یافت - و میفاجی برادر زادۀ او بمنصب سه هزار ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و [رتی راو ساتیه] ع بمنصب دو هزار ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسب و ساماجی پسر ساهوجی بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسب و مالوجی و هیلوجی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصد ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار رویه نقد سرافرازی یافتند *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان بایکجهان ادبار بیک جا پیوسته نخست ساخت شیوگانو را باین نسبت مجمع قران نکسین ساخته بعد از آن متوجه بیضا پور شده میخواستند دولت آباد را نیز فکبت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیربدان سوراھی شد - بمجرد استماع آوازه نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکی قلعه دولت آباد احداث نموده او بود خالی کرده پناه بقلمه برد - و ازین جهت که از نکوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبه رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالاش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرست چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجه رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بداندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و قادیب مقرب خان و بهلول را که در آن آوان در ده روز نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد همت نموده متوجه سمت مذکور گردید - چون مرکب اقبال بپای آن

(۱) ع [رتی راو ساتیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول *

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشه صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بهریک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعفایت خلعت و اسب و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانوبه بیضا پور^۱ و بهونسله از برگذات ولایت بی نظام که بزود افواج در آن اثر آبادی نموده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بیر بابیست هزارسوار بصوب شیوگانو کوچ نمود *

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدرزنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چانه که دست نظام الملک در آنمقام باو نمی رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدران ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و بخت کار فرما گشته ازاد^۲ بندگی درگاه دارد - اگر از ره خیرخواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه می شداید - بنابراین اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاح التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجی بمنصب

(۱) قویب به بست و پنج کوه در غرب اورنگ آباد واقع است *

فروست را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به نگارودرآمده
 با سرعت صرصر و تندخی تندرا راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در
 چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درینحال
 اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیورا و جمعی
 دیگر از بندهای بادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود فروماندگی
 مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد
 تن از افغانان دیوسار اسپر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست
 افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنانکه بنابر آزار زخم کاری
 از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسپی که در زیران داشتند سر بدر
 برده باقی اسپان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان چیده
 و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد -
 چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عماری را با فیل از روی ناچاری
 گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایه عزت و آن
 مایه رفعت و کامگاری که همه را بناسپاسی و حق ناشناسی در باخته بود
 خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماری درویش
 محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش
 اعمال سر در پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان
 آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را
 در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون
 شب بروز رسید بنابر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری
 بر پیروی او مترتب نمی شد - معینا از جهت یاقوت خان و اردو که
 بمچهیلگانو تغزل داشتند خاطر اعظم خان متروک بود - لاجرم بحکم مشورت
 مشیر تدبیر و دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان تقاعد

نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمی هنگامی رزم که برقندازان
 از شراره فتیله بندوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان می زدند - تیر تغذگی
 به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پرسرام نام راجپوتی از مردم
 بهار سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل
 تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبح
 بدست و پا زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن
 از کار افتاده زخم کاری کارگر نیفتاد - پرسرام از سر قدرت و قوت تمام
 جمدهری بر گلوگاه او زده کاش را باتمام رسانید - و سر آن زیاده سر
 بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت
 علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتام به
 پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه
 فرستاده سر ساراپا شرش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران موکب
 اقبال تا سه کوه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در
 طی راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز
 پرداخت - بنابر آنکه از یک پهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی کوه
 مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود -
 ناچار مصلحت وقت در آن دید - که سعادتمندان میدان و یک تازان
 مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته
 و اسپان سم فرسوده کوکبه اقبال که جرم هلال جوهر فعال میزیدد - و گوهر
 سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای میغ می ارز - بزودی آسوده
 شوند - و شاید که در عرض اینکالت دنباله لشکر ظفر اثر نیز برسد -
 چون خانجهان با بقیه السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت
 وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمیه

بجای آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس و راجه انوپ سنگه و غیره
 که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - درینوقت بوقت رسیده خود را
 بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان
 کوه رسانیده ملتفت خان و راز سور بهورتیه و چنددمن بندیل و غیره
 دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده همگنانرا از همه رو دل داده قوت
 و نیرو افزود - مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه
 داروگیر داد مردانگی و مرد افکنی داده مانند کمد بازو بعدر بندی
 و کمین کشائی برکشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکه زد
 و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخمهای کاری
 میخورند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین
 و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوکبه مرکب اقبال
 بادشاهی که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماهی را
 فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر
 مذکور از جا رفته بودایی فرار شتافت - چون آن مخدول که خانجهان از
 روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان
 شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند -
 و بباد حمله مصرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده
 بپایان کوه راهی شدند - عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز
 کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر در پی آن
 مقهوران نهادند - و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل
 رسیدگان خدا گیر را در آن سر آشوب بباد شیبه تیر گرفته مرغ روح چندین
 خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - بر سبیل اتفاق ناگهانی بل از قبل
 لطایف آسمانی که اکثر اوقات بغابر قدر اندازهای قضا سهام غیبی به

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است - * بیت *

نشود تیغ پیش حمله او * گر نهی تیغ بر سر کوهسار

درینحال تزلزل در بغلی قرار و تکمیل او را یافتن بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطرار عمارتی فیلی را که عیال باقی مانده او بر آن سوار بود براه شیوگانو راهی ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادرزاده خود را که بهادر نامی بود - و سابق بمنصب چهار هزاره سوار سرانراز بود - و وثوق کلبی بر قهپور و بهادری او داشت - بانداز مقابل بهادر خان و دیگر دلاوران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیاده شده روبروی ایشان آماده کارزار گشتند - و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند - مجمله در آن روز دلیران عسکر جاوید فر کارستانی در عرصه کارزار بروی کار آورده روکش کارنامه رستم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامه نامی مانند شاهنامه بر صفحه روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان زوهیله که به نیروی دلیری ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بزد و خور در آمد - چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخمیدار از پای در انداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم زو همانا روی تازه یافت - و نرهداس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار خان و خواصخان و مرحمت خان عرصه کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که بریکدست آن کمر واقع بود - سرمایه استظهار ساخته در پناه آن به تیراندازی درآمدند - و راجه بهار سنگه بندیده که داخل فوج برانغار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترغیبات شایسته

و سردار خان و مرحمت خان بخشی اعدیان و اهتمام خان داروغه
 توپخانه و سایر برقداران از دنبال ایشان سهیل بنگاه و برق خرمن آن
 سیاه بخت شده سلسله جمیعت ایشانرا چون روزگار ابربداندیشان
 پریشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمیع پرتال و اسباب و اموال
 خصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا
 گذاشته رو بهزیمت و پا بکوه نهادند - چون اکثر تابینان امرا و احدیان
 تاراج غنایم غنیم را فوزی عظیم دانسته دست به یغما برکشوده بودند -
 توڑک موکب اقبال از هم پاشیده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر
 سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مایه مردمی که اغتنام ناموس و نام را
 غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که تا فراهم
 آمدن جمیع عسکر غنیم پریشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت
 غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار با اعتماد
 همراهی اقبال و اعتضاد کارگری دولت ابدی اتصال از دنبال ایشان
 ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهداس
 جهاله بسرداری عنایت آلهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغه کوه
 برآمده رو بسوی آن تیره رای نهادند - و چون خان جهان دید که
 چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانند نزول قضای آسمانی
 بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است ببالای کوهسار
 برآمدند - و دیگر دلاوران نیز فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو
 بفراز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بخود راه داده سر رشته خویشتن
 داری از کف گذاشت - خصوص از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که
 اگر فی المثل هنگام گرمی هنگامه گیر و دار آفتاب وار با تیغ و سپر روی
 بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آید - چنانچه

باتفاق سپه دار خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و راو سولو سرافراز
 خان و خواصخان و جان نثار خان و راجه بیتهداس و راجه پهاژ سنگه
 و انوپ سنگه و ارچن برادر رانا کرن و مرحمت خان و چقدر من بنديله
 و اهتمام خان و کپیلوجي و اوداچیرام و جگديو راو و سایر امرای دکني
 و منصبداران و احدیان خوش اسپه یک پهر شب گذشته راهي گشته
 هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان
 بموجب نوشته اعظم خان فوج خود را توزک کرده بر فراز پشته بغاصله
 یک کروه برابر مقابله که چهار کروه از بیر گذشته در دامن کوهی اقامت
 داشتند ایستاده - عزیز پسر آن ذلیل بمقابلہ صف شکن خان شتافت -
 درین اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج
 قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و برگزارد
 که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار
 شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سر تیره اختر را از درست
 نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلی و استیصال کلبي او بود -
 غریو از جان برخاست - ناچار به بیقراري سپید بروی آتش بخانه
 زین سمند باد پا برنشسته از راه اضطراب و روبروی چندین هزار شعله سرکش
 گشت - و بباد حمله ناقص نیران قتال را چون شعله زود میرخس
 اشتعال داده هنگامه افسرده خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب
 یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول
 با راجه بیتهداس و انپوای و سایر راجپوتان حمله آور شد - بعد از آن
 سپهدار خان سرآمد فوج برانگار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر
 خلاف منش هرگز در آئینه عقیدت و مروت ارادتش جز صورت صفای
 اخلاص و نقش وفا و وفای مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان

این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت ابدی انما که درین ایام چهره نما گشت ترکناز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت نصرت روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنکال نوشته آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبه از دریای لشکر قلزم تلاطم است بطغیان در آمده بآهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش انگیز سرقا سرساحت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر و شور رستخیز بعرضه ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده بودند - از آوازه نهضت موکب منصوری پا و بی جا شده بسوی پاتھری^۱ فرار شدند - اعظم خان در همان گرمی بر خانجهان که در نواحی بیرون^۲ موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت چلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر اورا مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوری اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت می نمود - اردوی جهانپوی را در موضع مچھلیگانو که از راجوری بیست چهار کوه است باهتمام یاقوت خان و مالوجی و افرامخان و میر عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال بآهستگی روانه شوند - و خود

(۱) موضعیست که درمیان دو آبۀ پورنا و گودلوری واقع است *

(۲) قریب به چهل کوه در سمت شمال و شرقی احمد نگر واقع است *

نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمتابه اعضای رئیس بودند -
 کما ینبغی متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز بایشان معاش
 پسفیدیده که سرلوازم سرداری است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان
 او و شایسته خان معنی حسن وفاق به شایستگی تمام صورت نه بست
 چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض
 پایه سریر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای
 وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعیین فرمایند که کل عسکر را از
 دقایق بیم و امید در درجه اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال
 برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانرا از متابعت صلاح دید
 و عمل بمقتضای تدابیر او گریزی نبود - لاجرم دریغلا سرداری کل سپاه
 به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت
 فاخره با چارقب زردری و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسب عربی و عراقی
 مرزین بزمین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته
 خان خلف آنولا شان جیغه مرصع با خلعت و اسب و الله ویری خان
 بخدمت بخشیرگی فوج مذکوره خلعت و اسب یافته رخصت گردیدند *
 چون عبد الله خان بهمان عارضه سید مظفر خان مجتلا شده بود
 حسب الامر انور متوجه حضور گشته بمعالجه حکیم جگجیون صحت یافت -
 بولاجی کویی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب
 التماس نصیربخان بمنصب سه هزاری در هزار سوار سرافرازی یافت *
 چهاردهم آبان ماه موافق سه شعبه سالخ ربیع الاول سنه هزار
 و چهل هجری جشن وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون
 که از حساب افزون و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی
 فردرس آئین آذین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر

بفرست فوجی بهراولی و فوجی به چنداولی تا بآن منزل قیام نمایند -
 چون گماشتهای نظم الیک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار
 و جنگل های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی بلکه
 تا اطراف محال دوردست نیز از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از
 رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعله اردو غلاء آذوقه بل قحط
 خوراک بجای رسید - و نزدیک بود محل توقف در آن محال دور نما
 بل محال باشد - لاجرم باشا را خواه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده
 دست بناراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقه بیشمار بدست
 آوردند - و گرانی و نایابی آذوقه لختی کمی پذیرفت - در انگی ایمن
 حال خبر رسید که نظام الملک گروهی افبوه را از سوار و پیاده بسرداری
 مکلدار خان و عمر افغان و غیره تعیین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از
 دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آیند - خان زمان
 و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح
 چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند -
 و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احوال ایشان را بالکل
 متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم
 عضد الخلفه الکبری آصف خان

و روانه شدن خان عظیم الشان
 به بالا گهات در مرتبه اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب
 و مناصب پایه اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست نه

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر
مراحل بادیه رحلت را پیموده آنجهانی شد - بنابراین جان نثار خان را
بعزایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از
اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت
مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب
مرتضی خانی سعادت نصیب گشته از عزایات اشرف سر رشته نظام
احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که^۱ [نانا راو جی]^ع
از عمده های نظام الملک با شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان از
دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاری دو هزار سوار
و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور
قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تذخواه گردید - حکیم صادق که از
رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش
نشان ناصیه بخت را فروغ سعادت بخشید - چون دریں ایام
سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالی نافش
بهیم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی متوجه درگاه والا گشته
راجه جی سنگه بجای او مقرر شد =

از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک -
و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم
برسات باتفاق خان زمان و غیره بندها روانه مقصد شد - افواج منصوره را
سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداری این قشونها
نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

(۱) ع [تاوچی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵]

روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعی به پناه تختها درآمدند بر حصار یورش نمودند - سعید خان با اعتماد عرب و صون آهی و اعتضاد و همراهی نائید بادشاهی مورچلها را باهل توپخانه حواله نمودند با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین برافروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد الهی باندک کشش و کوشش برایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیة السیف آن خیره سران چون بغت خویشت مغلوب و منکوب بودایی فرار شنافتند - و بذابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار روآرند - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلوریز بر ایشان تاخته خلقی نامعرد را نیست و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بچار دیوارهای محکم و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعله انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش کوه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار واقع در عرض فتعنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان را غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخوره و کمر شمشیر خاصه و اضافه هزاره ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره در هزار پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند *

بدمدمنه افسون ادبار هنگامه افسرده بغی و طغیان را گرم ساختند - و روز سه شنبه غره امرداد به پیشار رسیدند ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تازیکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله ولد لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن و دیگر دلاوران راضی به تعصن نشده بر سر آن شدند که در بیرون بایشان رو برو شوند - ولیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دور اندیشی نمودن از طور خرد دور بود - ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآورد - سعید خان جا بجای مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران و تابینان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیغ و مراسم سعی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تبه اندیش از راه تهور در آمده اند از یورش می نمودند - بهادران جلالت شعار بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرم فدا بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچها را به بند و قچیان گذاشته از حصار برآمده بشعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است - آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بنگهبانی اقبال حضرت جهانبانی از آنجا که توجه نائید یافتهای جناب یزدانی کار حزب البحر و حرز یمانی میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت می نمودند - و در عرض این ایام

برآورد - چون سعید خان که در آنولا در کوههاست اقامت داشت - از نوشته شمشیر خان و داؤد گماشته لشکر خان بر این مضمون آگاهی یافت - که کمال الدین فائز نهاد که از آشفته مغزی پیوسته سودای خود کامی در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست - از آب انک گرفته تا نواحی کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود مخمر و مقرر ساخته که از پیشاور فتنه سر نهد - بنابراین ذو القدر خان و علیخان بیگ بخشی آن تهانه را با شادمان پگهلی وال و خضر گهر و چندی از احدیان و تابینان خود به نگهبانی کوههاست تعیین نموده خود در عرض یک نیم پهر به پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتخواهان نامه مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواظ برو کشود - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته به تشدید اساس مخالفت و تمهید قواعد مبارکت پرداخت - زبان آزران چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احدات بد نهاد و کریم داد کور پسر جلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر تفرقه اثر دور بغونغر^۱ و کوهسار تیراه و بغلش علیا و سفلی و سایر الوسات خنک و چارچی و توری را فراهم آورده در یولم گذر هفت کروهی پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز تا رسیدن اینها افغانان نواحی پیشاور و اشغر و محمد رئی و ککیانی و خلیل و مهمند و داؤد رئی و یوسف رئی و ترکلانی و امثال ایشان از آن طایفه پریشان روزگار را جمع ساخته بود - بانفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده

(۱) ممکن است که بغونغر نام دیرین بغون باشد - در بادشاهنامه این مقام به اسم و نونونغر ذکر کرده شده [صفحه ۳۱۴ - حصه اول - جلد اول]

که برو نشسته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی ازو نزدیک - و اگر
 بالغرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیرب او برخیزند - و فزون
 سعی و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامکاله این معنی در ماده
 بهبود او سودی نداده اصلاً اثری برین مراقب مترتب نگردد - چنانچه
 خانجهان که بخت و اقبال ازو رو گردانیده بحال قباة بخاک سیاهش
 نشانده بود - چندانکه دست و پا زد که آبی بر روی کار خود آورده گرد
 ادبار دور کند - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - درینولا که دریای
 لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس در
 گرداب و خر در خلاب پای بند و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن
 نداشت - لاجرم بخاطر آورد که بتحریک نامه و پیغام افغانان
 زیاده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعنی
 باعف شغل قلب دلاوران بلکه علت نگرانی خاطر اولیای
 دولت جاودانی گردد - غافل از آن که از غبار انگیزی شورش مشتی
 پشه مذش ذره نهاد که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد -
 چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشیند
 زهی ابلهی *

* بیت *

از جا نرود کوه بتحریک نسیم

دریای ز موج بیش و کم نشود

مجملاً بذابترین اندیشه به کمال الدین واد شیخ رکن الدین روهیله که در
 عهد جغت مکانی بمنصب چهار هزارلی و خطاب شیرخانی سرافرازی
 داشت - مکتوبی ابله فریب مشتمل بر هزار گونه تطمیع و ترغیب
 نوشت - آن خود سر بغور معامله نرسیده بمعجزه نوشته او از جا در آمد -
 و سایر افغانان را بامداد خود خوانده در آن سرزمین سربه فتنه و فساد

می کنند - و رفته رفته از چار سو پیشتر آورده دایره آنرا تنگ می سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصید پردازند - چون الله ویردی خان بعرض رسانید - که در شکار گاه تنومند شیرری چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهبانی می نمایند و باحاطه نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در پوده زجاجی چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بنابر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زمی آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به میدگاه تشریف برده ده قلاده را به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گرداران شیر افکن که هر یک بباد صدمه گرز البرز شکن صد رخنه در اساس سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضرپ دست صید کرده زنده بقید در آوردند *

اشتعال یافتن نایره آشوب و شورش افغانه
 سرحد تیرواه و بنگش بشواره شوارت
 کمال الدین روهیل و انطفاء آن
 برشحه فشانئی تیغ آبدار
 دولت خواهان آن ضوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیرگی روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمنزل فنون چاره در باره اوکار ابرطوفان بار کند - هر آینه گرد تیره بختی

۱ [کرجائی] نام داشت و مدار کار باو بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعه^۲ [سند هگر]^۳ وطن دیرینه خود که در نواحی جالفا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام الملک بر ایشان دست نداشت در مدد تفقد و دلجوئی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهد آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول از دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جرایم و صکایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یا قوت خان و اردا حیرام و کهیلوچی و سایر سرداران دکنیان را به پذیرا ایشان فرستاد - جگدیو را و را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزار سی هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلفگ را و نبیره اش را تسلیم سه هزار سی پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرج بهمه داد - و محال متعلقه زمینداری جادونرای بر آنها ارزانی داشت *

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بانر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست بارتفاع شش گز - آن سرابده بستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سباع را بدان احاطه

(۱) ع [گرجای] منتخب البواب - حصه اول - صفحه ۴۲۷

(۲) ع [سند کهپر] منتخب البواب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

مقهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان و منتسبان خویش بمنصب بیست و چهار هزاره ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز سرافرازی داشته محال انقد بجایگزین ایشان تنخواه بود - از روی کافر نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم مفتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعله تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بنابر آنکه بے حقیقتی و کافر نعمتی ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کوته اندیشی از راه دور بینی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانه مجازات که پندخانه ناخردمندان است محبوس دارد - بنابرین این راز مضمر و سر سر بسته مخمور را با چندی از مکرمان خود در میان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سودست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بنابر آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدان انجمن در آمد - آنکه آن گروه از کمین گاهها برآمده دست به بستی ایشان کشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام زد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعه کشادند - و باوجود کشتش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چاره نزل قضا سودی نداد - چنانچه در آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدنی اجلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینی او نامزد گشته بود کشته گشتند - و چون این واقعه شدنی وقوع یافته آن فرومایه دنی که بهمه مذهب کشتنی بود بجزای کردار ناسزای خود رسید - زن او که

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجایگزین فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که تردهای نمایان بجا آورده زخمهای کاری برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیازش باضافه پانصدی دو صد سوار بر افراخته بمعنایت علم سر افراز ساختند - درین روز ملتفت خان سر گروه فوج چندال با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهاو تهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند *

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتخانه جاوید - چنانچه هر سائو در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه ترتیب می یابد - و آنرا بهارسی عید ترکان می گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - محملاً بآئین معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر وسایر بغدها صراحیهای میثا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذاریدند - خان زمان و لهراسپ برادرش با سی لک روپیة از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعیین اندوختند - و چهل دست خلعت بارانی مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر بیلا گهاٹ تعیین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده *

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرموده نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر نیابد - و نهال تبیع اعمال غیر از نکال داری حاصلی ندارد - چنانچه جادونرای

اظهار تجلد و تهور در مقام دستیازی شدند - چون کار بسر بازی می کشید
 از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار می سپردند - لاجرم افواج
 موکب اقبال بغابر فرط تهور ایشان را داخل هیچ باب نه شمرده از آن
 بداندیشان حسابی نمی گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج
 اعظم خان به ملتفت خان پسر ارو چندی از راجپوتان مثل راو دودا
 و ستر سال و راجه گردهر و کرم سین و بلهدر و جمعی دیگر مقرر بود -
 و قول لختی پیشتر رفته دو کوره فاصله راه میان این دو گروه دست داد -
 خانجهان و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند
 مخدول بودند - جمعی پریشان را پیش فوستادند - که مگر قابو یافته انتهاز
 فرصتی نمایند - و چون آن کوه اندیشان نزدیک آمده بر حقیقت
 حال اطلاع یافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل
 کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت باوجود قنات
 از بیشیی اعداء که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولت شیر در آمده
 بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان ناموس جو داد مردی
 و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی
 کثیر زخمهای کاری برداشتند - از جمله دلیران مغول امام قلی پسر
 جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان
 کار آمدنی بودند احیای مراسم حق گذاری نموده بکار آمدند - و از نایبان
 ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادرزاده راجه مان سنگه
 با دو پسر خود در معرکه جان سپاری افتاده رایت نیکفامی بر افراختند -
 و ازین دست کرم سین و راهور و بلهدر و سنگهاوت و راجه گردهر نبرده
 راجه جیمل جوهر مردی آشکارا نموده و چهره بزخم های کاری رنگین
 ساخته در میدان جانشپاری افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف

داران و [راجپوتان] و بر قندازان مرخص شد - و حکم والا صادر گشت -
 که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومیکان آنولایت بدر ملحق شود - بعد از
 برسات بهم راهی بهرجی زمیندار بگلانه متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد *
 بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالپی رسیده سعادت
 ملازمت افدرخت - چون در میان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق
 درست نه نشسته بود عبدالله بسرداری آن فوج مقرر گشته حکم طلب
 شایسته خان بحضور صادر شد - بعد منصبدار جلو صد قبضه شمشیر
 و جمدهرو سپرد و براق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت اسلحه مذکوره بصد
 منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه در صد
 احدی بگزرهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواری از
 ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند عاطفت فرمودند - و بدر صد
 تن از احدیان گرز دار مذکور بیست قبضه شمشیر و جمدهرو سپرد و براق نقره
 مرحمت فرمودند - بنام احمد بیک انکه شاهزاده محمد شجاع خدمت
 ایصال فرمان قدر نشان و خلعت گرانمایه به محمد علی رسول دارای
 ایران که درینولا به لاهور رسیده بود رقم زدند - از آنجا که اصابت عین
 الکمال فرع نهایت مرتبه کمال است - از شور چشمی های افلاک و تنگ
 نظریهای انجم در پنجم ماه تیر چشم زخم بموکب اقبال رسیده وقوع امری
 که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسید - حقیقت این واقعه آنکه
 چون درین مدت افواج غنیم مقهور بقابر مکر مالشی بسزا یافته از بیم
 ز بروی اولیای دولت قاهره نه شده در اطراف سپاه ظفر پناه گاهی از
 دور مانند بخت تیزه خویش سیاهی می نمودند - و اگر گاهی بانداز

و احدی و بو قنداز بسرداری راو رتن و وزیر خان بجهت تسخیر
 ملک تلنگ و انداز ترکناز اطراف و نواحی آن تعیین پذیرفتند - و امر
 فرمودند که چندی در باسم که بسرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت
 نموده آن قدر قوار گیرند که به هیئت اجتماعی سرقا سر آن مملکت
 بدست آید - هراولوی فوج اعظم خان بعده اهتمام سید مظفر خان مقرر
 گشته روانه بالای گهاگ گردید - بعضی از نفیس نوادر و ظرایف تحف
 از نواب مهد علیا و شاهزادهای کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست
 لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول بر آن تافت -
 و همدرین روز قاضی محمد سعید کوهروندی وکیل عادلخان که بزرور فضایل
 نفسانی آراستگی داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپیه
 و سی هزار روپیه سالیانه سر افزای یافت - دریا خان روهیله از شور بختی
 و تیره اختری از سوابق عنایات بادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق
 مراحم نامتفاهی چشم پوشیده جنسیت و آشنائی خانجهان منظور داشته بدو
 پیوست - رحیم خان داماد عفر حبشی و سرور خان از نظام الملک جدا شده
 بکار فرمائی سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - ازاین به منصب
 پنجهزاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسب و فیل و دویمین بمنصب
 دو هزار سوار و ترکمان خان بعنایت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند *

چهار اردی بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری
 زهره پیکر در شبستان خلافت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزمائی
 طلوع نموده به حسن آرا بیگم موسوم گشت - شانزدهم ماه
 خواجه ابوالحسن باسنخاوص ولایت ناسک تربیک اختصاص یافته
 باشاهنواز خان وظفر خان و سید دلیر خان و خواجه فاضل مخدوم زاده
 و کرم الله ولد علی مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب

سکه نقره خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطه پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسور خطاب یافت - دولتخانه آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روکش خلد برین گشت - درینقلا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعیین یافته بود با سایر کومیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند *

سراغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

منت ایزد را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فر همایون فال حضوت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهی از ورزش نسیم فضل آلهی گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسروز سرتا سر هفت کشور را سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سی و نه هجری است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم چارم اعنی نیر اعظم از تابخانه حوت بغرفه شرفخانه حمل تحویل نمود - دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصه عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمركز حقیقی خلافت یمنی بارگاه خلائق پناه که محیط ماهی تا ماه است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زرافشان را که همواره در صده پاشیدن گرد آورد مدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانه نواب مهد علایا از اصل و اضافه دوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار

راجه جی سنگه و راو سور بهورتیه و فدائی خان و بهار سنگه بندیده و الله
 ویریدی خان و بهیم راتهور و مادهو سنگه ولد راو رتن و راجه روز افزون
 و مرحمت خان و کشن سنگه بهدوریه و امام قلی و محمد حسین
 و شیرزاد و جعفر برادر یاقو خان نجم ثانی و حیات خان تربی و جمعی از
 منصبداران - و از کندیان آتش خان حبشی و زوت راو سه هزار سوار
 تابینان یمین الدوله و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه - و شمار سپاهیان این
 فوج با احدیان و برقدازان پانزده هزار سوار بقلم در آمد - بمجملا این سه
 دریای لشکر که فوج مرج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر
 بحر اکبر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادش که ساحت کره خاک اغبر
 را فرو گرفته بود پهلو بر عظمت چرخ اطلس میزد - بتاریخ شانزدهم اسفندار
 مطابق بیستم شهر رجب سنه هزار و سی و نه هجری از کنار آب
 تپتی به تسخیر دکن رخصت یافته با عون و صون آکبی و همراهی
 اقبال بادشاهی بسمت بالا گهاٹ راهی شدند - و ارادت خان بخطاب
 اعظم خانی و سرداری کل سپاه سرافرازی یانت - و مقرز شد که
 راجه گچ سنگه و شایسته خان صلاح دید او کار کرده از اندیشه صواب او
 در نگذرند - و روز دوشنبه بیست و دوم اسفندار در ساعتی سعادت آثار
 که انجم شناسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختیار نموده بودند -
 شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فیلی خجسته منظر فرخ فر سوار
 گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرافراز از اطراف
 پیاده رو برای نهاده - بآئین بادشاهانه روانه شدند - و بوسم معهود از در
 سودست زرپاش گهر بار چون سحاب نیسان بدر پاشی در آمد - و مانند
 شاخ شکوفه در موسم بهار سیم افشانی و درم ریزی سر کرد - چنانچه
 سرقا سر دشت و در آب گهر غلطان رو بسیلان آورد - و تمام آن سرزمین را

وضویخان مشهدی - زار دودا - چندراوت - میر عبدالله - اکرام خان -
 شیخ زاده نورالدین قلی صفاهانی - احمد خان نیازی - ستر سال
 کچهواکه - راجه دوارکا داس - کرم سین راتهور - ملتفت خان ولد
 ارادت خان - بلهدر سنگهاوت - مغولخان ولد زین خان - شینام سنگه
 سیسودی - اهتام خان قدیمی - رامچند هاده - ^۱[اودیسنکه] راتهور - تلوک
 چند ولد رای منوهر - جگناتپه راتهور - مکندداس - جادون - و از دکنیان
 یاقوت خان حبشی - کهیلوجی بهونسله - میناجی برادر مالوجی بهونسله -
 یسویخان جیری - فخر الملک - پرسوجی - بسونت راو - شمار سپاهیان این
 فوج با سایر یزندگان و اعدیان به بیست هزار سوار کشید - سردار دوم
 راجه گچ سنگه - درین فوج جمعی کثیر از اعظم امراء و منصبداران بدین
 تفصیل تعیین پذیرفتند - نصیری خان - بهادرخان روهیلہ - سردار خان -
 راجه بهارت بندیلہ - راجه بیتلہداس کور - راجه مغروپ کچهواکه - انیرامی -
 صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتھی راج راتهور - احداد
 خان مہمند - راول پونجا - شریف خان قدیمی - جهان خان کاکر - راجه
 بیرنراین - پیرخان میانه - شادیخان اوزبک - خنجرخان - حبیب خان -
 میر فیض الله - رای هر چند - گوکل داس سیسودی - کریم داد قاقشال -
 جیرام - هرداس جہالہ - محمد شریف قدیمی - محمد شاه قدیمی -
 حسینی قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و شرزه خان - از
 منصبداران و اعدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطہ معهود
 پانزده هزار سوار مکمل مسلح خوش اسبه - و سردار سوم شایسته خان ولد
 آصف جاہی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپہدار خان

آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته منصبش باضافه هزار سوار چهار هزار و سی هزار قرار یافت - و معتمد خان از تغییر خان مذکور بخدمت بخشی گری دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ بخطاب نجابتخان و فوجداري کول سرافراز گردید - و بعد از رزن مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر جاوید قوین و بوقوع پیوستن مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت خطه خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفع صوز میداد روکش عرصه محشر شد - از هول سطوت و صولت اریلی دولت سر تا سر مملکت جنوبی خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستخیز انگیز شده در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام کومکین سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشی بانعام هیکل مصحف مرصع و دهبوب^۱ خاصه و یار و مرصع و پنجاه هزار روپیه نقد و کهلوجی بانعام پنجاه هزار روپیه وارداجی^۲ رام بانعام چهل هزار روپیه و مالوجی بعطای موازی^۳ این مبلغ و میناجی بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنج هزار روپیه سر بلندی یافتند - و بتحریک همت والا و رسوخ نیت و عز جزم و حکم قهرمان قهر و سزایی نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیری و جهانبانی اند سه فوج عمان موج از دلیران عرصه کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری سه اسپهبد برگزیده مصاف دیده تعیین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند - سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بهمراهی این فوج مقرر گشتند - جبهارسنگه بندیده - سید شجاعت خان بارهه -

جعت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت کام کین خواهی را به لذت انتقام و مذاق تشفی را بجاشنی تلافی شیرین نه ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل مهمات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر می بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که از آن تزویر اندیشه دغا پیشه انتقام کشیده کام خون از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیرینه او پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه فنون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گوله بازیچه نیرنگ آمیز بر روی کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبه بخت آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه چون خانجهان از پیش سپاه نصرت دستگاه روگردان شده به نظام الملک پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحکایت خود پناه داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی زبانه اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توأمان به پروانگی قهرمان تهر جهان سوز در باب تهیه سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم دی ماه آهی بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون و اقبال بدو مقرون باد ماهچه مهر شعاع لولای والا بجهت تسخیر دکن بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و قفویض خدمت حراست

و امثال این شناخت که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید در میان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ پذیرفت - که لشکرخان و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این ضلالت پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقه شریعت دور است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهی که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید اورا تنبیه بلیغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را برو حکم سازند - مجملاً در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی آنحضرت مانند قضاء الهی مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع می گراید - مجموع آن بدعتهای واهی و امور مذهبه مرفوع گشته مبتدعان از آن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج تویم و طریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود بر مجاری معهود ملت احمدی جاری و ساری گردید *

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به

نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک

و خانجهان بصوب دکن

چون بعنایت الهی از مبادی ایام خیر انجام شاهزادگی تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تمدنی مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سبق اتمام

مباح می دانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و گاری را ذبح کرده جمعی را اطلاع کنند - بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کفار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفی محروم می شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمی رسد - چون فرزندی در خانه یکی از بیدینان تولد یابد - گوش خر را بریده قطره چند خون از آن جراحت بر زبان مولود چکانیده کامش بدان پر دارند - تا در باب خونخواری و دراز گوش منشی هیچ جا پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابد او را ملک میمن دست و خویشی را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت او را روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهر مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیله از قبایل که دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست از آن برندارند - و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعه ایشان است که بر هر که دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریافت مرتبه شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکنند و طلب مال ننمایند - و باین شبهه سخیفه جز تهی دست کسی از زیر تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگی نهاده جان مفتی نه برده -

بیان مکو آثار و رسوم بدعت که در میان طوائف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان ورع آئین
پرهیزگار بر آن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در
چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل
بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خود بخود کناری
گیرد - لاجرم به نیرزدی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته
بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال
یکبار بر افتاده از باب بغی و عناد و اصحاب زندقه و الکاد که از زیر تیغ
سیاست چسته اند همگی به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح
و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراغ خاطر شد و وطن
گزیده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبه کابل ظاهر
شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحی آن خصوص قبیله
غوریه خیل که مریدان بایزید مخدول تاریک نهاد مجهول اند - که نزد ایشان
به ^۱ [یزدان شناسی] ^۲ معروف است - و بنابر پیروی آن گمراه شیطان
منش سامری و ش از راه رفته اند - و بدلالیت آن غول رادی ضلالت بچاه
جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمی کنند - و از روی جهل
مندار دینی و دنیوی بر عقاید باطله او که عین الکاد و اباحت و شبیه
باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنانرا

و چون اصول و ابواب این کتاب حسابی متضمن فوائد بیشمار و منافع بی حساب بود - و ضوابط و قواعد کلی که باعث سهولت استخراج و آسانی عمل باشد در طبع آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیچ الغ بیگی مستغنی شده استخراج تقاریم ازین ^۱ [گرامت] ^۲ نامه نامی می نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفع آن و سهولت تفهم و تفهیم و تعلم و تعلیم منجمان هندی زبان رصد بندگان اقلیدس کشای و درجه پیمایان دقیقه رس عبارت آنرا بلغت هندی ترجمه نمودند - امید که تازمین ثابت و آسمان سیار باشد - و امتداد جداول تقویم لیل و نهار چون مدت مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود - ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش ^۲ [موجب استخراج و استنباط احکام نجومی باد] ^۳ *

دربین ایام مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبه گنده بجزوار عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبه دار ملتان به پاسبنایی صوبه مذکور و منصب سه هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست ششم آبان ماه مطابق سلیم ربیع الاول سنه هزار و سی و نه هجری بائین هر ساله جشن وزن ثمری آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهوده این روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمد *

(۱) م [گرامی ل]

(۲) [مبدین مناظ استخراج و استنباط احکام نجومی بوده بنیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بناء عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثانی ممتد و مشید باد] ل

بتقدیم رساند - و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتیی استقرار آن شاه والا جای در امر سلطنت آن دیار باشد - و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود - اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستی خود را بآن فرزند ظاهر سازد که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است - هر چند آن معتمد را زودتر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلعت تازه باشد خواهش اینست که بعد از مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزید قرب و افزونی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوه ستوده آبابی عظام و سنت سنیه اجداد کرام را در ادای دوستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم می رسد گلشن محبت و چمن مودت را نصرت و حضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو جهانی باد *

از سوانح این اعیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضی باوجود مناسب طبیعی و موافقت طالعی بتوفیق الهی ریاضت تمام کشیده بود - چنانچه همانا بنابر فرط تتبع و وفور تطبیح این فن را سلیقی و طبیعی خود ساخته کذب زنج شاهجهانی که از توجه حضرت صاحبقران ثانی در اهتمام دستور اعظم آصف جاهی بهمراهی برادر خود ملا طیب و سایر ریاضی دانان روش هند و یونان باتمام رسانیده بود - از نظر انور شاهنشاه عالم و دردم نیر اعظم گذرانید - و حسن سعی او بمصلح تحسین و احسان و بتوفیق قبول و استعسان وصول یافت -

گردانیده کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی و الم و براحت مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کویم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفوزلات و ترک تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و ابرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضیات سابق از سالفین تأیید نماید - که درین صورت بهره کامل از سلطنت و حظ و افزاز دولت یافته بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیله دولت جهان فانی دولت باقی آنجهانی را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاء را اعلی حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بمنزله فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکانی بجای برادر می دانستند - و این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز داشت - که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوه یفعل آورد - انشاء الله تعالی نسبت بآن فرزند کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحری بیگ را از روی استعجال عم غفران مآل بجبهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند او را بزودی رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوه دودمان صفوی باتفاق او روانه آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت

بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزینی مهر آگین این معنی مذکور بود - که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند - بآن رضوان دستگاه دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذاشته آنچنان مجنی ورزد که خواتین زمان از تصور آن در بحر تأسف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن در دریای تحیر مستهلک گردند - و چون اعلیٰ حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی که بحکم قضای الهی به تسخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت این خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاک که از توج امواج حوادث بر روی این بحر^(۱) [سلطنت عظمی] گرد گردیده بود بشعله تبخیر آتشبار سوخت - و عرصه مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود مخالفان بآب شمشیر خونفشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین بادشاهان عظیم الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه ربع ربع مسکون انگاشته اند - بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - فحمداً لله ثم حمداً لله و شکراً لله ثم شکراً لله - میخواست که مراتب دوستی را که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی مغولت روانه سازد - که درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازله رحلت آن شاه جمججه از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصه پر غصه جنت مکانی را تازه ساخت - تا آنکه مزده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه بر مقرر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور

گردانان این وادی را بشاهراه مستقیم آن مقصد اقصی راهزمانی فرموده -
و بر آل آن سرور که وجود فایض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب
آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین بیاری آن یاران بر بسیط زمین
گسترده گشته - و شکری که بازی این عطیه کبری نامتناهی و سیاسی که
در برابر این نعمت عظمی الهی زبید به هیچ زبانی و عنوانی ادا
نمی تواند نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات
و سلطنت عم جمجاء خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوكب عالم
افروزي از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سزارار تاج و تختی
کر سربر دولت صفوی نشسته - امید از کرم واهب بی منت آنست
به این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوه دودمان صفوی و ثمره شجره
مصطفوی و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداند - چون از
قدیم الايام الى الان بمقتضای تعارف ازلی که مستتبع روابط لم یزلی است
میان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده عظیم الشان
پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده - و بمودای
الحب يتوارث از سلف بخلاف این عطیه کبری و از سابق بلاحق این موهبت
عظمی بارت رسیده - لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان حشمت جفت
مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاء رابطه دوستی بحد برادری مفتهی
شده بود - و میان این نیازمند درگاه الهی و آن شاه والا جاه خلد آرامگاه
در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگی نسبت محبت بمرتبه انجایده بود
که آن جفت بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود می دانست - و آثار محبتی
و علامات مودتی که رشک علاقه ابوت و بنوت تواند شد از طرفین مشاهده
عالمیان می گشت - و یوماً فیوماً این معنی در تزايد و آناً فاناً این نسبت
در تضعف بود - بحدی که از نسبت های سابقین بسیار و از روابط سالفین

باز گشتی که از دیر باز میان این دودمان دیرمان و سلسله صفویه از راه کمال و داد و اتحاد مرعی بود - همدین ایام سید کریم النسب میر برکه را که از بندهای فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیده درگاه جهان پناه است بوسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خنجر و فیل و انعام پنججاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرر و رسوم معهوده بزودی رخصت معارفت حامل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدین روز بکری بیگ را رخصت معارفت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمه سوابق عواطف عمیمه ساختند - و چون میر برکه جریده می رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامه نامی بانشاء علامی افضل خان که هم اکنون بهجنس نقل آن رقم زده ترجمان عقل بل زبان خرد یعنی کلک آداب دان میشود مصکوب مشار الیه ارسال یافت *

نقل نامه گرامی حضرت سلیمان مقامی به شاه صفی دارای ایران

حمدی که کبریائی معبود حقیقی را سزد جز زبان حال اوصاف کمال او بیان نمی تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و قصور راهی دیگر درین وادی نمی تواند پیمود - پس درود نا محدود بر قابل لا احصي ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقدس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سر

و راجه بیتله داس بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسب و نقاره و اضافه پانصد سوار اختصاص یافته از اصل و اضافه سه هزار و دو هزار سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسب و فیل و گهپوه مرصع سرافرازی یافته باضافه پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار مقرر گردید - پرتهی راج بعنایت خلعت و اسب و فیل و اضافه پانصدی دو صد سوار دو هزار و هشت صد سوار شد *

از سوانح این ایام رو گردان شدن بهلول میانه و سکندر دوتانی است از سعادت جاودانی و پیوستن بخانجهان - بسط این مقال آنکه چون بهلول مذکور بمقتضای سفاهتی که در نهادش مضمربود همواره پیش نهاد داشت - که بتحریک او سلسله آشوب و شورش بجذبش درآید - و یکی از سرگشتگان تیه ادهار را بدست آورده خمیر مایه تخمیر فتنه و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجهان به نظام الملک آگهی یافت - از بالاپور که در جاگیر او بود و قدر عنایت مفسب چهار هزار سوار بداشت فرصت هزیمت را غنیمت شمرده رو بوادعی فرار نهاد - و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنین سکندر دوتانی که نسبت خویشی نزدیک بخانجهان داشت - بتصورات دور از کار از جالناپور فرار اختیار نموده ثالث آن دو منحوس شد *

چون به شاه عباس خبر سانحه ناگهانی جنت مکانی با بشارت جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بغایر محبت که غائبانه داشت - بحری بیگ رسولی را باهنگ ادای مراسم تهنیت جلوس اقدس و آداب پرسش اوصال داشته همدران نزدیکی از جهان گذران در گذشت - و فرمانروایی ایران بشاه صفی گذاشت - و بحری بیگ از پرتو آستان بوس درگاه ناصیه بخت را فروغ سعادت داده بحکم رعایت مراسم

به چندیری و بهوراسه روانه شدند - آنگاه متوجه سلوانی که پرگنه ایست ملک گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند - و موجب این حرکات آن بود - که چون او توقف اولیای دولت را که درین هفت پهر رو داده بود - از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو برآه آورد - و خود را بجنکلی ملک چهار سنگه بندیده رسانیده پناه بدو برد - و از آنجا که بمقتضای حمیت راجپوتانست - چنانچه در امداد پناه بسته جان و مال و ناموس دریغ نمی دارند - او را حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنکلیهای دشوار گذار از حد خود گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند - و آن بیرواه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنکلیها و کپسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگی سرگشته میگردید - سر انجام کار از ولایت برابر بر آورده بملک نظام الملک درآمد - و گرجا مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود - بنابرآن با راهبران مواضع گفته بود که عسکر منصور را بطریق پی غلط برآه دیگر دلالت نمایند - ازین رو دولت خواهان که از ساختگی این حیل ساز آگاه نبودند - در آن جنکلیها بهر سمت تردد بی وجه داشتند *

مجملاً سایر بهادران موکب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایات بیغایات شده باحسان و تحسین سرافراز گشتند - خصوصاً سید مظفر خان و راجه بیتلهلداس و خواصخان و پرتیپ راج و غیر آنها چون زخمهای کاری داشتند - حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمینی بوس سرافراز گشتند - و بدین موجب بعنایت شاهنشاهی امتیاز پذیرفتند - و سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسب خاصه و اضافه هزار سوار سرمایه امتیاز اندوخته منصوبش ^۱ [پنجپزاری] ع ذات و سوار قرار یافت -

افغانه بود - و با راجی علیخان در سنجبل کشته شد - نیز با دو برادر
 محمد خان و محمود خان جان در باخت - چون خانجهان دو پسر
 آمدنی با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر
 و پنج تن از آب گذشته سوای دوزن و چند سربه که پیشتر ایشان را بکشتی
 گزرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جوارى و اطفال بسبب
 طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی ادبار بواجی فرار نهاد - و باقی
 لشکر زخمدار و شکسته از زیر تیغ بسته بعضی جانب بالای آب و برخی
 بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب
 و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر
 چندی از زنان که بدست افغانان جاہل کشته شدند - و سید مظفر خان
 بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر
 و تجسس خبر باز داشته خود لمحه در میدان بقصد دفن مقتولان
 و مراعات حال زخمداران درنگ نمود - درین اثناء فدائی خان
 و معتمد خان و انیرای و راجه جی سنگه و خان زمان پی در پی رسیده
 بدو پیوستند - و باتفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهی
 شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پهر از روز گذشته خواجه ابوالکس
 نیز بایشان ملحق شد - چون تعذر عبور از آن آب بدون کشتی ظهور
 یافت - صلاح وقت در آن دیدند که تا فوادم آوردن کشتیها و آرام گرفتن
 اسبها شب گزرانیده روز دیگر هنگام دو پهر از آب گذشته بتعاقب او
 متوجه شوند - چون اهتمام تمام درباره تجسس اخبار او داشتند - و به
 هیچ وجه وجه فرار او بتحقیق نه پیوست - ناچار خواجه ابوالکس و سایر
 امرایان از شاهراه گوالیار و انتری به (۱) [دتیة] ۹ شتافته و از آنجا

(۱) در بادشاه نامه این موضع باسم روتیه ذکر کرده شده - صفحه ۲۹۰ - حصه

شمشیر مرد افغان از سر گذشته خویشتن را یک تکه بر مخالفان زده بدار
و گیر در آمد - و مانند کمان کین توز چین بر ابرو افکنده و سیفه سپهر تیر بلا
ساخته سر گرم زد و خورد گشت - و در این اثنا که کارهای دست بسته
نمایان ازو سر زده صفحه میدان کارزار را کارستان نموده بود - بزخم تیری که
بر شقیقه او رسیده کاری افتاد - از پا در آمده نقد جان را نثار راه خدیو
روزگار نمود - و هم چنین راجه بیتلداس و پرتی راج راتهور با سایر برادران
رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکبها فرود آمده آهنگ جنگ
پیاده و سوار نمودند - و خواصخان بهتی و مرحمت خان بخشیمی
احدیان نیز چند تن را از اسب انداخته خود نیز زخمدار شده در معرکه
افتادند - و سید مظفر خان با جمیع برادران و خویشان شجاعت ذاتی
و شهامت هاشمی را کار فرموده صفحه میدان ستیز را از شورگیر و دار روکش
عرصه رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان کشش و کوشش بجا آورد -
که محمد شفیق نبیره اش با نوزده تن جان فدای نام و ناموس نمود -
و پنجاه تن دیگر در جانبازی دقیقه افعال روا نداشته محضر جلالت
و طومار شهامت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه
بیتلداس و قریب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپوتان ناموس دوست
در آن دستبازی جان باخته گوی ناموری از عرصه نیک نامی بیرون بردند -
در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتی راج راتهور برخورد -
و بآنکه پرتی راج از اسب پیاده شده بود پای ازو کم نیاروده پیاده رخ
به پیکار آن یکه سوار معرکه ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست
یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایمی از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی
حسینی و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عهده او درین واقعه سر
بباد داد - و شمس خان دامادش نبیره عالمخان لودی که از کهنه سپاهیان

نامزد فرمودند - که بسرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسمانی با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گه‌تری شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و شیران بیشهٔ پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرضهٔ کارزار می آوردند - و بی محابا چون نهنگان مرد افکن تنها بر دریای لشکر اعدا می زنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتلداس و خدمت پرست خان و پرتی راج راتهور و خواص خان و غیره پنجتن مطلقاً بهیچ چیز مقید نشده بهمراهی لشکر التفات نمودند - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاتی اصلاً بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته شش گه‌تری از روز گذشته در نواحی دهولپور خود را بسیاهی آن تیرهٔ روزان رسانیدند - چون او خود را در میان آب رودبار چنبل و سیلاب تیغ آتش میغ دلاران کینه جوی دید - دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته باهنگ جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار کرده شکنهای تنگ گذار را پناه خود ساخت - سپاه سایمان زمان باستظهار اسم اعظم حضرت پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی و سر پنجهٔ کمند افکن بکمین کشائی و عذر بفری برکشودند - خصوص جمعی از شیران بیشهٔ کارزار که در آن گرمی هنگامهٔ گیر و دار خود را مانند آتش کین بسر افرازی علم نموده در عرصهٔ پیکار کارنامهٔ رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند - از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعلهٔ سرکش بی حذر خود را بر خشک و تر می زد - و مانند تیغ شعله آمیغ آب و آتش می رفت - درین میانه چون

از ملازمان آصف جاهي ازین معني آگاهي يافته خان والا شان را خبردار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بودند - الله وردیخان را که هم کشیک خان بود در حال بملازمت والا فرستاد - که حقیقت بسمع اعلی رسانیده دستوري حاصل نماید - که با اهل چوکی رفته اطراف خانه او را محاصره نموده او را با سایر متابعانش دستگیر سازد - چون مشار الیه بحضور رسیده پیغام بذروه اعلی رسانید - فرمودند که چون پاس عهد و وفای موعود شیمه کریمه برگزیدگان آنحضرت است - و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکه ملکی بجهت انتظام عالم صورت بیشتر از همه ضرورت باشد - بالتزام این خصلت حمیده و ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم - بذابر این مله ام که مصدر امری نگردد - که فتوای خرد تنبیه و تادیب او را تصویب نماید - ما نیز تجویز این معني نمی نمائیم - مجملاً چون کسی متعرض احوال او نشد - فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود عزیمت اختیار نمود - بعد از یک پھر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت پناهی بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسردارچي امرای نامدار مثل خواجه ابو الحسن و سید مظفر خان و نصیربخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله وردی خان و [معمد خان]^۹ و سردار خان و راجه بهارت بندیله و خواص خان و ظفر خان و راوسور بهوریته و راجه بیتلداس و خدمت پرست خان میر آتش و مادهو سنگه و انیرای و مرحمتخان بخششی احدیان و پرتھی راج راتهور و احداد خان مهمند و بهیم راتهور و شادبخان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او

از رق عصیان است متوقع که بدستخط اقدس مزین فرماید - و آنگاه که بتازگی جان بخشی نموده از سر نو این بندهٔ زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزت مختار سازند - چون القماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمدهٔ الملک معروض افتاد - مالک انفس و آفاق بنابر مقتضای مکارم اخلاق و کرامت عنایت و رعایت جانب خان عالی شان ملتمس او را بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زنهار نامهٔ نامی را که منشور سعادت ابدی و برات نجات^۱ سرمدی بود طغرای حیات جاودانی و توقیع رستگاری دوجہانی دانست - و نشو و جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگاه گیتی پناه آمد - و بسعادت بساط بوس سر بلندی و ارجمندی یافته چندی بدستور معهود آمد و شد می نمود - با وجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد دلجوئی او بوده بانواع عواطف و مراحم او را دل می دادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرمدی راهنما بود - معهودا بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدرین دار دنیا حق است - روزگار نخواست که پرده از روی کار بر ندارد - و پاداش کار نابکار او همدرین نشاء بکنار او ننهد - فایده برین مراتب مترتب نشد - و پرده پوشی های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بد اندیش بدست خویش تیشه بر پای خود زد - و بدامن زنی کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توضیح این ایهام آنکه این تیره سرانجام از آن روز باز پیوسته در پی آن بود - که از روی لجاج بخت با سعادت بستیزد - و رو بودایی فرار آورده بهای ادبار ابدی از دولت و اقبال سرمدی بگریزد - و بحکم این قرار داد همواره در پی مایکناج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیشنهاد خاطر می بود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد - در شب یکشنبه بیست و یک^۱ [دوم] مهر میعاد فرار قرار داد - چندی

بگوش او می رسید و همش زیاده می شد - بحسب اتفاق درین اثنا لشکری پسر مخلص خان از روی خورد سالی و بیخردی خواست که پسران او را در واهمه اندازد - بایشان گفت که قبل از آنکه شما را در همین دو سه روز در تنگنای زندان بروز بد نشانند اندیشه کار خویش فرا پیش گیرید - آن کوتاه نظران از جا در آمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد اندیشی خود پیوسته متوهم و محترز می زیست - بمجرد استماع این سخن بی اصل واهی که از اراجیف افواهی هزار پایه بیمایه تر بود - توهم بیجا بخود راه داده بسیار از جا رفت - و در عرض دو سه روز هزار تن افغان زیاده سر چه از خویشان و چه از نوکران بر سر خویش جمع آورد - و با خاطر پراگنده و حواس متفرقه در خانه خود نشسته حقیقه در سعادت جاوید بر روی خود به بست - حضرت شاهنشاهی از عزلت گزینی او کمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص آصف جاه استکشاف فرمودند - و حقیقتی که بعد از تحقیق بعرض رسید - پسند نفرموده اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعث محرومی از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حیل در آمده بزبان عجز و زاری پیغام داد - که چون انکراف مزاج اقدس بر من از روی کوتاهی های نامتفاهی خویش خاطر نشان و دل نشین گشته - و ازین رو عرض و ناموس دیرین را که پاس آن در مشرب حمیت افغانی اهم واجبات است در معرض تلف می بینم - و بذایر کمال استیلاء و هم و هراس از کار رفته و از پای در افتاده ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت باختیار از ادراک شرف کورنش صاحب دارین خود محرومی میکند - اکنون از عنایت بی غایت حضرت خلافت پناهی استدعا دارم که مرا از بیم بی ناموسی و بی عرضی ایمن و مطمئن خاطر سازند - و توقیع امان نامه که سرخط آزاد می این پیر غلام

او بکردار آشنائی نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه اعتماد و اعتبار را نمی شایست - ولیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس آن حضرت بخشایش تقصیرات و فرو گذاشت زلات است - و در برابر عفو خطا بخشش آنحضرت کوههای گناه قدر کاهی ندارد - لاجرم کرده و گفته او را ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیحساب او را بحسابی بر نداشتند - و عواطف بسیار و مراحم بیشمار در باره او بظهور آورده صاحب صوبگی خاندیس و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلالت و تسلی خاطر او صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلی از ماندوبه برهانپور شتافته چندی باهتمام مهمات آنصوبه قیام داشت - و چون نگاهبانی آن حدود بعده مهانت خان خاننخانان قرار یافت - و صاحب صوبگی مالوه بدو تفویض شد - چندی در آن سرزمین نیز روزگار بپایان برد - تا آنکه نه با لشکر کومکي آن صوبه بتادیب و گوشمال جبهار سنگه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر اقتدار بآسمان رسانید - چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار نظر یافت های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغماض عین است - اصلاً خیره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بیراهه رویهای او را بر روی او نیاروندند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث تعجب حاضران انجمن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که همانا جنایتهای مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مراحم بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمه بغی و غدر است - و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست عقیدت - اصلاً خاطر نقرنه ناک و دل رمیده و هوش از سر پریده او باز بجا نیامد - معهدا از سخنان وحشت افزای پراگنده گویان که از هر گوشه

را در برهانپور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معموری مقرر بود آهنگ قلعه ماندو نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از جنیر بر آمده باحمد آباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود - از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی تازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کارخانه دولت پدیدار شد - و بتأثیر سطوت و صولت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست - آن خود رای زیاده سر نیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی که اکثر مردم کار آمدنی که تا ماندو با او همراهی گزیده بودند - بمجرد استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گچ سنگه و جی سنگه ازو جدائی گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت - و بمقام تلافی تفریط و تقصیر در آمده از روی عجز و زاری عرضداشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری بمعاذیر نا دلپذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بنده دیرین و فدوی کمترین که از عمرها گردن اطاعت و وقف طوع و رقبه سرافکندگی رهن رقبه بگذری داشته پیوسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انقیاد مضمون فرمان همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قرین صدور سازد - چون این مضمون بعرض بار یافتگان دربار سپهر مدار رسید - اگرچه بقتلوی خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود - مع هذا گفتار

به سایر جاگیر داران و عمال اعمال متعلقه بادشاهی نوشت - که چون دریغوا
 خدیو جهانیان ازین مرحله پر ملال رخت ارتحال باهنگ ارتقاء عالم بالا
 بر بسته - و ازین راه شیوازه جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی
 سر دارد از یک دگر گسسته - و هفوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس
 اقدسش سرمایه رفیع تفرقه گیتی است سایه بسر وقت بخت تاج و تخت
 نیفکنده - و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع
 مسکون ست - از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفته - خصوص ملک
 دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته
 در مقام انتقام در می آیند - لاجرم درین وقت با ایشان در آویختن از
 مصلحت دور است - می باید که دست از تصرف ولایات بالاگهاگ باز
 داشته بحضور آیند - که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهبانی شهر
 بعمل آید - چون نوشته آن ناقص اندیش بامرای سرحد رسید - بغایر آنکه
 از آن مواضع بیگمان بودند - سخنان ساده فریب او را که نقش دولتخواهی
 داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهاجمات باز داشته بدو
 پیوستند - و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام
 جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم در آمد - سوای
 قلعه احمد نگر و مضافات آن که سپه دار خان حاکم آن سرحد بحکم رسوخ اساس
 عقیدت نمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم جای
 خود را محکم نگاه داشته کاهی به بهای حریف او نداد - و سخن او را
 مقدار جوی وزن نهاد - آنکه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتی و لی
 حقیقی به سلسله جنابانی شقاوت با ولی نعمت جاوید از راه خلاف
 و نفاق در آمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از کار که از روی جهل
 و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوتانی

از زاویه پس کوچک گمنامی و نوکری عبد الرحیم خانخانان باوج عزت و شهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بدان درجه بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار و خطاب خانجہانی سرافراز شد - آنگاه بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی چون مواد زیادہ سری یعنی هوای جاہ و سودای ریاست پیوستہ در سر بیہوش او جوش می زد - از روی کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریک چندی از افغانان مثل بہلول و سکندر قطع نظر ازین ہمہ مراقب نمودہ و چشم از سایر این عفایات پوشیدہ حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبارگی هنگامہ آرای خروج و طغیان گشتہ بوساطت رسل و رسایل با نظام الملک کارفرمای دکن و ثایق عہد و پیمان بمیان آوردہ این قرار داد را در متن عقد بیعت بعلایق ایمان غلط و شداد مرکد گردانید - کہ آن بد عہد سرقا سر ولایت بالا گہاٹ را کہ تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاهرہ بود بہ بی نظام باز گذارد - و او بمقام اعانت و امداد آن بد نہاد در آمدہ در ہمہ جا و تا ہمہ جا ہمراہ باشد - درین حال بعد از استماع سانحہ ناگزیر حضرت جنت مکانی حضرت صاحب قران ثانی قبل از نہضت والا بسوی مستقر سریر جہانبانی از دار الخیر جنیر جان نثار خان را با فرمان جہانمطاع کہ از فاتحہ تا خاتمہ بخط خاص بود - بجهت استمالہ او ارسال فرمودند - آن برگشتہ اختر مطلقا باقدام اداہ و اندام پیش نیامدہ و بہ لوازم این مقام اقدام نہ کردہ تقدیم مراسم معہودہ نمود - و از راہ ستیزہ سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاوردہ در برابر آن مایہ مہربانی و پیغامہای عنایت آمیز از روی خشونت طبع سخنان نامایم و کلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از معاودت جان نثار خان در مقام وفای عہد معہود با نظام الملک در آمدہ

روز دوشنبه نهم ماه مذکور بمنزل یمین الدوله آصف خان با سایر
بادشاهزاده‌ها و نواب مه‌د علیا تشریف فرموده دو روز در آنجا نشاط اندوز
و طرب افروز بودند - پانزدهم ماه چنگیز پسر عنبر حبشی بخطاب منصور
خانی و انعام ده هزار روپیه امتیاز جاودانی یافت *

گزارش داهستان غیوت بخش عبوت آموز که
عبارت است از شرح احوال خانجهان لودی
از مبدأ تا مال و روتافتن او از قبله اقبال
ابدی و شتافتن بواجی ادبار سرمدی از
روی نادانی و بیخردی

بر ارباب دانش دوربین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت
این معنی چون روز روشن است - که هر بیراهه رو که گام بروش نه نهد -
و پای بدرستی و راستی نگذارد - آن نقش قدم در حقیقت چاه راه او
گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن
اکتفا نموده احسان را باسوات تلقی نماید - علی الفور مجازات آن تفریط
که در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است - در کنار روزگار خویش
ببندد - از شواهد صدق این دعوی مشاهده آغاز و انجام روزگار پیر خان
افغان مخاطب به خانجهان لودی است - که از دولت این دولت خانه
جاودانه کارش بکجا کشیده بود - در آخر الامر بدالات نادانی و جهالت
افغانی از شاه راه هدایت کج گرامی گشته بیلید پاداش اعمال سئیه گرفتار
گردید - شرح این مقال علی الاجمال آنکه در مبادی امر او منظور نظر
و مقبول عاطفت حضرت جنت مکانی گردیده بمیامن قربیت آنحضرت

جنت مگانی اورا بجهت خرید یاقوت به پیگو فرستادند - بمقتضای سوابق معرفتی که با سید دلیرخان داشت آن چاره را در جاگیر خان مذکور گذاشت - و بحسب اتفاق خواجه مشارالیه بنابر منع حاکم آنجا از بر آمدن ممنوع شده مدتی نظربند بود - چاره مذکور دوازده سال در آن پرگنه مانده تربیت یافت - و رنگی بغایت سفید در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه قدرت وجود بدربار معلی فرستاد - و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت - چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گنج پتی موسوم شد - و طالبای کلیم که از جمله شعرای سرآمد پای تخت است - درین باب این رباعی در سلک نظم کشیده به صله گرانمند گرمی گشت - * رباعی *

بر فیل سفیدت که مبیناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده فکند
 چون شاه جهان بر او برآمد گوئی خورشید شد از سپیده صبح بلند
 از سوانح غریبه این ایام غره مهر یمین الدوله آصف خان دو برهن ترهتی
 که آوازه هنر پروریهای بندگان حضرت شنیده از روی چشمداشت نظر
 عنایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید - و معروضداشت که هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندی زبان در حضور بدیهه گفته بر ایشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که پیشتر شنیده باشند - بمجود یک نوبت خواندن بر وتیره و ترقیبی که استماع نموده اند باز می خوانند - و بر بدیهه ده بیت بر همان وزن و قافیه در همان باب جواب میگویند - چون حضرت شاهنشاهی مکرر ایشانرا بمعرض آزمایش در آوردند - و تجربه موافق حقیقت معروضه افتاد - هر دو منظور نوازش شده بخلمت و انعام گرامند سرافرازی یافتند - و بمقدمی موضع ترهت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضی الامرام بوطن خود مراجعت نمودند *

از پرتو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یافت - باعتماد عفو جرم بخش
خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت‌های پی در پی ندامت و عذر
خواهی جنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی پایان نمود -
آنحضرت بمقتضای کرم ذاتی و مروت جلی معاذیر او را دل پذیر انگاشته
بخلعت و منصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب سابق سرافراز ساختند *

از بدایع وقایع که درین احوال سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن
فیل سفید است بی دستیاری سعی و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که
بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد - دلالت تام
بر کمال بلندی اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیز الوجود
بل نایاب است - و سرمایه مباحات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجه‌های این
دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلخانه او موجود است -
و از زمان پاستان تا الحال هیچ بادشاهی نداشته مگر آنکه در تواریخ ملوک
عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پروریز شمرده اند - حضرت
عرش آشیانی در مدت پنجاه و دو ساله بادشاهی باوجود آن مرتبه سعی
در فراهم آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار
زنجر فیل در فیلخانه موجود بود - همواره در پی پیدا کردن فیل سفید
بودند دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین
پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامی بجهت سودای سودمند آن
بلاد به بنادر پیگو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاره فیلی بغایت
کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند - و در
بندر پیگو بمعرض بیع در آمده بود - بگمان آنکه شاید در کلان سالی سفید
لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند - و او بنابر امیدواری
در مقام آن بود که چندی آن چاره را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت

می شود - باین اعتبار کل ممالک ایران نهم حصه این اقلیم اعظم میشود - هر چند بحساب جمع و فاضل تفاوت درین مرتبه است - و لیکن بحسب فسحت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوکت و کثرت خدم و حشم تفاوت بسیار است - سپاس ایزد را که بمحض عنایت بخشنده بی منت و وهاب بی ضنت این مایه نعمت بیکران نصیب این دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست که مذکور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خوندگار روم چون حقیقت مداخل ولایت او از قرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و اخبار متددینی بظهور پیوسته یقین که باین دولت خداداد برابری نمی تواند نمود - امید که تا روز نشور و دم نفع صور روز بروز عظمت مکنات و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که اساس بقای آن چون بنیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود در تزايد باد بلطفه و فضله *

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت ناهنجار خواجه صابر است - و وا نمود این ابهام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیتی پناه انتظام داشت - و بخطاب نصیری خان مفتخر بود - بنابر رعایت نسبت خویشی و دامادگی عبد الله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده از بظهور رسید - مشار الیه نیز قطع نظر از مزاحم سرشار آنحضرت نموده شرم این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومی از سعادت ملازمت بر خویشتر پسندیده به نظام الملک در پیوست - و چندی در دکن بوده مدتی بیهوده روزگار بپایان آورد - چون روی سرریز سروری بل صفحه جبین زمین و زمان

وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود - با حسن بیگ یساول داماد او بی سبب ظاهری به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت - و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقی نامی را که از نوکران محمد خان زیاده‌اولی که با وجود کمال مهارت خلقت بکمال تنگ خلقی معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصی ساخته بود بمسند وزارت تمکن داد - و توخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچی باشی را بی سابقه تقصیر سراز تن جدا ساخت - و یوسف آقا اخنه چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمنقض حرفی بی ادبانه که ازو نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولار و هرمز و بحرین و کوه کیلونه و آن اطراف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود - با صفی قلیخان پسر رشید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چقد پسر و پسرزاده او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید *

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش می یابد - خراج کل ایران بظاهر قول جمعی از محاسبان که بر کماهی مداخل و مخارج آن ملک آگاهی داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزی که رایج آن ملک است - که قریب به دو کرو و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع معالک محروسه هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قریب در آمده چنانچه سبق ذکر یافت هشت ارب دام است - که هر اربی صد کرو باشد - و هر کروی صد لک - و حاصل هر کرو دام دو و نیم لک روپیه

و بعد از ترک افیون بنابر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند نائب
بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با دست
سجود عهد بیعت درست کرده عقد همدمی جام بخت العناب بست -
و باز آغاز پیمانہ کشی و قدح نوشی نموده بحکم کار فرمائی بادۀ هوش ربا
و راهنمائی حریفان هم بزم جرعه پیمایا به خونریزی راغب شد - و از
در هدم بنیان الرب یعنی هیکل انسانی را که در معنی طلسمی است
که آن حضرت با اسم اعظم خود بسته که دیگرورا شکستن آن به هیچ باب
رخصت نیست در آمد - و کمال عدم مبالات درین باب بجای رسانید -
که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار روم با
لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود - در عین
مقارنۀ فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که
بالیاس پاشا در صحرائی مهربانی مابین همدان و شهر رود بمواجهه رو آورده
شکست خورد - و شیلی سلطان حاکم شوستر و پنج شش هزار قزلباش در
آن جاذب گشته شده بودند - محملاً هم در مبادی سلطنت بنابر کار فرمائی
قهر و غضب بصور اندک جریمه و فی الجمله توهمی خصوص با ضمیمه
آتش افروزی عمر و تمیمه ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس
از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچی
باشی را که نسبت دامادی بادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر
ساخت - و پسر میرزهی صفاهانی صدر را که دخترزاده شاه بود با دو
پسر میر محسن و میر رضوی که ایشان نیز نبیره شاه بودند نابینا نمود -
و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با
چندی از شاهزادهای سلسله صفویه از فراز بارۀ قلعه الموت که آنجا
محبوس بودند بفرموده اش بریز انداختند - طالب خان پسر حاتم خان

بمفضل خود می رفت - بنابر فرموده شاه بی سبب ظاهری از دست بهبود نام غلام چرکس از پای در آمد - و دو روز هیچکس را از بیم شاه یارای التماس تجویز و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجویز قصور او نماید - تا در سوم روز بدستوری شاه مدفون گشت - و سلطان محمد و امام قلی دو پسر دیگر را در عنفوان شباب حسب الامر شاه میل در دیده کشیده نابینا ساختند - و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سریه - بنابر دستور معمول شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت با اجازت او نابینا ساختند - و چون تقدیر ازلی بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود سام میرزا درمیانه سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاه چون فرزندی شایسته این امر نماند - و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل و عقد از اعیان دولت مثل زین خان که بعنوان حجابیت باینجا آمده آخر بمرتبۀ سپه سالاری رسیده بود - و عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه سرا و محمد علی بیگ بصوابدید زینت بیگم عمۀ شاه قرار دارائی آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب عهد نامه نوشته همگنان خط و مهر خود بر آن گذاشتند - و در حال بدست اله وردی بیگ نامی داده به صفاهان ارسال داشتند - مقصدیان مهمات آن بلده بمجرد رسیدن عهدنامه میرزا را از منزلی که با سایر میرزایان بطریق نظربند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادی الثانی سنه هزار و سی و هشت بر مسند فرمانروائی ایران جلوس دادند - و تغیر نام ایام شاهزادگی نموده بشاه صفی موصوم ساختند - چون از روی استقلال بدارائی آن کشور رسید - و هم در مبادی امر بنابر آنکه در طفولیت حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود -

جفایات و جریدۀ جرایم کشند - نه اینکه با همگان اصلا رفت و مدارا آشکارا
نموده بی تأمل بحکم عنف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر
و مشیر خرد پیر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن وجود
نوجوانان رسیده که تازه نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در
آرند - الحمد لله والمئة که درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم
رحمت دم از برابری می زند - بیمن توجه این بادشاه درویش نهاد بر
هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت
و سپاهی در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کف امن وامان
اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیده آنحضرت هندوستان
معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بالجملة شاه والا جاه در اواخر سن شصت و یک سالگی صبح روز شنبه
بیست و چهارم جمادی الاولی سال هزار و سی و هشت در بلدۀ اشرف
مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعی
اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت کده بنابر بیروشی مشهور
که گماشتهای عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش
و قبر شاه طهماسب بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد
از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هریکی را بیکی از مشاهدۀ
متبرکه مثل نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون
ساختند - و درین سه روضۀ منوره سه قبری آشکارا نمودند تا آنکه هیچکس را
اطلاع نباشد که مدفون حقیقی کدام است - و آن شاه والا جاه را سه پسر رسیده
بود یکی صفی میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلی میرزا -
صفی میرزا که از روی خلق بهترین شهزادهای سلسلۀ صفویه بود - در
سن بیست و هشت سالگی در بلدۀ گیلان وقتی که از حمام بر آمده

مراتب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیه سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبه قوت غضبی در وقت خشم مطلقاً هیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکار فرمائی قهر بظهور می آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت سلطنت و مرتبه خویشی داری نمی نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه بمثابه در دلهای خراس و عوام راه یافته بمحکمی تمکن پذیرفته بود - که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سرگفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس می گذاشتند - و چون بر می آمدند این معنی را نوزی عظیم دانسته غنیمتی بزرگ می شمردند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسله های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خانمان خود برکنده پراگنده شدند - و ترک وطن مالوفه خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کده جاوید مان خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است پناه آوردند - و دیگران بقابر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکبر میسر نشد باطراف اقالیم دیگر رفتند - فی الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعنی افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست و اجرای حدود که بصورت عقلی منافی مقتضای معنی بادشاهی است و لازمه مرتبه ظل الهی - چه مالک الرقاب حقیقی فرمانروائی عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بمنوان رعایت خاطر دستور العمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زیردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و درباره هر یک دادگری و نیکو کاری بکار برده رقم عقو و صفح بر صحایف

گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء تهفیت نامه نامی نامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اهمال و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و این درم خریده را بر سبیل تعجیل جریده راهی ساختند - و عنقریب یکی از عمده‌های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - مجملأ بحری بیگ در همین محفل همایون مورد الطاف گوناگون گشته بخامت فاخره و جیغه مرصع سرمایه افتخار ابدی اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس و برخی از خصوصیات احوال شاه صفی والی حال ایران خصوص کیفیت سلوک با عموم خلق خدا نگارش می یابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعنی خامه خود کام را به مهیز سرعت انگیز اشاره بعضی دوستان در عرصه کمیت خراج آن اطراف که نسبت بکمیت عرصه این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سر و پا گرم پویه میسازد - مجملأ ولادت شاه عباس در شب دو شنبه غره رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بپمن محض نامی بود گذرانیده بسن هرده سالگی رسید - در سنه نه صد و نود و شش بر سریر دارائی عراق نیز استیلا یافت - و در سر تا سر بلاد ایران قریب بچهل و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روانی فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهمات دولت و نظم و نسق کارخانه سلطنت و درستی تدبیر و ملاحظه عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاسات و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الهی بود - و بنابر آن باوجود این

و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار می نمود - و بنابر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال مغاوضه و رسول دست داده - درینولا که جلوس همایون بفرخندگی وقوع یافت - نوید آن در فرج آباد مازندران بسمع شاه رسید - بنابر اصابت آن حکم صایب بتحریر فرط اهتزاز و انبساط از جا در آمده فی الحال بحری بیگ نامی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم مبارکباد و ایصال تهنیت نامه بدرگاه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و اورا باین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز در عرض سه ماه طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست رخصت کند - و در همان موازی مدت خود را رسانیده شاه را از دقائق حقایق احوال خیر مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحری بیگ بحدود ممالک مکروهه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده وهن و سستی در میان سرعت بسر راه نداده و بزودی ایغار نموده خود را بغواچی دارالخلافه رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او بپایه سریر اعلی فی الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیرای او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر و مقدارش از مرتبه اقتدار امثال و اقوان خود در گذشت - روز بیست و پنجم تیر ماه همراه معتمد خان بدرگاه گیتی پناه رسیده از بساط بوس درگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از ادای مراسم اداب معهوده در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مغاوضه شاه را گذرانید - آنکه معروض بار یافتگان بارگاه شاه سلیمان جاه داشت - که همان وقت که شاه استماع بشارت جلوس همایون نمودند بغایت خرمناک و خوشوقت

خنجر خان ترکمان و شمشیر خان و عوض بیگ قاقشال بحکم درلنخواهی و کار طلبی انداز بدست آوردن قلعه بامیان که میانه بلخ و کابل واقع است نموده بآن سرحد ترکناز نمودند - و اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعه را که از دیر باز در تحت تصرف اولیای دولت بود و درین نزدیکی اوزبکان بر آن استیلا یافته بودند بخاک رهگذر برابر کرده قرین ظفر باز گشتند *

رسیدن باحوی بیگ بوسم رسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحاد نامه مشتمل بر ادای مواسم تهنیت جلوس همایون و بیان مجملی از احوال شاه

بحکم آنکه مرآت الصفاء خاطر آگاه صاحب‌دلان و ضمیر منیر مقبلان خاصه رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینه انطباع پذیر صور اسرار نهفته قضا و قدر است - چنانچه این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملهمون از آن روشن تر است که بجلاکاری صیقل تفصیل محتاج باشد - لاجرم هرچه بخاطر خطیر این طبقه والا پرتو خطور افکند - خصوص صورتی که از دل بزبان قلم دهند البته بظهور پیوندد - شاهد این معنی است حال شاه عباس والی ایران که از اکثر سلاطین عصر به تدبیر عواقب امور و وفور عقل پیش اندیش امتیاز تمام داشت - چه مکرر این معنی را که همانا از عالم بالا بزبان صدق بیانش داده بودند مذکور می ساخت - که اساس دولت کد؟ حضرت صاحبقرانی از تائید بخت و دولت و هوشمندی و کاردانی این بادشاه زاده والا مقدار تشیید جاودانی خواهد یافت - و ازین رو همواره در محافل آثار حمیده و اطوار پسندیده این برگزیده ستوده صفات مذکور می ساخت -

بیستم رمضان المبارک سنہ ہزار و سی و ہشت ہجری روزگار دل آزار
و سپہر بد روش ناہنجار از روی بیرواہ روحی معہود خویش بتازگی طریقت
جفا پیشگی پیش گرفته نہال وجود شاہزادۂ عالمیان سلطان دولت افزا را
از پا بر آورد - و ازین راہ خزان افسردگی و پژمردگی بہ بہارستان امید
عالمیان نہاد - آنحضرت بقائید آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکن ورزیدہ
شعار صبر و شکیبائی گزیدند - و بہ نصائح ہوش افزا و ہفدہای دل پسند
در تسلی خاطر اندوہ مند نواب مہد علیا کوشیدند *

غرض شوال مبارک فال بادشاہ دیندار اسلام پرور کہ روزہ ماہ صیام را بتاب
متابع صاحب شریعت بدستور ہر سالہ از روی کمال طوع و رغبت
گرفته بودند - سنت افطار بعمل آوردہ از مطلع چہرکہ والا طلوع فرخندہ
فرمودند - و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز ہلال ابروی
خجستہ با بدر رخسار مبارک بہم پیوستہ مشاہدہ نمودند - و چون متعطشان
زالان دیدار فیض آثار کہ از کمال تشوق و خواہش ملازمت کہ از روزی شدن
حرمان یکروزہ ناشی شدہ بود هماناروزہ وصال بل صوم دہر داشتند - از زلال
لقای ہمایون فال کہ ہم خاصیت آب بقااست روزہ کشودند - حضرت بادشاہ
دین و دنیا پناہ از راہ پیروی سنت سنئۃ حضرت رسالت مرتبت
تشریف قدوم اشرف بہ عیدگاہ ارزانی داشتہ بعد از ادای نماز عید بدولت
و سعادت ارادۂ معارفت نمودند - و بتاب عادت معہود کہ عبارت است
از درم ریزی و زر پاشی بر زن و مرد و فقیر و غنی از اہالی کوی و برزن
و حوالی و حواشی راہ گذر امر عالی صادر فرمودند - چنانچہ درین حالت
نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درہم بر روی درہم ریختند *

از سوانح دولت خدیو زمانہ کہ غائبانہ در سرحد کابل چہرہ نما گشتہ
بود - و نوید آن ہمین ولا در ضمن وقایع آن صوبہ بعرض اعلیٰ رسید اینکہ

سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سی و هشت هجری و
 و عنفوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است - حسب الامر
 سلطان السلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله
 در صحن خاص و عام دار الخلافه کبری جشنی رنگین برینت و زیب تمام
 ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم
 ربیع عمر شیف و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرانیدند -
 و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرو از عمری گرمی گرفته سرمایۀ بهجت
 و شادمانی جاودان اندوختند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک
 وقوع یافت این بود - که ارادتخان از تغیر مهابتخان خانخانان که به نیابت
 او پسرش خان زمان در دکن بود - بصوبه دارایی دکن و انعام خلعت با
 چار قب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسب و فیل و ماده فیل سرافراز
 گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه قرار
 یافت - و خدمت دیوانی کل که بخان مذکور مقوض بود بدانطور خرد
 پرور دستور اعظم علامی افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگی تا آغاز
 روزگار فتوت سرانجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته
 بود مرجوع گشت - و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان به میر جمله
 مرحمت شد - مهابتخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسب از طریقه
 خاصه سر مباحات بر افراخته بصاحب صوبگی دهلی سر افزا شده دستوری
 یافت - معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سی هزار سوار
 و بصوبه دارایی اجمیر سرافراز گشته رخصت یافت - چنگیز ولد عنبر حبشی
 بغابر رهنمونی بخت به اندیش روی نیاز و امید به قله امیدواران آورده
 بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو هزار و پانصدی
 هزار سوار امتیاز پذیرفت *

بندیده معاودت نموده ججهار سنگه مقهور را همراه به قرارگاه سرپر خلافت
 مصیر آورد - و نخست خود با سران لشکر ظفر اثر ملازمت نموده آنگاه
 از روی تضرع و زاری بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه
 آن گسسته امید نمود - حضرت شاهنشاهی عفو جبلی را کار فرموده بجهت
 مراعات خاطر خانکشان آن بنده فراری عفو جوی زینهار را که گرانبار
 خجالت و شرمساری بود در دربار سپهر مدار راه دادند - و در حق آن
 باطل کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلی را کار
 فرمودند - و بالکلیه از تقصیرات او در گذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده
 بحضور طلب فرمودند - و بخشیدان عظام بعنوان گناهکاران بخشایش طلب
 ایستاده نموده آنگاه اذن کورنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیان دیده
 پاس جاوید بدین شکوه هزار مهر بصیغه نذر و پانزده لک روپیه نقد بطریق
 جرمانه و چهل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معلی صادر
 شد که از جمله محال که سابقا به تغلب در تصرف او و پدرش بود - موافق
 تنخواه منصب چهار هزار و چهار سوار بحال شود - و مابقی در طلب
 خانجهان لودی و عبدالله خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجه
 بهار سنگه به بندیده نمایند - و مامور شد که معترض زمینداران نگشته با
 ! [دو هزار سوار و دو هزار پیاده]^۲ همواره در یساق دکن حاضر باشد *

سرآغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده
 آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحانی
 صاحب قران ثانی

دویمین روز شادی افروز که عبارت است از غرة فردیدی ماه موافق

برافراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بتازگی از سر تقصیر
چهار سنگه در گذشته معاذیر نا دلپذیر اورا پذیرفتند *

دهم بهمن ماه آلهی روز دوشنبه سوم جمادی الاولی سنه هزار و سی
و هشت هجری جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد
قرین حضرت صاحب قران ثانی به آراستگی تمام ترتیب یافت -
و محفلی ارم آئین که یاد از بهشت برین میداد بوضع غریب و روش
تازه دلفریب زینت و زیب پذیرفت - و در ساعت مسعود برسم معهود
بار دیگر آن روح مجسم و جوهر مجرد که برداشت والا مقدار در حوصله
سپهر نهم نگنجد - و مقدار نیم جو وزن تمکینش را کفین مهر و ماه نه
سنجد - برای برآمد کام نیازمندان و حصول آرزوی کام جوانی تنی بهم سنگی
گوهر شاهوار و لولوی شاداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترازو نشین
گشت - و بجهت توسیع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معیشت
تنگ عیشان سرپیم سری مهر انور فرود آورده تحویل اشرف به برج
میزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود که هموزن آمده بود بر فقرا و مساکین
قسمت یافت - سعید خان ولد احمد بیگ خان از تعینانیان کابل از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و چهار صد سوار سر بلند گردید - خدمت
پرست خان و خواصخان بسر افرازی عنایت علم سر اختصاص برافراشتند *

یست و نهم بهمن ماه رایات ظفر آیت قرین سعادت و اقبال
از گوالیار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع یافت - دهم اسفند از باغ
نور منزل که درینولا مطرح اشعه انوار ماهیچه لوی والا شده بود -
در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همغان بخت و اقبال
مانند نیر اعظم از افق مشرق جاه و جلال یعنی چار دیوار دار الخلافه
عظمی طلوع فرمودند - مهابت خان خانان مظفر و منصور از مهم

از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم آشنایان از ژرفی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین ممر روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقیال بادشاهی کار یورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکفامی در عرصه نام آوری بر افراختند - بالجمله در آن جهاد که نمونه جهاد خندق بود - همین که غزا پیشگان بعزم تادیب هندوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گشتند - در تن هندوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بگردان ناقوس ناله کشیدند - از طرف دیگر بنابر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیمت هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هردو سو رو داد - آخر کار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده پیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاده بیارویی آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشناسان درهم شکست - و با برادران و تابینان خویش که همه یکرنگ بودند - مانند گلهای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچه لاله از سیاه دلان پر بود - و از کثرت هجوم باد صبا را در آن راه نه - مانند آب بسرعت تمام قطره زنان آمد - و هندوان سیاه فام را به تیغ سوسنی بزرگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونه فتح بر روی اقبال کشید - و نزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم درین جنگ از زندگانی بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم در جایزه این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و بهار سنگه بندیله را بنوازش نقاره بلند آوازه ساخته صفدر خان و^۱ [نثار خان]^۲ را بعنایت علم سر

کدورت از مرآت اعتقاد بر زرد - و بدرگاه گیتی پناه توجه نمود - تا از هیچ
 رو سنگ حوادث شیشه ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش باحسن
 وجوه جلوه گری نماید - عرضداشت که اگر بآب دجله عفو دامن گناه
 من شست و شو یابد - و بشگفتن گل بخشایش شاهنشاهی خار خار
 هراس از دلم بیرون رود - بدرگاه والا که گلزار جاوید بهار دولت سومیدیست -
 مانند آب روان با دل صاف قطره زن گردم - و دیگر آبی بر زندگانی کنم که
 از چمن اعتقاد گل نافرمانی نروید - و بهر منصب و جایبری که هواداران
 چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند - سپاسداری نموده
 از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشته واقع نگار لشکر
 عبد الله خان بعرض همایون رسید - که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان
 روهیله و جمعی دیگر از مهر گزینان این آستان فلک نشان بیست و یکم
 دیماه حصار ایرج را که حصار بیست استوار و هر برجش از کمال ارتفاع
 سرباوج فلک می ساید از تصرف چهار زحل سیما بر آورد - و آنچنان
 حصار بلندی گرای را که توسن اندیشه در ادراک و فعتش سم انگنده در
 سروسواری گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزی دستگاه را دست افتاد -
 تفصیل این مقدمه آنکه عبد الله خان با محمد باقر بخشی آصف خان از
 سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده روبه تسخیر
 قلعه نهادند - درویشان از روی تهور تمام به برج و بارو آنوالا حصار که چهار
 مقهور آنرا استحکام تمام داده بود بر آمده بمدافعه و مقابله در آمدند -
 خان فیروزمند بعد از نگ و تاز بسیار در عرصه کارزار بقصد جوهر نمایی
 با جمیع هم گوهران خویش از پشت توسنان که چون گوهر در رشته در
 راهای باریک قطره تواند زد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که
 مانند صدف قلعه بیدر بود بزور تیغ بشکافد - با آنکه آب تا کمر بود بهادران

داد مردانگی دادند - و پای جرأت بر دم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی را تیز و هنگامه نبود سازی را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد حمله حکم حباب پیدا میکرد - و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر خاصیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ماهی در آب فرو می رود - و تیر در دل بر نمطی جا میگرفت که خار در ماهی جای گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران می انداخت - و آب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان می شکافت که بدر را انگشت نبی - و ناوک جگر شکاف دو تن را چنان بهم می دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکمان اسیر میساختند و زه کمان شان کار زه گریبان میکرد - و مشتی را بر تیغ خون می ریختند و دم تیغ شان جای دم حیات میگرفت - چاشنی کمان دلاوران شربت مرگ آماده میساخت - و سنان در دست یلان شمع وار از گومی جنگ می گذاشت - تیر از نایره غضب خدنگ افکنان فتیله کردار در قندیل می افروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میکردانید - پرچم علم دولت ریش خند زندگانی اعدا میکردید - و سوار تیر نصرت پردازان را از خنده دهن باز نمی آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زه از کمان در خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن می شد و نبود آزمایان را از خون خویش سرخرو می حاصل می آمد - شاخ کمان را از پیکان تیر برگ می دمید و گل سپر را از ناوک خار دست می داد - بالجمله چون جعبه سکه برگشته روزگار را از تیزی لشکر تیغ زنان پای گریز بریده شد - و از نیروی موکب صف شکن دل از دست داده پای ثبات و استقرارش از جای رفت - ناچار بوهمنونی خرد پیش بین که آئنه اسرار نما است روی ارادت باولیای دولت آورد - و خیال نافرمانی را از دل دور ساخته زنگ

از حبس آئینه رهایی نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصی در آنکه خاطر
شان نقش نمی بست - چون این ابر رحمت بر فراز قلعه آن کوه سایه
افکند - خواست تا حقیقت حال اینان که مانند نسیم در حباب از شدت
حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس
به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشهای ژرف را کار فرمودند - از آنجا
که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است -
چندی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بل خیریت نفوس
ایشان نیز در محبوس بودن بود - پای بند سلسله قید گذاشته دیگر تمامی
گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانه روزگار به تیره روزی و تنگ
عیشی و بد حالی گذرانیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم آزاد
فرمودند - و رقم عفو بر جراید عصیان شان کشیده برات عمر دوباره بنام هر یکی
نوشتند - تا همگان سر بر خط فرمانبری گذاشته مانند نال از حصار نای قلم
از حبس ابد رها گردیدند *

بالجمله افواجی که برای سرزنش جبهه‌سنگه مانند جوهرهای
تیغ پیهم تعیین شده بودند - با لشکریان آهنین دل تیغ شده دست امید
همگان را از زندگانی منقطع گردانیدند - تمامی قوم بندیه را از آوازه
نهضت همایون بمقام گوالیار ساز و نوای توانائی گسسته بآئین خرطنبور
از غم خشک بر جا ماندند - امرای عظام ناگهانی از هر طرف چون قضای
آسمانی بدان سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال
نعال مراتب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سو راه بر جبهه
گمراه بسته عرصه کارزار و ساحت کار را برو از مضیق حوصله تغلیر
ساختند - و مهابتخان از گوالیار و خان جهان لودی از برار و عبدالله خان
از کالهی جلو ریز شافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما و مرد افکنان رزم پیرا

و دشمن گدازي بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهی و موجب تذبیه چهار سفکه بندیله گشته آن غنوده هوش را از گران خواب نخوت و پندار و از مستی سبکسری و بیخبری هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سرزمین که از دست تطاول و دست اندازی آن زیاده سر بجان آمده بودند - بمحض توحه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدی او ایمن گشتند - و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید گرفتاری زندان که در حقیقت دفنی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقل آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد مرکب همایون خط غبار پیدا کرد - و همین که ظاهر آن قلعه جلوه گاه تجلی ورود آن مظهر انوار لطف جلی حضرت پروردگار گردید - مشاهده خصوصیات آن والا حصار که از دیر باز مکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان روز تماشای آن باره دیرین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سر تا سر این کشور اکبر حصارى بمثلت رفعت و فسحت ساحت آن حصن منبع الشان نشان نمی دهد اراده فرمودند - و خورشید وار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و تدقیق در واریعی خصوصیات قلعه و ملاحظه جزئیات آن ذره فرو گذاشت نه نمودند - برارباب صفا روشن است که جذبش بادشاهان پاک روان که چهار باغ دنیا را بمثابة آب اند - و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهانداري را بمغزله آفتاب خالی از حکمت نیست - و مصداق این معنی سیر خورشید اوج گیتی ستانی است بگوالیار و عروج آن بلند کوکب بلوچ کوه فلک شکوه - چه بسیاری از مردم که شمارشان چون شمار مژگان دشوار است - از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده مانند تمثال

درین ایام خیر انجام اعجوبه چند از غرایب حوادث گیتی و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبی های تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از سکنه پرگنه اولربا حسن محمد نامی از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کلمه مذکور نمودند - که صبیحه حسن محمد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضي شده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمه طیبه گفت که اهل این ولایت باید که امسال خیرات بسیار بظهور آرند - تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در خانه باقر کشمیری پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعوضه وجود آمدند - و اهلیه اسمعیل نام فرزند کشمیری دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحه ابراهیم کشمیری فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت *

ذکر نزول اجلال در اثنای سیرو شکار به قصبه

گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن

زندانیان و فیصل یافتن مهم جبهه سار سنگه

بندیله و درآمدن او در شفاعت

بوسیله اظهار اطاعت

اگرچه این حرکت والا که بتحریک کار فرمانیان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معنی مشتمل بر دوست نوازی

مختص نهاده بودند اختیار فرموده این قاعده ستوده قرار دادند - که در وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجزاء و در وزن قمری هشت نوبت نخست به سیم ناب و باقی مراتب با سایر اجناس معهود هموزن می آیند - و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب مقصود می گردند - و فی الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم واصحابه امریست مقرر و معهود باین طریق که در روز هفتم از ولادت بوزن موی ستوده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند پاره معدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور که وظیفه امر مسنون مذکور است - که لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمه بدمه و شعرها بشعره و جلدها بجلده برین معنی دلالت دارد - بالجمله از آنوقت باز این حمیده آئین درین دولت کده عظمی معهود و مستمر گردیده - و بجهت شاهزادها همین یک وزن شمسی مقرر شده - لاجرم روز دوشنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربیع الثانی سنه هزار و سی و هشت هجری قریب به نصف النهار جشن وزن قمری سال سی و نهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی آراستگی بهشت جاودانی پذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحویکه تفصیل آن شرح و بیان برنماید - و زبان خامه از عهد تکریر آن بر نیاید بظهور آمد - و بعد از فراغ این کار بیست و ششم آذر ظاهر قصیده باری مضرب خیام دولت شد - پنجروز در آن مکان به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - روز جمعه دوم دی ماه از آن سرزمین بآهنگ سیر و شکار حوالی گوالیار و تفرج آن قلعه سپهر مدار کوچ فرموده متوجه گوالیار

سورج سنگه بهورتیه و بهار سنگه بندیله ورشید خان و شهیداز خان افغان و کش سنگه و شاه بیگ خان و امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچی و پانصد بیلدار از جانب مشرق رویه آن سر زمین روی توجه باستیصال آن خدلان مآل آرند - و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملت آصف جاهی بسردارچی محمد باقر از نوکران عمده آن خان والا مکان بکومک این فوج سرافرازی اندوخت - آنگاه به بخششی گوی و واقعه نویسی این فوج سرافرازی اندوخت - آنگاه وزیر خان را به نگاهبانی دار الخلافه اکبر آباد باز داشته بعد از انقضای یازده گهمری از روز دوشنبه آبان ماه سال اول از جلوس متوجه میدگاه باری شدند - و بدو کوچ از باغ نور منزل معروف بدهره که روز اول منزل آنجا شده بود بفتح پور رسیده محفل وزن قمری سال سی و نهم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی مقدس پیوسته در پیدا کردن سایل بجست و جوی وسایل است - و طبع فیاض همواره در اقصای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است - لهذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری در کفه میزان نیک اختری متمکن میگردد - و هر سال دو مرتبه بحساب شمسی و قمری جشنی عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت می یابد - اگرچه این نوع تصدق در شریعت وارد نه شده لیکن چون دانشوران این کشور همگی بر این معنی اتفاق دارند - که اینگونه صدقه برای دفع بلیات و عاهات جسمانی کامل ترین اقسام صدقات است - لهذا این طریقه پسندیده را حضرت عرش آشیانی که بنای منش آنحضرت چون آفتاب جهانتاب بر فیض رسانمی

نفاق بودند افتاده بر سر استحكام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشوده
 بلکه در صدد مداخل و مختارچ دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا
 نشان به پروانگی قهرمان قهر خدیو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق
 است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاذ رسید - که از حاضران دربار ده هزار
 سوار جرار بسرداری مهابتخان خانخانان سپهسالار با دو هزار بندوقچی
 و پانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده سزای کردار ناشایست
 در کنار و بر آن زیاده سر گذارند - و سید مظفر خان بارهه و اسلام خان و
 دلاور خان بریج و سردارخان و راجه رامداس و نظر بهادر خویشگی و راجه روز
 افزون و حبیب خان سوز و بهگوانداس بندیل و دیگر بندهای روشناس درگاه
 عالم پناه به عنایت بادشاهی مفتخر و مباهی گشته بهمراهی آن
 عمده الملک تعیین یافتند - و در وقت رخصت به سپهسالار خلعت با نادری
 و کلکی مرصع و یک لک روپیه نقد ضمیمه این مراسم ساخته - و خدمت
 بخشی گری به کفایت خان و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت
 فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با سایر کومکین آن محال و صفدرخان
 جاگیر دار سرونچ و انی رای سنگدلان و راجه بیتلداس کور و سترسال
 کچهاوه و بلهدر سنگهاوت و پیر خان میانه و شادیخان اوزبک و راجه
 گردهر و خنجر خان جوړه آقاسی و دیگر منصبداران از راه چندیری که
 بجانب جنوب اوندجهه واقع است با پانصد بیلدار بمحال متعلقه آن مخدول
 در آید - و بخشی گری این فوج و دو هزار بندوقچی به نور الدین قای
 تفویض یافت - و بهارت سنگه بندیل و که زمینداری آن ملک از
 دیرباز بآبای او - بود - و حضرت جغت مکانی از جدش انتزاع نموده به
 نرسنگدیو داده بودند - و ازین راه میانه اشیان نزاع بود نیز بهمراهی فوج
 و خود از جانب کالپی روانه آن سمت گردد - بهادر خان روهیل و رار

و اقوان بل از مرتبه راجهای کلان در گذرانید - و در آخر کار و پایان روزگار دولت جهانگیر بادشاه که از فرط استیلاي امراض مرصنه قطعاً بنظم و نسق معاملات ملکی و مالی نمی پرداختند - لاجرم او درمیان فرصت غنیمت دانسته از حد خود تجاوز نموده دست تظارل بملک و مال زمینداران اطواف و نواحی سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کرده اموال بسیار بتعدی بیحساب فراهم آورده بدان مثابه که از حیث قیاس قدر و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار در گذشت - و در عرض آن ایام بغابر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت - و به هیچ باب باز خواستی نشد - تا آنکه روزگار او پایان رسید - و اندوخته گران سنگ دیرینه اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتحت تصرف این سبکسر در آمد - چون ظرف تنگ آن ناآزمون کار گنجیای تصرف این گنج خانه مالا مال نداشت - یکباره از جارفته سرمایۀ خودسری آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس حضرت صاحبقرانی زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاری گردید - آن نا معامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده باستواری حصار و انبوهی جنگلهای دشوار گزار که پدرش آنرا سرمایۀ انتظار خود پنداشته همت بر حفظ و تربیت اشجار آن گماشته بود - پشت گرم گردیده در سی و دوم خرداد سال مبارک روگردان شد - و نیم شب از دار الخلافه برآمده رو براه فرار نهاد - چون دولتمخواهان از این معنی آگاهی یافته حقیقت را بعرض بار یافتگان انجمن رسانیدند - که آن اهرمن نژاد وحشی نهاد بمجرود فرار در پی سرانجام مهم بغی و فساد و بر سر اظهار عصیان و عناد است - و همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشته - و بواجبی استمالت و دلاسی سرکشان آن بوم و برکه با او در مقام

میدان شهامت فرستادیم - که بعد از ادراک سعادت ملازمت بابلغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیمه قویمه مواخات آنکه همیشه بهمین طریق بمواعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال مفاوضات منیفه و مراسلات شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است بیشتر محرک سلسله خصوصیت و جهت مندی گشته همواره بوارادت ذات لازم الکرامت و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطه یگانگی و رافع غایله یگانگی است - مسرت پیدای ضمیر عطوفت اشراق گشته خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خانی مخلد و سرور سلطنت و کامرانی مشید باد *

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باری و تعیین پزیوفتن امرای نامدار بر ججهار بندیل

چون نرسنگه دیو پدر ججهار سنگه بسلسله جنبانی طالع موافق در مبادی ایام بادشاهزادگی حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بملازمت پیوسته خود را در سلک بندهای درگاه کشید - و همدران و لا مصدر خدمات پسندیده گردیده و خویشی را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایان ساخت - آنحضرت هنگام جلوس همایون بحکم التزام حق گذاری حقیقت کیشان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقوان و امثال برگزیده فرق اعتبارش بفرقدین بر افراختند - چندانکه رفته رفته بمراتب عالی و مناصب والا رسید - و سرمایه اقتدار و قدرت از جمیعت و ثروت و خیل و حشم و اجتماع لشکر بجای رسانید - که دقایق درجات و مقدار از پله امثال

باغواى جمعى از كوته اندیشان بيخرد با دى آن شده بود تقاعد نمي ورزید -
فرستادن جيوش منصوبه از درگاه ضرور بود - بعد از آنكه افواج قاهره
پى در پى مي رسيد ملاحظه آن بود كه غبار وحشتى درميان بر انگيخته
شود - و علاقه دوستي و روابط چندين ساله بفساد و انساد آن كوته بنيان
فرومايه خلل پذير گردد - چون شيوه ستوده ارتباط و التيام از قديم الايام
الى الان فيما بين اين دودمان رفيع الشان و سلسله عليه خواندين ولايت توران
متحقق بوده - و آئين صدق و سداد بين الجانيين صورت انتظام و انعقاد
داشت - درين ايام سعادت فرجام كه بميامن تاكيدات الهى و يمن مواهب
نامفناهي دولت روز افزون انا فاناً بانواع فتوحات غيبيه و اصناف فيوضات
لاربيبه مقرون و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود كه بر صفحه خاطر
خير اندیشان اين سلطنت ابد مقرون مرتسم ميگردد - باتم وجوه بر منصب
حصول جلو ظهور مي نمايد - منظور نظر حق بين حقيقت گزين آنست -
كه شيوه فرخنده اتحاد و يگانگي بيشتر از پيشتر ملحوظ ضمير قدسي
سراير بوده در انتظام قواعد مروت و اتساع عرصه صداقت كه مستلزم انبساط
خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانيان ست زياده تاكيد رود - تا
وثاقت اخوت كه ابد الابد در تزايد باد - مشهود همگان گشته نتايجي
كه بر آن مترتب است عفرير بر وفق اراده اوليای دولت طرفين بعرضه
ظهور آيد - بالفعل بجهت تشييد مباني و داد و وفات كه انتظام بخش
انفس و آفاق است - بسيدات مآب مرتضوي انتساب خواجه محمد
صديق خلف الصدق خواجه مغفور از روى عاطفت رخصت انصراف
ارزاني داشته حكمت مآب نتيجه الاماجد و الاعالي لايق العفايت
السلطانيه حكيم حائق را كه از خانه زادن معتمد و معرم راست گفتار
درست كردار درگاه والا است - بخدمت آن گوهر اكليل جلالت و فارس

فارس مضمار فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت زبندۀ افسر خانی شایستۀ
 سرپر کشور ستانی سلالۀ دودمان اعالی شعبۀ شجرۀ مفاخر و معالی گوهر
 بحر عدل و احسان مجدد قوانین آبابی عالی مکان المودید بالتائیدات الازلیه
 من الله المعین المستعان دامت ایام اخوته و سلطنته و زادت اعوام خلته
 و محبتۀ بتوقیع سعادت جاردانی مورشع و برشکات سکاب کرامت دوجہانی
 مورشع باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوی و مرابطات صوری کہ بواسطہ
 موانع ظاہری چند مدت در حجاب خفا معجرب و مخفی بود - از ارسال
 مراسلہ سامی و مغاوضہ نامی مشحون بجواهر زوہر مصادقت و محتوی
 بدرر غرر موافقت کہ بواسطت نقاوۃ اصفیای کرام عمدۀ نجبای انام ناہج
 مذاہج دین توہم خواجہ عبد الرحیم در باب مہام خیریت انتظام این برادر
 نیازمند درگاہ آہی و دیگر مقدمات پسندیدہ باعلی حضرت قدسی مرتبت
 رضوان پناہ خلد آرامگاہ اناراللہ برہانہ بہ نسبت قرابت سابق بی تجدید
 جہات لاحق رقم زدہ خامۃ غبری شمامہ شدہ بود سمت اظہار و اعلان یافتہ
 محرک سلسلہ موالات و مصافحت قدیم گردید - و از مطاوعی آن رقیمہ کریمہ
 روایح و شمایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روی وفور مرابطات
 صمیمی مرکوز خاطر اقدس آن بود - کہ در اول جلوس میمنت مانوس
 بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی خواجہ مشار الیہ را با یکی از معتمدان
 درگاہ رخصت فرمائیم تا آمدہ مجدد رابطہ صوری و معنوی و مذکر مناسبات
 قدیمی و جدیدی گردد - سنوح دو مقدمہ سبب توقف و قراخی
 گردید - یکی فوت خواجہ عبد الرحیم مرحوم کہ بعد از دریافت عزم مجالست
 میمون بساط حیات عارضی در نوردید - دوم آمدن نقاوۃ اصلاب کرام
 نذر محمد خان از روی بی فکریہا و بی تجربگیہا کہ لازمہ شہاب است
 بکابل - اگر بدالالت عقل رهنما ازین اندیشہ بیحاصل و پندار دور از کار کہ

متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبد الرحیم رسیده در نوروز سال حال بملازمت استسعاد پذیرفت - و همدان نزدیکی از اشداد مرض دیرینه بعالم بقا شتافت - آنگاه حضرت خلافت پناهی بمقتضای مکافات این خیر اندیشی و نیکوخواهی که از امام قلی خان بظهور رسیده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لاجرم در مبادی ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده بیست و دوم آبان ماه از نخستین سال جلوس میمنت مانوس حکیم حائق را نامزد این خدمت نمودند - و موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات و نفایس و امتعاهندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بجهت مجازان و ارباب استحقاق و خدمه روضه منوره حضرت صاحب قران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبد الرحیم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نواخته بهمراهی حکیم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند *

نقل نامه نامی و مراسله سامی حضرت صاحب قران ثانی بامام قلی خان والی توران

تا رشحات کلک بدایع نگار و نفحات خامه مشکبار در اظهار روابط دوستی و ولا و بیان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلعت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد - دیباچه آمال و امانی و حدیقه حشمت و کامرانی سلطنت مآب معدلت قیاب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان صحیفه انبث و کامکاری طغرای منشور دولت و بختیاری

رشک کرسی هشتمین گردون گردید - امام قلی خان والی توران همواره
 خواهش داشت - که از سر نو سر رشته توثیق وثایق محبت بدست آورده
 تجدید عقد مواخات و تمهید روابط موالات نماید - و بذازگی حلقه اظهار
 دوستی بر در دارالامان ولا و وداد و امن آباد یگانگی و اتحاد زده
 ابواب مکاتبه و مراسله را کشایش دهد - لیکن از رهگذر بیراهی و بی
 روشی که از نذر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر یافت -
 محجوب مانده این معنی موجب سد این راه و حجاب این باب شد -
 و انتظار معاودت خواجه عبد الرحیم نیز سبب تعویق و تاخیر آن عزیمت
 گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت
 مکانی ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرصت وقت غنیمت
 شمرده قلعه قندهار و مضافات آنرا بتصرف در آورد - اگر درین ولا فوجی
 از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزاده والا اختر که اهل
 هفت کشور از ضرب شمشیر شعله تاثیر آن سرور در تپ و تاب اضطراب اند -
 و از اصابت تدبیر آفاق گیر آن والا جناب در حساب به تسخیر قلعه
 قندهار تعیین فرمایند ما دو برادر نیز بمقتضای دولت خواهی
 و خیر اندیشی که لازمه خیرخواهی و به اندیشی است به لشکر ظفر اثر
 پیوسته بعد از کشایش حصار قندهار و قطع و فصل آن دیار متوجه خراسان
 شویم - و عهد و پیمان موکد بایمان بر طبق این مضمون می بندیم - که از بلاد
 مشهوره آن ولایت بعد از فتح هر شهری که اولیای دولت دست تصرف
 از آن باز دارند تعلق بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکانی بعد از
 مطالعه مضمون نامه در مقام تجهیز عساکر و صد مدد ایشان گشته هنوز
 ترتیب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانه غیب بجلوه گاه نمود
 نیامده بود - قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر محترم و قضای مقدر

و جمدهر مرمع و اسپ و نیل و نقاره و منصب پنج‌هزاری ذات و سوار
 سر بلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هژده سالگی و قطب
 الملک عبد الله در دوازده سالگی جانشین آبابی خود شده بودند - مشتمل
 بر تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنجمله قطعه نیل‌می بود
 بابت عادل خان که نظیر آن در آب و تاب بسیار کمیاب بود - سی هزار روپیه
 قیمت داشت - از نظر انور گذشت *

درین ایام روز جمعه بیستم امرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق
 افتاده بشارت میمنت و فرخندگی باوایی دولت جاوید پیوند رسانید -
 خدیو هفت کشور بادشاه دین پرور باهنگ اخیای سنت حضرت
 خیر البشر مانند خورشید خاور دولتخانه زمین را شرف خانه ساخته
 فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگاه
 سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معهود این روز نموده هنگام مراجعت
 بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زر ریز ساختند *

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانه سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلی خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در
 ساخت هر دیار صاحب سعادت که بار کثوره رحل اقامت افکند - عالمی
 باهنگ آن عالی مقام بار رحلت بر بندد - و لازمه بخت و مقتضای اقبال
 آنست که بهر سو که رو آورد جهانی آن را قبله آمل و امانی دانسته روی
 توجه بد آن سوکند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت
 پناه است - خاصه درین ایام خیر انجام که سرپر سروری از جلوس همایون

گشتند - و جمهور اقام را در آن بارگاه خاص بار عام داده زبان سپاس گذار
 بستایش آفریدگار افس و جان و دست حق پرست به بخشایش و بخشش
 گنه گاران و محتاجان برکشادند - و سایر ثنا گستران و همچنین سرود سرایان
 و نغمه پردازان را ساز عیش جاویدی آماده نموده طالبای کلیم را که این
 رباعی بوصف آن بارگاه سلیمانی در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید
 صله شایسته مرحمت فرمودند *

* رباعی *

این قازه بنا که عرش همسایه اوست

رفعت حرفی ز رتبه پایه اوست

باغیست که هر ستون سبزش سرویست

کاسایش خاص و عام در سایه اوست

همدرین روز قاسم خان بعفایت خلعت و اسب خاصه بلند پایگی یافته
 بصوبه دارچی بنگاله مرخص گشت - و دریا خان روهیله بمرحمت خلعت و جمدهر
 مرصع و فیلی و اسب و انعام بیست هزار روپیه نقد کامیاب آمده داخل
 تعیناتیان دکن شد - و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خان و تفویض
 خدمت فوجداری تهرت و نواحی صوبه بهار و منصب سه هزاره ذات
 و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسب و فیلی و پانزده هزار روپیه نقد امتیاز
 پذیرفت - محمد قلی ایلچی شاه عباس که از طرف شاه عباس برسم
 رسالت نزد قطب الملک رفته بود - بعد از مراجعت بسجده آستان آسمان
 نشان رسیده سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه
 سرافرازی یافته بایران مرخص شد - و میر جمله بانعام بیست هزار روپیه
 سرافراز شد - و قلیچ خان از عفایت نقاره بلند آوازه گشت - کهیلوچی بهونسله
 از عمده های دولت نظام الملک بکار فرمانی طالع والا آمده خان زمان
 را دید - و احسب الاتماس خان مذکور بعفایت ورود فرمان عالیشان و خلعت

دار الخلافه کبری و همچنین در اکثر اعظم بلاد ممالک محروسه هر جا که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دارالسلطنت لاهور در پیشگاه جهرونگه خاص و عام که محل انجام حاجت جهانیان است - ایوانی مشتمل بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و دو ذراع طرح افکنده زود باتمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بیزحمت تابش آفتاب و تشویش بارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجعلا بامر ارفع بدینسان بارگاه رفعت پناه مشتمل بر چهل ستون به عظمتی اساس یافت - که رفعت آستانش باعث کسر شان ایوان کسری گشته - و ازین دست والا بنیاد مقصوره که از رشک متانت اساسش قصور در بنای قصر قیصر راء یافته - در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب و هندسه بدیع خاطر فریب باتمام رسیده باعث حیرت نظارگان گشت * ابیات *

در روزگار ثانی صاحب قرون که دهر

یکسره ندیده است قرینش بصد قرون

عالی اساس بارگهی شد بنا که راست

از کوه بی ستون بود افزون بچهل ستون

از رشک تابش در و دیوارش از شفق

در خون نشسته تا بکمر چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت - اختر شماران سطرلاب نظر ساعتی بری از نکوس و قرین سعود در تاریخ بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و هفت هجری برگزیدند - شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست گهزی روز در ساعت مختار اندیشه رسای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت تزئین داشت - از رنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال

جای دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان پایه سریر سلیمانی در سایه عنایت و ظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جمیع وجوه اقتضای عموم و شمول نموده به منفی از اصناف و شخصی از اشخاص انسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفش که شامل حال عالمی است مانقد جود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نیکسان احسانش که بر خشک و تر و بکر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده - لهذا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراق خاطر اهل گیتی بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار نمی گذرد که آسایش و آرامش عالمیان منظور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانه بر بسیج سرمایه امن و امان اهل زمین و زمان مقصود نبود - از جمله شواهد صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایونست که درین ایام در فضای کرپاس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخه سبع شداد و دیوانه عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود اینست که چون همه را از همه سو روی امید بدین جقاب است - و عالمی را بقصد عرض مقاصد و رفع مطالب و برآمد حوایج و مآرب بدین مرجع عالمیان باز گشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجری از زحمت بارش برسات و آسیب تف تموز حجابی و پناه گاهی نبود - لاجرم بمقتضای مرحمت نامتناهی فرمان قضا جریان بدین مضمون توقیع نفاذ یافت - که در

پیشینه می‌رود - و بتقریب سوانح ایام فرخنده فرجام خدیو روزگار دیگر باره سرشته سخن بدست بنان چادو فن میدهد - غره تیر سلائق سادات فرخنده فال سید جلال *^۱ نبیره قدوة الواصلین حضرت شاه عالم از احمد آباد و میرزا رستم صفوی با دو پسر خود میرزا مراد و میرزا حسن از صوبه بهار رسیده شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضه فقرس مزمن بل بسبب کبر سن که در حقیقت ام المرض و راس الاعراض است زمن شده بود - و بطریقی از رفتار رفته که کرسی نشین پهای پرستاران نقل و تکوین ضروری می نمود - حضرت جهانبانی از روی قدردانی او را از ملازمت معاف داشته یک لک و بیست هزار روپیه برسم مدد خرج سالیانه مقرر فرمودند - که در هر جایگاه که دلخواه او باشد اقامت گزیده روزگار بفراغ خاطر بگذرانند - و به سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت شد - ابراهیم حسین کاشغری بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و شش صد سوار مقرر شده ده هزار روپیه نقد انعام یافت - چون حسب الائتماس عبد الرحیم خواجه زلال عنایات سرشار خدیو روزگار نقش زلات و جنایات عبد الله خان را از صفحه کردار ناشایست معفو ساخته بود - درین روز بمنصب پنجهزاری ذات و عنایت شمشیر موصع و نقاره و علم و تومان و طوغ و فیل امتیاز یافته انعام مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد و تیولداري سرکار قنوج ضمیمه عواطف و قیمه عنایات تامه آمد - اعتماد خان خواجه سرا بیست هزار روپیه انعام یافته رخصت مکه معظمه گشت - به میر محمد اسفرائین که از نون قطب الملک آمده بود هزار مهر مرحمت گشت *

* احوال سید بزرگوار در خاتمه کتاب به شرح و بسط رقم شده *

نگار آمد - خامه خود رای هوای ذکر خراج توران زمین در سر جای داد -
 لاجرم حقیقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلی میبرد -
 الحاصل محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر ماوراء
 النهر و ترکستان که در تصرف این دو برادرست - از روی نقل دفاتر ایشان
 بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات نقدی و غله و جمیع
 خراج ارتفاعات و زکوٰۃ قریب یک کروڑ و بیست لک خانگی رایج آن
 ولایت است - که سی لک روپیه هندوستان باشد - ازین جمله شانزده لک
 روپیه مداخل امام قلی خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان
 است - و این مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل
 جاگیر خان دوزان بهادر نصرت جنگ صاحب صوبه مالوه است که یکی
 از بندهای درگاه گیتی پناه است - و جمعی کثیر از امرای عظام درین
 دولت کده ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر درآمد جاگیر
 دارند - چنانچه از جاگیر یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه
 حاصل می شود که از مداخل هر یک ازین دو برادر بعنوان سه و نیم
 برابر است بلکه زیاده - چون این مبلغ نسبت به جمع اقلیم اکبر
 هندوستان که هشت ارب است - که عبارت از هشت صد کروڑ دام باشد -
 و بیست کروڑ روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن
 بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزیید جاه و جلال این دولت کده
 بی زوال لمحّه به لمحّه درازد یاد و سرشته بقای این خلافت ابد مقرون
 به اطناب و اوقاد خیام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدت عمر روزگار پیوسته
 بامداد و ایسته باد *

مجملا خامه زبان آور از نگارش این جمله معترضه باز پرداخت -
 و ذمه همت از نرود اعتراض خلاف وعده بری ساخته باز بر سر گفتگوی

بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که
 ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته
 بودند مکرر عرایض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجه
 توران بدو نمودند - و او چون بزعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت -
 لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیخویشنی رو به توران نهاده
 بعد از ششماه که از ولایت خود مفارقت گزیده بود باز بماراء النهر آمد -
 امام قلی خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله با ولی محمد خان
 محال است - بلکه یمکن دیگر معانی نیز صورت پذیرد - ناچار شهر را خالی کرده
 با برادر متوجه سمرقند شد - و ولی محمد خان بی مزاحمت غیری در بخارا
 متمکن گشت - و از غایت غرور و کمال استعجال طبع عجول در مقام کینه
 توزی و انتقام کشی برادر زاده‌ها شده اصلاً تمکینی نورزید - و بکار فرمائی
 عجلت بزود از جا در آمده از راه نا عاقبت اندیشی بی تورک شایان
 و تجهیز لشکر نمایان رو بقعاقب ایشان آورد - و چون مواجهه فریقین
 روی نمود از آنجا که سنت سنی روزگار است آن مرحوم محروم
 را در آن کارزار ناکامی بسپری داده باشا؛ امام قلی خان بقتل رسید -
 درین وقت که کار بکام و روزگار بر وفق مرام امام قلی خان گشته او را
 مخالفی و همچشمی که مدعی شرکت ملک باشد نماند - بخاطر جمع
 و مقضی المرام بر مسند ایالت آن ولایت تکیه کرده شروع در تصرف
 سر تا سر توران زمین و قبض و بسط و عزل و نصب و قسمت ملک نموده
 از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات آن به نیابت خود
 به نذر محمد خان داد - و تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت
 است همچنان در تصرف ایشان است *

اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشته کلک حقایق

برادر زاده های خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجست و جوی
دولت روزی شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از
بد سلوکی های ولی محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر بار اظهار وفا
و وفای نموده در باطن بایشان ففاق میفرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان
عصیان و طغیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحی بیکبار موسیقار آسادم
از توائف مخالفت زدند - ولی محمد خان از طور نشست نقش و طرح
و وضع منصوبه چینی روزگار و انحراف سپاهی و رعیت مجال توقف
محال دانسته بی اختیار از قرشی بآهنگ استمداد و استعانت شاه عباس
رو بعراق نهاد - و از کم فرصتی های وقت و روزگار ناچار آی خانم را با پسر
خورد سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پر خون چون باد ز آب
جیحون گذشت - امام قلی خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد -
و سایر اهالی آن ملک و امرای اوزبک که از ولی محمد خان روگردان
شده بودند باستقبال بر آمدند - و او بی مزاحمت مانعی بر مسند ریاست
توران زمین مستولی شده بجهت دست آوردن متعلقان ولی محمد خان
بقلعه چارجوی رفت - و چون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده
و وعید و بیم و امید از پیش نرفت بمحاصره پرداخت - قلعه دار بعد
از سعی بسیار و نومیدی کرمک حصار را با متعلقان ولی محمد خان
باو سپرد - امام قلی خان به آی خانم میلان خاطر متجاوز از حد افراط
بهم رسانیده بعناایت قاضی حلیله عم خود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعی
بکباله ازدواج در آورده ازین رو بدنامی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت -
چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت -
از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمه بزرگی ست در مقام تعظیم و احترام
خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مهمانداری و استمال

مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کهن برادر ایشان پاینده خان در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گشته راه قندهار پیش گرفت - و چون در آنجا رسید خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صویدار او را بدست آورده معسوس بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن حضرت او را مصحوب حسن بیگ شیخ عمری نزد قلیچ خان بلاهور فرستادند - و بعد از یکسال در پنجاب خرم عمرش بباد فغای طبیعی رفت - یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقی خان را شنیده عزم مکه را پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقی خان خیر مقدم گویان جد خود را باعزاز و اکرام تلقی نموده در حال باستقبال شتافت - و باقدام ادب گذاری پیش آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به شهر در آورد - و مسند خانی را بدو گذاشته خطبه و سکه بفرامش کرد - چون دو سال بدین وتیره گذشت یار محمد خان با باقی خان نبیره خود بی لطفی آغاز نهاده در مقام تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقی خان بودند در آمد - و در خفیه بمقام استمالت امرا و ارکان در آمده خواست که ایشان را از خود کند - درین اثنا باقی خان از معامله خبر یافته پیش از آنکه زمام اختیار از قبضه اقتدار او بیرون رود دست جد از کار کوتاه ساخته جانی محمد خان پدر خود را بسلطنت موسوم نمود - و پس از چندی که یار محمد خان و جانی محمد خان و باقی خان جملگی آنجهانی شدند معامله بولی خان باز گشته جای جد و پدر و برادر بدو رسید - آی خانم حرم باقی خان که دختر عبد الله خان بود - و سابقاً در سلک ازدواج عبد المومن خان انتظام داشت - و بکمال حسن و جمال درمیان اوزبکیه مشهور و در افواه خاص و عام بیمی قدوم مذکور بود - بکپیائت نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلی خان و نذر محمد خان

تیز دستی و بد سلوکی آغاز نهاده آخر الامر او را از بلخ اخراج کرد - و مشار الیه نخست بدرگاه عرش آشیانی چندی در ظل رعایت و حمایت آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه خشکی متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت که عبدالمومن خان ناگهان هدف قیر قدر اندازان تقدیر گردید - و از واقعه آن شیرشر انگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هرسو گرد شورش عظیم برخاست - درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده هوای سروری در دماغ خودسری جاد - و تمنای ریاست که از دیرگاه باز در کانون سینه مکذون داشت - سر بر زده نقد فرصت را غنیمتی بزرگ شمرد - و در همان گرمی از تون و قاین برآمده هرات را که تختگاه خراسان است بتصرف در آورده دم از استقلال زد - دارای دارالملک ایران شاه عباس که روزگاران در انتظار این معنی بوده فرصت مساعدت وقت و یاور ری روزگار از دست نداده لشکر بر سر او کشید - و در ظاهر هرات قلاتی فریقین روی نمود و کارزاری عظیم از طرفین دست داد - یتیم سلطان درین جنگ کشته گشته کالبدش نیز ناپدید شد - چنانچه هیچکس بر آن پی نبرده و نشانی دلخشین ازو ندادند - پاره مردم را درباره او این عقیده است که بعد از شکست زخمی خود را بیکی از الوسات رسانیده در گذشت - و دیگران گمان می برند که پس از کسر عسکر زخم دار و از کار رفته به پناه سیاه خیمه یکی از هزارجات رسید - و صحرا نشینان چون نه شناختند کما یتبعی بحالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساختند - مجمل برادرانش که در عرصه پیکار ازو جدا افتاده بودند هر یک سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقی خان با ولی محمد خان به بخارا آمده بر مسند حکومت نشست - و در اندک

خاطر شکستگان نموده موهوم راحت بر ناسور جراحت آن دل خستگان گذارند *

چون خامه بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جرئیات این سافحه فراغ بال کلي یافت - اکنون برآن سراسر است که در ذیل این عنوان حقیقت بیان چنانچه سنت سنیّه ائمه سخن و آئین گزیده ارباب این فن است - که بعنوان تقریب گذارش گفتگو را آرایش تازه میدهند - از طول سخن نیندیشیده سو جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالفعل ایالت سر ناسر ماوراءالنهر بایشان باز گشته می پردازد - و همچنین طرفی از خراج آن ولایت را نیز زبان زد کلک وقایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یار محمد خان اند - که عمزاده حاجم خان والی اورکنج دارالملک خوارزم است - مشار الیه از حاجم خان مذکور بسبب سلوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رنجیده از خوارزم برآمد - و چون بولایت ماوراء الفهر در آمد - سکندر سلطان پدر عبد الله خان نظر بفجابت و قابلیت او کرده کریمه خود را که همشیره حقیقی عبد الله خان بود بار در سلک ازدواج کشیده - و ثمره این پیوند ارجمند زود بعالم شهود پیوسته جانی سلطان بعرضه وجود آمد - و از جانی سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مہین یتیم سلطان پدر امام قلی خان و نذر محمد خان است - و سه دیگر باقی محمد خان و ولی محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار برادر مدتها بتفویض عبد الله خان در حکومت تون و قاپین و سایر ولایات قهستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندی در بلخ با عبد المومن خان پسر عبد الله خان بسر می برد - بعد از آن عبد المومن خان از غایت بی آرزویی و لجبازی که لازمه سرشت آن ناحفاظ بود - با خان مذکور

اقبال از آن مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به نگرانی نهاده روانه گشت -
 و به سردار خان و مبارز خان روهیل و ظفر خان و سعید خان و دیگر بهادران
 که همراه لشکر بودند بتاکید تمام نوشت که در ساعت متوجه غنیم شوند -
 چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید - بنابر دلیر پدش آمدن
 دلاوران که در معنی طلیعه سپاه فتح و نصرت بود - رهن و سستی تمام بحال
 او راه یافت - و مع هذا چون اکثر لشکرش المانچی و یغمائی بودند در مدت
 سه ماه محاصره کابل بتدریج پراکنده زیاده از هفت هشت هزار سوار
 باو نمانده بود این معنی نیز باعث فتور عزم و تزلزل ثبات قدم او گشت -
 لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور مطابق نهم محرم سنه هزار و سی و هشت
 هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بواحدی فرار نهاد - و از راه غوری
 در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحی بلخ
 رسانید - و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر
 مخالف گردید - بتاکید ربانی و ضم هجوم فوج رعب که از اعظم جنود
 آسمانی است روی نمود - لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبای کلیم به تعلیم الهام
 در هنگام تعیین موکب اقبال همایون فال از روی شگون یافته بود - با تاریخ آن
 فتح آسمانی موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بیست
 و چهارم شهریور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت
 هجری داخل شهر کابل شد - و حقیقت این فتح نمایان و کیفیت احوال
 عجزه و مساکین اهل شهر و حوالی کابل را در طی عرضداشت بپایه سریر
 والا عرضداشت - شاهنشاه دادگر و خاقان معدلت گستر رعیت پرور
 بغایت مؤثر گشته امر فرمودند - که مبلغ یک لک روپیه از خزانه عامره
 آنصوبه حسب الاستصواب قاضی زاهد بر غارت زنگان و ستمدیدگان آن
 ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند - و باین طریق جبر کسر آن

راه یافته از جا رفتند - و لشکر خان بعد از دو روز که برای سرانجام غله و سایر
 مایحتاج راه در مقام کدومک اقامت نموده بود موکب نصرت را کوچ
 نموده از راه انچرک که عبور از آن در نهایت دشواریست راهی شد -
 و هشت کروزه از کدومک گذشته فرود آمد - و درین منزل باوجود مبالغه
 امر را در باب توقف و انتظار کومک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد -
 و از روی عجلت بیای سرعت یکسر بارگی ناخته موضع تاریک آب را
 که دوازده کروهی خطه پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت -
 چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهی یافت - و پیشتر خبر تعیین عساکر
 ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسرداری سپه سالار اعظم مهابتخان خانخانان
 بدو رسیده بود - لاجرم بخاطر آورد که چون خلیج امواج بحر افواج از دریای
 لشکر بی پایان خدیو بحر و بر منشعب شده پی در پی میرسند - و در آن
 صورت که او را در برابر روی ستیز و پای گریز نماند - و کار از کارگری چاره
 و تدبیر در گذرد - و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابراین
 هنوز که عنان اختیار در قبضه اقتدار است - انساب آنست که موافق
 صوابدید خرد عمل نماید - و ازین مهلکه مخوفه بسلامت برآید - بالجمله
 چون ازین اندیشه خردمندانه دلباخته دست از خویشتن داری برداشت -
 و از غایت اضطراب و اضطراب بیخودانه انجم کنگش آراسته بعد از رد
 و قبول مصلحت ها آخر کار رای همگنان برین معنی قرار گرفت - که چون
 درینصورت بدین طریق باز گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح
 وقت آنست که ناچار از راه تهور در آیند - و رو بمقابل لشکر آورده آغاز
 دستیازنی نمایند - و بنابراین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام
 اسباب هزیمت بود - به کار فرمانی ادبار از دور قلعه برخاسته در موضع
 نگرانی فرود آمدند - و لشکر خان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب

میر موسی که با دوازده احدی زخمی گشت هیچکس کشته نشد - بالجمله درین مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلت امواج قاهره همه روز بعفایت آلهی و اقبال نامتناهی غلبه از جانب اولیای دولت عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخدول و مذکوب باز گشتند *

چون در اثناء طی راه خیر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکر خان رسید با عزیمتی جازم و دلی قوی و همتی راسخ تکیه بر میامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا اراده پیش رفتن پیشفهاد همت ساخت - و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجالت و سرعت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد - چون به پشاور رسید سزادار خان پسر خود را با فوجی از بندهای بادشاهی که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهی ساخت - و ظفر خان که حسب الصدور فرمان قضا نشان از موقوف خلافت تا هنگام انصراف این مهم بتوقف مامور بود او نیز از پشاور بافواج خود و پدرش بنابر استصواب لشکر خان بطریق منفلا از عقب سزادار خان روانه شد - و خود متعاقب کوچ کرده ازان مقام راهی گشت - چون بجایار باغ جلال آباد که دریک منزل موضع نیمه واقعتست اتفاق نزول افتاد - باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن مهابت خان صلاح در پیش رفتن نمی دیدند - از آنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجدد و جلالت است با اکثر عساکر کابل که بانتظار لشکر کومک دربار از همراهی ظفر خان تخلف ورزیده در چار باغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از کتلهای صعب المرور عبور نموده در گندمک که یک منزل بالای نیمه است منزل گزید - چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال وهم و هراس که درین مقام جای آن و بالاتر از آن بود در دلهای ایشان

عبد الرحمن ترنابی و عبد العزیز پسرش در خانهای معین خان و عبد الرحمن بی در مدرسه خواجه عبدالحق و یلگتوش بی در مقبره خان دوزان و سلطان زاده کاشغری در کلکنه و اوزار بی در خانه قاضی زاهد جای گیر گشته و چند روز به تهیه اسباب احاطه حصار گذرانیده بفراهم آوردن آلات کارزار پرداختند - و گاه بیگاه بدستبازی در آمده از دستبرد صدمه بهادران جان نثار سر می باختند - چون تمام ساز یورش باعتقاد ایشان مهیا شد و ملچارها پیشرفت و جواله دمدما بسروکوبی درآمد - دایره محاصره را به پرکار احاطه تنگ ساخته مرکز دولت یعنی قلعه کابل را نقطه وار درمیان گرفتند - و هر روز یورش نموده از کشتش و کوشش بهادران موکب اقبال سرها به تیغ تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت می نمودند - درین اثنا روزی میر موسی قورچی مشهور به میرگل از تابینان خواجه ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود - بانفاق چندی از احدیان آزره جری ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبکار پیش برد کار گشته از قلعه برآمد - و روی به ملچار باقی قلماق و (۱) نذرچی و منصور حاجی از بهادران نامدار مخالفان نهاد - و همگنان باسظهار یارچی یگانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستی یک دیگر یکدل و یکجهت شده چون شیران یله ازان گله روباهی چند پروا و محابا نکردند - و باوجود کثرت آن ددرویان ده دله بخاصیت صدق نیت و حسن عقیدت دلفهات نصرت گشتند - و بدار و گیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلمت عدد غلبه میگرد - در آخر امر به مدد و تأیید الهی مظفر و منصور شدند - و قریب پنجاه تن از آن مقهوران را بیسر ساخته سرکوبها را بخاک رهگذر برابر ساختند - و سایر اسلحه ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند - و از موافقان جز

چرب زبان راهی ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پیغام رسانیدند یعقوب خان بدخشی و شمشیر خان و معین خان و عبد الرحمن ترنابی از اولیای دولت و قاضی زاهد و چندی از اعیان مملکت در صفه بیرون دروازه دهلی انجمن ساخته رسولان مخدول را بدان محفل طلب داشتند - و بمقتضای عقیده راسخ و ارادت درست که لازمه حقیقت کیشی و حق اندیشی است متفق الکلمه جواب با صواب آن تزییر نامها بر وفق اراده و نه داده فرستادها را بی نیل مدعا باز فرستادند - و بجمیعت خاطر تمام تکیه بر تائید نامتناهی الهی و همراهی اقبال کار ساز بادشاهی نموده از قلت جمیعت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا نیندیشیدند - و به تهیه اسباب قلعه داری پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند - و چون نذر محمد خان را از همراهی و اتفاق ارباب وفا و رفاق پاس کلی دست داد - نخست نیت محاصره قلعه را با خود درست ساخته از پنجکروهي شهر کوچ کرد - روز پنجشنبه نوزدهم خرداد مطابق پنجم شوال سنه هزار و سی و هفت هجری بنواحی شهر و قلعه آمده از جانب پشته نهر فتح و پشته بی بی ماه رو در آمد - و قراولان موکب اقبال بر پشته ده افغانان و مقبره سید مهدی خواجه بر آمده رو بمقابله ایشان آوردند - و دلیرانه بمجاده و مقاتله در آمده تا شب بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشتند - و نماز شام که عسکر منصور نور پشت ثبات و قرار بداد غروب نموده از عالمیان رو تافت - و افواج سپاه سیاه درون ظلام عرصه را خالی دیده داد کم فرصتی و تباه سکالی دادند - درینحال موافقان بمعسکر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی قلعه نهادند - و چهار جانب آنرا محاصره نموده جا بجا مقام گزیدند - چنانچه نذر محمد خان در خانه

باقی را زخمی و مغلوب ساخته از پیش برداشت - و افواج دیگر نیز که از سایر اطراف شتافته بودند از هر سو مالشی بسزا یافته چندی از امرای نامور مثل تنگرقلی خرویش نذر محمد خان و برادر عبد الرحمن کشته گشته و نذر بهادر میر آخور را زخمی از معرکه بیرون بردند - دیگران چون دانستند که کاری از پیش نمی رود هزیمت را غنیمت شمرده با خاطر افسرده و دل مرده باز گشتند - چون نذر محمد خان دانست که این قلعه بآسانی بدست نمی آید بخاطر آورد که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خالیست دمی چند را که مغنم است غنیمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود بهر کیف بکابل رسیده بمحاصره قلعه پردازد - چون راه غور بند و چاریکاران را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سیاه سنگ آهنگ کابل نموده بشناب تمام روانه شد - و بنواحی پمغان رسید - و سنقر پمغان و للندر را که عبارت است از سدی که در تنگنای کوهسار بسنگ استوار نموده پناهگاه میسازند بهر طریقی که ممکن بود شکسته بد آنولایت در آمد - و متعرض مال و ناموس ملتجیان مذکور و سایر اهالی آن سرزمین که همگی مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و طغیان در خاک پاک اعمال دار الایمان بر افروخت - و هرچه از صامت و ناطق یافت به تحت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نیز بباد غارت و نهب بر داده اسیر بشمار گرفت - و خود را بدین مهلکه انداخته در دنیا و عقبی نکال و بنال ابدی و بدنامی سرمدی اندوخت - بعد از فراغ لوازم اسر و تاراج متوجه کابل شده در پنجگروهی شهر فروز آمد - و از راه توهلمات دور از راه نخست از در مکر و تزویر در آمده مکاتیب مشتمل بر انواع وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین به بندهای بادشاهی و اهالی و موالی نوشته همراه نظر خواجه و گل بابا و چندی از چاپلوسان

نگهداشت - چنانچه در یک نفس بیدرنگ بمحض دمدمه و انسون دم گیرای تفنگ خیل ارواح صد تن از بهادران نامی اوزبک طایفی باغی را از دار الملک بدن باغی نموده باقی را زخمدار و شکسته بر گردانید *

روز دیگر نذر محمد خان بقرارداد طمع خام ترتیب و توزک افواج مقهوره داده نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نموده سر پنجه سعی بدار و گیر کشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابلۀ عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیه اسباب پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خذلان آثار برخاسته بود خائب و خاسر برگشته بنابر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر مذکور را بسوزنش و ملامت مطعون داشته بگرمی عتاب و تندبی خطاب سرگرم ساخت - و مقرر نمود که سلطان زاده و عبد الرحمن و حاجم توقیای و تنکر قلی حاکم قندوز با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازه متوجه شوند - و اوراز بی و [۱] محمد قلی [۲] قلماق از طرف درۀ آب یورش کنند - و یلنگتوش بی و نذر بی پروانچی را از طرف بالای حصار فرستاد *

بامداد روز سیم اردی بهشت موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور با سایر سران الوسات از میدان هزاره گرفته تا صده همگی در پیشرفت کار یکدل و یکجهت گشته بیکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند - و سلطان زاده و غیره کونا کشیده دلیرانه خود را بدروازه [۲] [اول] رسانیدند - خنجر خان به نیروی ذاتی و کارگری اخلاص خالص از همگنان حسابی برداشته باندک فرصتی چندی از مقهوران را بر خاک هلاک انداخته

روز افزون و امثال اینها مشمول عواطف بادشاهی گشته با جمعی نثار
از منصبداران و احدیان که عید آنها زیاده بر بیست هزار سوار جرار بود
بهمراهی آن سپه سالار اعظم تعیین پذیرفتند - و معتقد خان به بخشیدگی
و واقعه نویسی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت
و خنجر موع و اسب و فیل و نقاره بر کام خاطر فیروز شد - و چون مهاتخان
خاننخان با همراهیان بنواحی سهند رسید - و خبر فرار اوزبکان تیره روز
شنید - از همانجا حقیقت بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نموده از موقوف
خلافت بمعادوت مامور شد - و معتقد خان بنابر فرمان جهان مطاع بلاهور
شدافت که بیگمان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکانی
را بدار الخلافه رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی نیل مقصود برین
نهج بود که چون آن نامعامله فهم بنابر عدم تدبیر و تامل در عواقب امور
بسرحد ولایت کابل رسید - نخست بنواحی ضحاک و بامیان در آمده تسخیر
قلعه ضحاک که حصاری بدان سختی و دشواری در آن سرزمین کمتر
نشان میدهند پیش نهاد خیال محال پژوه ساخت - و عبد العزیز خان پسر
خود را با عبد الرحمن بی دیوان بیگی و اتالیق او و حاجم توقیای با چندی
از بهادران کار آزموده روزگار فرسوده برای محاصره حصار پیشتر راهی ساخت -
و خود نیز از عقب روانه شد - خنجر خان ترکمان قلعه دار ضحاک وقتی
خبر یافت که قشونها و لشکر منقلا خود را بدروازه اول رسانیده بودند -
باجود عدم تهیه اسباب قلعه داری بر عون و صون الهی و بتائید اقبال
بادشاهی توکل نموده شجاعت ذاتی را کار فرموده و با معدودی چند
از خویشان و برادران خویش بمداغه و مقابله پرداخته داد مقاتله و مجادله
داد - و بضرب ^(۱) بادلیج و زبنورک و زن مرد افکن روی آن تباہ رایان

(۱) بادلیج معرب بادلش است - که قسمی از توپ است *

شایسته عبور از آنجا میسر نیست بآهنگ کابل راهی شد - چون افغانان واقعه طلب خصوص آنریدین اهومن سرشت که همواره در تنگی کار اظهار اطاعت می نمایند - و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهویی خویش ظاهر می سازند - ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته بمقام انتقام در آمده بخاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند - اتفاقاً در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدنی از راه کوتل گذشته بود بدنالد لشکر بر خوردند - و خود را بر باز ماندگان و گرانباران از پیادگان سپاه و عمله و فعلة اردو زده برخی از احوال و ائقال را بتاراج بردند - خان مذکور با حال تباه و دشواری تام به پشاور مراجعت نموده تلافی و تدارک این معنی بروقت دیگر حواله نمود - خبر این چشم زخم وقتی بمسامع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو روزگار بر سرپر سلیمانی عالم قرار یافته بود - و از جلوس اقدس آن قایم مقام جانشینان حضرت خیرالانام غبار آشوب و شورش برخاسته فرو نشسته - بنابر آن خواجه ابوالحسن ^۱ [مهمندی] مخاطب به لشکر خان را که بقدم خدمتگاری و وفاداری امتیاز تمام داشت بتقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه پیشتر مذکور شد - هقوز او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان ولایت کابل و معاصره نمودن قلعه از عراض منهبان آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا نه مراعات حزم و احتیاط و ملاحظه عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است - سپهسالار مهابت خان بهادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سست خرد نامزد فرمودند - و چندی از امرای دیگر مثل راؤرقن و راجه جی سنگه و راؤسور و سردار خان و شیروی و هیله و سید هزبرخان و سید عالم و نظر بهادر خویشگی و راجه

و تأیید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و استقاع سپرد - در همان زودنی با لشکر خدلان اثر مشتملبر المانجی و نوکر که عدد ایشان به پانزده هزار سوار میکشید راه کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد میمنت حضرت جنت مکانی خدمت صاحب صوبگی کابل بخواجه ابو الحسن نامزد شده بود - ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور آن صوبه قیام و اقدام می نمود - درینوقت باندک مایه مدتی قبل از آنکه قضیه ناگهانی رو دهد بعکسب اتفاق برسر پسر اعداد بدنهاد سر گروه افغانان لشکر ظفر اثر کشیده در دره خرمانه از اعمال تیراه کار بروتنگ ساخته او را در مضیق قبل داشت - و نزدیک بود که یکبارگی مستاصل سازد که ناگاه خبر شفقار شدن آنحضرت رسید - لاجرم ظفر خان بحکم مقتضای وقت دست از باز داشته همت بر ناگزیر حال گماشت - و باوجود آنکه از بندهای معتمد بادشاهی که در کابل بودند خاطر جمع داشت - از روی عاقبت اندیشی چندی از امرای کار آزموده مثل یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و عبد الرحمن ترنابی و معین خان بخشی و غیر اینها را بنگاهبانی قلعه فرستاده خود به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق ییلاق و قشلاق در کابل و پشاور بسر می بردند درینوقت اراده کابل نمود - چون افغانان مکرر آرزو مالشی بسزا یافته بودند درین صورت بحکم غرور که خاصیت این نوع امور لازمه امثال این احوال است - و جز بمیامس تأیید حضرت ذوالمنن از غایله آن ایمن نتوان بود گمان آن نداشت که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن ثیله اندیشان جا کند - چه جای آنکه خرگنی ناشعجار از ایشان سر بزنند زن - ازین راه خاطر جمع ساخته و بواسطی رعایت طریقه احتیاط فرموده باندک مایه مردمی از راه گریوه تنگ خیبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعی و تورک

حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسید بد آنچه رسید - چنانچه
در مقام خود عنقریب زبان زد خامه و قلیع پرداز خواهد گشت *

بیان توکلتان نذر محمد خان والی بلخ بحوالی کابل و معاودت نمودن به کمال نومییدی و خجالت و ذکر سر جمله احوال او و برادرش امام قلی خان والی توران

چون حضرت جنت مکانی ازین جهان گذران در گذشته اورنگ
جهانبانی را بدین صاحبقران سعادت قرین و سر و سرگروه سرداران روی زمین
باز گذاشتند - و درینوقت آنصاحب وقت و خدایگان زمان در جنیر دکن
تشریف داشتند - و هنوز عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار نگرفته بود -
بنابر آن بسبب وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام فترت و لازم ماهیت
امثال این اوقات است - خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت
راه یافت - و رفته رفته از زیاده سری و پیش طلبی غرض پرستان نظم و نسق
معاملات سرحدات مختلف گشته کار بدان کشید که رتی و تنق مهمات ملکی
و مالی مهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والی
بلخ چون گمانی آن نداشت که باین زودی جلوس پایدار سرمایه قیام قواعد
سریر خلافت و قوام امور کارخانه سلطنت خواهد گشت - لاجرم ناعاقبت
اندیشی که لازمه افراط شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده
از سستی خرد بخاطر آورد - که چندانکه عرصه خالیست فرصت وقت
غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و مضافات آن ترککار آورد - و باوجود
آنکه امام قلی خان والی توران همین برادر او بمنع کوشیده درین باب مبالغه

دوگانه نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در باز گشتن نیز از کثرت درم و دینار که از طرفین برخلاق نثار میگشت - عالمی سیر چشم فوز تمنا شده نقد مراد در جیب و کنار آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب همت خانی و شاه بیگ اوزبک نیز بخطاب خانی سر افزای یافتند - چون خواجه قاسم بخطاب صفدر خانی اختصاص یافته بود - بنابر آن صفدر خان رضوی را که لشکری نام داشت و پسر میرزا یوسف خان ست - بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریا خان روهیله که از تربیت یافتهای ایام شاهزادگی بود - در جفیر از سعادت ابدی رو قافته جدائی گزید - و باین بیوفائی کفایت نکرده در برهانپور به تشدید مباحی خلاف و نفاق با خان جهان لودهی اتفاق نموده - باوجود این مایه تبه رایی و سیاه روئی اعتماد بر عفو جرایم شاهنشاه دین پرور کرده او بدین درگاه آورد - چون درین روز در مقام معذرت خواهی و عفو طلبی در آمده در میان زمره اهل عصیان شرمزده و سرافکنده ایستاده بود - لهذا آنحضرت جرمهای جنایات بی اندازه او را بباد بی نیازی از انتقام بر داده کوردهای او را ناکرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزار و سه هزار سوار سر افزا فرمودند - و خواجه ابوالحسن از لاهور آمده ملازمت نمود - و بمنصب پنجهازاری ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره واسپ و فیل عز افتخار یافت *

و سی و درم خورداد جبهار سنگه بغدیله توهم بیجا بخود راه داده به سلسله جنبانی و ازون طالعی و تیره روزی از سعادت جاودانی یعنی بندگان درگاه روگردان شده بی سبب ظاهری سر به وادعی فوار نهاده رو بمغر و مقرر خود نهاد - و بتحریرک نج اندیشی و سفاهت منشی ابواب شقاوت و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکباره رواج درگاه عالم پناه بر تافت - و ازین

و پنجم اردی بهشت مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی نمود -
 اگرچه بحسب ظاهر صفوتکده باطن انور خدیو هفت کشور از الم مکرر
 گردیده جمیعت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید - و لیکن بنابر آنکه
 در تشیید مبانی ثبات و قرار آن سرور به نیروی قائید آسمانی با خویشترن
 داری و تمکین صاحبقرانی یاور افتاده - لاجرم در عین این سانکه ملالت
 افزا تحفظ و تمکین ورزیده با کمال ملال خاطر به صبر گذرانیدند *

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو ب خطاب مرتضی خان و عنایت
 خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روییه نقد سربلندی یافته بمنصب
 چهار هزاره ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه داری ولایت
 تته که سابقاً به شیر خواجه مفعوض شده بود - و او در اثنای طی راه مرحله
 پیمای وادی رحلت گشته سرافراز گردید *

شب یکشنبه یازدهم خرداد هلال خجسته فال شوال بمبارکی جمال
 نموده بشارت قدوم طرب لزوم عید سعید رمضان به منتظران رسانید - و از
 روی تحریک طرب و نشاط بگوشه ابروی دلجوی روزه داران و پرهیزگاران
 را بافطار و شاد خواران همگی انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود -
 بامدادان که جهانی بکشاده روئی چنین مبین صبحدم و شگفتگی پیشانی
 نورانی نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتی پناه نهاد - و روزگار چون بار یافتگان
 دربار گردون اعتبار و کامروایان دیدار مغیض الانوار صاحب روزگار داد نشاط
 و طرب داد - بادشاه دنیا و دین پناه بعد از ادای مراسم این روز بهجت
 افروز احیای سنت سنیه حضرت سید المرسلین و متابعت طریقه انیق
 خلفای راشدین و ائمه دین متین نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ
 عیدگاه فرمودند - و خوانهای مالامال زر در تمام راه بر اهل زمان افشاندند -
 چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگاه عالم و عالمیان آذین تشریف بست -

و استحقاق را از نظر انور بگذراند - که اگر بالفرض پربشان روزگاری بنگاه بی طالعی و حرمان نصیبی خود از عموم و شمول فیض این دولت جاوید نومید مانده باشد - در خور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قری و مزارع بعنوان مدد معاش تجویز یابد - درین ماه خصوصاً و شهر رمضان هر سال عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پربشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر ساخته سی هزار روپیه بر ایشان بخش کند - و هم چنین در ایام مولود مسعود دوازده هزار روپیه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز لیلة المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال این دستور را مرعی دارند *

روز چهارشنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردی بهشت جشن عید قدوم سعادت لوزم شاهزاده فرخنده مقدم سلطان دولت افزا بعرضه عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت بجهت افزایش سرمایه عیش و عشرت جشنی عظیم و طوی بزرگ بزیب و زینت خاطر فریب ترتیب یافت *

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دارفانی

به سرای جاودانی

دیرینه آئین این کهن دیر بی بقاست - و رسم معهود این پیغوله رنج و بلا که لذت هر عافیتی را عاقبت الم و مصیبتی در پی می باشد - و انجام هر سور این غمگده البته بسوگواری می پیوندد - و ازین راه در عین اینکال که گزند چشم بد روزگار از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت پایدار دور بود - و آسیب دست برد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - ناگاه قضیه نامرضیه شاهزاده جهانیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست

در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بتازگی درین ماه و بیان بوخی سوانح دیگرو

بادشاه دینی و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان معاش
کند - و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان کشاده عالمی را از میامن
بخشش کمال آسایش بخشد - المنة لله که بشیوه ستوده سخا و جود که
ذات کامل لصفات آنوسيلة ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه مانند
جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در
باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال
انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته -
بی تکلف قطع نظر از ادای حق اخلاص و ارادت که لازمه خداوند شناسی
و مرشد پرستی است میگویم که سواى آنچه بعنوان یومیة ضعفا و عجرة
و ایتم و عجایز و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته - و وراى آنچه
نقد از خزانه عامره عمرها الله تعالى به نیازمندان هفت کشور که احرام
طواف این قبله اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته
بمذتهای مطالب فایز میگردند بر سبیل انعام عطا می شود - اگر از روی
تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که بخراج ایران و توران برابری
میکند بعنوان اقطاعات و سیورغالات علما و صلحا و ارباب عمایم و اصحاب
سعادت و ائمه مقرر گشته نزدیک است که هفوز دور از راه سخن کرده باشم -
مجملا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدور از سرنو حکم با مبالغه
و تاکید تمام زیور صدور یافت - که همواره فقرا و مساکین و ارباب رجوب رعایت

زده گشت - رشید خان انصاری از جاگیر بسعادت ملازمت رسیده به عنایت خلعت و منصب سه هزاری ^۱ [هزار] سوار و علم راییت افتخار بر افراشت *

یازدهم سید هنر خان از بارهه آمده بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیاب مراد آمد - و اسد خان معموری از برهانپور رسیده چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - و بمنصب در هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید *

سیزدهم مهابتخان خانخانان از تغیرخانجهان لودهی به صاحب صوبگی دکن و خاندیس و هزار و سرداری افواج منصوره کومکین آن بلاد سرافراز گشت - و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدانجا رفته تا رسیدن پدر بهرداخت مهم نسق و نظام امور آن صوبه پردازد - و میرزا عیسی ترخان که بصوبه داری تکه تعیین گشته چون حسب الاقتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیرخواجه نفویض یافت - از راه معاودت نموده بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرافرازی یافت - و مخلص خان ولد احمد بیگ خان کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جعفر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بلند مرتبه شد *

از سوانح این ایام خواجه عبد الرحیم جوئیاری که بسبب طغیان مرضی که از قدیم داشت از جهان گذران در گذشت - حضرت جهانبانی از روی قدردانی و نوازش و مهربانی علامی افضل خان را به پرسش و دلجوئی خلف الصدق خواجه مرحوم صدیق خواجه دستوری دادند - و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیت مشار الیه را همراه خود بانجمن اشرف آورد - آنحضرت بزبان مبارک نیز مراسم پرسش و لوازم تفقد بجا آوردند *

روزگار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص و عام و تمام در و بام قلعه دارالخلافه چراغان شد - چنانچه در برابر فروغ آن چراغان گیتی افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جنب ضیای آن پرتو انوار روشنان چرخ اخضر چون چراغ مفلس دل مرده می نمود - چندانکه از فرط روشنی آنشب کجۀ نور عاریتی ماه تابان گل کرده - بلکه از پرتو اشعه آن مشعل های نور افشان بخیه تیره دلپی خیط الشعاع مهر جهان افروز بر روی روز افتاد *

چهارم اردی بهشت ماه قاسم خان و راجه جی سنگه با فوجی نمایان از بندهای بادشاهی بتادیب زیاده سران مهابان و مضافات آن حدود نامرد گشتند - و در همین روز راجه ججهار سنگه بندیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آسمان نشان فرق رفعت بر افراخت - و هزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر و یک زنجیر فیل کوه شکوه بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عطای جمدهر با پهلوتاره مرصع و علم و نقاره اختصاص یافت *

هفتم ماه مذکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و هفت آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیه شگفته بهار گلشن جاه و جلال و گزین ثمره نهال اقبال ثریا بانو بیگم رسیده از تاب تب عوارض و تف سموم اعراض آن آبله بر آورد - و از شدت آن عارضه درس هفت سالگی به گلگشت ریاض هشت بهشت خرامید - و از غبار انگیزی اندوه و ملامت که لازمه اینفکالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشی صفوتکده خاطر اقدس نشسته آخر برشح فشانی سحاب فیض تائید ربانی و تمکین آسمانی برخاست - و بجلا کاری صیقل مواعظ و نصایح حکیمانه خدیو زمانه رنگ وحشت و الم این مصیبت از مرات ضمیر انور مہین بانوی هفت کشور

به علي عرض مي رسد - و اين جمع نبي شان كه نسبت عالي و حسب والا دارند - دقائق اعتبار ايشان در ولايت ماوراء النهر بدرجه ايست كه ساير خواجگان سلسله هاي ديگر به پيشوايي ايشان اقرار دارند - مجعلا درين روز بمقتضاي عفو ذاتي كه لازمه شيمه كريمة آنحضرت است حسب التماس خواجه مذکور بخشايش جریمه عبدالله خان فيروز جنگ كه از دير باز در زندان پاداش كردار پاي بند قيد مكافات اعمال ذميمة بود مورد مراحم بادشاهانه گشت - و ياقوت خان حبشي از اعيان نظام الملک كه در پايه اعتبار با عنبر كه نظام الملک دست نشان او بود يكدرجه داشته با او دم از برابري و همسري ميزد - و چندي پيش ازين داخل بندگي درگاه شده بود - بعنايت خلعت و اسپ و مرحمت علم و نقاره بدرجه والا پايگي رسيد - و رايسنكه واد راجه بهيم مخاطب به مهاراج كه بالاترين خطابهاي عمده راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بنابر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده بخطاب راجگي و منصب دو هزاره هزار سوار و عنايت خلعت و سرپيچ مروع و اسپ و فيل و پانزده هزار روبيه بپايه قدرش افزودند *

سي و يكم فروردي ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان كه شبش بليلة البرات معروف است و از شبهاي متبرک سال بكمال عظمت و بركت امتياز دارد مطابق افلاك - و بنابر آنكه مظهر اجابت دعاست - و بتقدیر مهندسان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق ساير خلائق در آنشب تفصيل مي يابد - نزد صلحا و اتقيا قدر و منزلت ليلة القدر دارد - و سحر خيزان پرهيزگار و خورشيد سواران شب زنده دار اين شب ميمنت افروز را بعبادت و احيا بروز مي آورند - مبلغی گرانمند بمستحقان مرحمت فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شبستان

بیکران که درین روز نشاط آمود در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرم سرای خلافت از جواهر و مرمع آلات و زیور بظهور آمد سوای آنچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود بتفصیل مذکور میگردد - موازی پنججاء لک رویه جواهر به نواب مهد علیا و بیست لک رویه جواهر و زیور به بیگم صاحب و پنج لک رویه جواهر بجمیع شاهزادهای والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخنده تا روز شرف اشرف عنایت شد از جواهر و مرمع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر و مرمع و فیل و اسب و نقد از اشرفی و رویه بیک کور و شصت لک رویه کشید - چنانچه ازین جمله سی لک رویه بامرا و سایر بندها و باقی به نواب مهد علیا و سایر شاهزادهها انعام شد *

نوزدهم فروردی ماه که روز شرف آفتاب بود - ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر امرا و ارباب مناصب عالی بدرجات متعالی رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر منصب آصف خان که سابق هشت هزار سوار هشت هزار سوار دو اسبه سه اسبه بود افزایش پذیرفت - و خواجه والا قدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جانب امام قلی خان والی توران بخدمت حضرت جنت مکانی آمده بود و از عظمت مکانت در خدمت آنحضرت بجای رسیده که بسعدت رخصت جلوس در مجلس اقدس امتیاز داشت - از دار السلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بتخلعت و چار قب زردوزی و انعام پنججاء هزار رویه نقد اختصاص یافت - و انواع انعام و تکریم و اعزاز و تعظیم که درین سلسله علیه نسبت بهیچ یک از اکابر دین بظهور نیامده بود درباره خواجه مذکور که از سلسله خواجگان بزرگوار جویبار است - و بسی و دو واسطه به علی بن امام جعفر صادق معروف

و نفوس ساختند - و چندین جا تخت‌های مرصع و سرپوش‌های زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساط‌های مصور و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگار خانه چیدن گردانیدند - و در دیوار انجمن همایون را بانواع اقمشه هر دیار پیوسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم درین روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق چهره‌که والا طلوع نموده زبان بحمد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بخشایش برکشودند - اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه با یراق و ماده فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را بصاحب صوبگی کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز فرمودند - و فوجی آراسته از سادات بارهه و مغول و افغان از بقدهای بادشاهی که عددشان با تعیناتیان کابل بیانزده هزار سوار میکشید بهمراهی او تعیین گشتند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشاهزادگی از حویلی خان مذکور بنصرف در آمده صرف مصارف شده در لک روپیه روز جلوس مرحمت گشته بود هشت لک روپیه باقی درین روز عنایت نمودند - و همدرین روز بهادر خان روهیله بجایگزینی کالپی و مخلص خان بقلعه داری و فوجداری نوروز و راجه بهارت بندیل به فوجداری اٹار و مغول خان به نگهداری کابل^(۱) و احمد بیگ خان بجایگزینی سیوهان امتیاز پذیرفتند - میر فاضل بمنصب هزارگی ششصد سوار و ملا مرشد شیرازی بخطاب مکرم‌تخان و خدمت دیوانی بیوتات و منصب هزارگی دو صد سوار اختصاص پذیرفتند - دیوانی سرکار نواب مهد علیا بحکیم جمالا و منصبش از اصل و اضافه هشتصدی ذات دو صد سوار قرار یافت - و از جمله عطای

(۱) در بادشاه نامه این مقام بسو کابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۱ - حصه

سواغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک که تا قیام قیامت به تمکین واستقامت قویں و مقرون و از زوال و تنزل مکرور و مصون باد

سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پذیرای بخش حیات اموات عالم نبات
 نه گهزی و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سی
 و هفت هجری سپری گشته تشریف تحویل اشرف از کاشانه حوت بطرب
 خانه حمل مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادی و مبارکباد سال
 اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اهتمام آذین جشن
 نوروزی گذاشت - و بام و در هفت کشور را در پرند زربافت نور گرفته
 آرایش فضای باغ و بوستان و تزیین صفحه زمین و زمان را به سبزهکاری
 قوای نامیه تفویض نمود - حسب الامر قرة العین نیر اعظم چشم و چراغ
 دودمان صاحبقران معظم صحن خلص و عالم دارالخلافه انبر آباد از آذین
 جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیروای تزیین لیل و نهار آمد - و بارگاه
 دلبادل که همانا نسخه فلک اطلس است - و بسعی و تلاش سه هزار فراش
 چابکدست ترفع آن باضم هزار گونه جرثقیل و نصب صد منصوبه و حیل
 دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایه آن خرگاههای عالی که مشبکهای
 سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کوده آنها
 به پوششهای مخمل زربفت و زردوزی آراستند - و جابجا چترهای مرصع
 بجواهر گرانبایه و مزین بسلسلههای لالی آبدار و علاقههای در شاهوار
 بر افراخته روکش قبه فلک ثوابت و مرسله مجرّه خوشهای عقد ثریا

حکیم الملک و پنج هزار روپیه نقد بوسم انعام اکرام پذیرفت - بهاریداس کچھواہہ بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجہ روز افزون هزار و پانصدی ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم خوشحال ولد حکیم ہمام بمنصب ہزاری سہ صد سوار و راجہ گردہر بمنصب ہزاری پانصد سوار و خلعت و میر ظہیر الدین برادر میر میدان ہزاری ذات و چہار صد سوار و خلعت و سہ ہزار روپیه نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاہرخ ہزاری چہار صد سوار و خلعت و شریف خان ہزاری ذات و دو صد سوار و خلعت و فخر الدین احمد ہشت صدی سہ صد سوار و خلعت و خطاب تربیت خان و مروت خان ترکمان مقتصدی ذات و دو صد سوار و خلعت و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدی صد سوار و خلعت سرافزازی یافتند *

ذکر باقی سوانح این ایام جانسپار خان ترکمان از دکن آمدہ بدریافت ملازمت اشرف سعادت دوجہانی اندوخت - و بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسب و فیل و علم و نقارہ و صوبہ دارئی الہ باد لوای اقبال افراخت - راؤ رتن ہادہ با پسران و خویشان از وطن خویش رسیدہ جبہٴ اخلاص را بغبار سجدهٴ آستان آسمان نشان صندل دولت کشیدہ بمنصب عالی پنجہزاری ذات و سوار و عاطقت خنجر مرصع و اسب و فیل و علم و نقارہ آوازہٴ عزت و رایت رفعتش بہ بلندی گوائید - و در ہمین روز ارادتخان میر بخشی بسلسلہ جہانگیری اقبال آسمانی بدیوانی کل کہ عبارت از وزارت کل ممالک محروسہ است و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق خان از تغیر مشار الیہ بخدمت میر بخشی و مرحمت خلعت مقرر گشت *

صادق خان بمنصب چهار هزارى ذات و سوار و خلعت و خنجر مرع و علم اعلام امتياز بر افراشته بعنايت نقاره نوازش پذيرفت - و خواجه باقى خان مخاطب به شير خواجه بمنصب چهار هزارى ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرع و علم و نقاره و اسب و مرحمت صوبه تته سعادت پذيرگشت - و مير حسام الدين انجو بمنصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرع و اسب و فيل و علم تارک افتخار بپرخ دوار رسانيد - و شاه نواز خان ولد ميرزا رستم صفوي بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار و عنايت خلعت و خنجر مرع و اسب و علم گران قدرى والا مقدار يافت - مير جمله بمنصب سه هزارى هزار و دويست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرع و اسب و علم ارجمندي ابد و سر بلندي سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه هزارى هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسب سرافراز شد - موسويخان بمنصب سه هزارى هفتصد و پنجاه سوار و تفويض منصب جليل القدر صدارت برقرار معهود فرق عزت بفرق دان افراشت - خواصخان بمنصب دو هزارى هزار و پانصد سوار و خلعت و اسب و فيل اختصاص يافت - مخلص خان بمنصب دو هزارى ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرع و اسب و فيل و علم امتياز پذيرفت - الله ويردي خان ترکمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزارى ذات و سوار و خلعت و خنجر مرع و اسب و فيل سعادت پذير شد - چون مير مکي از قدم خدمت و صفای عقيدت دريغولا بخطاب معتقد خان سرافراز گشته بود لهذا مشار اليه خطاب الله ويردي خان يافت - آتش خان حبشي بمنصب دو هزارى ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سرلندي يافت - حکيم ابو القاسم گيلاني بمنصب دو هزارى ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب

با پهلوتار و قیمتی و دو سر اسب عراقی و عربی مزین بزین و لکم
مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقه فیلان ایام شاهزادگی بوده
با ماده فیل مقلی بساز نقره و شمشیر با پردل مرصع بقیمت یک لک
روپیه که حضرت جغت مکانی برسم جلدوی فتح دکن بعضرت خلافت
منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمه مراحم بادشاهانه شد - و تسلیم
منصب هشت هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسبه سه اسبه فرموده
صاحب صوبگی پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند -
و بعنایت علم و نقاره و تومان و طوغ سرافتنخارش بلوچ عیوق برافراشته
بیایه وکالت مطلق که بالا ترین مناصب است و رفیع ترین مراتب
سرافراز و ممتاز ساختند - و مهر اورک که همانا باعتبار نام اکرم و اسم عظم
حضرت سلیمان مکانی هم عصر خاتم معظم سلیمانی است - و مدار تفضیل
مناشیر و تمشیت امور کلی و جزوی ملکی و مالی این کشور اکبر بدان
آصف عهد سپرده بتازگی مرتبه آصفی صوبی و معنوبش بخشیدند -
مجملا مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال
از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کده
همایون بمنصه شهود جلو نمود نموده - و سر جمله آن عواطف بیکران
اختصاص بخشیدند آن والا جناب است بخطاب عمو که تاج جمیع اسامی
و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص نصاب اعظام و اجلال
آن عضد الخلافت به نهایت مرتبه کمال رسید و بدین مایه سرشار سرمایه
مباهات ابدی و ماده افتخار سرمدی این سلسله تا روز نشور آماده گردید -
بعد آن شایسته خان خلف آن خان منیع مکان سعادت بساط بوس پذیرفته
بمنصب پنجهازری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر
مرصع و شمشیر مرصع و علم و اسب و فیل بلند آوازی یافت - آنگاه

النصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشی و سعادت منشی
وظایف احترام و اکرام این عالی مقام کما یغنی بجا آورده هفت صد مهر
و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق بنظر اقدس
درآوردند - چون نظر انور آن منظور انظار عنایت آفریدگار از دیدار شاهزادهای
والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبه افراط محبت و اقتضای استیلا
شدت شوق خویشدن داری را درمیانه راه نداده بیخودانه از جا در آمده
یک یک را تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید از معانقه آن تازه گلهای
گلبن امید رایحه مزید حیات جاوید بمشام آرزو میسرسانیدند - بعد از آن دستور
اعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بندگان و لوازم پرستاری
زیاده از وظایف معهوده بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر
و موازی این بصیغه تصدق و خوانی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم
نثار از نظر انور گذرانید - شاهنشاه مهربان قدردان از راه جوهر شناسی گوهر
کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافی عقیدت
را ببالای چهره والا که معراج ترقی بخت بلدان و اوج رفعت سعادت
مقدان است - طلب فرموده بعنایت رخصت قدمبوس اقدس اختصاص
دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سپاه سالار
را که سرشار نشه هوا خواهی بود بهر دو دست اقدس برداشته سر بلند
صوری و معنوی بخشیدند - و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع
نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبه صورت نموده آن شایسته مراسم
بی پایانرا باغوش نوازش و عاطفت درآوردند - و انواع دل جوئی و تفقدی
گوناگون بجا آورده در باب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید
که باعث حیرت نظارگیان شد - پس از آن بسروپای خاص اختصاص
بخشیده آنگاه چارقب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع

فیروز شده از ثبوت ملاقات اولاد قدسی نژاد و والد والا قدر و والدی ماجده تا بوقت شام خوش وقت و شاد کام بوده - چون صدر نشین طایر چارم آهنگ شبستان مغرب نمود - و شاهد زمانه برق مشکام ظالم بر رو فرو هشت - نواب مهد علیا با سایر حجاب گریزان نقاب عصمت مسند نشین عمارت های زرکار و محفهای گوهر نگار گشتند - و بدولت سرای خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب افروز شبستان سلطنت شدند *

روز دیگر که عبارت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسب الحکم باستقبال آن شهسواران عرصه دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت در رکاب دولت روانه درگاه گیتی پناه شدند - و شاهزاده های کامگار و سپه سالار نامدار بآئین شایان و تورک نمایان داخل دولتخانه دارالخلافت گشته خواستند که سعادت اسلام عتبه کرسی مرتبه اندوزند - خدایگان عالم و خدای روزگار مانند آفتاب جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهروکه عالم و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بتازگی عالم آرا و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر سحاب خلافت کبری گزین نوابه حدیقه سلطنت عظمی بادشاهزاده نیکو محضر بلند اختر شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یک هزار مهر و یک هزار رویه بعنوان نذر و موازی این مبلغ بطریق تصدق از نظر انور گذرانیدند - بعد از آن شاهزاده عالی قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم سده خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه مهر و هشت صد و پنجاه رویه برسم نذر و مساری مبلغ مذکور بصیغه تصدق پیش کردند - آنگاه شاهزاده والا جاه سراپا خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام

بادشاهزاده‌های کامکار باهنگ در یافت سعادت بساط بوس با سایر سپاه
 نصرت پناه و جمیع خیل و حشم بقاریخ نوزدهم اسفندار مطابق غره شهر
 رجب سنه هزار و سی و هفت هجری از لاهور روان شده - چون کوکبه
 جاه و جلال آن فرخنده کوکب بروج اجال را در نزدیکیهای دار الخلافه
 اتفاق نزول افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول
 که در مدت دوری صوری از ملازمت قبله حقیقی و خدای مجازی
 خویشتن حرمان نصیب و بی شکیب بودند بنواحی آن مصر عرت رسید -
 حضرت مهد علیا ممتاز زمانی بحکم استیلا شدت اشتیاق که لازمه
 بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است - به نواب قدسیه القاب
 بیگم صاحب و نور دیده خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالی
 مکانت والا مکان حسب اجازه سلیمان زمان بقصد استقبال والدین
 مکرمین و دریافت لقای فرخنده شاهزاده‌های همایون قدم عیسی دم
 متوجه شدند - و از آن سوخان جمشید مکان آصف خان در خدمت
 شاهزاده‌های اقبال مند از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون
 قطعه بهشت سر مشق ارباب عشرت است - پا در رکاب سعادت آورده در
 اثنای راه در سرپرده که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده
 نموده بودند - اقتران نجوم سعادت لزوم فلک دولت و اقبال و اجتماع سعود
 آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب مواصلت دور افتادگان در آن وقت
 مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد - شاهزاده عالیقدر کامکار از
 لقای فرخنده آن ولیده عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت
 اندوز شده از پرتو ملاقات نیر و برج عصمت و دره فاخره درج عظمت یعنی
 همشیره ستیوه و سایر بیگمان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند -
 و آن حمیده ستیری چند فرشته محضر خصوص ملکه عهد بر مراد خاطر

و هزار سوار سر بلند گردید - و حسب الالتماس نواب ممتاز الزمانی از سر نو رقم عفو بر مصیقه جنایت و جریده جرم سیف خان کشیده منصف او که چهار هزاری ذات و سوار بود بر قرار ماند - و بیست و چهار هزار رویه سالیانه حکیم رکنای کاشی متخلص به مسیح مقرر گشت *

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت بسعدت

ملازمت اشرف و کامگاری پذیرفتن

عضد الخلافت آصف خان باین

موهبت عظمی در رکاب سعادت

آنشم سواران عرصه نامداری

ای خوش آنروز که مترصد سالها از محنت انتظار برآمده دیدی
امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حیداً طالع بلند چشم برراهی که
بعد از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق
این سیاق انجیح مراد شاهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائی خان
آصف صفات آصف خان است - که عمرها نقد گرامی عمر صرف برآمد
این مطلب اعلی و تحصیل این کام نامی نموده بود - و قوتها بدعای
شام و سحر این مراد خدا خواه از خدا درخواست - اتفاقاً در آخر کار
مدعای خاطرش بر وفق استدعا برآمده سهم السعادت دعوتش بر هدف
اجابت کارگر آمد - چنانچه همین والا در دارالسلطنت لاهور آوازه توجه قبله
سعادت و وجه ارادتش یعنی موکب اقبال حضرت ظل الہی بقرارگاه سریر
بادشاهی که آویزه گوش ماه تابماهی شده بود - گوش زد و هوش ربای او
گشت - و از سرنو تارک دولت انراخته و چهره اقبال بر افروخته در ملازمت

جواهر و فیروزه سامان نموده بپایه سرور آسمان نظیر ارسال داشت - و آن سید جلیل القصب بر سبیل تعجیل معاودت نموده درین روز از ملازمت سعادت اندوز گشت - و پیشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانیده بمنصب چهار هزاره دو هزار سوار و خدمت بخشی گیري دوم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و قلم و دوات مرصع و خطاب اسلام خان از سرنو مفتخر و مامور شد - چون بعرض مقدس رسید که رانا کرن آنجهانی شد - و جگت سنگه پسرش از مدتها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر انتساب بود - و فروغ اطاعت و ارادت از ناصیه اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور می داد - بنابر آن بعنایت آن حضرت از سرنو جبهه بختش بداغ عبودیت یعنی تیکه که بهندی زبان عبارت از قشقه راجگی است زیفت پذیرفت - و به تجویز اشرف بر بساط جانشینی پدر تمکن یافته بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار و سایر ولایاتی که در تصرف پدرش بود برو مسلم گشت - و بمرحمت سروپا و گهلو مرصع و شمشیر مرصع و اسب و فیل که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود مصحوب راجه بیر نراین ارسال یافته سرافرازی جاوید پذیرفت *

چهاردهم اسفندار افضل خان که از فضل پروران فضیلت گد شیراز است - و در هوش گزینی و فنون علوم رسمی از سایر اهل روزگار امتیاز تمام دارد - به دارالسلطنت رسیده بمنصب چهار هزاره ذات و در هزار سوار و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و اسب و فیل سرافراخت - و از پرتو تفویض میر سامانی بر قرار معهود چهره اعتبار بر افروخت - و در همین روز راو دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر مدار رسیده چراغ دوده خویش از پرتو نظر عنایت اشرف بتازگی بر افروخت - و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدی ذات

سفلی او و اولادش درمیان راجها و رایان این سر زمین بل روی زمین تا دور دامان قیامت سر بلند خواهد بود - از جود هیور وطن خود رسیده جبین بخت بزمین سائی عتبه سدره مرتبه رسانید - و بمنصب پنج هزاره ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهلکناره و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل سرمایه مزید کامگاری اندوخت - و همدرین روز ارادت خان از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشت - و بعنایت خلعت گوانمایه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و تفویض منصب پنج هزاره ذات و خدمت میر بخشیکری بر کام خاطر فیروز گشت - و همچنین مقرب خان و مسیح الزمان بملازمت استعما یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوری خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مخلع و از خدمت معاف گشت - و منصب مسیح الزمان سه هزاره ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجا پور صورت حسن مآل این جلوه پیرای شاهد سلطنت را در آئینه پیش بینی معاینه کرده از خط سیمای این پیر تعلیم خرد آیات بهروزی خوانده بود - برهمنوی هدایت این سده والا را که کعبه سلاطین روزگار اسف مقام ابراهیم دانستند احرام توجه می بست - و همواره به تفسیر سوره اخلاص پرداخته آیات عقیدت مندی را بظهور می آورد - درینولا که بعالم بقا شتافت و خبر آن جهانی شدن او بمسامع علیه در جنیر رسید - لاجرم بذکر ادای حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار کمال عنایت نسبت به محمد عادل خان پسرش مقصود سادات عظام میر عبد السلام مخاطب باخصاص خان را به تفقد و دلجوئی او ارسال داشته بودند - عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری نهایت تعظیم و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گرانمند از انواع فقایص

بدافر خان و صوبهٔ اله آباد بجهانگیر قلی خان وید خان اعظم برقرار ماند - و چون صوبهٔ تنه بشهریار تعلق داشت و بعد از سانحهٔ او چنانچه در آخر دفتر اول ایام بادشاه زادگی حضرت مذکور گشت میرزا عیسی ترخان را از گجرات بآن صوب رخست فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد - و همچنین صوبهٔ گجرات که در وقت توجه از جنیر بدار الخلافه از تغیر سیف خان به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند - اما فوجداری سرکارها مرزا خان نبیرهٔ خان خانان عبد الرحیم بتقدیم فوجداری سرکار قنوج اختصاص یافت - دلاور خان بفوجداری سرکار میوات و صفدر خان بفوجداری سرکار سرونچ و سید بهوه بسرکار میان دو آب و ممتاز خان به مونگیر و جانثار خان بمندسور نامزد شدند - اما تفویض خدمات مالی صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیوانی صوبهٔ احمد آباد فرمودند - باقی صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مثابه بر متصدیان سابق مقرر گشت - و آنچه بعد ازین درین باب سانح گردد بجای خود بر وفق توفیق مدیر و منتشر امور مذکور خواهد شد *

سوانح این اعیان بیست و هشتم بهمن ماه آلهی که چارمین روز جلوس ابد قرین شهنشاه دین پناه بود - خان زاد خان مهبین خلف مهابت خان خانان از دار السلطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام که قبلهٔ حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمی نمود - در همین تاریخ بصوبهٔ دارائی مالوه و منصب پنج هزار و پنج هزار سوار و خطاب خان زمانی اعتبار گرفت - و بخلعت خاصه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و مرحمت علم و نقارهٔ سر بلندی و بلند آوازی یافته روانهٔ آن صوب شد - و پنجم اسفندار راجه گج سنگه ولد راجه سورج سنگه که به نسبت خالو زادگی این آبروی آبابی علوی و امهات

گروانقدر و سبک سنگ می سنجند - و مرتبه هرسره و ناسره از یکدیگر باز میدانند - هم در مبادی جلوس که در حقیقت خورشید وار پرتو ظل الهی بر روی زمین گسترده - بحکم مقتضای وقت و حال بنابر آنکه پایه قدر بعضی ولات از ولایاتی که آن ولا در عهده پاسبانی داشتند والا تر بود - یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغي از دست ایشان بر نمی آمد - یا نظر بدیگر جزئیات امور که متصور ارباب تائید که اصحاب عقل کل اند می باشد - و عقول ضعیفه سایر احاد الناس بکفه نکته آن نمی رسد - رقم عزل بر صهیفه احوال برخی از صوبه داران کشیده باقی را گذاشتند - همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگی بر نگاهبانی سرکارها مامور فرموده مابقی را با جمیع متصدیان خدمات صوبجات مثل دیوان و بخشی و سایر عمال اعمال دیوانی یک قلم بدستور سابق مقرر داشتند - تا آنکه که فرصت اقتضا کند - از حساب همه همه حساب شمار بردارند - و بروز نامچه اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلی و جزوی هر یک نمایند - صوبه بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم و صوبه بنگاله از تغیر فدائی خان بقاسم خان که درین آوان بحر است اکبر آباد قیام داشت مرحمت شد - و صوبه کابل و بنکش از تغیر ظفر خان که به نیابت خواجه ابو الحسن پدر خود پاسبانی آن حدود مقرر بود به لشکر خان رجوع یافت - و دار الملک دهلی از تغیر مختار خان به قلیچ خان باز گشت - اما باقی صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرار گرفت - صوبه پنجاب و ملتان بدستور سابق برگماشتگان دستور الاعظم یمین الدوله امین الملة آصف خان مقرر گشت - و بقدر لاهری برسم انعام بآن خان عالی مقام مرحمت شد - صوبه دکن بخان جهان لودهی و صوبه مالوه بمظفر خان معموری و صوبه کشمیر باعتماد خان و صوبه اودیسه

زین خان خلعت و منصب هزاره پانصد سوار - اکرام خان ولد اسلام خان شیخ زاده خلعت و منصب هزاره ذات و پانصد سوار - جیت سنگه خلعت و منصب هزاره ذات و پانصد سوار - سزاوار خان ولد لشکر خان خلعت و منصب هزاره پانصد سوار - شادی خان اوزبک خلعت و منصب هزاره چهار صد سوار - خنجر خان چور آقاسی خلعت و منصب هزاره چهار صد سوار - اهتمام خان خلعت و منصب هزاره دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - شیخ فرید خلعت و منصب هزاره دو صد و پنجاه سوار - شیرزاد خویش خان عالم خلعت و منصب هزاره ذات و چهار صد سوار - ترکناز خان خلعت و منصب هزاره دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - رشید خان خواجه سرا خلعت و منصب هزاره دو صد سوار و چهار هزار روپیه نقد - بالجمله عنایات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر وقوع یافت بدستور تفصیل مذکور است - و انواع عوطف که بامرای نامور و سایر بندهای رو شناس بعد ازین تاریخ سمت بروز و ظهور خواهد یافت در مقام خود مذکور خواهد شد *

بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که
هنگام جلوس مبارک به نگهبانی صوبجات
و فوجداري سرکار اشتغال داشتند
و برقرار داشتن باقی ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی
پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شناس در دست گرفته پایگاه مقداد هر

خواجه جهان خلعت واسپ و منصب دو هزارى ششصد سوار -
 اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزارى پانصد سوار -
 سيد يعقوب بخارى خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار سوار -
 ستر سال كچهوايه خلعت و علم و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار
 سوار - جگمال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و هفتصد
 سوار - سيد عالم بارهه خلعت و منصب هزار و پانصدى ششصد سوار -
 زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدى ششصد سوار و هشت
 هزار روپيه نقد - حيات خان ولد علي خان ترين از بندهاى روشناس
 خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و پانصد سوار و شش هزار روپيه
 نقد - جهان خان كاكړ خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و پانصد سوار
 و پنج هزار روپيه نقد - نوبت خان خلعت و منصب هزار و پانصدى
 چهارصد سوار و پنج هزار روپيه - يكه تاز خان خلعت و منصب هزار
 و پانصدى چار صد سوار و پنج هزار روپيه نقد - معز الملک خلعت
 و منصب هزار و پانصدى ذات و ششصد سوار - هردى رام كچهوايه
 خلعت و منصب هزار^۱ [و پانصدى پانصد سوار]؟ ابراهيم حسين مخاطب
 بمرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدى پانصد سوار - ميرزاخان
 ولد زين خان كوكه خلعت و منصب هزار و دو صدى ذات و پانصد سوار -
 عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدى ششصد سوار - راجه
 دواركا داس كچهوايه خلعت و منصب هزارى هشت صد سوار -
 بهگوان داس خلعت و منصب هزارى ششصد سوار - راجه رامداس
 خلعت و منصب هزارى ذات و پانصد سوار - كرم الله ولد علي مردان
 خان بهادر خلعت و منصب هزارى پانصد سوار - مغل خان ولد

بیتهلداس ولد راجه گوپال داس کور از جمله بندهای معتبر جانشینار خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - صفدر خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد - قلیچ خان خلعت و خنجر مرصع و اسب و علم و فیل و منصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد - سید بهوه مخاطب بدیندار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - احمد بیگ خان خلعت و اسب و منصب دو هزاری ذات و هزار پانصد سوار - بابو خان کرانی خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - مختار خان خلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار - رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان خاصه بعفایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار و خدمت والای میر توزکی و مرحمت عصای مرصع انگشت نما گشت - علی قلی درمن بخلعت و علم و منصب دو هزاری هزار و دویست سوار - یوسف محمد خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و پانزده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری هزار سوار - جان نثار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و دوازده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری هزار سوار - امداد خان مهمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و ده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری ^۱ [ششصد] سوار - نور الدین قلی خلعت و منصب دو هزاری ^۲ [پانصد] سوار - ملا خواجه خوافی مخاطب

پذیرفت - وزیر خان بعثایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب
 و فیل و منصب پنجم هزار سی هزار سوار و انعام یک لک روپیه مرحمت
 پذیر شد - سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسب
 و فیل و منصب چهار هزار سی ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد
 مدعا در گذار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان
 بن شاه نواز خان ولد خان خاندان عبد الرحیم بمنصب چهار هزار سی ذات و سه
 هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل بلند پایگی
 اندوختند - و بابو خان برنج بعثایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب
 و فیل و منصب چهار هزار سی ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار
 روپیه نقد کامروائی یافت - راوسور بهورینه زمیندار بیکانیر خلعت و خنجر
 مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب چهار هزار سی ذات و پانصد
 سوار - دلیر خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل
 و منصب چهار هزار سی ذات و دو هزار و چهار صد سوار - بهادر خان
 روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و منصب
 چهار هزار سی ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد - میرزا مظفر
 کرمانی خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب و فیل و منصب چهار
 هزار سی ذات و هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - راجه بهار
 بنده خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزار سی ذات و دو هزار
 و پانصد سوار - مصطفی خان ترکمان مخاطب به ترکمان خان خلعت
 و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و منصب سه هزار سی ذات و هزار
 سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل
 و منصب سه هزار سی ذات و دو هزار سوار و سی هزار روپیه نقد - بهار سنگه
 بنده خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزار سی ذات و دو هزار سوار - راجه

آن و خطاب‌های مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل شمشیر و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و تومان و طوغ و اسپ با ساخت زرین و فیل با یراق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بنابر آنکه تفصیل این مراتب چون بآسانی دست نمی‌دهد - و ظرافت تقریر و تحریر از قرار واقع متکمل آن نمی‌تواند شد - و مراحم بی‌پایان که نسبت باحاد سپاه و انثر خدم و وحشم و ارباب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف مراتب بظهور رسیده - آن خود امریست بیرون از احتمال احاطه دایره امکان - لاجرم درین مقام غنایاتی که نسبت بامرای نظام تا هزاره منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را ناچار از قلم می‌اندازد *

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خانانی و سپهسالاری و خلعت خاص با چارقب طلا دوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ خاصه مزین بزین طلا و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقد و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سوار از صورت و معنی گشت - خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاره ذات پنج هزار سوار رایت افتخار برافراشت - قاسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و تسلیم صوبه دارمی بنگاله بتازگی اعتبار یافت - لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزاره ذات [...] نوازش

و حقیقت و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد
 اخلاص درست مرشد پزستی از خلاص آزمون بیغش و خالص برآید - اگر از
 پرتو عنایت نمایان چون زر تاب چهره امید بسرخروئی و رو شناسی جاوید
 برافروزد بجای - و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار و فاداری بمیزان امتحان و اختیار
 سنجیده آید - اگر از فیض عاطفت سوشار مانند در شاهوار ارجمندی ابد
 و اعتبار سرمد اندوزد سزا *

فهموست بوخی از عنایات بادشاه عالم صورت و معنی که در عنفوان جلوس اقدس نسبت با امرای حضور بظهور آمده سوای صوبه داران و امثال ایشانکه دو دربار جهان مدار حاضر نبودند

خدیدو مالک رقاب اعظم سایه پاینده آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه
 که بنابر اقتضای عنایت ازلی و لطف جبلی بسایر صفات آراسته خاصه
 بغیض وجود مغیض الجود - امید که از لطف کامل آن حضرت متصف
 بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات در افاضه
 فیوضات نسبت بفقیر و غنی و سایل و مستغنی با وسایل و بی وسایل
 بر یک نسبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده
 وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز داد و دهش
 بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ابواب مخازن
 و معادن کشاده مخزونات گان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص
 عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مقام و افزایش درجات

فداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم متین نینداختند - لاجرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بگام و گردش روزگار بر وفق مرام ایشان شده بمغاصب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبه و لایات گردیده دقایق رتبه قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بعالم بالا رسانیدند - بالجمله اسمای جمعی از اعیان این وفا کیشان بنابر آنکه سرمایه مباهات و افتخار جارودان اولاد ایشان باشد درین فهرست خود نامه آداب ثبت می نماید برین موجب *

سید مظفر خان - اسلام خان - وزیر خان - قلیچ خان - بهادر خان
روهیلہ - معتقد خان - صفدر خان - دلور خان بریج - سردار خان - راجہ
بیتلداس کور - یوسف خان تاشکندی - راجہ منورپ کچھواہ - میرزا
مظفر کرمانی - میر شمس - رضا بہادر - جان نثار خان - یکہ تاز خان -
اخلاص خان - خواجہ جہان خوانی - اعتماد خان خواجہ سرا احداد خان
مہمند - زبردست خان - ترکتاز خان - نوبت خان - رشید خان
خواجہ سرا - شرزہ خان - یکدل خان خواجہ سرا *

الحق این حکایت شناسان سپاس گذار و پرستاران وفا آئین جانسپار استحقاق اینگونه عنایات گوناگون کہ در حق ایشان بظہور رسیده دارند - و این مایہ مرحمت نمایان و این پایہ عاطفت بی پایان کہ در بارہ این گروہ پا بر جا ثابت قدم کہ در عرصہ جانفشانی و سربازی ہیچ جا سرموی پای کم نیاورده اند - بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شده - و چگونه چنین نباشد کہ شاہنشاه حق آگاہ وفا طلب حقیقت خواہ بمقتضای مرتبہ ظل الہی مراتب داد و دہش را بجای رسانیده اند - کہ بخشش آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چہ جای آنکہ درین مقام این گونه بہانہ و دست پیچی کہ عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصہ وفا

مشعله افروز فطرت اشراقیان - دانش آموز طبیعت مشائیان - قدوه خوانین
بلند مکان - مبارز الملت یمین الدوله آصفخان *

و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکانی هفت هزار
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب داشت - غایبانه به هزارى ذات
و هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیدند *

**فهرست اسامی جمعی از سعادت مندان ارادت
کیش که بنابر سلسله جنبانی دولت جاودانی
در رکاب ظفر انتساب این برگزیده عنایات
حضرت ذوالجلال از مبادی ایام فتوت
تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر
همه جا حاضر بودند**

چون این نیک اختران سعادت یار بحکم بهبود جوئی همت والا
نهمت و کار طلبی عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهی گزیده
دقائق جانفشانی و سربازی باقصی درجات امکان رسانیده - خاصه آنانکه
بکار فرمائی طالع ارجمند و رهنمائی بخت بلند از نقطه اول شاهزادگی
تا انجام کار که محیط چرخ دوار بگام اولیای دولت گردید - و از جلوس
ابد پیوند پایدار حق بمركز خود قرار گرفت - پرکار و پای از سر ساخته در
هر مقام گام ثبات و استقرار برجا داشتند - چنانچه از گردشهای ناملایم
روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سنگ راه
نساختند - و از بلندی و پستی مسالک طلب فتور و سستی بخود راه

* بیت *

الله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پردۀ تقدیر برون

امیدواریم که الله تعالی بادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شما و شما که شریک غالب این دولت اید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرت‌های بی اندازه نصیب ما شود - و شما هم بعمرطبعی رسیده از دولت ما دولت‌های عظیم یابید *

آنکه از راه دقیقه سنجیهای قدر شناسی و مرتبه دانی القاب هر یک از عمده‌های دولت و اعیان حضرت را خود عبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطاعه و امثال آن بجنس بنویسند - تا حق مرتبه هر یک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا القاب زیاده از قدر و کمتر از پایه همگنان بنویسند - از جمله القاب یمین الدوله بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروائی - اعتماد سلطنت و کشورکشائی - فص خاتم ابهت و بختیاری - آب گوهر حقیقت و چان سپاری - طراز آستین ابهت و جلال - گوهر سریر دولت و اقبال - مقدمه العیش معارف جهانستانی - تقدمة العیش کام بخشی و کامرانی - مونس وحدت سرای حضور - محرم خاص الخاص سرای سرور - ذوی الخصایل الرضیه و الشامیل المرضیه - صاحب الکمالات الصوریة و المعنویة - مستشار دولت خاقانی - مومنین بارگاه سلطانی - انجمن آرای محفل انس - صدر نشین بساط قدس - همدم دلکشای مجلس خاص - محرم خلوت سرای وفا و اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس عالم مزاجدانی و آگاهی - مورد الطاف شاهنشاهی - مرجع عواطف ظل الهی - جوهر مرات حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگی و صفا -

رو شغاس گردید - درست مغربی آفتاب چون از شرف سکه محروم است - هر شب مانند زلزله‌مان خاک بر سر میکند - و زر تمام عیار ماه چون از نام او مایوس است با وجود تمامی هر ماه گداختن میگیرد *

بالجمله اول فرمان که صدور یافت منشور افتخار ابدی و اعتبار سرمندی یمین الدوله عضد الخلافت آصف خان بود - که از روی عاطفت و عنایت بدستخط خاص که خط آفتاب از رشک آن تافته گردن نگاشته آثار مهربانی را بر روی روز افکندند - و هر سطر از آن فرخنده منشور که نسخه سورۀ نور بود - سرمه سالی چشم اقبال گشته از بهر پرواز مفاخرت آن همای اوج سعادت شاه بالی گردید *

نقل فرمان مذکور

دانای رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سرخیل یکرنگان وفادار - سلاله یکجهت‌ان حق‌گذار - کار فرمای سیف و قلم - مدبر امور عالم - زبده خوانین عالیشان - قدوة امرای بلند مکان - عضد الخلافت یمین الدوله - عمو بجان برابر آصف خان - در امان حضرت ملک مژگان بوده بداند - که در چهارم گهزی روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن ماه موافق هشتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری بمبارکی و فیروزی در دار الخلافت اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک ما را بعنوان شهاب الدین صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد *

هیکل آیات رحمت گشته - تا بقام جنت مکانی و اسامی هشتگانه
اجداد پاک نژاد زینت داشت بنه سپهر در آفاق اوج گرامی شهرت بود -
و درین ایام که از نام نامی حضرت سلیمان مقامی که بغایت الهی از
روی آثار عظیمه وسط حقیقی آن نگیں سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته -
بانظام این اسم سامی در سلک اسامی آبای والا گهر مظهر عقول عشره
و معنی زر ده دهی صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت - و در
معنی آفتابی در نه سپهر جلوه گر گردیده که نام افلاک که ابای علوی اند
روشن کرده است - و در سلسله مقولات عشره جوهر که مطلب بالذات
اوست پدید آمد - و حکم گردید که بر یک روی روپیه و مهر کلمه طیبه که
آرایش حاشیه خاطر کامل عیارانست نگارش نماید - و در حاشیه نام
نامی خلفای راشدین که اربعه متغایه حساب خلافت اند طرازش دهند -
و در روی دیگر اسم سامی و القاب نامی پادشاه نامدار آرایش بخشد -
زهی فرخنده نامی که آسمان بزرش میگیرد و از شادی چون نقش سکه
برخود می بالد - درست مغربی آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه
در رشته بروج صرافان قضا و قدر روانست - از رشک یکی قلب و دیگری
غیر سال برآمده - سخن در وصف او درست گفته می آید - و معنی در
ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخنور را چون نام همایون خویش
بزر بکشد می سزد - الحمد لله که زر نیز در عهد مبارکش چارباری گردیده
بکودار قلب سوره ارباب قبول بذکر کلمه طیبه و اسامی خلفا می پردازد -
و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسی و قمری در پیش
دارد - از تمام عیارچی آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح
زر و سیم ماه و مهر را در کیسه خود پنهان می سازد - اشرفی از نام اشرف
چندین مایه شرف گرد آورد - و روپیه از القاب اقدس بهزاران سعادت

مشتی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مفتون آخر الزمان را در عهد چنین جهانبنایی اسلام پرور دیفدار دادگر بادشاهی کامل سخا تمام جود رعیت پرور در عرصه وجود جلوه گر نموده - که درع و پرهیزگاری آن حضرت درین مرتبه - و سایر مکام اخلاق در مرتبه که اگر بمثل تا روز شمار بل تا نقطه آخر ابد مراتب کیف و کم آن بشمار درآید - عقود انگشتان از عقد آن بفرساید - و درجات اعداد نامتناهی از فرط تعداد پایان برسد هنوز هیچ از مراتب آن بحساب در نیامده باشد - فحمد الله ثم حمدا له - و امر جلیل القدر از موقف خلافت در باب ارسال احکام جهان مطاع باعیان دولت که درینولا در صوبجات ولایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز و زد یافت - و عنوان آنها بطغرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی بادشاه غازی موشع و مزین شده بمهر اوزک اشرف مخنوم و مشرف گردیده - و آن خاتمی ست معظم که سجده گزاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخی و فرخندگی را آفتاب فروغ پرداز - گرداب دریای حشمت و اجلاست و عینک دیده دولت و اقبال - خاتم سلیمان زیردست اوست و نگین آفتاب مهر پرست او - هم صاحب دستگاه است و هم صاحب یسار - بریادی دستقرس قلم دارد - امروز دستیکه او دارد بیلا دستی انگشت نماست و چون خورشید نامور و نور پیرا - چرا دست از پنجه آفتاب نبرد که نام همایون بادشاهی خط جبین او گشته - و اسم فرخنده شاهنشاهی سر نوشت او گردیده - چشم بد دور که شخصی اقبال را بمثابه چشم است و شاهد منشور را دیده سرمه ناک - همانا نقش آن آبکیات است که در سیاهی جا می کند - یا کعبه که تن بسیاهی در میدهد - یا نور دیده که بسیاهی در می آید - نقش او با فرخ فالی درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان

باب بمثابه اتمام دارند - که همدین روز سعادت افروز که روی سریر شاهنشاهی از پرتو جلوس فرخنده آنسرور زیور فرآهی گرفت - نخستین امری که از موقف خلافت پیرایه صدور پذیرفته حلیه نفاذ یافت - نهی سجده تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیانی مقرر و معهود شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امتیاز می یافتند - یا باحراز نوعی از عنایات سرافراز می گشتند - از روی تعظیم براه تکریم در آمده سجده بجا می آوردند - و این دستور تواضع ادر ملل سابقه بمنزل سلام بود و همدست دستبوس - و سجده قدوسیان آدم علیه السلام را و سجده حضرت یعقوب و اولاد امجاد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیه رسالت جبهه افروز ظهور گردید - آیههای سابق صورت نسج پذیرفت - درینوقت که حضرت شاهنشاهی سایه اقبال بر سر تخت و تاج انداختند - بنابر آنکه از راه کمال تقوی و پرهیزگاری در اکثر امور مباحه نیز نهایت خویششن داری می فرمایند - چه جای امور منهبیه راضی باین معنی نشده عموم مردم را از آن ممفوع فرمودند - و شبستان هند را از سرنو به پرتو چراغ شریعت محمدی نور آگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پاک گوهراں دوده سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را و مسند آرایان محفل علم و مرحله پیمایان جاده فضل و پیوند گسلان علایق و درویشان کامل که بنایه حقیقت شتافته اند - از ممر آنکه سزایش تعظیم و شایستگی تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگی شان این طبقه است معف فرموده مقرر نمودند - که در وقت دریانت ملازمت سلام نماز ادب را تمام نموده هنگام وداع مصحف اخلاص بر فتنه ختم نمایند - زهی عنایت ایزدی که ما

بیان نخستین امری که از آن قلدوه سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

سزاوار مرتبه ظل آلهی سم افزای بود که چون بپایه سلطنت رسیده
پای بر مدارج رفعت و دولت نامتناهی نهد - هر آئینه پاس حدود و احکام
نوامیس آلهی کماهی حقها ندارد - و حفظ مراتب اوامر و نواهی
شریعت حضرت رسالت پگاهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
و اصحابه بدانسان که شاید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه
بنحوی از راه ادب و اندام و طریق تعظیم و احترام درآید - که بهیچ وجه
امری از امور که مشعر بل موهوم دلیری و گستاخ رویی باشد از سر نزنند -
و ارتکاب شیوه که شبیه بل مشتبه به بیروشی و بیطریقی باشد بهیچ باب
تجویز ننماید - خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و باطنی
رای اشتباه آن باوضاع و احوال مبتدعه نکویده آئین باشد - تا عموم مردم
که در سلوک طریق شریعت و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدارند -
بدستوری که سابقاً مذکور شد - بیپایه پیروی ایشان رفته رفته بیراهه انحراف
پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در پاستان روزگار باین نوع ابداع
شده - المنه لله تعالی و تقدس که اعلی حضرت ظل سبحانی صاحب
قران ثانی از مبداء احوال فرخنده فال تا الحال پیوسته بروفق احکام
کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقه متابعت پیروی
حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم پیش گرفته درین

عزیز کردهای الهی و برگزیدههای عواطف نامتناهی یعنی این سلسله دولت و دین که سر حلقه آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشره کامله و همعده عشره مبشره اصحاب حضرت خیر البشر شده - اول جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ بی منقها اعتبار نمودند - و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشته قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوزان شیخ حمید گشته - و خامه تقدیر از نام نامی آن حضرت ببادشاهنامه تعبیر نموده - در دفتری جداگانه ایراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی الثانیه آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معقون و معین گردید - که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و مفتهای عدد باد - چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود - و مقصد اصلی جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامههای آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده اند - لاجرم خامه وقایع نگار درین خرد نامه ادب آئین راضی بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا باندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار نامههای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت بظهور رسانید *

تاریخ بکرمایت معتبر است - مطالب از تطویل این مقدمه آنست که چون در عهد اکبر بادشاه بنابر آنکه دین کشور تواریخ مختلفیه معمول بود - و تاریخ هجرت از مدت امتداد طویل الذیل شده و ضبط آن بر هندی اشکال داشت - لاجرم آنحضرت بجهت آسانی ضبط ایشان خواهش وضع تاریخی نمودند - چون این معنی مغافاتی با تاریخ هجری نداشت - چو آن تاریخ مانند دین قویم آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا زمان قیامت پایدار و مستدام خواهد بود - لهذا دانشوران عهد مثل علامه دهر امیر فتح الله شیرازی و علامه شیخ ابو الفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت تاریخ گرفته بتاریخ آهی موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بر روش ترک و ایغور بر میغارهای دوازده گذاشته هر سالی را بقم یکی از شهر دوازده گانه شمسی که فارسیان بزبان دری نامیده اند موسوم نمودند - چنانچه به بسط تمام در اکبر نامه مشروح است - درینوا که جلوس اقدس این بیکر قدسی بر سر پیر عرش و کرسی رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عالم باز آمده سرتا سر فرسوده رسمهای پاستانی از میان بر افتاده - آن مجدد عالم دین و دول که بمقتضای لطافت طبع عالی و نزاکت منش ارجمند همه چیز را دلآویز خاطر پسند میخواستند بآن کهن وضع ترکانه که پایمال ابتدال و دست فرسوده انتحال است پسند ننموده - چون از راه دینداری تسمیه سنین باسامی مغانه مشهور پارسیان مرضی خاطر عاطر اسلام پرور نبود - لاجرم بنازگی رقم نسخ بر آن آئین کشیده بناء ادوار این تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرافت این عدد بسیار است و اکثر عظام امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل نصاب و عقد شرافت انتساب آفرینده - مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده گانه انسانی و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد

که تا خاتمه یزدجرد بن شهویار بدین شیوه عمل می نمودند - و از آنوقت باز تاریخ یزدجردی از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یونانیان معتبر است - که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن از غلامان او مملکت مفتوحه او را قسمت نموده - و در مبادی سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله ^۱ انطیاخوس و سولوقس و بطليموس و اریداوس چهار غلام سولوقس بعنوان تفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاها سلطنت او عرض عریضی یافته بر اکثر ملوک عهد غالب آمد - چنانچه به نیکاطور یعنی قاهر به یونانی زبان ملقب شده بنابر آنکه استیلای او از امور عظیمه بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند - و بتاریخ اسکندری اشتهار یافت - و تواریخ دیگر نیز در میان جمعی معمولست - مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیه السلام و غرق فرعون و بغای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورشلیم یعنی بیت المقدس و تخریب بخت نصر آنرا - و عرب در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره و حروب عظیمه که در میان ایشان واقع شدی ابتدا می نمودند - چون حبشیان بر یمن استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است قصد کعبه معظمه نمودند مبداء آن امر عظیم تاریخ شده - و تا هنگام ابداع هجرت آن تاریخ معمول بود - و هنوز بنابر قول ابوریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند - و مشهور ترین تاریخ شک کال است یعنی زمان شک که ظالمی بوده برین کشور مستولی داز مبداء زمان قتل او این تاریخ معتبر را اعتبار نمودند - و اهل بنگاله بتاریخ لچمین سین عمل می نمایند - و گجراتیان و دکنیان بتاریخ سالباهن و در اوجین و دهلی

اریداوس (Seleucus), سولوقس (Antigonus, or Antiochus 1), انطیاخوس 1 (Ptolemy), بطليموس (Arrhidaeus).

طرح اساس و وضع بناء تاريخ سعادت بنياد شاهجهاني که مبتدا از مبدا بی منتهاي جلوس همایون صاحبقران ثانی است امید که بقای بنای آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکار فرمائي فطرت ازل آورد و رهنمائي خاطر الهام
پرورد در تسهیل کارها و تحصیل آسانی اعمال که بهمه حساب ناگزیر
جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است - بدآنگونه استنباط غرایب و ابداع
بدایع نموده اند - که بهیچ طریق پی بروشی و راه بهنجاری نتوان برد که
پی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کرده اندیشه آن پیش آهنگان
نشده باشد - از آنجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس
تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع
مهمه در خصوص اوقات و همچنین سر انجام جزئیات نظام کل خاصه
معاملات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمی دهد -
چون وجه حاجت بدان از آن ظاهر تر است که بروشنجی تبیین حاجت
محتاج باشد لاجرم بآن نمی پردازد - و مجمل معنی تاریخ بحسب
لغت قرار دادن وقت است - و حد اسم زمانی ست معدود از مبدا
معهود تا بوقت مفروض بجهت تعیین ازمه و آوان مابین سابق و لاحق
آن - چنانچه مبدا آن موقع سنوح امری عظیم الشان منتشر الذکر مثل
ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد -
و طریق وضع آن درمیان اکثر ارباب درل و ملل مختلف اتفاق افتاده -
چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار و
ساخته اند - و علی هذا القیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان

عدل نتوانند پرداخت - و اگر احیاناً بی سعادتى بیکى از امور رديۀ ارتکاب نماید - از صاحب تائیدی مرتکب ستمى گردد - بمجرد خبر رسیدن حقیقت سزای عمل بکنار خویش می بیند - و اگر در صوابات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیامت گردد - تا بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان انجا به سیاست آنکس مبادرت نتواند نمود - این معنی از بس خدا شناسی و خدا آگاهی است - تا بجرم اندک عقوبت بسیار بکمال هیچکس عاید نگردد - و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم غور بجرم معذب نشود - اگر احیاناً از سفاکی و ناپاکی سلاطین تراکمۀ و اتراک در محفل عدالت سرشت مذکور میشود - از آنجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس مضمر است - طبیعت اشرف از اصغای آن منغص میگردد - و مکرر بر زبان فیض ترجمان گذشته که بادشاه علی الاطلاق گروه قدسی شکوۀ سلاطین را بر سایر طبقات انسانی از آن برگزیده و عذآن اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده - که جمیع خلائق که ودیعت کبریٰ خالق اند در مهد امن و امان موفۀ الحال باشند - بدون نصفت و معدلت ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست - و پسندیده درگاه ایزد تعالی نه - اگر جمیع صفات پسندیده و خصایل برگزیده آن خداوند علی الاطلاق و خلاصۀ انفس و آفاق بقید تحریر در آید - سلاطین روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در توانین ملک داری و آئین فرمان گذاری مهین دستور العملی باشد - و هدایت طرازان بچار سوی فیض یزدانی و عنایت سبحانی راه یابند - لیکن خامه را چه یارا که متکفل تسطیر صفات همایون و معامد مناقب معلی تواند شد - لاجرم مجملی از آن به بیان آمد - امید که قوایم اورنگ خلافت استقامت بنیادش مانند قواعد عدل و توانین داد محیط ثبات و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت باستقرارش بصبح روز نشور پیوندد یابد *

که هزار یک حق توصیفش درین مقام ادا نشده جلوه می دهد - و بادامی ایشان که از اهل آن لغت اند جز ایشان که از باب دقائق خصایص هر لغت اند لطف آنرا دیگری در نمی یابد - هوش ربا تر می شود - و چون ازین انجمن هم فراغ خاطر رو میدهد نماز عشا بجماعت ادا نموده بمحل تشریف می برند - و بهنگام آسایش خواجه شب خواجه روز مجلسیان نصیم بیان خوش تقریر شیوین زبان در پس پرده خوابگاه داستانهای پیشینیان و احوال گذشتگان از روی کتب سیر و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق حکما و علما و امثال این طایفه که دستور العمل کلی و قانون شافی کردار و گفتار از باب خرد است - و باعث عبرت و خبرت اصحاب بصیرت و بصارت میشود - بسمع شریف آن قبلة مقبلان می رسانند - پاکیزگی طبیعت اشرف بمرتبه ایست که از غایت لطافت غریزی و لطافت طبیعی مساس شی مسوسه غیر را مکروه می دارند - و تا ممکن دست همایون بد آن نمی رسانند - و اگر احیاناً مساس واقع شود اگر همه جواهر که لطیف ترین اشیاء است فی الحال دست می شویند - و میل خاطر همایون بعطریات روح بخش بمنابه ایست که شمه از آن در حیز بیان ننگد - و در مجلس خلد طراز پیوسته اقسام عطریات و انواع بخور مهیا و موجود می باشد - و رخت همایون آن خدیو زمان آنچنان عطر آگین است - که اگر احیاناً براهی اتفاق عبور والا افتد - آن شارع رشک افزای عرصه ختن میگردد - و بمدد گارچی نسیم مشام جهانی معطر میشود *

توجه خاطر اشرف در باره استحکام بغیان معدلت بغایتی است - که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پیوسته در کل ممالک محروسه احدی اراده ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت - و مهمات روایان صوبجات بمقتضای مزاجدانی همایون سر مو بخلاف

شمعهای موصوع لکن کانونی فروغ بخش طارم چهارم است - و مرتبه تکتانی از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهره شب زنده داران نورانی دارد - تا چهار گه‌تری بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف بکار دین و دنیا صرف می نمایند - و در عرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس باستماع نعمات طبیعه مطربان هندی و رامشگران عراقی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق التذات این حاسه شریفه ادا می نمایند - و بنابر خواهش طبع مبارک مغش باستماع الکان نغمه پردازان و سرود سرایان این کشور که در واقع نشاط افزا تر و بر سامعه لطیف مزاجان گوارا تر است بیشتر متوجه می شوند - و راستی سخن و حق مقام آنست که موسیقایی هوش ربای این طائفه از راه لطافت طرز و نزاکت روش و وسعت دستگاه نغمه و بر شعبگی طرق داستان و راستی آهنگ و درستی الکان نسبت بموسیقایی یونانیان و ایرانیان که در عهد پاستان صفاهان درین باب مورد ضرب مثل بود - و درین زمان خراسان بلند آوازه است - از زمین تا آسمان تفاوت دارد - همچنین رامشگران این کشور چه این طبقه در واقع بحسب ریخت ایقاع و اصول و تری نغمه و ترانه با پیچاک و مرغول و ابداع قراکیب خاطر فریب و اندازهای رسای غریب و قصدهای دلپسند و خوشنما و تصرفات زیبا و بجا از ایشان کمال امتیاز دارند - خصوص در فرود آمدن از اوج رفعت صوت و شدت شد که عرب آنرا رفع عقیره خوانند - بحضیض بلاغت و نرمی مد و بدین دستور قوافق و تناسب اصوات چندین قوال هم آواز که همان صوت یک نغمه پرداز است - این امر غریب از خصایص جاد و فنان هندی نژاد است - و نیز باعتبار معانی خاطر خواه و دلربا و اداهای نازک و رسا که از زبان معشوق عاشق نما در لباس این گونه نغمه

و اکبر آباد است تحویل مبارک می فرمایند - و از آنجا که بر ج جز جای
 مهر انور با کواکب سعادت اثر نباشد - درین خلوت کده که بغایت تغلبار است
 جز شاهزاده‌های والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک در از مقربان حضرت
 که بجهت عرض مهمات کلی بطریق ندرت داخل شده لمحک بقدر ضرورت
 درنگ می نمایند - درین اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمهر و مکنون ضمیر
 انور که اعلان آن در محافل منافعی مصلحت دولت است - با آن وزیر
 عطار تدبیر و مشیر خود پیر می فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای
 خاطر اشرف اطلاع و اشرف می دهند - آنگاه در نزدیکی های دوبر
 محل معلی از سعادت حضور اعلی بکلیه نور ظهور محلی میگرد -
 و بعد از تناول شیلان خامه و قیلوله بادای سنی و فرائض ظهر پرداخته
 بوسیله جمیل نواب مهد علیا زنان بی شوی و عجایز بیکس و کوی بانعام
 نقد و جنس و عطای اراضی مزروعه و قرار وظیفه و روزیانه کامروا میگردند -
 چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاری
 کسی بخواستگاری ایشان رغبت نمی کند - خواه از کرایم دودمان کرام - خواه
 از عفاغای احاد عوام - بآن وسیله ارزاق محتاجان بمعرفت سنی النساء خانم
 متوسل نشوند - و آن آیه رحمت پروردگار بتجهیز جهیز ایشان بپردازد -
 و ایشان را از انواع حلای و حلل حنی زیور و زر و گوهر و پیرایه گرانمایه
 باعلی پایه تمنا برساند - چنانچه مبلغ های گرانمند هر روزه باین رهگذر که
 بهین طریق خیرات و مجاری مبرات است صرف می شود - و اکثر اوقات
 متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقراں ایشان حسب الامر اشرف
 در سلک ازدواج منتظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر
 باز بغسلخانه تشریف آورده اهل چوکی را تسلیم تور می فرمایند -
 و در آن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه فوقانش از پرتو افوار

و عام از نظر ارفع نگذشته باشند دفعه دفعه می گذراند - و فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد معاش از وظایف و رواتب نقدی و غلات و ده‌های در بسته عطا می شود - و برخی را دم نقد از خزاین وزن جیب و کنار آرز و نیاز بنقود آمال مالا مال میگرد - و بعد از فراغ اکثر مطالب مهمات دین و دولت گاهی توطیب خاطر و تصفیة دماغ باستماع نعمات طیبه و تجلیه مرآت الضیاء نظر انور بتماشای نوادر جواهر نفیسه بحرمی و کانی می فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار معموره قلوب اصحاب دل و بانی تعمیر عالم آب و گل بعمارت بسیار مایل است - اکثر اعیان امر بوضع اساس بنیانهای غریب و اختراع ابنیه خیر و ابداع بقاع فیض می نمایند - و در اندک مدتی با زیب و زینت تمام باتمام می رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه بتعمین و تبیین نیازمند نیست - که تا غایت در هیچ قرنی از قرون پیشینه این عمارات دلفریب دیده هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - بنابر آنکه این پایه توجه و این مایه دست و دل در صرف زر بیدریغ از دیگران کمتر دست می دهد - و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در فنون و صنایع عمارات بعد از آن حضرت دیگر بنظر روزگار در نیاید - و ازین گذشته ساعتی رایضان چابک سوار حسب الامر جهانبانی در ساحت این بارگاه سلیمانی بر باد پایان صرصر تگ صبا رفتار بر می آیند - و آن پرویزاد چهرگان دیوان نژاد را که با براق برق تگ نسبت خویشی دارند - و بر ابرش برق رفتار ابر و باد پای تیز تگ صرصر هزار پایه سبقت و پیشی می جویند - پری واره پرواز درآورده در نظر انور سلیمان زمان تعلیم جلوه گرمی می نمایند - بعد از فراغ این مجلس که بچهار پنج گهری میکشد بخلاوتکده اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور

و سبب اشتهاار این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیانی
 اکبر بادشاه در خاوت گاهی نزدیک بحرم حریم خلافت غسلی بر می آوردند -
 و درین نشیمن جز برخی از مقربان حضرت دیگری را بار نبود - و گاه گاهی
 دیوان و بخشی نیز برای عرض مطالب راه می یافتند - و رفته رفته اکثر
 اعیان دولت درین محفل حاضر شدند - و بمجرع این نسبت این خلوتخانه
 از آن وقت باز باین نام نامزد شد اوقات عالی درین مهبط انوار و سعادت
 برین جمله میگذرد - که دیوانیان عظام خلاصه معاملات اعمال محال خالصه
 و تذخواه طلب جاگیرداران را بعرض اشرف می رسانند - و همگی بجواب
 می رسند - و برخی از معتمدان که خدمت مطالعه عرایض متصدیان
 خدمات صوبجات و سرکارها بایشان مفوض است - زنده مضامین آنها را
 معروض داشته جوابهای مطالب برسالت سرفرازان پایه والای وزارت
 و کالت حسب الصدور از موقف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ
 می رود - ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که منضم مضامین
 معهوده است انشا نموده از نظر انور می گذرانند - و آن حضرت از روی
 حزن بنظر ملاحظه در آورده اگر از منشی بطریق سهو القلم که لازمه بشویت
 است خطای سرزده باشد - از سر عنایت بی عتاب و خطاب بشرف
 حک و اصلاح می رسانند - آنگاه شاهزاده ولی عهد ضمن آن فرامین را
 بزبور توقیع و قیغ خود موشم و مزین می سازد - و صاحب دیوان کل نیز
 نشان معرفت خویش در تحت توقیع و قیغ ایشان ثبت می نماید - آنگاه
 از پرتو نور مهر ^(۱) اوزک اشرف غیرت انوار مهر انور می گردد - و همدرین
 نشیمن همایون صدر الصدور سایر نیازمندان و اصحاب حوایم را که در خاص

(۱) در بادشاه نامه نوشته که مهر اوزک حواله نواب معقار الزماني بود و در

مناصب و جاگیرها و برأت نقد و سایر مهمات ابواب المال و ابواب التکاربیل و جمیع احکام مطاعه و امثال اینها را بتکرار عرض اقدس می نماید - و برون قیاس مشرف ارباب وظایف و رواتب حقیقت استحقاق این طبقه را معروض می دارد - و احداث وظایف و روزیانه و افزایش مرتبه و مناصب قرار می یابد - و همدین ائناء داروغها و مشرفان اصطبل و فیل خانه طوایل اسپان و حلقهای قیلان را بوسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلقه حلقه بترتیب دفعات در برون کتھرء سزخ بغظر انور در می آورند - و آن حضرت بدقت نظر از دور کیفیت فوہی و لاغرئی آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه باز خواستی در میان می آرند - و باز خواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار می شود بر تقدیر زبونی و لاغرئی این جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشیانی ست - و ازین باب متصدیان داغ و تصحیحه اسپ و سوار تابیدان امرا که تازه بداغ و تصحیحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف می نمایند - و در عرض این احوال عرایض صوبه داران و دیوان و بخشی و سایر اصحاب تصدی مهمات هر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان بمعرض عرض در می آید - و بیشتر عرایض اعیان سلطنت را که اهتمام تمام بشان ایشان با ضرورت کلی بجواب مضامین عرایض مذکور باشد - خود بدولت باوجود انبوهی مردم و کثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب می نویسند - تا از آن منشور سعادت و نشر اقبال که بدان نیک بختان ارسال می یابد اولاد و احفاد ایشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بار نامہ تغاخر و مباحثات در دست باشد - چون مقاصد خواص و عوام درین محفل همایون بانجاح مقرون میگردد - و جلوس اقدس درین محفل به پنج گھڑی میکشد - تشریف اشرف به نشیمن خاص که معروف به غسل خانه است میفرمایند -

امرای عظام در خور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای بازگاہ که قرارگاه مقرر ایشانست می ایستند - و ارباب تصدی مهمات ملکی و مالی یک بیک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافی و شافی که خرد وران دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشه ثانوی بخاطر خطور نکند علی البدیه در آن قسم انجمن بر طبق سوال می فرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوی محتاج نمی شوند - و بسیار این معنی رو میدهد - که در اثنای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معامله ضروری مطلبی بخاطر یکی از بندها می رسد - که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آن حضرت بر طبق مراد و وفق صواب جواب می فرمایند که هردو را تشفی خاطر حاصل می شود - و مجمل ابواب مطالب که بعرض مقدس می رسد اینست - که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفه ایشان را بعرض می رسانند - و فرخنده پاسخی که پیرایه حکمت می باشد می نیوشند - و در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافه علم میگرددند - و مشتکی از والا دستگاهان به پذیرائی خدمت از هر دست که باشد بشرف ابدی انگشت نما می شوند - و از جانب دیگر میر سامان هرچه می خواهد بعرض رسانیده سامان می بخشد - و دیوان بیوتات هر مدعی که دارد معروض داشته دیباچه دیوان سعادت حاصل می نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میو آتش و اصحاب اشراف منسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافه مرسوم و مشاهره بمنتهای مطلب فایز میگردانند - و برین دستور متصدی خدمت عرض مکرر یاد داشت

والای خاص و عام طلوع نموده پرتو حضور پرنور بآن فرخنده انجمن می اندازند - و آن بارگاهی ست در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروایی پذیرای تعمیر گردیده - تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان دانشین که بهشتی محفلی است در غایت قوه و توکل و ادب و اندام و اجلال و اعظام - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و رفور شان و شوکت که از در دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زبر آن بلند ایوان گذر نمی توانند کرد - مجملآ آن نشین رفعت و انجمن عزت که در اصل احداث کرده این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوقلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندی کتیره خوانند از سیم ناب بارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در هر کدام حاجبان سراپا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از امرای عظام گرفته تا دو صدی منصب و اهل خدمت دیگر را راه نمی دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بر دور آن کتیره از سنگ سرخ بطول پنججاه گز و عرض پانزده گز بزرگ پذیرائی رنگ گشته که مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و بر آن سائبانهای مخمل و زربفت و مظهرهای دیبای زر ناز کشیده - و بر سه راه در آمد این نیز دربانان ایستاده سواهی جمعی از ارباب منصب که مراتب ایشان کمتر از دو صدی باشد و احدیان ترکش بند و برقندازان و بعض مردم روشناس از تابندگان امرا موافق پایگاه خویش قیام می نمایند - و سایر سپاه و پیادهها و جمیع نوکران امرا در خارج این می ایستند - و درون کتیره نقوه

آن جلوه گاه قدس را رشک بیت المقدس می سازد - و چون خسرو انجم سر از غرفه خاور بر می آرد - و پیشگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندرز می گردد - از دریچه محاذی دریچه مشرق مشرف بر آب جون سر بر آورده بر آفتابان معنی دو آفتاب و دو مشرق روشن تر از روز میگرداند - و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پدش آن دریچه منظر دولت واقع است - از استحصالی کورنش شرف جاوید دریافته جبهه سجود بر زمین ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مزاحمت احدی داد خواهی نموده درد دل بعرض می رسانند - و همدرین فضای عریض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض نظر انور گشته بشمار در می آید - و اکثر فیلان مست عریده آئین که از بدمستی آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمی سازند - درین فسحت گاه از نظر اقدس میگذرند - و بیشتر اوقات جنگ نیل که از تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فریب است درین میدانگاه اتفاق می افتد - و درین روز بنا بر چندین وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصه محشر و شور رستخیز بوقوع می پیوندد - و بکثرت هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از فرط غریو و غلغله و نفیر و ولوله همانا نفخ صور بعرضه ظهور می آید - و همدرین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تظومند را از دنبال اسبان تیز رفتار میدوانند تا در جای که نزع نبود گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را ببازی فیل مات سازند - و در جهواره درشن آنحضرت اکثر دو گهتری و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات و کمی و افزونی انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر می نشینند - و این طرز بار از مخترعات حضرت عرش آشیانی است - چون این انجمن عام بانجام می رسد از مطلع جهواره

رعایت میفرماید - روشن است که والا نظری که مشاهده شاهدان جلوه گاه
صنع ایزدی تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر
یکسر مزگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس
نظر باین معنی خواب بیدار بخت حکم بیداری دارد - و پیداست که
دانش گستری که زله بند نعیم جاودانی تواند گشت چسان اندیشه خورش
را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازه یکسر دندان بخورش مایل
گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه
خورش آن چاشنی گیر مایه فیض بی خورشی است - بالجمله اوقات
سعادت سمات آن قدسی صفات از آرایش غفلت منزله است - و ساعات
فرخی آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزی بدین نمط پذیرای
قسمت گردیده - که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب
بدو ساعت پیش از طلوع فجر از خواب بر میخیزد - و در سحر خیزی بر
آفتاب روشن ضمیر سبقت می جوید - همدار آن وقت که خلاصه ازمنه
شبانروزی و مقتضای مجموعه ایام و لیالیست و هنگام فیض لا یزال -
وضو را آبی بر روی کار آورده آماده پرستش معبود حقیقی میگردد -
و روی توجه بمسجدی که در خلوت گاه خطه اکبر آباد تعمیر پذیرفته آورده
تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می نشیند - و با هزاران
گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض بر زده هنگام نماز نخست بر سنت
قدسی نژادان ادای سنت نموده بگذاوش فرض که بر ذمه همت طاعتیان
واجب است می پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوارک گل
می چیند - و بیای مودعی نیاز بگلگشت مصلای پرداخته بدسته بندگی گلهای
ادعیه می نشیند - و از سبزه سر رشته مدعا بدست آورده از سجاده پای
در جاده مقصود می نهد - آنکه آن تقدس نژاد بحرم سرای مترجه شده

بلند پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملأ اعلی گردید - و به نکتههای ژرف سواد خوانی دست و پای مقدس که چهار نصاب اسرار دولت خواند بود نموده بزبان وحی بیان راند - که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی ازین خطوط دیباچه اقبال و ازین سطور مقدمه اقبال جلوه پیرای ظهور گردد - و در دیده تماشاگران جلوه گاه صنع بزمود گراید - و فرمانروایی سواد اعظم هندوستان که قلمروست وسعت آموذ بر چندین اقلیم اشتمال دارد یک قلم بی انبازیی دیگری بناصیه سایان این آستان والا باز گردد - و از فرآورنگ نشینی آن سرایش گزین تخت روزگار از شادمانی بر خود ببالد *

بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف

انتظام بخش سلسله نظام روزگار و باعث

قیام قوایم استقامت لیل و نهار

اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اوقات فرخنده آیات این گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی و نیایش آبی که دیباچه کار نامه سعادت جاردانی و بسمله مصحف فیض آسمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر نشاء عصریست - و غرض کلی از آن نگهداری آلت کسب کمالات معنویست بسر میبرد - و بهری به نخستپیر سازی و صید پردازی که در نظر ظاهر بینان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و نزد اصحاب باطن وسیله صید دلها و ذریعه عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام میرسد - و در خواب و خور که شهر نشینان خطه امکان را از آن گزیر نیست - آن سیر چشم خوان دانشوری و بیدار مغر ملک خرد وری حد اعتدال را

و سعادت بپای بوس او می شتابد - قلم به طریق وصفش عاجز می پیماید -
و معنی در اوصافش بپای قلم می افتد - بالجمله سراپای آن خلف
الصدق آبی علوی و امهات سفلی که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در
کمال توافق و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار
دادن آن یارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم
خامه خویشتن کامه زبان گزیده به بیان این نکته و ایراد همین دقیقه یعنی
خواص خال مشکین و مسه عنبرین که فی الحقیقت نقطه پای قم الکتاب
صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق خنامه
مشک ختم سخن نموده سررشته بیان حلیه مقدس بیایان می آرد -
بی مبالغه مشک بوی نسیم خلق او شمیده از ممر پاک اعتقادی به پای
مقدس افتاده و بخال مشکین اشتها یافته - چون بر پای چپ واقع شده
دالت بر یسار میکند - و روی سرور سروری البته از پای فرقدسای صاحب
این خال روکش رفعت چرخ چنبیری گردد - آنچه ازین نمودارهای
شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و دانشوران سواد
اعظم هند که در فن قیافه بصورتی پی بمعنی برده اند - که هیچ گروهی را
از اصناف ایشان دست نداده - فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصله
نامه کوتاهی کند - چند سال پیش از اورنگ طرازی این خسرو شیرگیر
در نخچیرگاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افکنان
بی آهوست - یکی از تجرد مغشان روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسی از
ناصیه اش میتافت - و نور تجلی از جبین بیفش می درخشید - بی دست
آویز آشنای بملازمت این بادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت
گردید - از آنجا که سواد خوان صحیفه غیب بود و اسرار ازل را از
بر کرده - از مطالعه خطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه

در کمال اعتدال است - و از آن شمار تاجوری و جهانگیری میگیرند - و از غرائب اتفاق برهریکی از چهار انگشت سومی ابهام که از آنها دورتر افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار رکن عالم می تواند بود - همانا بر هر مصراع رباعی قدرت صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطه انتخاب گذاشته - یا ازین رباعی هر مصراع حکم چهارم مصراع رباعی داشته - هر خالی بخشجسته فالی انگشت نما گشته - پنداری حساب جهان کشائی بدستور عقد انامل بانگستان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتی سویدای دلهای اهل نظر جا گرفته - نی نی غلظم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلوه ظهور گرفته - و این مینی بر آن ست که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از ممر کمال بذل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامن آمال را گوهر آما خواهد ساخت - و بر کف دست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایرد پاکش خوانند بجا است - همانا طغرای منشور سعادت است و بسمله سورگ کرامت - یا عنوان نامه اقبال است و سطر کارنامه جلال - تعویذ گردن آرزو است و حرز بازی مراد - برات عمر جاوید است و نقش بقای ابد *

پای جهان پیما در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانی اقبال است - و سطر کارنامه اجلال نشان بلندجی پایه است - زهی پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمی آرد - و پایگاه او پایه ایست که زیاده از آن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر سران سر در پای او نهند سزااست - دولت در قدم او بمراد میرسد -

دست بذل پرست که دست نشان ید الله است - و همه چیزش از عالم بالا دست رو داده - آثار دولت در مشیت اوست - و امارات سعادت در هر انگشت او - بر جمیع ایادی دسترس تمام دارد - و از پنجه آفتاب دست می برد - در بذل پیرائی ید بیضامی نماید - و در فیض گستری ید طولی دارد - جود را از دستی پیش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید - و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که زبردستان را پشت دست بر زمین گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود است و هم صاحب کرم - در کوتاهی و درازی میانه است و این علامت حد وسط است در محامد صفات - و دلالت بر دستگیری لطف و دستیارچی فہر و داد و ستدی کہ نہ از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف کہ حاصل بحر و کان بہ بخشش او کفایت نمی کند - و نقد روزگار را بکفہ ہمت نمی سنجد - بحر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را از انفعال او کف پر لب آمده - در کشادگی و نرمی معتدل افتاده - و آن برہان افزونی مہر و بلندی خورد است - اصابع و انامل آن خداوند جود کامل و فیض شامل کہ با پنجه آفتاب ہمدستی می کند - و شخص جود را بمنزلہ حواس خمسہ اند - و دیدہ امل را شائبہ پنج گنج - ریاض آمال و امافی را رگہای ابر و شاخہای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده - و جویہای زر ناب است از چشمہ خورشید روان گردیدہ - سخاوت را پنج آبست و صبح دولت را خطوط شعاعی آفتاب - مخمسی است از دیوان سخاوت کہ ہر مصراع برجستہ آن کار کشای فروبستگان است - و پنج آیہ مصحف جود است کہ تفسیر ہر یک آن ہادی گم گشتگان حساب - بخشش ہای بی حساب با او عقد بستہ - و بحر از رشکش سر انگشت موج در دہان گرفتہ - در درازی و کوتاهی و نرمی و درشتی و تنگی و سطرپی

گردیده فرمودند - که اگر خطا اندیشی از من بپرسد - که این نافع کشای
استعداد چه آهو دارد - خواهیم گفت همین که ترکی نمیداند - و با آنکه از
قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت می‌نمایند کمتر بآن تکلم می‌فرمایند - که
مبادا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد *

شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایه محاسن صوری و معنوی
است - تو گوئی موبمو تفاسیر آیات سورۃ حسن صورت و لطف سیرت
است - که قلم قدرت بخط و بکان بر حواشی صفحه مصحف جمال با کمال
آنحضرت نگاشته - دقیقه سنجان موشکاف که در باریک بینی سر موی
فرو گذاشت نمی‌کنند - بر سبیل امارت این معنی را مشعر بر اعتدال
اخلاق و کمال شعور میدانند - شارب همایون همانا دو مصرعه برجسته است
که معانی آن از موباریک تر است - و محاسن اشعار پست که اگر باریک
طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیارند زنج زده باشند - و آن در تنگی
و انبوهی و نرمی و درشتی میانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون
یکسر مو در پیروی سنت نبوی کوتاهی نمی‌ورزد - پیوسته شارب را بر
سنت صاحب ناموس الهی قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه
میدارد - گردن مبارک که ناموس بادشاهی و شغل شاهنشاهی را بگردن
گرفته در نهایت فرو کمال و متصف بحسن اعتدال ست - مالک رقاب
گردن کشان است و سرور سروران زمان - اگر بادشاهان جهان بگردن باجش
آرند بجاست - و اگر خسروان گیهان به نزدش تاج از سر گذارند سزا است -
و این دلیل رسائی رای و روشنی ضمیر ست - سینۀ معنی خزینۀ که صدر
ارباب قبول است و گنجینۀ حقایق و معارف عقول - همانا آئینۀ صفا است
و گنجینۀ مدعا - صندوق اسرار الهی است و نهانخانۀ فیض نامتناهی -
در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق ست مخلوق شده *

و گاهی باقتضای قهر پرده گوش را پرنیان شعله پیچ مینماید - گاه از
 سخط برعد ابر نسبت درست میکند - و گاه از نرمی بزمزمه آب حیوان
 نسب می رساند - کلام سلاست نظام آنحضرت مانند ساک مرارید غلطان
 مسلسل و منسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که همانا بمقتضای
 مودای الخط لسان الید گفتار دست و بیان بفانست - تقریر آنحضرت
 با نهایت بلاغت و سلاست و ایوار صنایع بدایع بری از تکلف و تصنع
 است - چنانچه اگر بمثل در کلام پارسی نیز اعجاز روا بودی توانستی
 گفت که از دهست خارق عادت است - آن خطه کشای قلمرو فصاحت
 بیشتر بفارسی تکام مینماید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش
 شبستان روح است بآتش فارسی می افروزد - و بعض اوقات بهندی
 نژادان که فهم شان فارس جولانگه فارسی نتواند شد در اثنای حرف
 بمحاوره هندی تیغ زبان را گوهر آمود میسازد - چون نواب جنت مآب
 خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام فوخیزی به پرورش آن زیبا
 نهال چمنستان بادشاهی از گلشن سعادت گل میچیدند ترکی زبان بودند -
 و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکی سحر پرداز بیان میگشفتند - بنابراین
 آنحضرت از فرط نیوشائی بسیاری از الفاظ این زبان می فهمند - و بدیده دل
 حسن معانی را در جلباب عبارت این کلام مشاهده می نمایند - و بر
 نمایش صور بعض مطالب در مرآت الفاظ این زبان توانائی گفتار نیز دارند -
 اما از ممر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمحاوره این زبان کمتر
 چاشنی پذیر گفتار می گردند - چه در صخرسن طبع فیض آفرین را که
 زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه
 الزمانی از افزونی مهر باین مهر سپهر اقبال در آموختن این زبان مبالغه
 نمی نمودند - وقتی حضرت جنت مکانی از روی طیبت مشکین نفس

کشوده در خوردی و کلانی بعد اعتدال است - که بقوت حافظه و تیزی فهم
 بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن صورت هیولانی
 فهم و خرد که انوار فر ایزدی ازان فروزانست - در سایر صفات بسیار متوسط
 و باعتدال گراینده است - و آن بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصایل
 حمیده و شمایل پسندیده است - لون بشره نور افروز که سر چشمه آبروی
 نوع بشر است اسمر واقعه شده - دانشوری و هوش پروری ازان رنگ
 میدهد - و همرنگی قایل انا املح نیز ازین رنگ گل میکند - همانا رنگ
 مبارکش مایه مردمی است که معنی آدمیت ازان پدید گشته - و از
 شرم ملاحظش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افشان
 که سر چشمه فیض جاودانی و درج جواهر اسرار معانی است - در
 جنب طیب تبسم و صدق تکلمش شهرت نفحات غنچه شیرین تبسم
 و راستی دم صبح دوم حرفی است - افواهی معتدلت در تنگی
 و فراخی و آن دلیل نشان مردانگی و فرزانی است - لبهای مبارک که
 از شرم ملاحظت نکلم دهان غنچه را از تبسم بسته - و آبکیات از خجالت
 لفظ روانش تر گشته - در سطرپی و باریکی میانه است و ازان دقت فهم
 و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان
 اوست و اختر از جمهور مهر پسندان - مانند مرسله جوزا نور افشان است -
 و چون رشته لآلی شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای
 جانها است - و دل عالمی ازین دندان فریفته آن رشک عقد ثریا - در
 خوردی و بزرگی در نهایت اعتدال و چون گوهران هم سن در نهایت اتفاق
 و اتصال - این نشان پاک کرداری و راست گفتاریست - آواز معجز ساز
 در هنگام لطف بجان پروری بلند آوازه است - و در وقت عذاب بجگر
 شگافی داستان - گاهی به تکلف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد -

ابروی عنبر بر که در نیکوئی طاق است و بخوبی شهره - آفاق - شاه
 بیتی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته - و زیبا هلالیست از عنبر
 سرشته - بسم الله سورة فتح است و سر لوح کذاب صنع - نی نی محراب
 طاعت ارباب قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در
 فراخی و کشادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است - چشم
 مردمی گزین که نظر یافته ناظر حقیقی است - و نظر هیچ آفریده نظیر آن
 ندیده - در تنگی و فراخی برابر افتاده - و در سیاهی و سفیدی معادل -
 دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکیزه نژاد - و مردم چشم که از مفارقت
 نظر جز بر نور سیاه نمیکند - قرة العین نور بصر است و نور دیده اهل نظر -
 شعار عباسیان گزیده و آئین خلافت اختیار نموده - پیرایه بخش آرم است
 و سرمایه دار شرم - و آن دلیل است بر افزونی هنک و بیشیی فرهنگ -
 و فروغ اندرزی دانش و نگاه افروزی بیغش - و بر پشت چشم راست
 خالیست مشک سگال در نهایت حسن و جمال - همانا سیاهی است برای
 دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت نبی صلعم جا کرده -
 بینی از روی راستی بر چهره فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته -
 یا موجی بر چشمه آفتاب برخاسته - زهی انفی که آب روی داده است
 استوارچی آن راستی را - نشان جاودگی کردار و پایندگی کار است - و دلیل
 پیش بینی و خیر اندیشی - پیوسته بدان در زیر چشم چپ خالی
 گوشتین اتفاق افتاده - بینی ازان خال مشک افشان بطلان هیچ نداشتن
 الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی روز افکنده - و آن آثار دولت
 ابدی و امارت اقبال جاودانی است - گوش معنی نبوش که صدف
 لجه معانی و محرم سرگوشی فیض جاودانی است - مانند نظر انور
 روبروی منظره عالم عقول عشرة در بجه حق جوئی و حقیقت پژوهی

تراست - بالجمله درین مقام بیان حلیه مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان نصیبی محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور آن سرور به بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشته محضر خورشید منظر بمقتضای صدق مصدوقه السماع احدی الروینین - همانا استماع اوصاف نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسایر فضایل نفسانی و کمالات ملکی و انسانی *

* شعر *
چون از حلیه شه سخن سر کذب سخن را حلی بغد زیور کفم
دهم زیب و آرایش این نکته را طراز سخن را ز سر تا پیا
نخست کلک معنی نگار از وصف قامت با سعادت آن حضرت که الف
آفتاب دولت و برجسته مصرعه دیوان مکرمت است - و بخت از بالای او والا
گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن را از معانی والا پایه دو بالا
می بخشد - معتدل بودن آن بر دافش دو بالا اوصاف خجسته دلیل
است - سر هوش پرور که در والا شکوهی بر سر آمده و جهانی از سایه
آن سر همایون فر در سایه مرحمت الهی جا کرده در خردی و بزرگی میانه
است - و آن بر بیدار مغزی و پر خردی و اعتدال اخلاق ستوده دلیل
است - لوحه پیشانی نورانی که سر لوح کتاب نامداری و پیشانی روزنامه
فرمان گذاری ست - و از روی سهو و خطا نیز روی چین ندیده - شایانی
کار جهانبانی و سزایش شغل گیتی ستانی دارد - و آن بر اندازه سکالی
انبساط و قاعده دانی اختلاط مشعر است - و بر یسار آن دیباچه مجموعه
اقبال نزد رستگاهه مو خالیست مشکین که آنرا نقطه خط پیشانی توان
گفت - مانند سویدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال بحفظ
آیات مصعف رویش پرداخته *

* بیت *

شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهر است و این نقطه اوج اوست

حلیه مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامه صنع
 باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم
 را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته
 و از آنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن
 بر لوحه اختراع درست نشسته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفای کائنات که خامه
 فیرنگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون
 اشکال بدیعه در کارگاه ابداع بر لوحه هستی به بهترین وجهی جلوه داده
 و بر صفحه وجود هر موجود جداگانه نقش مستغنی از ادراک بالغ نظران
 و الافطرت به نیکوترین صورتی نگاشته - مفسر خلقت انسان را بطغرای غرای
 لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و مطرز ساخت - و از آنجا که
 تمامی نقاط و دوائر و خطوط وجود از نوک پرکار کن بر سطوح شهود بحکم
 فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمت مبني بر مصلحت است - و هیچ
 لفظ از دایره صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون کار بعثت دایر نیست -
 صورت خط و خال جسمانی و پیکر هیولانی را بر خصایصی که در ذات هر
 فردی از افراد بنی نوع انسان مضموم و مزمین است مشعر گردانید -
 بدآنسان که اکابر علما و حکما از چگونگی حالات آثار بر کیفیت احوال
 اعیان کماینیغی استدلال توانند نمود - و از نیروی شمایل و مخایل ظاهری
 پی به خصایل باطنی توانند برد - بتخصیص در نظر دقایق نگر رموز
 خوانان علم قیافه و راز دانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات
 سیمای انسان چهره نما است - مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر

والا نظر که عیون انوار دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده دراند
هم بآئین مادر والا فرمیهن نثار گوهر زیب و بهین پیشکش نظر فریب
بنظر گیتی خداوند در آوردند - و دیگر پودگیان حریم عصمت
و عصمتیان پوده عفت باندازد دسترس زر و سیم نثار نموده بجهت ادای
مراسم و لوازم مبارکباد پیوامون آن روشن جبین چون هاله گرد ماء حلقه
بستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته از آن مرکز دایره
دولت نوازشها یافتند - و همدران محفل والا آن گنج بخش بذل آفرین
که خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کانست - در لک مهر
و همین قدر روپیه به بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک مهر و یک لک
روپیه به بیگم صاحب و یک لک روپیه بسلطان مراد بخش و موازی
این مبلغ برونش آرا بیگم و مساوی آن به ثریا بانو بیگم عنایت
فرموده - سالیانه مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک روپیه و سالیانه
بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک روپیه مقرر نموده -
و چهار لک روپیه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه
و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بنواب مهد علیا سپردند - که
چون از دارالسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دریابند میان ایشان
قسمت نمایند - و هزار روپیه بشاهزاده کلان و هفصد و پنجاه روپیه
بشاهزاده محمد شجاع و پانصد روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب
و دویست و پنجاه روپیه بسلطان مراد بخش بعنوان یومیه میداده باشند -
امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باعث آرام زمین
و زمان است بر آن مربع نشین سرپر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون
و خجسته فال و فرخنده شگون و دوران این بادشاه کام بخش کامران مانند
ادوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردند *

و چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چینی خوان احسان
دیده دست گرسنه چشمان ابریز گوهر و در گردیده - هیچ گسسته امیدی
را مقصدی نماید که بحصول نه پیوست *

در آن جشن فرح بخش طرب خیز [همه روی زمین] از عیش لبریز
نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که برگ عیش عالم شد خدا ساز
جهان آنروز داد خرمی داد ز مادر گوئی آندم خرمی زاد
چون انجمن خاص و عام بانجام رسید پرتو حضور پر نور بر خریم حرم سرای
خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند
آرای خلافت انجمن پیرای مشکوی دولت صغیه و فیه صفات سعیده
حمیده سمات یگانه روزگار برکت لیل و نهار آیه مصحف عز و جلال موجه
بکر فرو اقبال مهد علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل بیگم
خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز بر فرق همایون آن
سر کرده بادشاهان افشاندند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط
پیشانی آن کان لعل اقبال خط یاقوت گشت - چندان مروارید انبار شد
که در دریای اخضر فلک گوش ماهی صدف لای گشت - چندان لعل
بالای هم ریخته شد که کمر جزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان
از نفایس و نوادر عدنی و معدنی و جواهر زواهر عمانی و شویف هندی
و ایرانی که دیده روزگار آنچنان ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور
گذرانیدند - آنگاه بادشاهان عالم و عالمیان ولیه نعم جهانیان ملکه معظمه
صاحبه مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قره العین سلطنت عظمی
نظر یافته عنایت بادشاهی عزیز کرده حضرت خلیفه الهی جهان آرا بیگم
مخاطب به بیگم صاحب که بانزونی رای و هوش نظر بدیگر شاهزادهای

بدایع آئین بجهت تعیین وقت آن در رشته نظم انتظام داده بعضی رسانیدند - از جمله حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص این تاریخ بسمع عالی رسانیده از انواع عنایات صوری خدیو صورت و معنی برخوردار یافت *

* ابیات *

بادشاه زمانه شاهجهان خرم و شاد و کامران باشد
حکم او بر خلائق عالم همچو حکم [خدا] روان باشد
بهر سال جلوس شده گفتم در جهان باد تا جهان باشد
و همچنین سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در انواع صنایع
و اصناف هنر بی بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته * * مصرع *

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین

و زینت شرع و خدا حق بقدر داد نیز باین تاریخ موافق آمده -
نویسندگان دولت از نواختن گورکه و تبیره و امثال آن خم روئین و طاس
سیمین سپهر را بر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سربان نیز با آهنگ
ساز عیش نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست
کردند - در آن نوروز بهروزی و عید فیروزی عالمیان بجهت بهجت
جلوس اقدس جشنی نو آئین و بزمی نگارین صورت آراستگی یافت -
که تا سرور انجم بر سر چهار پایة انجم چارم نشسته - و ستارگان
و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن مثنی پنجره تماشائی و سیارگان ازین
هفت منظره نظارگی اند - نظیر این بزم بهشت آئین در جلوس هیچ
بادشاه عالیجاه خاصه سلاطین این سلسله فلک بارگاه که از همگی طبقات
اعیان ملوک مانعیه مانند مردم دیده از سایر حواس بر سر آمده اند بنظر
در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عده قبض خواطر خورد و بزرگ

انی جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند - دقایق فصاحت را به نهایت درجه بلاغت رسانیده زبانرا موج چشمه آبجیات ساخت - بتشریف خلعت فاخره زرنگار که از همه گرانمایه تر و پیرایه روزگار بود والا پایه گردیده - بر سر ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالا مال از انواع زر و گوهر نثار شد - که صفحه روی زمین زر اندود و گوهر آمود گشته روکش چرخ برین افتاد - همدرین ساعت مسعود چهره زر از سکه مبارک که منن یک روی آن بکلمتین طیبین و خواشی باسماء سامیه چهار یار با صفا نور و ضیا اندوخته و روی دیگر از نام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر انور شد - زرگرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بالید - درهم که از گمنامی درهم بود از نام همایونش خود را گرد آورد - و دینار که از سرگردانی دلتنگ شده بود از سکه والایش سرخط دولت یافت - سیم را سفید بخنی حاصل آمد - و زر را سرخ زرینی دست داد - درست مغربی خورشید از شوق سکه اش بیتاب گردید - و دینار ناقص عیار ماه از فرمانش شکسته خود را درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش نرگس وار بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را از فراین اسم خجسته سوسن کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست - کیفیت آن سرور ابرالمظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی از آن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو فتنه و فساد از روی زمین رانده - و باوجود مشابیهت و مناسبت اوضاع و اطوار پسندیده آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم بیانات لفظ صاحبقران که سه صد و شصت و پنجم است با حروف شاه جهان مساری آمده - جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد عمرو دولت بجا آوردند - شعرای بلاغت دثار قصاید رنگین و تواریح

* مثنوی *

سایه حق کرده جا در سایه اش * زآن بود نور سعادت پایه اش
 بر سر شاهنشاه از حسن قبول * چون گل ابراست بر فرق رسول
 بالجمله چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامرانی نشست و بعد
 فهمی آمل و آمانی پیوست - خاتم را فرسایمانی دست داد و قلم را بار
 نامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازی یافت و سکه فام بردار شهرت گردید -
 تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست ننگنجید -
 علم نشان بلند بخشی یافت - کمان سرمایه فتح در قبضه آورد - تیر پی بسهم
 السعادت برد - سلطنت را دولت قوی گشت - اقبال را بخت جوان
 گردید - آسمان زمین بوس شکر بجا آورد - و روزگار فال نیک روزی زد -
 فننه از شرم سرقا پا عرق عرق گردید - بیداد داد شرمساری داد - ارباب تیغ
 و قلم زبان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت
 و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سکالی و فرخنده فاللی انداختند -
 مقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان از مراتب حمد الهی
 و نعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه مدارج منبر را بلند
 پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد سلاطین این دردمان والا که شخص
 دولت را بمنزله حواس عشره اند پرداخته از بهر آرایش نظم اقبال اسم
 سامی صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحب قران ثانی را حسن
 مطلع گردانید - و بنابر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این
 بادشاه بزرگ منش بعطای خلعتی گرانمایه بشرف جاودانی مخصوص
 گشته - چون از فیض القاب همایون و ذکر نام نامی حضرت سلیمان مقامی
 بعنوان شاهجهان بادشاه غازی سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت
 وافی بشارت را در عهد فطرت محاسبان دیوان قضا و قدر با عدد کریمه

تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزی در قبضه داشت دستگیری کرده پای سعادت پیروی بر سر پیر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تدموری و بخت بابوی بر فراز تخت دولت اکبری بر آمده دامن امید خلایق را از گوهر مقصود لبویز ساخت - تخت بر مسند کامگاری چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج نرساند که از فرط سعادت سر آمد گردیده *

* مصراع *

تاج گوهر خود بنافز و تخت گوهر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سرانجام حرف تخت بر کرسی نشست و سخن افسر بالا شد - پایه سریر بر آسمان رسید و درجه اکلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر بآسمان فروز نمی آمد - و تخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسید - پایه اورنگ از کرسی گذشت و کوبه دیهم باکلیل رسید - چون آن والا پایه بر تخت خسروی آرמיד چتر همایون سایه بر گرد سرش گردید - چتر زرین خورشید وار از شادی بچرخ آمد و از بلندی کوبه سر بارج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از ین سعادت گرد سر آفتاب گردیده و هاله ماه را در دایره خجالت کشیده - ریشهای زر تار از وی چون خطوط شعاعی از جرم خورشید نمودار - و عقدهای گوهرنگار ازو چون رشتههای باران از گل ابر آشکار - سحابیست که لولو می بارد و سپهریست که انجم می نگارد - نی نی غلط گفتم فلک تدبیر قمر است که حایل سعادت جاردانی گردیده - یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار الهی گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیاقوت و گوهر کرده - و چگونه سر بآسمان نساید که سایه داری آفتاب سر کرده - پنداری گرد نامی فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته - گویی گرداب نور است که بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته *

و امان زمینی و زمانیان مظهر فضل عمیم ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی
 بادشاه دیفدار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوب
 نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه آلهی
 مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت
 افروز دوشنبه که از فیض ورود معنی بیت رسالت در غزل هفت بیتیم هفت
 شایسته اندخاب گردیده - و از یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت
 انگشت نما گشته - بعد از گذشتن سه و نیم گهری که بحساب دقیقه سنجان
 ساعت ششاس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد - بطالع فرخنده فال
 و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا
 اختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل قمر بود - بتائید آسمانی و کوبه
 صاحبقرانی بر کره فلک رفتار سوار گشته و خانه زمی را مانند خانه طالع
 سعادت آمود ساخته - بخت کمر پرستاری بر میان بسته در پیش -
 و دولت غاشیه فرمانبرداری پر دوش گرفته در پس - تیغ گذاران صاحب
 جوهر تیغ مانند در یمین - و نامدادان والا گوهر خاتم کردار در یسار -
 در دولرخانه ارک دار الخلافه اکبر آباد که چون قلعه بی در سپهر اوج
 گرای گردیده و بروج ثاقبش بارج فلک ثوابت رسیده - مانند معنی
 در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزل فرموده - و در فرخنده
 ساعتی که سرمایۀ سعادت روز افزون و پیرایۀ بخت همایون بود *

* بیت *

ساعتی آنچنان همایون فال * که سعادت ازو شگون بر گیرد

کلاه سروری را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفت؛ بود همسری بخشیده -
 و قبای خسروی را که اطلس «پهر والا استر او گشته بود - تن بهم آغوشی
 داده کمر لعل طراز را که از منطقه آفتاب گرد می برد بر میان بسته -

آرد - که روی زمین را بزیر عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروری نهد
و داد داد گستری دهد - آری نسخه پیرائی کذاب عالم که بهین صقیقه صفع
آهی است و مغشاء دقایق نامتناهی - از یمن همت فرمانروای سر انجام
پذیرد - که خط بیفش کارنامه اقبال باشد و جوهر تیغش سر مشق فیروزی -
و نقش نگینش دیباچه اجال و خطوط دستش نسخه بهروزی - پنجه
خورشید نزد شکوه بالا دستش پشت دست بر زمین گذارد - و سپهر برین
پیش کوکبه قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد *
* بیت *

ازو گردد درین فیروزه گلشن * چراغ طالع فرخنده روشن
چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار
بخت اوست مرآت این اوصاف بود - در مبادی حال دقایق جهانبانی
از خط ناصیه او نمایش می پذیرفت - و در آغاز کار آثار کردانی از لوح
پیشانی او ظهور می یافت - و از روی او می بارید که این ابر نیسان کرم
چمنستان شهریاری را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن می شد
که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهانداری خواهد بود - اختر شناسان
کامل نظر از زائجه طالع همایونش که عنوان نامه سعادت است احکام
گیتی ستانی فرا می گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت
والایش که آئینه رونمای شاهد دولت است صورت امل و امانی مشاهده
میکردند - لاجرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز می آورد
جلوه گر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس می بخت
بردمید - امید می که اختر فرخنده فالی آرزوی آنرا شگون می دانست
بر آمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن می زد بعصول پیوست -
یعنی طرازند اوردنگ اقبال فرازند اکلیل اجال عزیز کرد حضرت عزت
برگزیده عفت آن حضرت سرمایه آرایش جهان و جهانیان باعث امن

بدین آئین رو برای نهاده - ملأ اعلیٰ بهمدستی کف الغضیب دست
 بدعای دوام عمر و دولت ابد مفتحا کشاده - و نظارگیان عالم بالا از مفاظر
 هفت طبقه گردون محو تماشا افتاده حیران آن کوکبه و دبدبه عزت بودند -
 از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولتخانه سپهر نشانه ایام
 بادشاهزادگی از هر دو سو بحرین کف در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل
 کوی و بازار کشوده بسر پنجه زرفشان چون شاخ شگوفه روی زمین را در
 افشان سیم و زر گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل نزول
 فرخنده بر ساحت سعادت منزل مذکور گسترده بنابر آنکه تا ساعت
 مختار مسعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده
 روز درمیان بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانی صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازی در دارالخلافة اکبر آباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت الهی بر آن رفته و مجاری عادت الله
 برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که اساس مبانی دین و دول
 اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسله نظام دارالسلطنت
 آدم در مشیمه مشیت بر وجه اتم صورت بندد - هر آئینه در آنحال زمینیانرا
 در کذف حمایت و کشف رعایت آسمان تمیکنی جای دهد - که بشایستگی
 تمام لیاقت مرتبه جانشینی نابیان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله
 علیه وسلم و صحبه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری
 که درباره اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار

نقد تمنای دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت - و کار و بار
دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانه جهان را
زیب و زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ربع مسکون با کام دل سایه
نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش
گیتی بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان

* بیت *

درگش کعبه صفت قبله‌گه عالم باد

کشت امید جهان از کف او خرم باد

مجموعه بتاریخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم
جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت ورود موکب مسعود بساحت
بهشت فسحت باغ دهره که از پرتو انتساب بهحضرت جنت مکانی
نورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بغور منزل موسوم است اتفاق
افتاده مزده وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم مردم آن
موز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالی از اهالی دارالخلافه علی
و فواهی و حوالی آن بر سبیل مزدگانی ورود اقدس باندازه دسترس
سرگرم جانفشانی شده استقبال موکب اقبال نمودند - و قاسم خان حارس
قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل پذیره آمده از دریافت ملازمت
و شرف زمین بوس درگاه سعادت دو جهانی اندوخت - و بامداد
روز پنجشنبه مذکور موکب منصور که همواره بامداد آسمانی قرین سعادت
یزدانی است متوجه قرارگاه سریر خلافت ابدی گشت - و بادشاه دین
و دنیا پناه همعنان بخت و همراکب اقبال بآئینی که در خور والا خداوندان
این دودمان جاوید توامان باشد فیل سوار داخل عرصه دارالخلافه گیتی
مدار شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در اطراف

چرخ برین یافت - حکم به بنای مسجد عالی بنیاد از سنگ مرمر بدرجه
نفاد رسید - و صوبه اجمیر در جاگیر مهابتخان قرار پذیر گردید - در اثناء
راه جمیع بندها مثل خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک
و راجه جی سنگه و انی رای و راجه بهارت و سید بهوه و غیر آنها در
هر منزل خود را بسعادت ملازمت رسانیده کامیاب دولت صورت و معنی
می گشتند *

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاهر دارالخلافه اکبر آباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آذانکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانه روز نخست از دولتی
بزرگ بهره مند شده اند - و از یاور بی بخت خداداد در دار القسمت ازلی
بنصابهای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته - اگر چند روزی بغایر
مقتضای اراده قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سنگ راه مراد
آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد - لیکن باندک روزگاری و کمتر
فرصتی روزی در آید که آن حجاب بسر خویش از پیش برخیزد - و آن
دولت روزی شده بهای خود استقبال بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد
نماید - بد آنسان که فتح و کسر بر عسکر آن سرور بحسب اختلاف اوقات
طاری گشته بسی امر ناملاهی سد باب مقصد عالی گردید - و از بدهنجارپهای
روزگار قضایای ناشایسته صورت بسته یساقهای شاق و تردهای دشوار
پیش وقت آمد - اما الحمد لله که آخر کار بی پایمردی سعي و دستیاری
طلب بر وفق مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب در کنار و بر آرزو آمده

اندیشی باستقبال موکب اقبال شناسند در مقام کوکندة که پدرش نیز درین مقام شرف ملازمت دریافته بود بخارنج چهارم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت پیشانی بخت را از پرتو سجود آستان قدسی مکان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهگدگی لعل قطبی بدخشانی نژاد که سی هزار رویه قیمت داشت - و فیل خامگی بساز نقره و اسب عراقی مزین بزین طلا استمالت و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید *

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه الّهی سنه الیه بر کنار تالاب ماندل آذین جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معهود بانواع نقود سنجدیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیاز قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکی کوچ نموده هفدهم جمادی الاولی پفجم بهمن ماه سرزمین خطه پاک اجمیر از یمن قدوم مبارک نورانی گشته عمارات دلکشا و منازل نزهت آئین کنار تال رانا ساگر از نزول همایون روکش قصور جفت گردید - و همانروز بغابر پیروزی روش جد بزرگوار پیاده بروضة شریفه حضرت خواجه معین الملة و الحق و الدین نور الله مرقده توجه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عبارت است از اعطاء صلاة و صدقات و نذورات بجا آوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضه متبرکه بنا نهند - و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند - بغابرین دریغوا که کریاس سپهر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد

بر سبیل تواتر و توالی به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر عفايت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفای آن عضد الدوله باتفاق سایر موافقان در جامع دار السلطنت لاهور خطبه را بالقب مستطاب کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایه والا کار بالا شد - آنگاه بولاقي نظر بند را که فی الحقیقت بر تخت نیز محبوس مظلوم سیاه حال تیرگمی بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معنی از زاویه زندان بزایه دیگر منتقل شده - بیست چهارم جمادی الاولی مذکور خدمت پرستخان مشهور رضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشاره قتل بولاقي و غیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید - آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف به بولاقي و شهریار مکحول و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال و گرشاسپ برادر بولاقي هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظربند بل محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت از تنگنای ساحت گیتی خلاص داده به فسحت آباد عدم راهی ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسرحد ملک
رانا و سرافرازي يافتن او از آستانبوس درگاه
والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایه اقبال های چتر فرخنده آن همایون فال بسر وقت حدر
رانا افتاد - بمجرد اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد -
رانا کون که بر جای پدر متمکن شده بود - از آزادت منشی و اخلاص

بمغزل دریافت شرف ملازمت می نمودند - و همدیگر را خدمت پرستخان که بحکایت سیفخان دستوری یافته بود - در چهار گروهی دارالملک گجرات شیرخان را از ایصال فرمان جهان مطاع و سرزبانی خاصه سربلندی بخشیده سیف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز الزمانی ضعف و ناتوانی سیف خان را که عمده بواعث تقصیرات شده بود - بهانه شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیرخان دوازده گروهی شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافته هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی نیز از زمین بوس انجمن حضور سعادت جاودانی یافتند *

هفدهم ربیع الثانی پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت سرزمین کنار قلاب کانگریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جاده و جلال تارک رفعت باآسمان رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومیان پرداخت نمایان یافت - شیرخان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه دار پی گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگی تته و منصب چهار هزار پی ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدآن صوب دستوری یافت - و سید دلیرخان بارهه با جمعی از بندها بهمراهی رکاب سعادت سربلند پایه عزت شد - و شیرخان از نواحی شهر بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت - و سیزدهم دیمه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دار الخلافه شد *

روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت قرب و وصل موکب اقبال و قبول که مسبق ورود فرامین عاطفت آئین

نواب قدسی القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمد آباد شتابد - و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد *

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ می شتافت بساحل دریای نریده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبه سیفور که بر کنار آن دریا واقع است بسعدت منزل گزیدند - و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمری سال همایون فال سی و هفتم از سن اقدس به خجستگی و فرخنده فالی آرایش پذیرفت - و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتی موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیر خان بارهه بسعدت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سورفت باسمان رسانید - و از سرافرازی تغویض منصب چهار هزار ی ذات و سه هزار سوار پایه اعتبارش بوالائی گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیرخان است از گجرات باین مضمون که از نوشته مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهی اقبال بادشاهی باشاهزادهای آسمان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبه فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدنی مقهور مخدول و مکحول در مطموره قلعه لاهور بزدان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمژدگانی آوازه فتح اولیای دولت نوای گورکه سلطنت آریزه گوش منتظران که از دیر باز قصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکی یک بیک از تعیفاتیان گجرات از به اندیشی بر یکدیگر پیشی بسته منزل

ارتحال حضرت جنت مکنی از خیل سعادت جدائی اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزیده درینولا بخانهجهان پدوسته تحریک سلسله شورش و آشوب می نمود - و همچنین چندی دیگر که با او گوشه اتفاقی بظاهر داشتند - مثل راج گچ سنگه و جی سنگه و غیر اینها بغابر آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندو شتافت - و در آخر کار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختی و تیره رایی ازو سرزد او را فرو گرفت و سزای کردار خود یافت - چنانچه بر سبیل تفصیل انشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون این نگارین نامه نامی بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد *

بالجمله چون سرحد گجرات سر منزل موکب اقبال و مرکز ریایات جاه و جلال شد - عرضداشت ناهر خان از تعییناتیان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخانی یافت معروض رای اقدس گردید - و رای جهان آرای بر حقیقت مضمون آن که مشتمل بر نسبت بی اخلاصی سیفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع انگذد - و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری نا ملایم داشت آن خود مؤید این معنی بود - و نرسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماری صعب و ضعف مغرط نیز مقوی و موکد شد - بنابراین شیرخان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازی بصاحب صوبگی گجرات بود مشمول گردید - و مامور شد که ولایت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف خلافت آرد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون صدور یافت نواب مهدعلیا ممتاز الزمانی بغابر آنکه به همشیره مکرمه خویش که در حباله ازدواج سیفخان بود - محبتی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت

یمین الدوله فرستادند - و جانثار خان از بندهای تربیت یافته جانشینار که بکمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی روشناس بود - فرمان جهانمطاع مشتمل بر انواع عنایات سرشار و برقرار داشتنی صاحب صوبگی کل دکن و خاندیس و برار بدستور سابق نزد خانجهان لودی دستوری یافت - و مرکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون جانثار خان به برهانپور رسید - آن نفاق آئین از غلظت و خشونت که داشت - قطعاً بملایمتی که مناسب ایفوق و ملایم این مقام باشد بجا نیارزد - و مطلقاً پاس مرتبه خود نداشته موافق دستور العمل خود دوربین ادب آئین کار نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی اخلاصی و ناسپاسی تمام ازان استشمام می شد - بر مکنون ضمیر و قرار داد خاطر او اطلاع و اشراف حاصل نمود - حسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجهان با این بی ادبها اکتفا ننمود - و بعد از بر آمدن جان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را بایمان ناکید داد - و بجمیع تهانه داران و کارگذاران اعمال متعلقه بالاگهاخت نامها نوشت - که ولایت را وا گذاشته به برهانپور آیند - و آن کوه اندیشان او را دولخواه انگاشته بنوشته او ملک خالی کردند * الا سپه دار خان که از سعادت منشی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته مشرب صافی حق شناسی را بآلایش ناسپاسی مکرر ساخت - و جای خود را قائم نگه داشته در احمد نگر باستقلال تمام نشست - چون این حرکت ناملایم ازان حقیقت نا شناس معامله نافهم بوتوقع پیوست - و برین سر تمام ولایت بالا گهاخت بتصرف نظام الملک در آمد - عیال خود را با افغانان معتمد خویش سپرده با مردم خود و دریایی^(۱) شور بخت که قبل از قضیه

(۱) از دریا این جا دریا خان مراد است *

بشارت رسانیده اورا بر این معنی آگاهی بخشید - و بوسیله آن خان رفیع مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید - و خانم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانکه غم اندوز اندوهناک و غمگین گشته دیده مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابی و بیقراری بنهیض لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداری و سوگواری پرداختند - درین حال مهابتخان و سایر دولتمخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته بعرض عالی رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال مصلحت کلی سلطنت که نظام کل عالم و انتظام مهم جمله عالمیان بدان منوط است - اقتضاء پرداختن بامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت آنست که مرکب حاکم و جلال بدولت و سعادت بر سبیل استعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بزودی راه فتنه و فساد بر ارباب بغی و عداود مسدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند - از آنجا که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندی و خرسندی خالق و خوشنودی خلائق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن دولتمخواهان را بعد قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهیچه آفتاب شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبه گجرات توجه اردوی جهانپوی بصوب دارالخلافه عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان الله و بایزید را که از معتمدان دیوبند بمزید پرستاری و خدمت گذاری از اقوان امتیاز تمام داشتند - برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بنارسی و ابلاغ نوید نهضت و مزید توجه مرکب اقبال از راه گجرات نزد

حقیقت واقع را بپایه سریر اعلیٰ عرضداشت نموده التماس توجه خذل
اقبال نمود *

رهیدن بنارسی در مقام جنیور باستان بوس والا
و رسانیدن خبر رجست حضرت جنت مکانی
و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کشاد معاملات دار الخلافه آدم
بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف
ازلی را که ساخته و پرداخته پیشکاران کارخانه ابداع است در نظر حقیقت
نگوش بجلوه در آرند - در حال سامان طوازان دارالصنع ایجاد دولت
و اقبال را در اسبه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهنشاه عرصه وجود
فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال
آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایه آرام داده از مناسب خوانی
مضمون این بیت

* بیت *
کامی شهنشاه معرکه آخر الزمان آمد بدست معرکه پا در رکاب کی
وام حق مقام ادا نمودند - مجلا روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه هزار
و سی و هفت هجری مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس
جهانگیری که در عرض بیست روز از موضع بهنبر مانند شاهین تیز پر بمقصد
پیوسته بود - خبر شفقار شدن حضرت جنت مکانی بمقام دارالخیر جنیور
که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهباز چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا
حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتخان
که در آن نزدیکی از نور سعادت ملازمت آن حضرت استسعا یافته بود

تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستیارچی آن مشتی نابکار که در سربله
 بکار او نیامدند - دست شسته قرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب
 معاونت نموده خود را به حصار بند لاهور افکند - و یمین الدوله مظفر و منصور
 متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان
 که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان که
 در آن آوان خدمت میر سامانی داشت - و پیش از وقوع سانحه ناگزیر
 جفت مکانی کارخانجات بادشاهی را به لاهور رسانیده بود - بملاقات
 یمین الدوله شتافت - و مساعی جمیله او که در مدت اقامت لاهور و فترت
 شهریار که همه جا در دولتخواهی شاه بلند اقبال بلباس نصیحت آن
 بیخود بجا آورده برهمین هنگامه افسرده او شده بود مشکور افتاد - و همدرین
 روز باستصواب آصف جاهی شایسته خان و ارادتخان میر بخشی بدرون
 قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات بادشاهی نمودند - آنگاه فیروز خان
 و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم
 مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز امل محال پڑوه را
 که از فرط کوفت اندیشی درون محمل بگوشه خزیده بود بر آورده بجای استوار
 محبوس ساختند - روز دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و نخست
 بباگزیر وقت پرداخته دریابست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل
 دیوان کاغذات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشاره مبشر تقدیر بود -
 چون دریغوقت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد ماده بصارت
 آن ناقص بصیرت دید - لاجرم بدستورچی دستور قضا و قدر دیده‌های
 آن کوتاه نظر را میل کشیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود
 ساخت - و ارداب خیرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بصرمه
 بیغائی رسیده کحل عبرت کشیدند - یمین الدوله بعد از وقوع این سوانح

ارادته‌خان ترکمان - ملا مرشد - مهابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر احدیان - جرافغار صادق خان - خان زمان - میرجمله - شاهنواز خان - معتمد خان - راجه روز افزون و چنددی دیگر - و شاهزاده‌های بلند اختر فیل سوار در فوج جرافغار و خود با داور بخش در فوج قول و موسویخان صدر و اصالت خان و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ و طهمورث را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستوده سرداران عظیم‌الشان هندوستان آنست - که در امتثال این احوال فیل سوار بعرضه پیکار می آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث نیروی اولیای دولت و سستی عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر همگنان شجاعت و جلالت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته بدین منصوبه صائب عرصه کارزار را قائم نگاهدارند - بغابری درین روز ظفر اندوز بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دربرین در آورده بهادران کار طلب را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگنان را بکار گزاری اقبال اژی و دولت لم یزلی قوی دلی داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه در ضمن اندک فرصتی بکار گزاری اقبال بی زوال بادشاهی که کار امضای حکم قضا و نفاذ امر قدر میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراکنده ساخت - و شهریار قبل از اجتماع خبر شکست لشکر خویش از فوط تحریر صبیح نورهان بیگ که در منزل او بود سوار شده باتفاق مخدره مذکوره از قلعه برآمد که خود را بیایسنغر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتخواهی شاه بلند اقبال اسباب استیصال شهریار مهیا می نمود - و دغدغه آن داشت که مبادا سپاه مقهور او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرق آن فرقه

گذاشت - و گروهی را که از فرسودگی روزگار و دیدن عرصه کارزار حرمان نصیب
 بوده گوشمال و تادیب ادیب خود ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ
 و شیرین گیتی نه چشیده بکار گذاری باز داشت - از جمله بایسنغر پسر
 شاهزاده دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود
 بسرداری فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمی و جدیدی
 خود که بهمه جهت در آنولا زیاده از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او
 جمعیت نموده بودند بمقابله موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از
 توپخانه و تورخانه و فیلخانه سرکار بادشاهی که هنگام توجه کشمیر در لاهور
 گذاشته بودند همراه داد - و یمین الدوله آصف خان باوجود قلت اولیا
 و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفرور نشانیدن آتش این فتنه برخاست -
 و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهریار رمیده
 دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیشتر از پیشتر ساعی و داعی
 گردیده در باره هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره را که از
 همه جهت بده هزار تن نمی کشید - توزک شایان و ترتیب نمایان داده
 روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست
 و هشتم آبان ماه در سه گروهی لاهور نزدیک پل دیک (۱) راوی در برابر
 مخالفان باین دستور صف مصاف و یساق قتال آراست - هراول خواجه
 ابوالحسن - مخلص خان - اللهوریدی خان - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو -
 شرف الدین حسین ولد نیکنام مخاطب به همت خان - تربیت خان
 با دیگر بهادران کار طلب - التمش شایسته خان - شیر خواجه - خواصخان
 با مردم جلو سید هنر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانغار

(۱) دیک اسم دیگر آب راوی است - ملاحظه کنید بادشاهنامه عبد الحمید

لاهوری - صفحه ۶۰۸ - جلد دوم - طبع بلیوتهیکا اندیکا *

می ساخت - بتصور آنکه از دستياري کوشش همدستان پنجه در پنجه
 قضا و قدر میتواند کرد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت - و نا نهاده
 نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که بغریب دانه بدام
 در نیاید - و باشیانۀ عفاقی قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکنت
 نرسد - مجملای بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظۀ قوانین دیوانیان درین
 چند روز قریب هفتاد لک رویه نقد از خزانۀ عامرۀ بادشاهی و مخازن
 معمورۀ امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدین ایام سر از کوچه خمول
 بر آورده در پی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص
 و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک رویه ازین مردم باز یافت
 شده باقی از میان رفت - و هنوز ارباب کفایت بانداز اینکۀ خام طمعان
 در امثال این احوال اقدام باین مواد نموده دلیر نشوند - و پا از اندازه
 بیرون نه برند - پیوسته در پی پیدا کردن این طایفۀ گمنام هستند - چنانچه
 هر جا نشانی از ایشان یافته گمان می برند - دست از پی برده تحصیل
 می نمایند *

کیفیت مقابلهٔ عسکر ادبار آثار سلطان شهریار با
 بادشاهزادهٔ داور بخش مشهور بمولای و خان
 عالیشان آصف خان و غایبهٔ داور بخش
 و خان مشار الیه بر لشکر شهریار

چون شهریار ناکرده کار زیاده از پایه خویش معامله پیش گرفته
 بعلمت عدم بصارت و بصیرت منصونۀ مائبی ندید و تدبیر درستی نیندیشید -
 خود به نا و نوش مشغول گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز

و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع ساخته بجز خادمه چند که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او راه نمی داد - درینصورت سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را ازو جدا نموده خدمتگاری و پرستاری ایشان را بصادق خان تفویض نمود - و این معنی بنابران بود که خان مذکور سابقاً بعلت اتفاق بارباب خلاف وعناد و مخالفت با یمین الدوله بفتاق بغدادان حضرت شهنشاهی متهم بود - بدین سبب کمال توهم داشت - لهذا درینوقت که یمین الدوله توسل نموده بود - آن گسسته امید را که پیوند خویشی و همزادگی داشت پذیرای این سعادت ساخت - تا این معنی رفع زلات و محو تقصیرات او شود - و بدین دست آویز متین نوشتههای واقعی یا غیر واقع باغماض عین پایمال گردد *

مجملاً شهریار در لاهور نخست بخزاین امراء و اصحاب وفای که در دولتخواهی این حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند - دست درازی آغاز نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بدست می افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و بنابر عدم ضبط و ربط بی تمیزی او فتنه جوین روزگار که چنین روزی را از خدا می خواستند - درین قسم وقت که این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهی بخود سر می کشیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای داده نظر بند نگاه می داشت - و براهنمونی ناهنجار چندی از غرض پرستان ابواب خزاین بادشاهی را نیز کشته سپر سپر زر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بشمار و بیدریغ بمردم خود و بجمعی روشناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نا مناسب را بمناسب عالی نامزد نموده بخطابهایی بی نسبت مرتسم

نموده نفسی بر نیاردر - و بیاس مرتبه خویشتن قناعت نموده نگاه داشت
 سر رشته کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشه صواب نما چون
 در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمی بست بفاکامی ساخت - و هر سه
 شهزادگان نامدار را با خویشتن در حوضه نیل جا داده جمعی از سپاهیان
 که پاس نمک منظور می داشتند - و هنوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت
 قطع نظر نموده بودند - بدور دایره نیل خود در آورده باین طریق نعلش
 اقدس را همراه گرفته آهسته آهسته از دنبال راهی گردید - چون موضع
 بهنجر محل نزول همگنان شد - یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را
 که پیشتر روانه بهنجر شده بودند - خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در
 باطن از داعیان دولت آن حضرت بود - با خود متفق ساخته در جمیع ابواب
 دولتی خواهی خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همگنان عهد و پیمان
 به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت - آنگاه متکفل تجهیز
 و تکفین آن حضرت جنت مکانی شده سامانی که در خور آن بادشاه
 والا جلا باشد مهیا و آماده گردانید - و بآئین شاهانه نعلش مبارک آن سرور
 را روانه لاهور نمود - و سرافرازان مناصب والا را همراه نعلش والا که همدوش
 مغفرت الهی بود داد - که دوش بدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در بافی
 جنت آئین برحمت جارید سپارند *

چون خبر بآن دستور اعظم رسانیدند - که نورجهان بیگم درین حال نیز
 خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشه های دور از راه نمی دهد -
 و در خفیه نامها بشهریار نوشته راهنمونی سرانجام مهمات می نماید -
 لاجرم آن خیرخواه عباد الله بغایر آنکه این معنی سبب خلل عظیم
 می شد - ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را
 از محل بادشاهی بر آورده در منزل خویش جا داد - و بمقتضای حزم

صاحب سعادت‌ی سزاوار خلافت و بادشاهی چنین ناخلفی نامزد مرتبه
 ظل‌آه‌ی گشته برین سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار
 را ازین معنی خبردار ساخته بولاقي را از ارادتخان طلبیده در قید خود
 نگاهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال موکب جاه و جلال
 شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط نورجهان بیگم دست
 بدامن دولت شاهزادهای نامدار نمی‌رسد - و بنابر مقتضای رسم دیرینه
 روزگار دست نشانی نامزد این امر عظیم القدر نامی درمیان باشد - تا باعث
 گرمی هنگام اجتماع ضروری گشته باحوال سپاهی و رعیت که ایذان
 در حقیقت بی سرور حکم رمة بی شبان دارند پراگندگی راه نیابد - و نیز
 دست آویزی برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم
 باین مصلحت او را بدین معنی نامزد ساخته در حال بذارسی مشرف
 فیلخانه را تعیین نمود - که بسرعت باد و سحاب بیملاحظه مانعی بر آب
 و آتش زده خود را بنخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگی وقت
 اقتضای عرض داشت نویسی نمی‌نمود - حقیقت معامله را زبانی
 عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر انور
 آن حضرت بگذراند - و باجمله تا خبردار شدن بیگم بولاقي را همراه گرفته
 بانواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتماد کلی بر ایشان
 داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از استواری بغای معامله
 شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبذول داشته بخواست آه‌ی
 دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگنان بر آرد - چون بیگم ازین معنی آگاهی
 یافت - دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرد -
 و از بازیچه‌های روزگار مقصود بین نقش طور دیگر نشست - درینحالت
 بفکرهای در و دراز افتاده باوجود تباہ اندیشی قطعاً حرکت ناهنجاری

از شهریار گرفته حواله ارادتخان میربخشی نمودند - و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت او بود - و منع قضا و دفع قدر در مثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند زیردستان میشود - نور جهان بیگم با وجود آنمایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عنان اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفت و گو بل مجال نفس کشیدن نیافت - در وقتی که شهریار براسمغونی ادبار و عنان کشی شوربختی روانه لاهور شد - در آن نزدیکی حضرت جنت مکانی نیز در عین شدت عارضه ضیق النفس که مدت آن بامداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد می نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه آهی سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمنزل چنگرته^(۱) بعالم بقا شتافته در سرمنزل قدسیان مقام گردیدند - بیگم بنابر مقتضای اراده ناسد که همواره مکنون خاطر داشت - و افغون بی اختیار باظهار آن لاچار شد - با خود قرار داد که نخست بولاقی را فرا دست آرد - و چندی از دولتمخواهان را که ازیشان پیوسته پرخطر بود به بهانه کنگاش طلبیده بعضی را زندانی و برخی را آنجهانی سازد - و ازین رو سرمایه جمعیت خاطر اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمین الدوله آصف خان که همواره در صدر دولتمخواهی و مقام مدد دولتمخواهان بود - و پیوسته سعی در استحکام قواعد ابد پیوند مینمود - چون درین ایام بقرار داد خاطر او پی برده بر این معنی بی صورت آگاهی یافت - لا جرم از راه خیر اندیشی عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواست - که باوجود چنان

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چنگس هستی و چنگس هستی نوشته شده -

و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشانند - درین صورت معنی
 مثل مشهور که حق بمركز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی
 از جلوس همایون آن حضرت بنازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل
 از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نمایند - و روزگار بدهنجا
 را خیر باد گویند - لطیفه چندی افلیخت - که بعضی ناخلفان که بزعم
 ناقص تباہ اندیشان سد راه پیشرفت این مطلب بودند - درد سر از میان
 برده بپای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیق
 بمعنی خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون
 شهریار ناشدنی در کشمیر بعارضه داء الثعلب گرفتار شده موی روی
 و محاسنش فرو ریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آتشک آبله زده
 درد از نهاد او بر آورد - و بقبح این معنی رسیده اینقدر فهمید - که بآن رو
 از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیرونی است -
 و خانه نشینی هم خالی از قباحتی نیست - لاجرم بسلسله جفائی ادبار
 در آن نزدیکی که رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور ارتفاع یافت
 با آنکه بیگم بجدائی او راضی نبود - با کمال کراهیت خواهی نخواهی با او
 درین باب همراهی نموده - و از حضرت جنت مکانی رخصت گرفته او را
 راهی لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسمانی که امارت ظهور اقبال
 اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پرده غیب بعالم شهود
 جلوه گر آمد - آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کفد مدتی
 پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که بیولاقی اشتها
 داشت - نامزد مردم شهریار نموده او را نظربند می داشتند - و از آنجا
 که حکمت الهی اراده دیگر داشت - چنانچه سر حقیقت آن عفو و
 بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام کمال ظهور خواهد نمود - او را درینوقت

بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندی آنحضرت نبوده باشد بر روی کار جلوه نماید - بنابر آنکه به پشتیبانی عدل زمین پا بر جا و آسمان بر پاست - یکدم اساس دولت بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند - درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کار پردازان عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالح این جهان اند - او را بجبهانبانی عالم دیگر خوانند - و لباس حیات مستعار از انتزاع نموده خلعت خلافت والا بصاحب درستی دیگر بپوشانند - و افسر سروری بر سر فروخته فروتارک مبارک تاجوری دیگر نهاده اورنگ بادشاهی روی زمین را از برکت قدم خجسته مقدم او زیور بخشند - و مهید این اجمال صدق اشتغال ارتحال جنت مکانی و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیری و جهانبانی ست از پرتو تارک مبارک والا حضرت شاله بلند اقبال - و او نمود ایهام سیاق این مقام آنست - که چون حضرت جنت مکانی بسبب ارتکاب تفرات مغیرات و بنابر افراط محبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشته جمیع معاملات باو تفویض نموده بودند - و بحکم علاقه قوی پیوند که از رهگذر کمال پاسبانی و خدمت گذاری او قلاده خواهش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفته او تجاوز نمودند - و این مساعله تا جای کشید که رفته رفته از رهگذر ارجاء عنان او بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فقور عظیم بمعاملات ملکی و مالی راه یافت - و هر یک از خویشان که نسبت یا سببی باو داشتند - منزلت های والا یافته بصاحب صوبگی صوبهای کلان لوای استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - هرچه خواستند بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دار الخلافه آدم گشته - لا جرم بحکم مقدم مذکور آن حضرت را باجابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت پروردگار حضرت ذوالجلال

مجملاً بسی وهن و فتور در پنجساله فترت که روزگار اختیار و زمان افتادن و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کرده حضرت عزت و برگزیده نظر عنایت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سوره اخلاص خالص این صافی سرپرت بدان والا حضرت سنجیده میزان امتحان شده صاف و بی غش بر آمد - و از بد هنجار بهای روزگار فاهموار بسی فراز و نشیب و بلند و پست پیش آمده - و امور ناملایم نامناسب و قضایای ناشایسته صورت بست - و مصافهای قوی و رزمهای مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر نامور کشته گشتند - و جا بجا در معارک ارباب مناصب گوهر گرانمایه جان عزیز نثار خاک راه ولی نعمت جاوید نموده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سرانجام سپاهی است اندوختند - الحمد لله که آن حضرت در ضمن آنمایه تغییرات احوال از یساقهای شاق و ترددهای دشوار و حرکات عنیفه همه جا بکشاده روی و ثابت رایی بی گره پیشانی و چین جبین چون سالکان طریقه طریقت طی احوال و اطوار نمودند *

بیان ارتحال جنت مکانی جهانگیر بادشاه بدار النعم جاودانی و باعث واقعی ایمن واقعۀ ناگهانی

خرد پردازان کار آگاه که از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند نیکو می دانند - که مادامی که سوابستان خلافت کبری از جوئبار عدل و احسان آبخورد - هر آئینه اشجار برومندش مانند نهال سدره سرسبز و بارور بماند - و طوبی مثال سایه اقبال بر نزدیک و دور افکنده بی برگان گیتی را ثمره مقصود بکام رساند - اگر خدا فخرآسته ازو خلاف اراده آلهی

خواست - و التماس نفرستادن لشکر بتعاقب معروض کرده روانه دریا نمود - و بانداز عزیمت تنه درمیان آورده روی امید بدین آستان سپهر نشان آورد - و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و سی و هفت هجری در دارالخیر جنید اسلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که کعبه آمال و آمانی انام است بجا آورده بغابر التجای این درگاه از باز خواست زمان امان یافت - و در مقام عذر خواهی معاصی نامتناهی شده از روی عجز و زاری زینهار پی عفو و حلم بیکران آنحضرت گردید - و بغابر مقتضای آنکه پاس خاطر ملتجی داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لازمه فتوت است - دیده و دانسته از گناهان او در گذشته مطلقا بیروشیهای او بر روی او نیاورده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای قارزه او را بزالل مکارم و عفایت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلپسند امیدوار انواع عواطف و اکرام و اقسام مزاحم بادشاهانه ساخته بر مراتب اعتبارش افزودند - چنانچه بدین امید سرگرم جانفشانی و جان سپاری گشته دز صدد تلافی و تدارک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمشتر سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه آن حضرت جانفشانیها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت - و بهاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراتب والا و مفاصل عالی ترقی نموده بخطاب خان خانانی و مرتبه سپهسالاری که بالا ترین مراتب و مفاصل است سر برافراخته سرمایه اعتبار و افتخار اعقاب و اسباط خویشنی آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده شگون و مبارک فال آمده - بمجرد رسیدنش شب تعب بر هواخواهان این دولت پایدار بپایان رسید - و ایام محسن و آلام بسر آمده روزگار ناموافق راه موافقت با سالکان طریقه دولتمخواهی پیموده از در موافقت در آمد

التماس اطفاء این فائزه غضب الهی نمود - حسب الحکم اشرف کونوال چار زده (۱) این فتنه را فرو نشانید - و خان مذکور را آرمایه وقع در نظرها و آن پایه وقر در دلها نماند - و از همه جهت خصوص بعلت قتل راجپوتان مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهاده آن آبرو که داشت بسیار کمی پذیرفت - و دانست که بالآخر گستاخ روئی و تباہ رایی ^۱ و لی نعمت حقیقی شقارت دوجہانی بار می آورد - و بداندیشی نیکی رسان خود همدردی دار نہ بس دیر سزای کردار ناپکار در کفار روزگار خود می بیند - ناچار باحقیاط تمام بدربار می آمد - و جمعی کثیر گرد و پیش دولتخانه می داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهناس بعرض مقدس رسانیدند - که هوشیار خان خواجه سوامی نورجهان بیگم دو هزار سوار از لاهور همراه آورده - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراهم آمده - یک منزل پیش از رهناس دیدن محلہ سواران را تقریب ساخته حکم نمودند که تمام لشکر از قدیم و جدید جیبہ پوشیده مسام و مکمل از در دولتخانه تا آن سرا دورویہ مستعد کار بایستند - آنکاه مصحوب بلند خان خواص گفته فرستادند کہ امروز بیگم محلہ سواران خود امی بیند - باید کہ مجرای اول روز موقوف داشته فردا سعادت کورنش در یابد - مبادا بسبب گفتگوی پوچ معامله بجنگ و نزاع کشد - بلکه بہتر ایست کہ کوچ نموده یکمفل پیش برود - چون واهمہ برو غالب شدہ بود و خانخانان عبدالرحیم کہ از زخمہای کاری در دل داشت - بمبالغہ والکاح انصرام مهم او بعدہ خود گرفته بقصد پیکار از لاهور بر آمده بود - بی اختیار گشتہ راہ فرار پیش گرفت - و در منزل را یکی کردہ از آب بہت گذشت - و بآصف خان عہد و سوگند درمیان آورده معذرت بسیار

(۱) چارزده غالباً همان مقامی است کہ اکنون باسم چار سده مشہور است *

رفتند - چون عرصه خالي شد مهابتخان را مفازعی و مزاحمی نماند - لاجرم در مهمات ملكي و مالي با جميعت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه ميخواست ميگردد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و ساير معاملات كلي و جزوي مملكت برای خود كار كرده هيچ يك از ارکان دولت و اعيان حضرت را بهيچ بر نمیداشت - و شماری از كار خود و رزگار پاداش گذار كه محتسب حسای و مكاف كافي ست بر نگرفته همگنان را در حساب نمی آورد - و مع ذلك صاحب معامله یعنی خداوند ممالك را نیز بيدخل مطلق و خود را مطلق العنان علی الاطلاق ساخته خلیع العذار بكار خود پرداخت - و باین معنی اتفا نه كرده خود را درلخواه و نگاهبان حضرت می نمود - و درین لباس جمعی از راجپوت دد سرشت بی ادب را بكشك داری آنحضرت بر گماشته چند ماه در خدمت عالی بهیچ وجه کسی را روی تردد بل قدرت سخن كردن از دور هم نبود - و این معنی بر طبع گرمی مدش آن سرور بسیار دشوار می آمد - لاجرم باشا عالی جمعی از اعدیان کابلی بر سر شورش آمده بر سر چراگاه گفت گری نمودند - و یک نفر احدی نگاهبان شكارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده - احدیان دیگر كه نزدیک بآن فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوسته - احدیان تیر انداز و برقند از جمعی بیشمار از آن اشرار بدار البوار فرستادند - و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیده - راجپوتان دیگر كه بجهت چرانیدن در پرتگات و مواضع دور دست رفته بودند ازین خبر هر جا كه احشام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ كشته - و هر كرا زنده یافتند بدست افغانان فروختند - و مهابتخان بحمايت و كمك نوكران خود سوار شده - چون معامله برنگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دولتخانه رسانیده

را در پیش^۷ انداخته بغیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای
ناظر محک و ندیم خواجه سرای نور جهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند -
و دو زخم شمشیر بخطر طوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از عقب زخم برچپه
بسیار بغیل مذکور رسید - و بدشوارچی تمام فیل شنا نموده بیگم بدولتخانه
بادشاهی رفته فرود آمد - و خواجه ابو الحسن که از هول جان مضطربانه
اسپ در آب زده بود - هنگام شنا از اسپ جدا شده بعدد ملاح کشمیری
جان بسلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اٹک
رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن اٹک آصف خان را
با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبد الرحیم منجم و ملا محمد
قتوی را که هر دو مجموعه استعداد و قابلیت صوری و معنوی بودند
به قتل رسانید - و این مظلمه با خود بآخرت برد *

از آنجا که حکمت کامله ربانی در خلق نسا بعد از مصلحت بقا
نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصراً است -
نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود
و تسویه صفوف مصاف - لا جرم به هیچ وجه برکت در سرداری این طائفه
متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات
است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسله
که فرمانروای آن این صنف ناقص رای باشند چندان نپاید - و لشکری
که کار فرمانی آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست می یابد -
اینها از کارگذاری زن برهمزن معامله بود که سپاهی بآن کثرت عدد و عدت
از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زن پای ایستادن ندارند
باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراکنده
شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن مخصمه بیرون

سو کوتاه شده و در چاره کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدربار آمده برأت ساخت خود از طغیان و عصیان که بدو نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی در خواست اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار آب بهت باردوی جهانپوی پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواری و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه بیخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهی و نگاهبانی آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیدما است - درینحال نورجهان بیگم انتظار فرصت نموده خود را به کشتی رسانید - و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشتن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتمادی خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب باز داشت - بیست و نهم جمادی الثانی سنه هزار و سی و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدها باوجود منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت - در وقت عبور انتظام افواج بجای نمانده هر سواری بطرفی افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمار بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسپان شفا کرده و یراقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیله را پیش رو داده همه را در شبیه تهر و تغنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده واسپ و شتر خود را بر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فوج غنیم آن مردم

پناه آورده رکن السلطنت مهابتخان

بدرگاه گیتی پناه

چون نورجهان بیگم در همه وقت و همه حال بقاء امور بر دولتخواهی خود نهاده از ته دل ساعی درین باب شده مساعی ناچمیله بجا می آورد - و در تشیید مبنایی کار شهریار متصدی امور ناکردنی گشته بجان میکوشید - و قطعاً مال این احوال را بخاطر زیاده دیده کوتاه نظر از سوء عاقبت و خامت خاتمت آنها می پوشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش می آمد مرتکب آن شده مطلقاً در اندیشه صلاح این دوات کده ابد بنیاد که از یرقو انوار عنایت الهی بدین مایه رفعت و این درجه دوات رسیده بود نبود - و مصلحتی چند نه محض مفسده و عین نا دولتخواهی می بود - در لباس دولتخواهی بنظر انور جلوه گر ساخته صلاحهای فاسد و کنگشهای ناصواب میداد - و آن حضرت خود بغیر امور نه رسیده خواه نخواست هر وفق رضای او عمل مینمودند - درینولا که باعتقاد خود گردش گیتی بکام او گشته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطنی پرویز بود سنگ راه مدعای خود می دانست - خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته بیاسانی از پیش بر دارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهی داشت دید که پرده از روی راز نهانی برخاسته خصوصیتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگاهداشت خود شده بر سر چاره گری معامله رفت - و در مدد تحصیل رضامندی و خرسندی بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هر چند چاپلوسی و لایه گری نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه

چهار صد و یازده کروه بادشاهی است بهفتاد کوچ و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طی شد - و بهنگام اقامت تنه چهاردهم صفر سنه هزار و سی و شش پرتو طلوع اختر و جود انور شاهزاده خجسته مقدم نورغ بخش خدر عصمت ملکه دهر ممتاز الزمانی آمده بسطان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوابدید رای گیتی پیدا نیامد - بذابر آن باز هوای نهضت دکن از نزهت کده خاطر انور سر بر زده اندیشه کوچ بر خیال اقامت غالب آمد - و بحکم این عزیمت صائب روز یکشنبه هردهم صفر سنه مذکور برای ولایت بهار که از مضامین کشور گجرات است - موکب منصور آهنگ معارفت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت - و از تنه تا ناسک در صد و شصت کروه بچهل کوچ و مقام قطع شده غره آذر ماه آلهی سنه بیست و یک جهانگیری در ناسک نزول اجال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت - درینولا سید مظفر خان و رغا بهادر مخاطب بخدومت پرست خان سعادت آسا فتراک اقبال شاهزاده هلال رکاب فلک رخس مراد بخش گرفته بشرف بساط بوس استسعاد یافتند - و چون درین ایام هوای ناسک در نهایت شدت گرمی بود موافق مزاج مبارک نیامده حسب التماس نظام الملک دارالخیر جفر که در نهایت دلکشائی و نزهت فضا و غایت عزیمت آب و لطافت هوا ست - بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت - بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری عمارت های خوش و نشیمن های دلکش که در آن سرزمین دلنشینی اساس نهاده عذیر بود از نزول اقدس روکش فلک اطلس شد *

متمنبر که چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوای والا از راه ناگور
 ارتفاع یافت - و از ناگور بعبوده پور و از آنجا براه جیسلمیر بکشور سنده
 متوجه شدند - غره شهر پور در امرکوت و بیست و چهارم مهر ماه خارج نته
 مضروب سراق اردوی گیهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که
 بحکومت آنجا می پرداخت با پنج هزار سوار و پیاده بسیار از زمینداران
 و غیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال مرکب اقبال نمود - و با آنکه
 زیاده بر سه صد و چهار صد سوار در رکاب سعادت نبود - تاب صدمه آنها
 نیاز زده خود را به پنده قلعه که پیش ازین با استحکام برج و باره و توپ
 و تفنگ و غیره مصالح قلعه داری پرداخته در انداخته بمدافعه و مقابله کمر
 همت بست - باوجود منع شاه بلند اقبال بهادران جلالت کیش ضبط خود
 فکرة روزی یورش بر قلعه نمودند - چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح
 یکدست بی درخت و پناه بود - و در آن ضلع خندق عمیق عریض پر آب
 پیش رفتن محال و برگشتن مشکل - لاعلاج در پس وقایه توکل در میدان
 ایستاده به تیر اندازی قیام نمودند - هر چند آنجناب کس بمبالغه بطلب
 فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل ^۱ [راجه گوپال کور]^غ
 و علیخان ترین و غیره با جماعه منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقارن
 اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامی گشته طبیعت را بی مزه
 ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه
 هزار و سی و پنج و رحلت عنبر ^۲ [سیزدهم]^ع اردی بهشت سنه هزار
 و سی و چهار رسیده باعث برگشتن شد - مجمله مسافت این راه که

(۱) غ [مان دهاتا کور] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۲۸۱ - طبع ایشیاٹک

موسائیتی بنگاله *

(۲) ع [سی و یکم] ل

بنگرانی کوچ و مقام و رحل و ترحال است باز پرداختند - اتفاقاً اختلاف هوای آن سر زمین که همانا دران آوان خوی مخلغان نفاق آئین متلون مزاج بوقلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد - و نیز از عدم حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشی که سرشت زشت شان بر بد نهادی و دون منشی مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو بندگی و جاسپاری بوده کمال مراتب پوستاری و خدمت گذاری بجا می آوردند - درینوا بظایر نوشته های پی در پی نفاق کیشان تباه اندیش دربار آغاز بیروشی نموده تغییر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر مبارک بگرانی گرائیده رای انور تقاضای آن نمود - که چندی بعهدت تغییر آب و هوای ناسازگار بهر جهت که خواهش خاطر اقدس و کشش طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند - و چون از دیرگاه باز هوای سر زمین تنگ مکنون ضمیر منیر بود - بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد دور دست که مشتمل بر نزهت تمام و موجب انساب تفریح منش مبارک باشد پیش نهاد خاطر عطر نموده بودند - بظایران عزیمت این معنی فرمودند که از تفرج منزلهات آن کشور زنگ کلفت و وحشت از آئینه خانه نور اندود طبع اقدس رفع نموده و گرد کدورت از صفا کده صفوت آمود خاطر انور زوده نقل و تکوید را درینصورت بعمل آورند - و چندی در طی مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت مائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون در البرکت اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیری مورد خیل اقبال شد - و از میامن زیارت روضه منوره خواجه معین الحق والدین فیض اندوز گشته اعطای وظایف و عطایای مجاوران آن بقعه

بر نداشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند - و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه مختار ما و شما - باوجود این ما خود را شومخده تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر می نماید که حضرت خلافت مرتبت نسبت بآنجناب بر سر توجه آمده اند - اگر معانطان قلعه آسیر و رهناس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف منصوبان مهمات بادشاهی دهند - و شاهزاده های والا قدر را بدرگاه بفرستند مناسب مقتضای وقت و صلاح دلت است - چون مضمون عرایض ازباب رفاق بعرض اقدس رسید - بغابر التماس دولتخواهان و کار فرمائگی سعادت ناچار دل برین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقه محبت مفرط که بشاهزاده های عالی مقدار داشتند بجداگی ایشان رضا دادند - بغابر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیری روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سی و پنج سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب بآئین شایسته دستوری درگاه آسمان جاه یافتند - و موازی^۱ [دولک] زبیه از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان نفوذ کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالی برین جمله نفاذ قرین گشت - که نگاهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهناس و آسیر را تسلیم مردم بادشاهی نموده متوجه حضور شوند - آنگاه بغابر تحریک سائق بغت و تائید دولت و اقبال با موجب سعادت رایت دولت باهدگ توجه صوب ناسک بر افراختند - و چون روزی چند در موقوف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت میثاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات عنیف و تشویش خاطر اشرف

تا یک پهر شب بباد حملهٔ مرد افغن گون از بغیاد - وجود و دمار از نهاد
یکدیگر بر آورده خون هم بخاک هلاک ریختند - درین حالت مکمد تقی
از قلت عدد همراهان و بیخبری و بی مددیی اهل لشکر خود بستوه آمده
با سیصد نفر پیاده گشته در قلعهٔ دولتخانه در آمد - و با وجود خالی شدن
ترکش ها از تیر و از کار افتادن شمشیر و جمدهر مردانه کوشیده در مقام مدافعه
و مواجهه کشاده جبین دست و بازو به سر بازی و جانفشانی بر کشود -
و آخر کار در تاریکی شب از روی لا علاجی راه بجای نبرده با همراهان
تن بقید گرفتاری داد - درین واقعه قضیهٔ هایلۀ تیغ بیدریغ که از نزول
قضای مبرم پاهرم ندارد - سرگذشت دو هزار آدم گشته خانمان بسی مردم
سپاه بخاک برآور ساخت - در خلال اینکال عارضۀ نامالایم عارض وجود مقدس
گشته مزاج و هاج را از مرکز اعتدال منصرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده
مقام سنگمیر سرمغزل اقامت خیل اقبال ساختند - درینکال عرضداشت
هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید - که بعد از معارفت عالی از
بفکاله آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان ننخواه گشته فرمان شد - که
زمینداران آنجا بدارابخان [متفق شده]^ع رانه ملازمت سازند - و بمهابتخان
حکم شد که مقید ساختن دارابخان از مصلحت دور است - باید که بمجرد
ورود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستد - لاجرم یکی
از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشاؤه مهابت خان در روز داخل شدن لشکر
بزخم جمدهر او را از هم گذرانید - و مهابت خان سرش بریده بحضور فرستاد -
و عرب دست غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال
و عبد الرحیم خانخانان نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود -
و خانخانان پیشانی نیاز بر زمین ندامت داشته زمانی دراز سر خجالت

آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان نا معامله فهم بحکم ظهور عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمی ماند از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض داشت - که زمینداران آنصوبه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند ازینجهت نمی توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیورش و ناهنجاری آن اجل رسیده بو طبع مبارک نهایت گرانی آورده مزاج مقدس را بشورش آورد - ناگزیر پسر جوان او را حواله عبدالله خان فرمودند - او همان لحظه بقتل رسانیده خاطر از آشوب و پرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بظاهر برهان پور تشریف آورده در لعل باغ نزول اجلال ارزانی فرمودند - و بمحاصره قلعه پرداخته تمامی پراگندگان آن صوبه جاگیر بندهای تعب کشیده تنخواه نموده در محال باقی مانده کوریها تعیین فرمودند - فرستادهها از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط در آوردند - راو رتن مخاطب بسر بلند رای بسر انجام قلعه داری پرداخته چندی بمدافعه و مقاتله در آمده داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه رد و بدل توپ و تغذگ از درون و بیرون درکار بوده - درین میان روزی محمد تقی از کمال دلاوری ذاتی رو بیای حصار نهاده مانند باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش می زند - رو بروی توپ و تغذگ شد - و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جانب انداخته یکسر راست تا قلعه دولتخانه شتافته آنرا نیز بتصرف خود در آورد - و عبدالله خان و غیره که بمحاصره پرداخته از هرطرف جنگ انداخته بودند - بعد از شنیدن این خبر عنان گردانیده از روی نفاق نه بمدد او پرداختند و نه این مقدمه را بعرض عالی رسانیدند - تا آنکه میان دلاوران بیرون و درون جنگ عظیم در پیوسته کارزاری عظیم بمیان آمد - و دلاوران مغول و متهوران راجپوت از اول روز

معرکه نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - ابطاق چرخ اخضر مانند صحن کره خاک غبارا اغیر گردید - و بس که آتش کیقه شعله افروز جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمن حیات چندی تن از بهادران طرفین سوخته بباد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر توزک موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردن غنیمت دانسته همه به یکبارگی جلو گردانیدند - بمرتبه که غیر از فیلان علم و طوغ و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاه نماند - افواج بادشاهی مرکز وار آن محیط دولت و اقبال را درمیان گرفته اسپ سواری خاصه را بزخم تیر از پای در آوردند - آن افتخار پر دلان عرصه کار و شیر بیشه پیکار بهمراهی لشکر الثقات نموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون بلنگ صف شکن یک تنه رو بعرصه کارزار آرد - و تنها مانند نهنگ مرد افکن بر دریای لشکر اعدا زده مفتح کارزار را کارستان سازد - درین اثنا عبد الله خان رسیده اسپ خود را پیش کشیده بمبالغه و الحاح سوار نمود و بصد زاری و التماس عطف عنان نمود - چون آن حضرت دیدند که نقش چنین نشست و قضیه چنین صورت بست - از کمال حقیقت آگاهی و نهایت اطلاع بر گردشهای روزگار و تقلبات لیل و نهار بمعز معامله واریسیده دانستند - که هنوز چهره شاهد مقصود در نقاب تاخیر و حجاب تعویق وقت است - لاجرم بدستیاری عنان داری قیز جلویی نکرده دستبازی کنان خود را از چشم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کناری گرفته نخست ساحت قلعه رهناس را بغرغ تشریف اشرف نوایی ساختند - و سید مظفر خان باره را بارضا بهادر در خدمت شاهرزاده مراد بخش به نگاهبانی قلعه گذاشته و دیگر شاهزدها را همراه گرفته از همان راه اودیسه بقصد دکن معاودت فرمودند - و بدارابخان نوشتند که درگذری

با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند -
یکه تازان مرکب دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بخالی گذاشتن معرکه
مصاف فداده بمحض خاصیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی باکی قلب
اراده رزم پیش نهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر
و تفنگ بمیان آمده تا دیری داد مجادله و مقاتله دادند - بعد آن هزیران
بولاد پنجه که هریک یک سوار معرکه کارزار بودند - و از فرط تهور ذاتی خانه
مات عرصه مصاف را دار البقاء حیات جاودانی و نجات کده امید
میدانستند - قطعاً از منصوبهای خصم افکن که حریفان پوفن نصب نموده
فیل بند تدبیر ساخته بودند - بانی نداشته بی مبالات روی بشکستن آن
آوردند - و سر پنجه مردی و مردانگی و حریف اندازی برکشوده عاقبت
کار دست و گردبان شده بهم در آویختند - درین دار و گیر راجه بهیم با چندی
از دلیران راجپوت احاطه بهادران فولاد جوشن آهن پوش درهم شکسته فوج
پیش روی سردار را تار و مار ساخت - و بصدمه باد حمله شیرانه و ضرب
برچه مردانه فیل جناحوت را که در سیاه مستی و فوج شکنی نظیر خود
نداشت از پا در آورده خود را به سلطان پرویز رسانید - درینوقت کارزاری
بغایت صعب اتفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده - چون سران دیگر
توفیق مدد او نیافتند آخر کار سر در سر ولی نعمت خود کرده با بیست
و هفت زخم نیر و شمشیر از پای در آمد - و از جانب دیگر بیرام خان
میربخشی مخاطب به خان دهران ارقضا حذر و از بلا پرهیز نموده
خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم
جانشپاری و حق گذاری نموده بکار آمد - و هم چنین هر سری بغنیم
روبری خود بکارزار در آمده صفحه میدان ستیز را از شور گیر و دار نمودار
عرصه رستخیز نمودند - بس که گزد عرصه مصاف از تگابی نوندهای

چون موکب اقبال در شهر سنه هزار و سی و سه در چونپور نزول اجلال نمود - از عرایض مضمینان بمسامع علیه رسید - که دیگر باره فوجی جرار بسرکردگی سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان با سایر امرای عظام تچه‌پیز نموده نامزد آن جانب ساخته اند - و فرمان بقام سلطان مذکور رسید که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نیست - و دارابخان همراه شاه بلند اقبال است - باید که خانخانان را بعنوان نظربند متصل دولت خانه خود در خیمه مختصر فرود می آورده باشند - و جانان بیگم زوجه شاهزاده دانیال را که شاگرد رشید پدر خود است نیز با او یکجا داشته مردم معتمد بنسبانی آنها تعیین نمایند - شاهزاده باتفاق مهابت خان فهیم نام غلام خانخانان را نیز خواست که دستگیر نماید - آن مرد مردانه که درکار آهپی و سپاه گری یگانه عصر خود بود - رایگان خود را به بند نداده با یک پسر و چهارده نفر بزرگ و خورد در آمده کارنامه سام سوار و آثار رستم و اسفندیار بر روی کار آورده داد بهادری داد - و جان را فدای راه غیرت و طریق مردی ساخت -

چون آن حضرت بسبب رعایت آداب مراعات والد والا جناب مقابله با فوجی که از دربار تعیین شده باشد مکروه می شمردند - تا باعث انکار جمعی که از حقیقت کار خبردار باشند نگردد - ناچار بانعطاف عنان انصراف مردم آورد و سپاه زبون اسبه را دستوری داده از آنجا که مقتضای نزول احکام قضا و قدر است - و آثار اقتدار آن در امثال این احوال حجاب هوش و پرده چشم و گوش ارباب دانش و بینش میگرد - خطای در کفکش رو داده از راه نیامد کار با جمعی قلیل در عقب مانده اکثر مردم را پیشتر فرستادند - درین اثناء افواج بادشاهی از آب گنگ گذشته چون ایفقس قاپو را عین مطلب می دانستند از اطراف و جوانب رسیده بمحاصره پرداختند - تا آنکه درینوقت سائر زمینداران بنگاله تمام نواره را

که فسحت آن به نیم کروه می کشد - و در آن حصار کشت و کار بسیار می شود - و از زراعت آن مزارع چندان غله حاصل می شود که در وقت محاصره و تنگنی کار متخصصان را کفایت کند - هم در اندرون حصار مرغزار و علفزار بسیاری هست - که دواب ساکنان آنجا را بچراگاه بیرون احتیاج نیست - و از هیچ جانب سرکوبی ندارد مگر از سمتی که بکوه کلان متصل است - و موضع اتصال آنرا شیر خان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته - راجه مان سنگه در وقت حکومت خود بمرمت آنحصار استوار پرداخت - چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در کمال نزهت نیز طرح انداخت - و دیواری سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید - اکنون اینطرف نسبت باطراف باقی در محکمی کمی ندارد - و از مبداء و بنای این دیر دیوین بنیاد تا الحال هیچ زبردستی دست تصرف بر آن نیافته *

بیان ولادت با سعادت شاهزاده

محمد مراد بخش در قلعه رهناس

درین ایام بمقتضای ارادت کامله ایزدی چهار گهوی از شب چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و سه سال نوزدهم جلوس جهانگیری باقی مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس نقاب ممتاز الزمانی از نور ظهور تجلی و زود شاهزاده والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهناس بعالم شهود روی نموده نمودار ساحت طور آمد - و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زبانها شد *

* مصرع *

مراد شاهجهان بادشاه دین و دول

سلطنت و گذاشتن بعضی از خادمان معجل بدست آید بصلاح دولت اقرب است - از آنجا که آمد اقبال است سید مبارک قلعه دار آنجا بر اراده خاطر اشرف مطلع گشته بطیب خاطر بسعادت ملازمت شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود - و خود نیز در سلک بندهای درگاه انتظام یافت - بالجملة آنحضرت جمیع اهل معلى را در آن حصن مذبح باز داشته خود بدولت و سعادت رایات ظفر آیات را بسمت جرنپور ارتفاع دادند - اکنون برای شادابی ابواب سخن مجمل مذکور از حصانت و رفعت و فسحت آن نموده میشود - قلعه دیرین بقا رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت برکوة نهاده - و از کمال حصانت حصار حصار حصانت بر گردا گرد کوهسار کشیده - در استواری بروج و سر افروزی عروج از درجات همت علیا و اندیشه رسا یکقلم چوئی باقی ندارد - و در فسحت ساحت از مساحت سایر قلاع روی زمین بهمه حساب فاضل می آید - آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویه پند و بهار واقعست بر بالای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامن کوه شانزده کوه بادشاهی است - و محیط^۱ [قلعه] ش قریب به دوازده کوه - و ارتفاعش اکثر جاها نیم کوه - و کوهچه مذکور بکوهستان کلان ممتد که به بنگاله متعلق می شود پیوسته است - و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سفک و صاروج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است - درینولا از آنجملة چهار دروازه مفتوح است و باقی مسدود - و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاری اتفاق افتاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد - و سه تال چشمه خیز بهنار نیز بر فراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است - و از آنجملة تالابی است

بحسب اتفاق بابراهیم خان بر خورده او را بی سر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جنگ آورد - و مقارن آن سپاهی دیگر سرش را پیش پای اسپ عبدالله خان انداخت - برین سر افواج لشکر بادشاهی شکست یافته روگردان شدند - و عسکر شاهی بعد از اقامت مراسم تعاقب و اسر و قتل بیشمار ز بقية السیف اقتناع از راه ابقا نموده طریق معاودت پیمودند - و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مظفر و منصور بملازمت سرور هفت کشور شتافتند - و مبارکباد فتح بمسامع علیه حضرت اعلی رسانیده موقع تحسین و مورد استعسان گشتند *

مجملا چون ابراهیم خان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشت - از بیم مبادا در عرصه پهنای آن کشور که چهار سوی آن راجها و مردم مواس فرو گرفته اند آسیبی از تغلب بیگانگان بر ممالک محروسه بادشاهی بر خورد - یا خیلک شان بر ولایات متعلقه بادشاهی دست اندازی کنند - صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمحافظت آن پردازند - بنابر آن دقیقه باین عزیمت صائب ماهچه رایات آفتاب شعاع را درجه کمال ارتفاع داده از راه خشکی بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه دهاکه شدند - و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیگ خان قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس و پانصد فیل بقید ضبط در آورده دارابخان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز فرمودند - و زن و دختر او را بایک پسر شاهنواز خان همراه گرفته متوجه اله آباد شدند - و در آخر اردی بهشت ماه داخل پٹنه که در آنولا بجایگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بیدرنگ بآهنگ جونپور و اله آباد نهضت فرمودند - اکثر جایگیر داران و منصبداران آنصوبه آمده ملازمت نمودند - و در اثناء راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اگر بجهت بنگاله و سبب نگهداشت اسباب و اثاث

گرفته بجهانب بالا رویه آب روان شد - و روی بسمت بهاکلیپور که آنجا نشان
 کشتی چند گرفته بود نهاد - بامدادان بمقصد پیوسته و چندین کشتی کلان
 فرا دست آورده از صبح تا سه پهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارپایان
 از آب گذرانید - و بیدرنگ آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان جانب
 آورد - و دریا خان از توجه خان فیروز جنگ آگاهی یافته بی توقف بهمراهی
 همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وفاق باتفاق متوجه
 تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراسته و فیلان جنگی
 بدمست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت
 شاهجهانی نهاد - و از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود
 را باحمد بیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده بزد و خورد در آمد -
 و در حمله و هله اول او را شکست داده بر فوج جرانغار زد - قضارا
 درین اثنا از آنجا که مقتضای قدر است - کتیبه از کتائب اهل صوبه بر
 التمش شاهي که بکارگزاری خواجه صابر و علي خان تربین سمت تفویض
 داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهمند که لختی از هراول دور
 دست افتاده بود با ایشان بدستبازی درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان
 با هفتاد تن از منتسبان و خویشان خویش سر در راه ولی الغنمه جاوید
 داده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سرانجامی سپاهی است در برابر گرفت -
 و احداد خان خلف او نیز زخمهای گاری برداشته بپوش بر خاک کارزار
 افتاد - و درین حال قول خان فیروز جنگ از جا درآمده بر قلب
 ابراهیم خان تاخت - و دلیران طرفین با یکدیگر بر آمیخته بهم در آویختند -
 و بی مبالا خون یکدیگر چون آب بیقدر بر خاک هلاک ریختند -
 و از جمله یک تازان عسکر شاهي که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار
 آورده در عین گرمی هنگامه مصاف دلیری از تأیینان عبدالله خان که

شدند - بنابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتی‌ها را بآذسوی رود برده عبور از آن بدون کشتی امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته مرحل نورد ساحل دریا شد - که شاید در قرای دریا کنار جای کشتی بدست افتد - قضا را اندیشه آن سردار درست نشین گشته چهار مفضل کشتی بتصرف در آوردند - و آن خان کار طلب بعد از فوز مطلب تجویز توقف نموده بیدرنگ دریا خان و بهادر خان و کریم داد خان و محمد خان مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر چیده و تابین خود از لشکر سیلاب اثر برگزیده با پنجاه اسب از آب گذرانید - از انفاعات سئیه دریغوقت ابراهیم خان ازین معنی آگاهی یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب شتافت - و با جمیع نواره سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه‌های چارگانه را غرق کردن فرمود - چون رود عظیم تاجپور پرنیه که بدریای کلان گدگ می پیوندد میان او و دریا خان حایل بود احمد بیگ خان خویش خود را بر سر خان مذکور تعیین نمود - درین حال که او با دلیران موکب اقبال مقابل شد باوجود پیادگی بهادران به تلاش رستمانه او را گوش ناب بلیغی دادند - ناچار طاقت مقاومت نیاورده رو برای فرار نهاد - ابراهیم خان از خبر فرار او دل شکسته شده فی الحال از دریای تاجپور عبور نمود - و دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نواره که دریای آنش بود و همچنین بهادران پولاد جوش آهن پوش احاطه نمود - چون دریا خان و همراهان او گرفتار این گونه مخمصه شده بودند از در آمدن شب بسر دست جا و بیجا در پناه ظلام لختی دل نهاد شدند - و دل بر کارگری تأکید بسته نظر بر راه عقده کشائی اقبال کشادند - درین حال عبد الله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود - بچاره گری برخاسته در خانه زین نگواران زمین نورد نشست - و همان طریقۀ پیشینه را پیش

و سردار جلالت آثار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار بست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف احاطه نامه دادند - و چون استحکام آن چار دیوار استوار مرتبه نداشت که بمحض یورش بی نقب و ملجأ و پرانیدن برج و باره و دیوار بر آن دست توان یافت - لاجرم ملجأهای استوار قرار داده آنها را رفته رفته پیش بردند - و نقبها جا بجای سر کرده همگی را مرتبه بمرتبه بهیای دیوار آن حصار رسانیدند - و ته بروج و باره را تهی نموده بباروت انباشتند - و آنرا آتش داده برخی از دیوار و برجی عظیم را بهوا پرانیدند - چون ازین راه جاده فتح حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند - و درونیان بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخنه بل بر سر جان و مال و عرض پا افشردند - و مدتی از طرفین کارزاری عظیم دست داده بسی سردار سر این کار شد - تا آن دیوار بند بدست در آمد - درین میانه جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان عابد خان و رحیم خان و آقا شریف و حسن بیگ بدخشی و سید عبدالسلام باره و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متحصنان جمعی کثیر جریح و قتل شدند - و از ناموران ایشان میرک جلیبر بود که بقتل رسید - و گروهی انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افکنده رخت بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیروی آن نیرو عالم آرای فروغ تصویر بر ساحت ارسال افواج بر سر ابراهیم خان انداخته تصمیم این عزیمت راسخه نمود - چنانچه فوجی آراسته و پیوسته بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و همراهی راجه بهیم و خواجه صابر مخاطب به خان دروان بهادر و دریا خان و بهادر خان روهیله و علی خان قرین و دلاور خان بروج و کریم داد خان و شیر بهادر و دیگر امرا و ارباب مناصب والا بتذییع او تعیین

و ائفال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته چندی را بنگاهبانی آن باز داشت - و خود با سایر مردم از آب گنگ گذشته در آن سوی آب چون حباب خانه خراب بباد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد - چون شهر اندرنگر از قدم سپاه نصرت دستگاه بروکت اندر گزید - و قلعه آن خطه از فیض نزول خیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد - ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر پر خاش است - از روی عنایت نشانی بنام او صادر فرمودند - مضمونش آنکه درین ایام بحسب تقدیر روانی و سر نوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد - و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است - لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاده سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت - اگر او اراده رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرمائیم که بغراغ خاطر روانه درگاه شود - و اگر توقف صلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال زندگانی نماید - ابراهیم خان در جواب معروفه داشت که بندگان حضرت این ملک را به پیرو غلام خود سپرده اند - سر منست و این ملک - تا جان دارم میکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیث مستعار مجهول الکمیت چه مانده - بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیرایی آن خان نامعامله فهم بجنگ قرار گرفت - لاجرم گروهی از سوار و پیاده کار آزموده جوار بسرداری دارابخان خلف خانخان و همراهی سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به صغدر خان نامزد محاصره مقبره فرمودند -

نخست از راه تقدیم وظایف ضیافت و مهمانداری و ارسال نزل و اقامت که از مراسم امثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرانمند و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفای نمود - و بگماشتهای خود نوشت که همه جادر مقام خدمتگاری و جانشیناری در آمده آنچه در حیز امکان گنجای داشته باشد بجا آرند - چون موکب سعادت از آنجا متوجه اردیبه شد اکثر جاها از راه ساحل دریای شور و جنگلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت در آمدند - و آخر ماه آذر ظاهر کتک که نشیمن حکام آن صوبه است مخیم سادات خیل دولت گردید - وقتی که از آنجا باراده توجه صوب بنگاله نهضت فرمودند - احمد بیگ خان حاکم کتک هنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریق بی جا و بی پا گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بند نشده بحال تباد و روز سیاه بخال خود ابراهیم خان پیوست - و ولایت بی حاکم مانده بذابر آنکه زمینداران و غنیم اجنبی در آن سرزمین بسیار اند که عموها انتظار این قسم روزی دارند - ناچار ولایت را باولیای دولت سپرده قوین فتح و ظفر بسوی مقصد راهی شدند - ابراهیم خان ازین معنی خبر یافته بی توقف بآلات پیکار و اسباب کارزار از نواره و لشکر بی شمار و فیلان مست و دیگر ساز محاربه از جهانگیر نگر معروف به دهاکه روانه شده به اکبر نگر که سابقا به راج محل اشتهار داشت رسید - و شهر را بر یکدست گذاشته از سر دخول آن در گذشت - و حصار مقبره پسرش را که در یک کوهی از اکبر نگر واقع است - بذابر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره و آذوقه بر وفق خواهش باو می رسید - بنگاله لشکر و مقر خویشتن و همراهان قرار داده نخست بپای خود به گورستان در آمد - آنگاه احوال

نوشت - که زیاده بر مقدور مانع گذار عساکر عالی گشته بهر طریق که دست دهد راه بر سپاه گرامی ببندد - و اگر کار بجنگ کشد خود را روکش آن آتش سرکش نذوده چون پروانه بی پروا بر آن شعله جهان سوز زند - بالجمله چون بندر مچگلی پتن مرکز رایات اقبال شد - در اثناء راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والد و عیال راه فرار سر کرد - و شاه والا جابه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلی نوکران معتمد خود را بدنبال او فرستاده امر فرمودند - که اگر زنده بدست آید بهتر و الا سرش بیاورد - همین که فرستاده ها بآن مصدر ابواب بی طریقی رسیده هر چند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازي نمودند از جا در نیامد - و عورات را به پناه جنگل در آورده خود مردافه بجنگ ایستاده قصد آویزش نمود - و داد جدال و قتال داده جمعی کثیر را با خان قلی راهگرای وادی نیستی ساخت - و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان برداشته آخر کار بدم تیغ شعله افروز و نوک نازک دلدز خون او و همراهانش بر خاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالی شتافتند - چون از نزدیکی برهانپور مصحوب افضل خان بازوبند لعل برای عادل خان و فیل و شمشیر مرصع بجهت عذر فرستاده درخواست همراهی نموده بودند - افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و روز سیاه فسخ عزیمت معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد - و مهابت خان بر این معنی مطلع گشته دو کلمه در معذرت این قضیه نامرضیه مشتمل بر تفقد دلجوئی بسیار بخان مذکور نوشته از راه مزید استمالت طلب حضور نمود - او بدستاورز این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد - القصه در اثناء توقف شاه بلند اقبال در مچگلی پتن سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منشی خود را بوادی نیکو بندگی و حسن خدمت نزدیک ساخته

نافهمی دل از وفای همگنان برداشته و از قتال و جدال باز آمده قرار دادند -
 که در اطراف ممالک محروسه بولایت غنیم در آمده چندی در آنجا
 بگذرانند - و بناگیزه وقت عمل نموده بچاره گری این امر دشوار از سمت راه
 یکسو شوند - لاجرم برامضای اقتضای این رای صواب آرای عازم دکن شده
 دوم مهر سنه هژده جهانگیری مطابق بیست و پنجم ذی قعدة سنه
 هزار و سی و دو هجری از آب تپتی گذشته بجانب دکن روانه شدند -
 درین هرج و مرج جمعی کثیر از بندهای بادشاهی و شاهي کام و ناکام
 جدائی اختیار نموده از همراهی باز ماندند - و چون وطن جادون رای
 و اوداجیرام بآن طرف بود - ضرور چند منزل همراهی نموده بفاصله یک منزل
 از عقب می رفتند - و اسباب و دراب که درین اضطراب در راه از مردم
 میماند خواندی می نمودند - و چون بیقین میدانستند که دکنیان همراهی
 نخواهند کرد - و در وقت کار دیگران را هم از راه برده حرکت ناپسندیده
 در میان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده فیلان گرانبار با احمال و اثقال
 در قلعه ماهر به اوداجیرام سپرده روانه پیش گشتند - و سلطان پرویز
 و مهابت خان ناچهل کوره تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند -
 و آنحضرت از راه قلعه ماهر بسرحد تلنگانه که داخل ملک نظام الملک
 است در آمده متوجه بسمت اودیسه شدند - نورجهان بیگم این خبر
 شنیده با ابراهیم خان خالوی خود که صاحب صوبه باستقلال صوبه
 بتگاله بود نوشت - که از هر راه که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید
 تا معامله یکسو شود - لاجرم این نامعامله فهم نیز از کار خود شماری نگرفته
 گردش روزگار و تقلب لیل و نهار را بحسابی برداشت - و گوش بسخندان
 بیگم انداخته بمقام اقامت مراسم بی ادبی در آمد - و اکتفا بدین معنی
 نکرده مبالغه ناجای رسانید که باحمد بیگ خان حاکم کنگ برادرزاده خود

حرف صلح مذکور ساختند - مهابت خان در جواب نوشت که حرف صلح بی خانخانان متعذر است - تا او نیاید این معامله بگفتگوی دیگران راست نمی آید - شاه بلند اقبال خان مذکور را اندرون محل طلبیده دلجوئی زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند - که چون درینوقت جز عنایت آلهی و کارگری ذائید فیض نامتفاهی معین و مددگار دیگری نیست - از شما توقع همراهی و معارفت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر بمقتضای جوازدردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمه همت خود گرفته کاری بنمائید که معامله بحالت اصلی گراید - هر آئینه سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته بعزیمت صلح روانه آب نروده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب توقف نموده بنامه و پیغام تمهید مبانی صلح و دوستی نماید - اتفاقاً پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لشکر بادشاهی بندهای شاهی را غافل یافته از گذر غیر متعارف گذشتند - و دیگر لشکریان نیز از تعاقب آنها سر کرده از آب عبور نمودند - بیرم بیگ از مشاهده این حال دست از خویشتن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه بسوی برهانپور آورد - درین وقت خانخانان از نیرونگی اقبال گرفتار ششدر حیرت گشته در ماندگار خود شد - و از رسیدن پی در پی نوشتهای سلطان پرویز مشتمل بر وعده و وعید و دلاسا و استمالت و دلجوئی بسیار و پیغام گزاران چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست پس خم طریقت زد - و بوسیله مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور موکب جهانگیری از آب نروده و برخاسته آمدن بیرم بیگ با مردم شاهی و رفته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت ناشناسی و معامله

اگرچه عذر و انکار بسیار در میان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمی ساخت - اما جوابی که از آن تسلی شود سامان نتوانست نمود - لاجرم او را با دارابخان و دیگر فرزندان متصل دولتخانه نظر بند نگاهداشتند - و حالی که برای خود فال زده بود براء العین صورت آنکال مشاهده نمود - و بهمین دستور یکی از بندها نوشته مهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته و بمبالغه تحریص آمدن او نموده بود آورده گذرانید - از روی اعتراض خان و مانع بتاراج داده او را نیز با سه پسر محبوس ساختند - و چون نزدیک قلعه آسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع و سامان توپ و تفنگ و چشمه های جاری نظیر خود بر زمین ندارد - و راه برآمدش در نهایت تنگی و تاریکی چنانچه زالی سر راه بر رستم می تواند گرفت رسیدند - مصحوب شریف نام ملازم سرکار عالی منشور والا مشتمل بر ترهیب و تحویف و امید بنام میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو قلعه دار آنجا فرستاده تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال منشور دیگر بیلا رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت منشی و اخلاص درست بی مبالغه و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه را دید - و بمقتضی چهارهزاری ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی خانی سرافرازی یافت - روز دیگر با خانخان و دارابخان و سایر اولاد او بیالای آن حصار متانت آثار برآمده عورات و اسباب زیادتی را در آنجا گذاشته تاسه روز بخاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح قلعه داری پرداخته گوپال کور را بنگاهدانی قلعه مذکور سربرافراختند - رفتن بیالای قلعه محض برای آن بود که خانخانان را با دارابخان و فرزندان دیگر محبوس سازند - چون رای برگشت با خود به برهانپور آوردند - و راو رتن هاده را که سپاهی قرار داده صاحب الوس است در میان آورده برسل و سایل

مهابتخان بتازگی از در چاره‌گری در آمده بفریب و فسون صید دلهای
 رمیده می نمود - و بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی
 تمام باسواء این طرف اعلام میکرد - و آنها هم سر رشته عقد عهد و پیمان بعقد
 غلاظ ایمان توثیق تمام داده منتظر وقت و قابو بودند - روزی که دایران
 و متهوران در میدان مصاف صف کشیده هنگامه گیر و دار را از طرفین
 گرم بازار ساختند - و هر کدام بمقتضای مقام در بند ننگ و ناموس افتاده
 از راه تهور و تجلد در عرصه مرد افکن اسپ تردد می تاختند - نخست
 برق انداز خان که سابق بهاءالدین نام داشت و نوکر زینخان بود - و بعد آن
 در سلک برقندازان رومی سرکار بادشاهی انتظام داشت و بتوجه آنحضرت
 پیاپی امارت رسیده - پاس مرتبه عنایت گرامی و حق نمک نداشته با برق
 اندازان خود را بلشکر سلطان پرویز رسانید - و بعد آن رستم خان از نوکران عمده
 و تربیت کردهای عالی با محمد مراد بدخشی و غیره حرام خواران بی
 درنگ گریزان گشته بانواج بادشاهی پیوستند - شاه والا جاه از استماع
 این خبر از جمیع بندهای شاهی بی اعتماد شده همه را نزد خود طلبیده
 از آب زبده عبور نمودند - درینوقت نیز اکثری از بیوفایان جدائی گزیده
 به لشکر بادشاهی پیوستند - شاه بلند اقبال تمام کشتی‌ها را بآن طرف کشیده
 گذرها را بقدر امکان استحکام داده - و بیرم بیگ بدخشی را با بندهای
 معتمد و جمعی از دکنیان و عربهای تربیخانه در آنجا گذاشتند که مجال
 عبور بهیچ منافسی ندهند - درین وقت محمد تقی قاصد خانخانان را
 با نوشته که بدستخط او بجانب مهابتخان بود گرفته پیش شاه بلند اقبال
 آورد - در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود *

* بیت *

صد کس بنظر نگاه میداردم * وزنی بهریدمی ز آرامی

آنحضرت خان مذکور را با فرزندان از خانه طلبیده این نوشته را نمودند -

اسپ برانگیخته با فوج خود بهواخواهان پیوست - و این معنی باعث چیره دستی و فرط دلیری و جرأت این مردم گشته سران لشکر جهانگیری خواستند که هزیمت را نوعی از غنیمت شمارند - که بیک ناگاه از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی های اقبال بیزوال و نیزنگ پردازی های نائید آسمانی ست - قضا را تفنگی غیبی بواجبه بکرماحیت رسیده از پای در آورد - و دارابخان باوجود کمال وسعت و کثرت لشکر و ساز محاربه بر طبق اشاره خانخانان دست از قتال و جدال مردم بادشاهی باز داشته دیده و دانسته عنان انصراف را انعطاف داد - و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه محافظت خویشتن نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامد کار سرها بگریبان و دست ها در آستین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهی تردد پیچیده راست تا اردوی شاه بلند اقبال عنان باز نکشیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصلحت وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه برهانپور شدند - و لشکری بادشاهی بسرداری سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلوریز شتافتند *

چون پنجم شهر یور سنه هفده مندر مرکز ریات عالیات گشت همین روز درخدر معلی نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی شاهزاده والا قدر شرف ورود بعالم شهود نمود - و قبل از آنکه میامی تسمیه آن والا گهر بنامی و اسمی سامی گردد آنجهانی شد - مجملا از آنجا بعزم برهانپور ششم ماه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و مهابت خان که پی ریز کرده می آمدند متوجه شدند - و دارابخان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کار آمدنی خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود باتفاق خانخانان رو بعزم کارزار نهادند - چون

از جا نرفته بکسی مضرت نرسانیدند - و با آنکه بعضی دولتخواهان در خلوت بکنایه و مریح حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند - آن حضرت زیاده از توقع او عنایت و مهربانی مبذول داشته در هر باب بی نهایت دلجوئی می نمودند - چون شاه بلند اقبال بنابر کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت می نمودند - آن حضرت نیز برای دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانغار و برانغار و آلمش و طرح و چنداول بدستور لایق فرمودند - و ازینطرف شاه بلند اقبال بیست و هفت هزار را سان دیده بنابر شرم حضور با خانخانان از راه راست عنان تافته جانب دست چپ متوجه شدند - و راجه بکرماجیت را با داراب خان خلف خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی از تعیناتیان دکن و احمد آباد که تفصیل آن طولی دارد - و از نوکران خود مدل راجه بهیم درستم خان و بیروم بیگ پنج فوج قرار داده بظاهر سرداری را نامزد دارابخان نموده روبروی لشکر بادشاهی تعیین فرمودند - روز چهارشنبه جماد الثانیه سنه هزار و سی و دو هجری مابین بلوچ پور و قبول پور افواج بادشاهی و شاهي بهم رسیده جا بجا بنوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر رزم گشتند - و توپخانه ها را از هر دو طرف دفعه دفعه آتش داده هنگامه مصاف و معرکه رزم را گرم ساختند - و سخت کوشان سرکش از ارباب نفوس قویّه هر دو خیل بنواختن کوس و گورکه در جفگ زده شعله تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند - آن حضرت بجهت مزید تفقد خاطر و رعایت جانب عبد الله خان ترکش خاصه فرستاده اظهار تردد و جانفشانی که لازمه این مقام بود بمیان آوردند - خان ناحق شناس قطعاً عواطف و مراحم عمیمه حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس در نیاورده و بهمه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قابوی تاختن اسپ و انداختن یکه نازان معرکه پرداز

چه جای این همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارک باشد بخود راه نمی برد - خاصه درینوقت که بتازگی مصدر ظهور این نوع نمایان فتنگی شده تقدیم خدمات شایسته دیگر نیز در خاطر خیراندیش دارد - متعجب است که بی صدور شائبه تقصیر وجه این مایه کم توجهی و علت این مایه سر گرانی در واقع چه باشد - خصوص تغییر جاگیر این رضا جو نموده بآن قسم ناخلفی دادن - چون افضل خان از شرف بساط بوس سرافرازی یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - اصلا نفعی پدید نیامده تلافی و تدارک این معنی مطلقا صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی نیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بتازگی بر رای حقایق پیرای شاه بلند اقبال ظهور یافت و دانستند که کار از کارسازی نامه و پیغام گذشته - لاجرم قرار دادند که خود بغفس نفیس از ملازمت والد والا قدر استسعاد یافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلنشین آنحضرت سازند - بنابراین عزیمت را بکلیه جزم آراسته با افواج منصوره کوچ در کوچ متوجه دربار جهان مدار گشتند - حضرت خلافت مرتبت از استماع این خبر بی نهایت متغیر و متأثر شده تجهیز عساکر بقصد مقابله نمودند - و از لاهور بسرعت تمام متوجه شده چون از دارالملک دهلی گذشتند - مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مقوض نموده هراولین سپاه ظفر دستگاه بعهد عبد الله خان مقرر فرمودند - و جوانان کار طلب کار دیده و سپاهیان مصاف آزموده را در فوج خان مذکور تعیین نموده خدمت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق نیز باو فرمودند - غافل ازینکه او با شاه بلند اقبال همدست و همدستان خبرهای راست و دروغ بقلم آورده از نظر اشرف گذرانید - و اکثری از بندهای درست اخلاص را منهم بغفاق و اخبار نویسی ساخته خواست از پا در آورد - لیکن حضرت خلافت مرتبت بفتنه سازی او

شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت خلافت مرتبت کرده سر کردن مهم قندهار نامزد شهریار گفانید - و خود به پشت گرمی زر کلبی که از اعتماد الدوله مانده بود متعهد سرانجام مهم قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار و متصدی پیشرفت این کار دشوار آمده میرزا رستم صفوی را که سالها حکومت قندهار و توابع آن بعد از پدر بار و برادرش بود - و ماهیت دان آن ملک است بانالیتی مقرر ساخت - و بیغرضانه بتقریر دلپذیر خاطر نشان نموده امر بتغییر جایگزین سایر محال هندوستان که در تصرف گماشتهای شاه بلند اقبال بود کنانیده تنخواه طلب شهریار شد - و راه گفتگوی دولتمخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجای رسانید - که میر عبد السلام وکیل دربار آن حضرت که اندون بخطاب^۱ [اسلام خانی]^ع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع شده رخصت معاودت بخدمت آنحضرت یافت - چون یکبار غبار کلفت و گرد وحشت بندگی برانگیخته شد که از هیچ رو الفت و موافقت و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند - و چندی از بندها بسزاولی طلب هریک از امرا نامزد شده اثر صوبه داران را نیز بحضور طلب فرمودند - استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز بامش کدورت خاطر انور آن سرور گردیده افضلخان را فرمودند که بر سبیل ایلغار بدربار والا پیوسته دقایق حقیقت معامله را در لباسی ملایم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند - که این فرزند فدوی جانسپار که همواره در صدد تحصیل خرسندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندی آنحضرت بوده بهیچ وجه سوء ادبی و فرو گذاشت خدمتی که بر آن سر سزاوار کم توجهی آنحضرت باشد بخود گمان ندارد - و بی روشی و لغزشی که مستلزم اندک مایه کم لطفی

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از بوهانپور باراده ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخر کار بمکاربه

چون نور جهان بیگم به تصورات دور از راه بذای کار بر خواهش طبع خویش نهاده تغیر مقتضای قضای ماضی که در عهد الست منشور نافذ آن بطغرای غرای منشیان دار الانشاء یفعل الله ما یشاء رسیده - و بدستخط خاص دبیر دیوان که تقدیر از خامه جف القلم بما هو کائن بتوقیع وقیع و یحکم ما یرید موشع گردیده این هنگامه را غنیمت دانسته خواست که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامرد سلطنت نماید - و باوجود چنین سعادت‌مندی که لباس رسمی استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل آرای او چسپان و چست آمده چنان ناقابلی را بر اورنگ خلافت جای دهد - و بیان حقیقت این واقعه آنست که چون بیگم میدانست که علقویب جهانگیر جهان کشای بغا بر اشتداد عارضه دیرینه اورنگ جهانبانی را خیر باد وداع گفته و افسر سرورزی از تارک والای حضرت شاه بلند اقبال زینت پذیرفته با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عذر و تصرف در امور نخواهد بود - و اگر معامله با شهریار باشد چون دختری که از شیرافکن ترکمان داشت در حباله ازدواج او بود - هرآینه بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد - لاجرم چشم از همه مراتب پوشیده بتشدید مبانی دولت این حضرت راضی نبوده سعی در تمهید قواعد مکانت و مکنت و ازدیاد نیرو و قوت او می نمود - و حقیقت مخالفت

آذوقه این قسم لشکر کلانی که بر مثل شاه عباس بادشاهی سپاهی مذش
مصاف دید، که مکرر با عساکر روم و اوژبک رو برو شده غلبه نموده به نیروی
آن غالب توان آمد - ناچار سرانجام آذوقه باهتمام تمام چنانچه باید و شاید
نمود - الحال بحکم این مصلحت انساب آنست که صوبه ملتان و پنجاب
و کابل که برسمت قندهار است بجاگیر این رعا جو عنایت شود - تا سامان
غلات و سائر ضروریات این یورش باسانی تواند نمود - و نیز خزانه پررز
مستوفی که بسامان این قسم لشکری عظیم وفا کند سرانجام باید فرمود -
و به مقتضای آذوقه لشکر را از سردار دقایق بیم و امید در درجه کمال می باید
تا مهم بروفق دلخواه پدش برزد - اگر سر رشته افزایش و کمی مناصب و مراقب
و تذخواه و تغیر جاگیر کومکیان این یساق بقبضه اقتدار و اختیار این
دولتخواه مربوط گردد صلاح دولت اقرب و مقتضای وقت انساب
می نماید - چون معنون عرض داشت بر رای انور پرتو وضوح گسترده -
و فوج جهان بیگم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین ملتسمات
را در وقتی نا مناسب بعرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مبالغه در
بیموئتی این امور و تقبیح این رجوع بجا آورد که این معنی باعث
شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیر از جا در آمدند - و بشهریار تسلیم
خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر حصار درمیان دو آب و این حدود
از شاه بلذ اقبال تغیر نموده تذخواه او نمودند - و بجهت آوردن لشکر
دکن سزاولان تعیین نموده حکم فرمودند که چون صوبه مالوه و احمد آباد
و دکن بجاگیر او تذخواه شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت خود
قرار داده اراده آمدن حضور نکند - و بندهای شاهی که در یساق دکن همراه
او تعیین بودند بزودی روانه حضور سازند - و بعد ازین ضبط احوال خود نموده
از فرموده در نگذرد *

از برهان پیر بصوب قلعه ماندو نهضت فرمودند - و بیست و ششم فروردین ماه دز طی راه افضل خان و حکیم عبد الله و قاضی عبدالعزیز و نذیر داس با مجموع پیشکش دنیا دوزان دکن و فرستندگان ایشان و هم چنین راجه بکرماجیت که بقصد تغذیه افواج عادل خان و تعیین تہانجات بالاگرفت دستوری یافته بود متضیی المرام باز گشت - و راجه بیہم با چہار لک روپیہ نقد و صد زنجیر فیل از بابت پیشکش زمیندار گوندوانہ و یک ک و چہل ہزار روپیہ نقد و پنجاہ زنجیر فیل از جانیہ آمدہ بسعادت بساط بوس درگاہ والا کامیاب گشتند - حضرت شاہ بلند اقبال بعد از رسیدن ماندو زین العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستورچی مراجعت دادند -

خلاصہ مضمون عرض داشت آنکہ چون ہمگی ہمت این رضا جوری متوجہ اطاعت فرمان جہان مطاع است - و پیوستہ در حصول مراضی خاطر اقدس آن حضرت بقدر امکان کوشیدہ مطلقاً سرانقیاد از فرمودہ والا نہ پیچیدہ - چنانچہ ہر خدمتی کہ اشارہ عالی بانصرام آن وقوع یافتہ از سر فرمان برداری و روی جانسپاری بسرانجام آن شدافتہ - الحال نیز حسب الحکم قضا شیم روز شرف کہ فرمان اشرف پرتو ورود انگذہ متوجہ منذر گشت - و درم اردی بہشت ماہ آلہی سال ہفدہم جاوس ہمایون داخل قلعہ مذکور شد - و چون عساکر منصورہ درین ایام از سرانجام مہام دکن پرداختہ اند و در موسم برسات از زمین مالوہ عبور متعسر بل متعذر است - حسب الامر ملاح وقت در اقامت منذر دیدہ آنجا توقف نمود - کہ چون ایام بارش منقضی گردد بتوفیق آلہی و ہمراہی اقبال بی زوال بادشاہی راہی آن سمت شود - چون آن مہم عمدہ نسبت یساقہای این کشور نمی تواند شد - چہ از ملتان تا قندھار قریب سہ صد کرورہ است - و در مراحل آن سرزمین غلہ بچہت خورک کاروانیان نمی رسد چہ جای

مریزور و سرافجام تهیه اسباب جنگ درمیدان که درین اثداء زمین العابدین
 خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتی پند آمده فرمان عالیشان باین
 مضمون رسانید - که شاه عباس دارای ایران درین آوان با لشکر گران سنگ
 بآهنگ تسخیر قلعه قندهار آمده چندی در باره احاطه آن پای افشوده
 مدتی متمادی باقامت مراسم تضییق دائره محاصره اشتغال نموده روزگاری
 ناگه جدال و قتال از بیرون و درون اشتغال داشت - تا آنکه کار بر متحصنان
 بغایت تداک شده معامله بدشوارمی گزائید . و بنابر آنکه مبدائی یکجتهی
 و یگانگی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیر باز میان این خانواده علیه
 و سلسله صفویه استحکام داشت - عبدالعزیز خان نقشبندی که حراست
 آن حصار و ضبط مضافات آن بعهده او بود تکیه برین معنی نموده - و از جانب
 شاه خاطر جمع کرده از تغذیگی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلعه داری
 چنانچه بایست نکرده بود - لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و قلت
 غله و نومیدی زود در رسیدن کومک از رهگذر دوری راه قلعه را ناچار سپرد -
 چون درین ایام بمساعی جمیل آن گرامی فرزند سعادت مند لله الحمد خاطر
 از دنیا داران دکن در همه ابواب جمیعت گرامی گردیده پاس ناموس این
 دولت بر ذمت همت بلند همت آن قرة العین اعیان خلافت نیز لازم
 است - الحال صلاح وقت منحصر در آن است که از برهانپور بفرخی
 و فیروزمندی متوجه مندو یا اجمیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی
 را در یکی ازین دو موضع بگذراند - و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر
 این کشور است رایت ظفر آیت را بمبارکی و خجستگی ارتفاع بخشیده
 با سایر کومکیان از همان راه روی توجه بمقصد آزند - چون حقیقت معامله
 از فواشنامه حضرت خلافت مرتبت بر خاطر افور پرتو افکند دست آویزی
 قری بجبهت روانه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعات بود

معدوم بالمرة را باسانی از میان برداشته به تهیه مواد سفر و سرانجام معاملات رزم پرداختند - لاجرم محفل کنگاش آراسته و باجماع لشکر پرداخته نخست سلطان خسرو را آذجهانی ساختند - بعد از آن در و دیوار دوتخانه برهانپور را از سرنو به پرتو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی افروز نور اندود و صفا آمرد نموده از جلای نقوه و طلا ریش کثیره روی زمین محفل بهشت آئین را رشک فرمای انوار مهر انور و غیوت بزم رنگین چرخ اطلس گردانیدند *

در آمد فصل بهار و طلوع طلیعه سپاه نوروزی و مبارکباد فتح و فیروزی اوایای دولت نصرت روزی شاه بلند اقبال و هدانحه

چند که در بن عرض رویداد

سرور نشین بارگاه چارم یعنی نیر اعظم که سر خیل سپاه انجم است - بعد از انقضای پنج گهزی شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی از شهر هزار و سی و یک هجری از کاشانه حوت بشرف خانه حمل بر سبیل تحویل فیض قدوم سعادت لزوم ارزانی داشت - و از فرط شکمانی نوید فتح و فیروزی که بتاریکی روزی روزگار نصرت آذار اوایای دولت پایدار آمده بود - کار پردازان قوای نامیه را بآئین روی زمین و تزیین صفحه زمان امر نمود - حسب الامر شاه بلند اقبال کار گزاران کارخانه خاصه بر در و دیوارهای دوتخانه برهانپور از سرنو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی افروز بستند - در همین ایام که برهانپور از پرتو اقامت موبک مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منابع نشاط و سرور بود - و کنگاش توجه عالی بصوب دار الخلافه بجهت انصوام اراد

اندیشنی بنظر در نیامده به نهجی راه رشوت ستانی کشادند که بوسیله
 در ناسوازی چند بکار فرمائی اعمال سلطنت منصوب و متصدی خدمات
 بی نسبت گشته رفته رفته بکار گزاری سرکار و صاحب صوبگی ولایتها
 لوای استقلال برافراشتند - و ازین جهت مفاسد عظیمه بمصالح دولت
 رسیده خلل های کلی در خلال این احوال بظلام عالم راه یافت - و این
 بمعنی بر شاه بلند اقبال بغایت گرانی نموده - آنوالا گهر این پایه تسلط
 بیگم که باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دارالخلافه بود
 بر نذفات - و نیز هم چشمی اخوان حسد پیشه که تمیز خویش را بچیزی
 میگرفتند - و از خود حسابی بر گرفته خود را در حساب بر گزندگان عفایت
 جناب پروردگار می شمردند - بتخصیص شهریار که همواره بیگم همت
 بر پیشرفت کار او مصروف داشته میخواست که بهر کیف که میسر آید
 فامرد مرتبه خلافت گردد - و عمده ملاحظه کوفت آن حضرت که درینولا
 از شدت ضیق النفس وقت به تفکی کشیده اعتماد بر پایندگی زندگی
 آن حضرت نمانده بود ملاحظه مند گشته اراده نمودند - که پیش از آنکه
 آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گزینند - بمحض صلاح
 وقت ناچار با خود قرار چنین دادند - که بحسب سرانجام معامله دین
 و دولت باختیار خود گرفته باحوال رعیت و سپاهی که اینان در حقیقت
 بی سرور حکم تن بی سرورمه بی شبان و گنج بی پاسبان دارند بواجبی
 پروازند - و قا اختیار عرصه از قبضه اقتدار بیرون نرفته و گرد فتنه برادران
 مرتفع نگشته خاطر از موافقت ارباب وفاق جمع ساخته و غایله فسادى که
 از دربري خیل دولت محتمل ست رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق
 را زندانی و برخی را آنجهانی سازند - و بدین قصد که تا هنوز بنای
 کار پرویز و شهریار پایدار نگشته و اساس معامله آنها استحکام نیافته آن دو

و مشیوران ملک و ملت بروفق مقتضای مصلحت وقت و ناگزیر کار
استیضـال مطلق شرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار
میدانند - اجرم بتجویز صواب گویان دین و دولت سلطان خسرو را که
جهانگیر بادشاه در عالم بیخبری شراب بشاه بلند اقبال حواله نموده بودند -
شب سه شنبه بیستم ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری بعداب
خفه از مظموره زندان بغراخ نامی عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع
گفتگوی مردم روز دیگر نعش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت
تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت تکبیر گویان و دزد خوانان از میان شهر
برهانپور گذرانیده شب چهار شنبه در عالم گنج مدفون گردانیدند - از حسرت
این واقعه ناگزیر دلهای عالمی سوخته بر بیکسی و بیچارگی آن مظلوم
زن و مرد شهر بدرک تمام گریستند - و استماع خبر این سانکه غم اندوز
حوصله سوز و شکیب گداز اهل نزدیک و دور آمده مدتها راحت را از
ساحت فراخ خاطرها بیرون داشت - و تا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون
بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از
نقل نعشش از آن مکان به الهباد در هر مغول بدستور شهر ضرورت قبر نمودار
ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده
اکثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصه مطلب از گذرنیدن
سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار
و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه نسبت به ارتکاب
تقابل مغیرات بی پروا و بی‌دماغ شده مطلقاً بسر انجام مهام سلطنت
نمی پرداختند - و مدار بست و کشاکش مهمات ملکی و مالی این درانگده ابد
بزیاد و بسته برای نور جهان بیگم برده حل و عقد مهمات بذخوری که خاطر
خواه از بود میغمود - و او و منسوبانش قطعاً ملاحظه درزینی و عاقبت

متوجه آستان بوس شد - و بهمین دستور کهنه داس هم دوازده لک روپيه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجير فيل و اسب و عوبي اصل و جواهر از نظام الملک و عنبر گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد - و شاه بلند اتدال فقهنامه کريمه مشتمل بر نوبت فتوحات عظيمه که ديباچه نصرت های سلاطين مانعي و حال تواند بود - و عنوان کارنامه ملوک زمان استقبال را شايد باشد - مصحوب حکيم علم الدين از تربيت کردهای خاص آن حضرت که اکثرون بخطاب وزير خان و منصب پنجه زاري ذات و سوار سرانراز است بخدمت حضرت خلافت مرتبت فرستادند - چون خبر اين فتح ميبين بدان حضرت رسيد بسيار از جا در آمده لوازم شادي و مبارکبادي بجا آوردند - و از روی مرحمت عنايت فامه نامي در جواب شاه عالم پناه نوشته استکسان و تحسين بسيار و شاد باش و آفرين بيشمار در ضمن آن درج فرمودند *

از سوانح ابن ايام الله و برديخان ترکمان که حسب الامر عالي از برهانپور بجهت شکار فيل بذواحي سلطانپور رفته بود - هشتاد و پنج فيل از جمله یکصد و پنج زنجير فيل صيد شده که در قيد حيات مانده بود بنظر انور در آورد - از سوانح غم اندوز اين سال قضيه نامرضيه شاهزاده اميد بخش است که روزه شنبه اوایل ربيع الثاني سنه هزار و سي و یک هجري رونموده - انتقال آن نونهال سرا بوستان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت - و بباغ فيروزه که در ظاهر برهانپور واقع است مرتد منور آن والا گوهر مقرر شده گلزمين آن خطه پاک باين نسبت آبروی عالم خاک گردید *

چون نزد سلاطين ذیشان از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است عالم شهيد را پوداختن معض صواب است -

بر ذمت انقیاد گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و جنس برابر سامان فمابند - عادلخان بیست لک روپیه - نظام الملک دوازده لک روپیه - قطب الملک هزده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبالغ مذکور حکیم عبد الله گیلانی را نزد عادل خان و کنهر داس^(۱) برادر راجه را به پیش نظام الملک و عذیر و قاضی عبد العزیز را بمحاصی قطب الملک نامزد فرمودند - و راجه بهیم با فرجی عظیم از بندگان تعیین شد که از زمیندار گوندوانه پیشکش کلی گرفته روانه درگاه والا گردد - چون عادلخان تسلط و تطاول عذیر بر نمی یافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکور تعلل و تهاون ورزیده بدفع الوتت مبی گذرانید - افضلخان را که سابقاً آشنائی با عادلخان داشت مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده او را به تنبیه نصایح هوش افزا از گران خواب بیهوشی بیدار سازد - چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز در مدت کوتاه بریده بعادلخان پیوست - و مقدمات مذکوره را که صلاح دوجہانی در قبول آن بود حکیمانه دلنشین او ساخت - از روی فهمیدگی سر تا سر احکام فرموده را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در هیچ باب ایستادگی ننمود - و در اندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه باشد نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر فیل کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبد الله خان بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و درین مرتبه دو اک روپیه بانضل خان تکلف نمود - و قاضی عبد العزیز نیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هزده لک بر سبیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته

(۱) در بادشاه نامه بجای کنهر داس کنهرداس نوشته شده - صفحه

تا دیولکام جابجا تهنهجات قرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت
مخالفان فارغ ساختند *

ولادت با سعادت فروخته اختربرج دولت ثریا بانو بیگم

درینولا که بامداد دولت روز افزون به پرتو امداد مبداء فیاض
در دمیدن و نسیم اقبال ابد مقرون از مهیب عنایت ایزد تعالی و موهبت
عالم بالا بر سر وزیدن بود - فروخته کوکبی زهره طلعت سهیل جبین با شگفته
روئی ستاره صبح از آسمان جلا و جلال والا شاه بلند اقبال درخشیدن
گرفته فروغ ظهور بر شبستان عصمت نواب مهدعلیا ممتاز الزمافی افگند -
و نهال بخت مسعود آن علیا حضرت شگوفه مقصود بشگفتگی در آورده
حرم سرای آن خدر معلی را رشک فرمای سراپستان ارم ساخت - و این
میلاد سعادت بنیاد بعد از سپری شدن بیست و پنج گهزی و سیزده پل
از شب بیست و یکم ماه خرداد سال شانزدهم جلوس جهانگیری
مطابق بیستم رجب سنه هزار و سی افتاد - و آن بیگم صغری را
که بتازگی شمع افروز شبستان خلافت کبری بل کوکب نور افزای برج
سلطنت عظمی شده ثریا بانو بیگم نامیدند - و به پرتو این تسمیه اسم مذکور
از جمله اسمای سامی نامی گشت *

مجملا به نیروی دولت روز افزون شاهی محال دکن با زیادت
در تحت تصرف اولیای دولت در آمد - و تهنهجات جابجا بفرغبال
و خاطر آسوده قرار پذیرفت - و جاگیرداران همگی محال معهوده را که
سابق بجایگزین ایشان مقرر بود تصرف نمودند - و بنابر التماس عذیر
مقرر فرمودند که مبلغ پنجاه لک روپیه که دنیاداران دکن ادای آن

از خود و نظام الملک و عادلخان و قطب الملک سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - بالجمله چون عنبر از حقیقت مضمون امر کماهی آگاهی یافت در قبول این معنی بجان مفت دار گشته از اطاعت فرمان جهان مطاع سر نذاشت - و فی الحال در پی سرانجام شرایط پذیرفته شده مصلح قطب الملک نیز بعده خود گرفت - و در باب پیشکش عادلخان التماس صدور فرمان و تعیین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجهت تحصیلدارچی او نمود - و بندهای بادشاهی چون عنبر را بر وفق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعان فتح و ظفر با سائر عساکر بسوی تمرنی شتافتند - و چون مکال بالاگپات قلعه که قابل نشستی مرزبان و بنگاه لشکر و نشان دادن تپانه باشد نداشت - و قلعه احمدنکر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود - لاجرم اولیای دولت در سرزمینی پسندیده که اینطرف تمرنی واقع بود بر فراز رودخانه [کهژک پور]^۱ قلعه سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده در اندک فرصتی آن حصین را باستحکام تمام صررت اتمام دادند - و بنابر مقتضای وقت و مقام بظفرنکر موسوم ساخته حسب الحکم عالی امرای عظام بافواج خود در مواضع مذکوره ذیل باین دستور گذرانیدند - دارابخان و راجه بکرماجیت با هشت هزار سوار در ظفر نگر - و عبد الله خان در مقام اژه که شش کرده این طرف ظفرنکر واقع است - و فوج خواجه ابو الحسن در موضع پاپلی دو کوهی اژه - و سردارخان برادر خان مذکور در دیولکام نزدیک برهنگیر - و خذنجر خان با سه هزار سوار در احمد نگر - و سر بلند خان با سه هزار سوار در جالدا پور - و جانسپار خان با سه هزار سوار در بیر - و یعقوب خان بدخشی در مونگی پتن - و اوداجیرام وغیره دکنیان در ماهور - و از برهانپور

عقب‌ظاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک لک روپیه باهزار تفنگچی بجهت مدد خرچ قلعه و نگاهبانی آن فرستادند - چون فرستادگان خزانه را بی ممانعت رسانیده مراجعت نمودند حقیقت این معنی و سایر ملتمسات عقب‌را در طی عرضداشت بدرگاه سپهر مثال شاه بلند اقبال عرضداشتند - از آنجا که ستوده شیوه عفو جرایم و جنایات و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات و لازمه طینت قدسی سوش آنحضرت ست - و نیز اعطای امان خاصه بمسلمانان شرعاً و عقلاً واجب و حسب الحکم مروت و فتوت فرض و لازم - معینا شدت گرمی هوا و رسیدن موسم برسات که درمیان بود مرغوب و محرک بنابراین درخواست ایشان تشریف قبول یافت - و باین معانی چون خاطر ملکوت ناظر بچگونگی احوال حضرت خلافت مرتبت نیز معلق بود - چه خبر اشتداد عارضه ضیق النفس که از دیرگاه بازطاری مزاج عالی شده بود دمدم نفس بنفس متواتر و متوالی می‌رسید - لاجرم این دل نگرانی که از همه بالاتر بود علاوه موجبات پذیرش ملتمسات او گشته بامان دهی و جان بخشی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و معامله صلح باین صیغه قرار یافت که الحال سایر برگذات دکن که از عهد حضرت عرش آشیانی تا مبادی حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاودانی بود ثانیاً در ضمن مصالحه بار نخست بر سبیل اشتراک بعمل سرکار بادشاهی تعلق پذیر گشته خود نیز در بعضی از قری و مواضع مدخل داشته بتصرف اولیای دولتخواهان دهد - چنانچه از جمیع محال مشترک که موازی چهارده کور دام جمع سی و پنج لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحه آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف او مانده بود دست باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید - دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانه جرأت و بی ادبی

بر افراشتند - او خود پاس مرتبه این پایه والا نداشته از روی زیاده سرپها و کم
 فرصتیه و تدبیکه وقت یافت بدست عصیان قهریک سلسله طغیان نمود -
 اگر درین نوبت رقم عقو بر جراید تقصیرات این بغده کشیده آید از سر نو
 ناصیه بغدگویی این درم خورده که بصدق نیت دم از خلوص طویت می زند
 بداغ عبودیت زینت پذیرد - چنانچه باعطاء پروانجات که عبارت
 از عهدنامه باشد خط آزادی از طوق عصیان بدست این پیر غلام افتد -
 هر آئینه وثیقه عهد و پیمان را بایمان موکد می سازد که دیگر سرطاعت
 از خط طاعت نکشد - و بعد از تسلیم محال متعلقه اولیای دولت ابد پیوند
 دم نقد پیشکش گرامند از خود با سایر دنیا داران دکن سرانجام نماید -
 و سال بسال در خور حال و قدر شکرانه امن و امان بدرگاه والا ارسال دارد -
 راجه بعد از استماع گفت که اگر عنبر از ته دل بر راستی و درستی است
 و از راه مکر و تزویر که شیمه نکوهیده دکنیان است در نیامده از قرار واقع
 در مقام عذرخواهی ست - سایر مستدعیات او حسب الالتماس دولتمخواهان
 میذول و معاذیر او بغابر شفاعت عفو جفایت بخش عصیان بخشای شاه
 کشور کشای بمقام قبول موصل خواهد شد - و علامت صدق قول او گاهی
 ظهور می یابد نه بالفعل دست از احاطه احمد نگر باز دارد - و بحال جمعی
 که درینولا بر سبیل ایصال خزانه شایان ضروریات قلعه ارسال میروند مطلقا
 مزاحمتی نرساند - و هرگاه معانی مذکوره صورت بدهد بغدهای دولتمخواه
 حقیقت را بدرگاه گیتی پناه معروض داشته این معنی را وسیله درخواست
 سایر ملتسمات او خواهند ساخت - و کلامی عنبر این مطلب را از خدا
 خواسته بی امتناع بقبول میبارد جستند و حقیقت به عنبر نوشته فرستادند -
 او بعد از وقوف بمقام تصدیق قول گفته و پذیرفته خویش در آمده بی
 توقف مردم خود را از دور قلعه برخیزانید - چون ازین معنی مکنون خاطر

چنانچه مکرر این معنی در مجاری احوال آنحضرت مشاهده شده که نسبت
 به عامه عالمیان خاصه دکنیان بعمل می آرند - از جمله درین صورت که چون
 عنبر تیره رای تباه اندیش دید که بچهره نمایی سعادت روز افزون و کار کشائی
 بخت همایون ساعت بساعت فتح های نمایان صورت بسته پی در پی
 نصرت های بی پایان فتوح روزگار دولت پایدار گردید - و از روی کار
 کج نشینی نقشها و بی پرکاری کارها صورت اقبال دنیاداران دکن را چون
 ظاهر و باطن تیره جیوش و جفود دکن در آئینه زنگار فرسود بخت سیاه
 معاینه نمود - لاجرم از بیراهه کجروی و انحراف رو تافته بر سر شاهراه راست
 اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالا دویهای طغیان و اینگونه روسیائی های
 عصیان با ضم انواع جرأت و جسارت که بمراتب از دیگر مراتب بیش
 در بیش بود - و با تواتر نزول عفو که در عین استیلاء و استقلال و قدرت و اقتدار
 رو داده بود - نظر بر بخشش بی پایان آنحضرت روی طلب امان و شفاعت
 یافته از در ندامت و خجالت در آمده - و بوسیله شفاعت اولیای دولت
 ادای لوازم طاعت را عذرخواه تقصیرات گذشته نمود - و بنابر مقتضای
 این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کاروانرا نزد راجه بکرماجیت
 که هنوز با سایر دولتخواهان در پتن توقف داشت فرستاده پیغامهای عجز
 آمیز رقت آموز داد - و خلاصه مطلب آنکه چون در آن مرتبه حضرت
 شاه بلند اقبال بدینصوب توجه فرموده بودند - و از پرنو چهره کشای تأکید آن
 حضرت شاهد فتح رخسار نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق
 مدعای هواخواهان رو نمود - عادلخان متعهد ادای وظایف حسن خدمت
 و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته در پی سر انجام پیشکش شد - و آن
 حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیلہ پردازها و دروغ آمیزی های او را
 راست انگاشتند - و نگاهداشت سر رشته ضمان کرده کف پله اعتبار او را

انتزاع محال با سم فرستاد - در یفوق حسب الحکم راجه بعیم با هزار و پانصد
سوار بکومک محمد تقی رسیده جادون رای و همرهان اورا گوشمال بسزا
داد - و همه را آواره بادیۀ ادبار و سرگشته دشت هزیمت و فرار ساخته
حقیقت را عرضداشت نمود *

وسیلۀ انگیزختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار
مراسم بندگی و اطاعت و توسل بذیل عفو
گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال
و پذیرفتن پیشکش کلی و تسلیم محال
متعلقه اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدایوی سزوار شاهي بود * که مصداق ظل آلهي بود
بباطن نگرداند از حق رزق * بظاهر بود مظهر لطف حق
بدآنسان نهد بر مدارا مدار * که تلخعي عفش بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که
در هیچ صورت از ملاحظه این معنی غافل نیستند - و همواره در حالت
ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را
بنظر اغماص می بینند - آری استحقاق خلافت علی الاطلاق آن سعادت یار
کامگار دارد - که چون نصرت و فیروزي روزگار برکت آثارش گردد از
در انتقام در نیاید - و سزوار فرمانروائي و بادشاهي آن دولتمند اقبالمند
باشد - که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط
زبردستان فایز گردد تسلي خاطر و تشفی قلب بکینه توزي ننماید -

کشوده بظهور آورد - و بتعاقب آن گروه بداندیش که از پیدش برداشته بود همت گماشته دنبال آن مدبران را تا منزل گاه ایشان از دست نگذاشت - و درین فتح نمایان اکثر چارپایان بار بردار اردوی ایشان از فیل و اسب و شتر و گاو فتوح غنیمت شد - چون لوای نصرت شعار موکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراشته شد باز فوجی تازه زور از مخالفان بذابر رسم معهود دکن از جانب قوشون خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمی آغاز نهادند - بیرام بیگ بخشی با هزار سوار جرار هراول فوج خواجه که بعهده او بود همراه جانشینار خان ترنمان و چندی دیگر از بهادران جان فثار رویری آن مدبران شدند - و سزای بداندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته بکمتر فرصتی آن کم فرصتان را از پیدش برداشتند - درین حال راجه بکرماجیت جلوریز رسیده بانفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک گروه تعاقب نمودند - و گروهی اندوه را زخمی ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند - و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقی آن سوخته اختران بخت برگشته را سرگشته بادیه ادبار ساختند *

چون بمددگاری جناب پروردگار و دستیاری بخت کارساز ازین دست نصرت‌های تازه و فتوحات بی اندازه روزی روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت وقایع را از قرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند - و محمد خان نیازی و محمد تقی که با جمعی از بهادران بضبط محال پائین گهاٹ نامزد شده بودند - بعد از تصرف اعمال آن ولایت ببالاگهاٹ برآمده سر تا سر مهمات و مدعیات حسب الامر استدعاء صورت بست - غنبر بمحض شنیدن این خبر از جا در آمده بیدست و پا شد - و در مقام چاره‌گری این امر تقدیری که کارگری تدبیر اینجا عین بی تاثیریمت پا افشوده جادون رای را با هشت هزار سوار باهنگ

ارکان سرداری است از هر فوجی هزار سوار جرار جدا ساخته برای محافظت اردوی جهانپوی گذاشتند - روز یکشنبه سیوم خورداد بقلاوزی اقبال خدا داد روی همت بلند نهمت بدفع اعداء دولت نهاده بعد از طی دو کوره دیدند که دکنیان قرار مقابلۀ موکب اقبال داده افواج مقهورۀ خود را در بخش نموده مستعد ایستاده اند - سرداران نیز خیل سعادت را در کوره ساخته دارابخان و راجه بهیم بمواجهۀ فوج یاقوت خان و مردم عادلخان که نزدیک پانزده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند - و باقی سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون داراب خان با غنیم روبرو شد کار از مقابلۀ کشید و از طرفین مراسم جلالت ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت و صولات اولیای دولت خویشتن داری نهموده از راه تهور در آمدند - و با خود قرار تمکن و استقرار داده چندی پای ثابت و قرار افشردند - بنابراین قرار داد حق تجلید و جلالت ادا نموده داد دار و گیر دادند - و آزمایه تمکن و پایداری که زیاده از امکان پایه آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت بی پا شدند - و غنایم بیشمار از اسپ و شتر و امثال اینها بدست ارباب قاراج افتاد - چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت بآهنگ گوشمال فوج دوم که فوج پی بود - و دلاور خان و جاهدون رای و آتشخان سرمایۀ قوی دای آن فرومایگان دون پایه بودند - و شمار ایشان به بیست و پنج هزار تن می کشید شتابان گشتند - هنوز دو کوره را طی نهموده بودند که خیل ادبار استقبال موکب اقبال نموده از درر نمودار شد - نخست راجه بکرماجیت بنابر مقتضای جلالت ذاتی به پنج هزار کس کار طلب برسم هراولی بر همگنان پیشی بسته پیش روی ایشان را گرفت - و با مجاهدان عسکر جاه و جلال بعون قائید الهی بر ایشان تلخت - و از کار دست بسته که کارنامه و ستم دستان در بدن اوست گره اشکال

ورزیدند - و عذیر و نظام الملک خود پناه بقلعۀ دولت آباد برده بودند - و آن هفگام و مصلحت وقت اقتضای محاصره قلعه نمی کرد - لاجرم صوابدید آرای جملگی خیر اندیشان دولت برین قوار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند - و بغایر آنکه فوجی از مخدولان مدتها بمحاصره قلعه احمد نگر اشتغال داشتند خنجر خان از عمده های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است در آن مدت بشرایط قلعه داری با شایستگی تمام قیام نموده بود - و درین ایام از راه عسرت و نایابی آذوقه کار بر به تنگی کشیده - ناچار این اندیشه را بخاطر راه دادند که نخست باحمد نگر شتافته و خنجر خان و سایر بدها را از مضیق محاصره نجات بخشیده بتازگی سامان غله و تهیه سایر مایحتاج قلعه داری نموده آنگاه بتاخت و غارت سر تا سر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و^ع [سنگنیر] که معمور ترین پرگنات آن اطراف است بپردازند - و ازین راه و طرق دیگر بهر حیلتی که رو دهد رفته رفته اسباب ضعف و وهن ایشان مهیا نموده یکباره غنیم را بیخ بر کن و بر اصل مستاصل سازند - و بحکم این عزیمت صائب در روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت متوجه سمت آن سرزمین شدند - چون خنجر خان ازین حقیقت آگاهی یافت قوی دل گشته باستظهار تمام از قلعه برآمده با جوهر حبشی داماد عذیر که احاطۀ قلعه نموده بود آویخته قریب دویست نفر را به تیغ بیدریغ گذرانید *

چون افواج منصوره بظاهر مونگی پتن رسیده در ساحل بان گنگا منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انهاء جاسوسان ظاهر شد - لاجرم به ترتیب افواج پرداخته بنا بر ملاحظۀ مقتضای احتیاط و حزم که عمده ترین

یکران تعاقب را مثنی نساخند - و عذیر تیره روزگار پیشتر از وصول موکب نصرت شعار بیک روز از هجوم خیل رعب که عسکر آسمانیست شهر را خالی کرده نظام الملک و اهل او را با خزایی بقلعه دولت آباد فرستاده بود - و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر باز داشته خود با ده هزار سوار کار آزموده بدولت آباد شتافته در پناه آن قلعه آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفعت طراز واقع است نشسته و پشت بکوه باز داده - و غافل از آنکه اگر بمثل آب و آتش در نهانخانه سنگ رو پنهان کند صدمه سنان آبدار و کاوش خنجر آتشبار اولیای دولت برق صولت او را خار وار از دل سنگ خارا بیرون کشیده چون شراره کم عمر زود بباد فنا بر دهد - و مانند قطره سست بنیاد زمین گیر بر خاک هلاک افکند - همان روز که اولیای دولت بسعدت داخل کهژی شدند - افواج اهل خلاف از آنجا فرار نموده بدار البوار هزیمت شتافتند - و اردوی گیهان پوی سه روز در مقام کهژی رحل اقامت افگنده سرتا سر آن معموره احوادث کرده عذیر که در مدت پانزده سال صورت آبادی و اتمام پذیرفته بود سوخته ویران ساختند - و روز شنبه بیست و ششم یک کوره از کهژی گذشته منزل گزیدند - و روز دیگر از آن موضع کوچ کرده همین که سه کزوه را طی نمودند افواج غنیم بسرداری یاقوت خان با توزک شایسته بر فوج راجه بکرماجیت که در آن روز چنداول عسکر منصور بعهده او بود تاخت آوردند - راجه تنها بمدافعه ایشان پرداخته - در مبادی ظهور غلبه او درابضان و راجه نوسنگدیو بندیله از جانب دست چپ و راجه بهیم از طرف راست بکومک رسیده بر لشکر غنیم حمله آوردند - و همگنان را چون اندیشه ایشان پریشان و پاشان ساخته جمعی را قتل و برخی را دستگیر نموده معاودت نمودند - بنابر آنکه آن مخدولان تباہ اندیش مالشی بسزا خورده دیگر در خود تاب مقابله با موکب اقبال ندیدند - ناچار یکبار کناره گزیده از مقاومت تقاعد

اهل اردو دواب و رواجل آغروق بامتداد کشید - و فوج چنداول را پاسبانی
 بآسانی میسر نیامده مضرت عظیم باهل اردو رسید - و اکثر اسپ و اسباب
 مردم بتاراج رفت - و چون راجه بهیم از دست انداز یاقوت خبر یافته
 بسبب دور دست نتوانست رسید - بیدرنگ با فوج خود بر ایشان تاخته عرصه
 کارزار را کارستان ساخت - و در عین کوششهای مردانه که از طرفین روی نمود
 پیش از آنکه شاهد فتح چهره اقبال برافروزد - چندین مرد مردانه رو شناس
 مثل [صادق بهادر]^ع و عبد الکریم بیدگ و گدا بیدگ و خواجه طاهر
 و باقی بیدگ و چندی دیگر از بهادران عمده در مراعات دقایق حلال نمکی
 کوشیده بدریافت درجه شهادت رسیدند - و درین دستبازی که آخر کار
 مقصود فتح اولیای دولت ابد قرین درست نشین افتاد فیروز خان حبشی
 با هفت صد تن از دغا پیشگان دکن در عرصه جنگ نقد جان در باختند -
 بالجمله از آن روز که افواج مواکب والا در بالا گهاٹ رایات رفعت و اقبال را
 رفعت بخشیدند - تا بیست و یکم اردی بهشت ماه که شش کروهی کهڑکی
 نشیمن جای نظام الملک و غنبر مضرب سراق نصرت شد - اکثر روزها
 مقابلہ سپاه اقبال با مخالفان دولت ابد پیوند اتفاق افتاده همه جای فتح
 و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت - و چون ماهچه لوای نصرت
 آیه عسکر مغصور بر موضع جنگل تھانه که در چهار کروهی کهڑکی واقع است
 پرتو ورود مسعود افگند - افواج غنیم سیاه گلیم باروز برگشته و حال ابتر شده
 آهنگ مقابلہ باولیای دولت جاوید فیروز نموده بیدرنگ باهم در آویخته
 در یکدیگر آمیختند - و پس از دار و گیر و کرو و فر بسیار که از هر دو طرف
 رو نمود بدستور معهود مانند بخت خویش برگشته راه فرار پیش گرفتند -
 و افواج خیل اقبال همه جا سر بدنبال ایشان گذاشته تا کهڑکی هیچ جا عنان

سید صلابت خان^۱ [...] و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات باره
نیرومندی داشتند - و او را جوارام دکنی نیز درین فوج بود - بمثابت شرار
درآمده بر ایشان حمله آور شدند - و راجه با مردم تازه زور خود را رسانیده
بکارزار در آمد - و مدتی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امر نیروی
اقبال آسمانی و تقویت تأیید ربانی باعث ضعف و وهن مخالفان شده
زبانۀ تیغ شعله آمیخ موافقان آتش فنا در خرمن هستی ایشان زد -
چنانچه تلنگ راو که دکنیان حیلۀ گر روباه باز از اعتضاد قوت او شیرک
شده بودند - به نیروی دستبازی او با شیران مرد افکن و پلنگان صف شکن
سر پنجه جلاوت بر کشاده - با چندی تن بی سر شده - و از جمله خیل
اقبال سید محمد علی باره اظهار صحت نسب نموده آثار شجاعت
و شهامت هاشمی بر روی کار آورده - و چندی از یک تازان را در عرصۀ پیکار
بی سر ساخته بر خاک هلاک انداخت - آنگاه از نشان زخم های کاری
که بر روی او رسیده بود مهرها بر محضر سیادت خود گذاشته بآن آبرو رو
دریافت درجه شهادت نهاد - و حمید خان برادر فرهاد خان حبشی در
مندو بنذگی داغ بندگی آن حضرت را غرّه ناصیه بخت مندی نموده
از گلگونۀ خون شهادت سرخروئی سعادت اندوخت - و سید مظفر باره که
انفون بهاداش نیکو بندگی بمقصد هفت هزاره هفت هزار سوار
و بخطاب خان جهانی سرافراز است در آن روز چهار زخم نمایان خورده
در معرکه افتاد - و دو برادر او سید جمال و سید بازید شهید شدند *

در طی این حال که راجه بکرماجیت بتعاقب هراول خصم اشتغال
داشت یاقوت حبشی که سردار^۲ [فوج]^۳ غنیم بود وقت یافته با آن فوج
خود را باحمال و اقبال اردو رسانید - و چون آن روز از ناهمواری زمینی و کثرت

* ۲ — ع [قول] ل *

۱ — ن [و سید علی] ل *

بازوی شیران پنبجه دراز نائید عفایت ربانی دست بهم داد - ازین غنیم
پای کم آورده شکست درست خورد - و دست از ستیز و آویز باز داشته از
زیر تیغ رو بگریز نهاد - و دارابخان تا یک کروه عقب همگنان تاخته قریب
دو صد کس را به تیغ بیدریغ گذرانید - و مظفر و منصور معاودت نموده بعسکر
اقبال پیوست - و روز پنجشنبه دهم اردی بهشت ماه آلهی مطلقا ازیشان
اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود بسه کروهی روهنگرا^(۱) ورود
اقبال نمود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گهاتی روهنگر
و گروهی از گریوه کوتلهی گریزان گشته رو ببالا گهاگ نهادند - و اولیای
دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبه کوتلهی که از گریوه روهنگر
آسان گزاتر است منزل گزیدند - و روز دیگر ببالا گهاگ در آمده جهت
انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - درینوقت
محمد تقی با دوهزار سوار بولایت برار و محمد خان نیازی با فوجی
جرار بملک خاندیس رسیده محال متعلقه بادشاهی را متصرف شدند -
در روز سهشنبه پانزدهم سرداران از آن مقام کوچ فرموده هشت کروه
مسافت قطع نمودند - و روز دیگر شش کروه دیگر طی نموده بمفرل
رسیدند - بموجب نوشته سرزنش آمود عذیر با سائر مقهوران از در تهور
و تبجلد در آمده بعزیمت ناصواب و عذاب کشی ابدار رو بروی موکب اقبال
شدند - قضا را هراول ایشان که بوجود بی بود جادو رای و ساهو سیاه رو
و کهیلو مطرود و دلاور خان و آتش خان که مردم کار طلب غنیم بودند
استظهار داشت بهراول فوج راجه بکرماجیت بر خوردند - و چون
این کتیبه فتح و ظفر که از یمین حضور مفتسبان سلسله علیه علویه مثل

(۱) در بادشاهنامه این مقام را روهنگره نوشته - ملاحظه کنید - صفحه ۵۱۷ -

خانی سمت کامرانی دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکا پور شد - و چون افواج غنیم مالشی بسزا یافته بودند در عرض راه اصلا نمودار نشده در منزل بوقتی که دارابخان و راجه بکرماجیت باندکس مایه مودمی که عدد ایشان بسیصد تن می کشید از راه رسیده بودند - و چنانچه راه سرداری است گرداگرد معسکر اقبال برآمده افواج را جا بجا قرار نزول می دادند - آتش خان و دلار خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با ^ع [چهارده] هزار سوار از یک جانب برآمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر فرستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستبازی در آیند - و چون آن بداندیشان که بآن انداز دور از کار اختیار کارزار دلیران نموده بودند نزدیک رسیده گرم بان اندازی شدند - راجه خواست که باهنگ مدافعه ایشان از جا درآید - دارابخان بمقام ممانعت در آمده تا هنگام رسیدن دلاران صلاح وقت در تیز جلویی ندید - این توقف سرداران سرمایه دلیر می غنیم شده بیکبار بارگیها انگيخته بخیره چشمی و چیره دستی در آمدند - درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده بی ملاحظه دربینیها برایشان تاخت - و راجه بهیم نیز که درینوقت نازک خود را تیز و تند رسانیده بود جلوریز بحمله در آمده براجه موافقت نمود - و باتفاق یکدیگر ایشان را از پیش برداشته برفوج عقب که ^ح [مئبت] مخالفان بود زدند - و بکمر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سرا بی پا و بیجا ساختند - درینوقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود بقوچی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند بر خورده خود را بر ایشان زد - و باندک زد و خورد می چون نیروی آسمانی یار افتاده تقویت

جمعه چهارم اردی بهشت از آب تپتی که بر کفار شهر میگذرد عبور نموده در یک گروهی منزل گزیدند - روز شنبه هنگام طلوع طلوعه بامداد همین که راهی سمت مقصود گردیده یک کروه راه قطع نمودند - یافوت حبشی سردار کل افواج غنیم دلیوانه از فرارگاه خویش یک کروه پیش آمده دلاوران نبرد آزمای را استقبال نمود - بهادران موکب اقبال بمجرد مقابله بی محابا و ابا مانند شعله که بر قلب زغال زند خود را بر صف آن سپاه تیره رای زده تیغ آتش میغ ازیشان دریغ نداشتند - و چون آتش سقیز و آویز بلندی گرای گشته یکی بریزانه کشی در آمد - و اشتعال آن سرکش که بخشک و تر در گرفته بود در خرمن خس یعنی صفوف آن مشتی ناس افتاده دود از نهاد آن تیره درونان برآورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افتاده هر یک از کفاری بدر رفتند - چون به نیروی کارگذاری اقبال در ضمن اندک زد و خوردی هر فوجی از افواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر بدنبال آن گروه اینتر نهاده بر اثر ایشان دشت و در را پامال و پی سپر ساخت - چندانکه آن مقهوران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهادران که برسم تعاقب هفت کروه از دنبال ایشان تاخذه بودند خود را بر آب عادل آباد زده از میان آب و آتش جان مفتی بدر بردند - و در آن دار و گیر زیاده از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمه شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنایم بی شمار از اسب و شتر و چتری و پالکی و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - و در آن چپقلش بمعض عون و صون آهی که لازمه اقبال نامتناهی است از خیل اقبال دو تن که پیوسته از گل شجاعت ذاتی خار خار برداشت زخم پیش رو که غازه تازه روئی مردان و گلدسته دستار مردانگی است داشتند بمقصود رسیدند - یکی شیر بهادر دوم الله ویردی ولد مقصود کوسه ترکمان که بالفعل از خطاب

فرخنده ساعات را صرف همین معنی نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمت نشاء بشریت از خورد و خواب بامری دیگر نمی پرداختند - چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کارپردازان سلطنت طلب و تنخواه سایر سپاه خاصه کومکین برهانپور که مدتها محال جاگیر ایشان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست ساختن اسناد وجوه مطالبات را که از روی سیاهه تعرض رسیده بود متصدیان خزانة نقد تنخواه داده ثانی الحال سغد تمام میکردند - تا تعویقی در تهیه مایحتاج یساق نشود - و در عرض اندک مدتی مبلغ چهل لک روپیه بکومکین آن صوبه مرحمت نموده سی هزار سوار جرار آماده کارزار ساختند - از آنجمله هفت هزار سوار اوبچین مکین اسپه یکه گزین از سرکار خاصه شاهي و باقی از بندهای بادشاهی بودند - آنگاه بتوزک افواج قاهره توجه فرموده افواج کلی را به پنج قسم منقسم ساختند - و با هر سرداری شش هزار سوار تعیین فرموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند - فوجی بسرداری داراب خان خلف خانخانان - و دو فوج دیگر باهتنام عبدالله خان و خواجه ابو الحسن - و باشلیقی در فوج دیگر برآجه بکرماجیت و راجه بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض رفت - و سرداری کل با دارابخان باز گشت باین عنوان که انجمن کنگاش در منزل او منعقد گردد - لیکن در حقیقت رفق و فتنه و عقد امور کلی و جزوی باستصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجمله شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی بهریک از امرای عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسب و کمر خنجر و شمشیر مرصع داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند - و مرکب سعادت حسب الحکم پنج روز بجهت تهیه ضروریات یورش در سواد شهر درازگ نموده روز

دعا شاد کام و مقضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالی دیده بی مزاحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع بترکنازی و دست درازی در آمده از هیچ سو چشم نمائی ندیده بودند بظاہر کوتاه نظری و شوخ چشمی درینوقت هم تزلزل بخود راه نداده همچنان پای ثبات و قرار بر جای استقرار افشوده از جا در نیامدند - بظاہرین خانکافان که صوبه دار و صاهیت دان آن ولایت بود باتفاق سائر بندهای بادشاهی بعرض مقدس رسانید - که چون این مرتبه کثرت غنیم را غلبه دیگر است درین موسم که گرمی هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشواریست - و اکثر مراكب موکب اقبال از تنگی خوراک و کمی علف بمعرض قاف در آمده اند - باوجود این معانی نزدیکی فصل برشگل نیز در پیش است - بظاہر آن بیش ازین کار پیش نمی رود که اوایمی دولت باوجود قلت عدد بمیامی اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را برخیزانیده آنقدر پس نشانند که از آب عادل آباد بگذرانند - و خود درین طرف آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده ببالا گهاگ بر آیند - چون خان عالیشان این معنی را که مشعر بر نهایت دولتنخواهی بود از مبدا بمنتهای رسانید - و باقی امرا مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و داراب خان نیز این کنگش صواب انتما را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نما و در نفس الامر خلاف رای دولت کار فرما بود پسندیده درین باب متفق الکلمه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهی و موافق کنگش و تدبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تحبیب عزاسکر منصوبه و تهیه لوازم یساق تا آن غایت اهتمام بجا آوردند که اوقات

شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جهانگیری موافق درازدهم جمادی الاول از شهر سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار سوار بادشاهی لوائی ظفر پیکر مرکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیده در کنار آب زریده جشن شرف آفتاب عالمتاب آرایش پذیر ساختند - درین حال عبد الله خان فیروز چنگ که حسب الحکم والا بآهنگ کومک اولیای دولت از جاگیر متوجه شده بود با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت در جهانی اندوخت - و آنحضرت همدین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبد الله خان را با گروهی انبوه هراول لشکر ظفر اثر و راجه بکرماجیت برانغار و خواجه ابو الحسن جرانغار قرار داده خود با نفس نفیس با دلی قوی در قلب افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار گرفتند - و باین دستور افواج سپاه منصور را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد پیش گرفته بنابر نوید دریافت مقصود که اشارت سراپا بشارت بود همعنان بخت و اقبال با سرعت تمام راهی شدند - و بیست و سوم فروردین ماه مذکور چار حد خطه برهانپور را مرکز ایات اقبال و مورد مرکب جلا و جلال ساختند - چون خانخانان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته جانی تازه و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بچندی از امرای عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر عنان معاودت برفتافت - و بعد از سه روز دوشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی هجری خطه برهانپور را بیدم قدوم بهجت لزوم دارالسرور امن و امان ساختند - سائر دولتخواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت واهب العطا یا استدعا می نمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت

و آن مخدولان تا نواحی برهانپور هیچ جا عنان باره ابدار نکشیده ثبات قدم نور زدند *

چون خبر فتح بمساع جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسید روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری رایات موکب والا سایه وصول بر قلعه مندو افکنده امر بآذین محفل جشن نوروزی و انجمن شادی فتح و فیروزگی نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و عام دولتخانه مقدس روکش فلک اطلس گردیده چندی هنگامه عیش و عشرت گرمی داشت -

مقارن این حال عرایض خانخانان و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمعیت تفرقه خاصیت لشکر غنیم نزدیک به شصت هزار سوار جوار آماده پیکار است - و درین مرتبه دلیری و خیره چشمی ایشان بحدی رسیده که قدم جرأت از اندازه خود گذاشته شهر بند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده اند - بنابراین باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روبروی غنیم شدن از ملاحظه حزم و احتیاط دور است - صلاح دولت مقتضی آنست که تا هنگام پیوستن سایر اولیای دولت ابد پیوند از امراء و منصبداران که نامزد همراهی موکب والا گشته اند خیل اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتی آرا اقتضا فرماید توقف کند - چون مضمون عرایض بعرض اعلی رسید جمیع دولتخواهان همراه و نیز که ملازم رکاب سعادت بودند نگاه بظاهر معامله انداخته بر طبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند - از آنجا که نظریانتگان تائید آلهی را نظر بر کار سازجی غایت آلهی است نه بر کثرت اعوان و انصار - لا جرم رای دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف نمودند که بخشیان عظام توزک افواج منصوبه نموده جیبها بخش کردند - آنگاه بکار فرمائی اقبال خدا داد عمل فرموده و اعتماد بر عون و صون آلهی نموده شب دوشنبه

سوار جرار از لشکر خاصه خود همراه داده بودند تفویض یافت - و حکم شد که ایشان بباغبر رسم منقلا بسرعت تمام پیشتر روانه مقصد شوند - و چون خواجه با اولیای دولت ابد پیوند بنواحی قلعه مندو رسید - و محمد تقی و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند - فی الحال با سایر بهادران از قلعه فرود آمده به نیروی اقبال بے زوال و استظهار نزدیکی طلوعه موکب جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند - و مخالفان باوجود آن مایه کثرت با نصرت آسمانی و کومک جنود غیبی بر نیامده مخدول و مقهور رو براه گریز نهادند - محمد تقی و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند - و چون افواج غنیم بکنار نوبده رسیده از آب گذشتند و فوجی دیگر از آن طایفه بدعاقت که از عقب رسیده بر آنسوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره اراده عبور نمودند - محمد تقی مردانه درین سوی دریا قدم ثبات افشوده ایشان را بشست تیر و بان و بندوق گرفت - و به نیروی جد و جهد روی آن تباہ اندیشان تیرو را می را نگاهداشته گذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی بشتاب تمام شباشب ایلغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا بمحمد تقی پیوست - و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازی پرداختند - چون صدمه بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید تاب مقاومت نیاورده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بیخوابشتن از جا رفته و براه فرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افکن دنبال آن روباه سیرتان را از دست نداده تا چهار گروه طریق تعاقب پیمودند - و درین مرتبه نیز بسی از مخدولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند -

داشت بسرعت باد صرصر و تندیدی شعله آذر بادیه گرد و مرحله نورد گشته کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه می پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی قطعاً مقام ننموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چندانکه ظاهر خطه اوجین مرکز ریات جابه و جلال شاه بلند اقبال گشت - درین حال عرضداشت محمد تقی که در آنولا پاسداری قلعه مذکور در عهد او بود بدین مضمون رسید - که بیست و هفتم اسفندار سنه پانزده جلوس منصور فرنگی مقهور با هشت هزار سوار دکنی بکنار آب نزده رسیده - و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکبر پور را پی سپر گذاشتند - و بی مکابانه رفته رفته تا نواحی قلعه آمده چندی به نهب و تاراج پرداختند - اکنون بهای کتل رسیده اراده دارند که فرصت یافته داخل قلعه شوند - و هر روز بندهای درگاه بسربازی و جانفشانی درآمده باوجود دشواری محافظت قلعه از رهگذر کمال فسحت و بسیار شکست و ریخت حصار بمدافعه مشغول اند - اگرچه این فدوی جانسپار جانبازی در راه ولی نعمت حقیقی که خدای مجازی ست سعادت دارین خود می داند ازین راه اندیشه ندارد - لیکن بنابر کوتاه نظری چند از پست فطرتان که بسر کار تأیید یافتگان عنایت پروردگار نمی رسند - و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند - درینصورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستی تعیین همراهان و پستی همت هواخواهان ملاحظه آن هست که اگر کومک دیرتر برسد خدا نخواستنه از ضعف عقول ایشان و قوت غلبه بد اندیشان چشم زخمی رو نماید - و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت در گهژی از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور گذشته خواجه ابو الحسن را با چهار هزار سوار از برگنه دیپالپور رخصت فرمودند - و هراول لشکر بخواجه بیرام بیگ میر بخشی که با هزار

مفتاح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت کشاید -
 حضرت خلافت مرتبت درین صورت بحکم مصلحت دید وقت استصواب
 آن رای صواب پیدا نموده این معنی را که من جمیع الوجوه حسن مطلق بود
 بهمه وجه محسن و مستحسن داشتند - و در حق آن خیر اندیش دعای
 خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سائر مدعات خصوصاً این مدعا
 نمودند - بمجملاً درین ایام که بتاریخ غرة ربیع الثانی سنه هزار و سی و هجری
 موافق بیست و ششم بهمن ماه الهی سنه پانزده جهانگیری جشن وزن
 قمری سال سی ام از عمر ابد پیوند آنحضرت در کنار رودبار چنبل غیرت
 نگارخانه چین بل روکش فردوس برین گشت - و از آذین این بزم
 بهشت آئین بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جنات تجری من تحتها
 الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معنی بر صراف الصفاء ضمیر
 منیر پرتو افکن گشت که درین فروخته جشن زینت آرا و سرمزل نزهت پیدا
 که وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط و زمین و زمان مهرک عشرت
 و انبساط است ترک سرمایۀ لذت عیش نمودن بزجر نفس انسب و بمقام
 توبه اقرب خواهد بود - لاجرم قرار بر آن دادند که همدرین همایون محفل
 بطیب خاطر و ته دل تائب گردند - باز چون آنکه درین مدت هرگز بخوارش
 خاطر قدسی منش متوجه باده کشی نشده همواره در صدور امر مذکور
 مجبور بودند و همانا درین صورت توبه لازم نباشد - بواسطه تائید آسمانی
 توفیق سلوک طریقه باز گشت یافته حسب الامر آنحضرت شرابها را
 در آب رودخانه ریختند - و جمیع ظروف طلا و نقره و مرمع که زینت
 انجمن عشرت و زینور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته بر ارباب
 استحقاق قسمت نمودند - و از آنجا موبک منصور بشذاب باد و سحاب
 از آب عبور نموده و اردوی گپهان پوی که شمار قطرات باران و ریگ روان

آسمانی نگاهبانی خود نموده بودند - چنانچه از سن تکلیف تا بیست و چهار سالگی بشرط خمر رغبت نفرموده مطلقاً مقید آن نشده بودند - حضرت خلافت منزهت بفکوی که سابقاً در مقام خود سمت گذارش یافت این حضرت را از روی جد تمام بر اقدام شرب مدام مجبور فرمودند - باوجود امر آنحضرت بذات نهی شریعت ارتکاب این شیوه ناممکن شرعی و عقلی که بر طبع مبارک بسیار گرانی میکرد بشرط عهد و پیمان بر طبق این معنی نمودند - که چون عمر شریف بسی سال رسد دیگر ایشان را بدین امر مذهبی مامور نفرمایند - و باین معنی گاهی در ایام طوی و جشن که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت جرعه چند معدود می نوشیدند - و پیرسته کمال زدامت داشته جویای وسیله توشه می بودند - درینوقت که بدولت و اقبال متوجه فتح دکن می شدند باز بنابر تجدید عهد بعرض والا رسانیدند - که چون افواج غنیم را این مرتبه نیروی دیگر است - چنانچه بمراتب متعدده در عدد و عدت از دیگر مراتب افزون تر اند - بدآنسان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برهانپور را احاطه نموده - که آزرزی و محول بحدود آن در آئینده زنگ فرسوده خیال ایشان صورت نه بسته بود چه جای صورت بستن وقوع محاصره - لاجرم مکنون خاطر آنست که حضرت فردوس مکانی بآمر بادشاه طاب ثراه هنگام اشتغال بجدال رانا سانگا از ارتکاب شرب شراب تائب شدند - و بثواب انابت و اجر بازگشت اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف اجابت رسید - و فتح و فیروزگی روزگار آن خدیو کامگار گشت - این نیازمند درگاه الهی نیز درین ایام که چنین مهمی عمده در پیش است پیروی سفت سنیّه آنحضرت نموده حلقه استجابات دعوت در باب طلب نصرت بر وفق امان توبوا الی الله بر در دار الفتح انابت زند - و بدین دست آویز متین بل

امرای نامدار مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشیشگر می لشکر با او بود - و فوجی بیشمار از اجدیدان و برقندازان با پنجاه لک رویه نقد همراه دادند - چون سلطان خسرو از آن باز بحکم و جوب مکافات بی ادبی که ازو نسبت بوالد والا قدر سرزده مانده مردم نظر بند نایبان نظر بند چارید آمده پیداش کردار گرفتار شده بود - و درینوقت پاسداری او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت - و او از همراهی موکب گیهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه بلند اقبال نگاهداشت او را بوکلای آن عالی قدر مرجوع ساختند *

وصول سیلاب افواج بحرامواج موکب جاه و جلال
 شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش
 پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمی سیمین
 از عمر شریف ویافتن توفیق توبه از شراب
 مسکرات بصمیم قلب و سوانهی که در
 عرض آن ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در مبادی سن صبی و عفو ان آوان
 نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مغیرات مایل نگشته بظاہر حراست تأییدات

دولت بود نیز نساخته بمحاصره برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت این واقعه از قرار واقع برای اقدس پرتو افکن گشت - و درینوقت باز عرضداشت خانخانان مشتمل بر نهایت اظهار عسرت و تفکّی وقت و تشبیه احوال خود بخان اعظم در وقت محاصره میوزایان گجرات و بذیل بتصویح این معنی که اگر بروش حضرت آشیانی عمل نموده این خانه زاک پیر را از قید احاطه آزاد نه فرماید - ناچار نسبت ناستوده راچیوتان کارگزار بعد از جوهر نمودن نقد جان نثار راه خداوندگار خود می کفد - جوهر بهندی زبان عبارت از آن است که این گروه و قتیکه کار به نهایت تنگی کشیده امید مددی از هیچ جانب نمی ماند - نخست سرتا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته می شوند - چون مضمون آن بر برای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت برهم شده از سر نو عزم تلافی و تدارک آن طایفه تباه اندیش را بزور مزید جزم آراسته در تاریخ روز جمعه چهارم دی ماه آلهی سنه پانزده جلوس جهانگیری مطابق غره صفر سنه هزار و سی هجری شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از دارالسلطنت لاهور بدان صوب رخصت دادند - و خلعت با چار قب مرورید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز فقره و دو اسب با زرین زرین و ساز مرصع بر سبیل فرخندگی شگون مرحمت فرموده ده کرور دام بصیغه انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سی هزاره ذات و بیست هزار سوار دو اسبه مع انعام چهل کرور می شد اکنون مجموع پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر مرحمت ساخته برین دستور بخلعت و غیره سرافراز ساختند - راجه بکرماجیت را خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و افضلخان و هشت نامدار دیگر را بخلعت و اسب و ده تن دیگر را بخلعت تنها نواختند - و چندی از

شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر مینو نظیر و سیر آن گلشن
 خدا آفرین نشاط اندوز و صید انداز بوده بر حسب ظاهر از دار الخلافه دور بودند -
 باز آن خیره چشمان تیره روزگار بتازگی قطع نظر از مزاحم بادشاهانه نموده
 در نواحی برهانیپور بتاخت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات منهدیان
 ممالک جنوبی مشتمل بر حقایق طغیان آن تباہ کیشان بدربار سپهر مدار
 آمد - و خانخانان نیز در طی عرضداشت های متواتر و متوالی بر رای
 عالی عرضداشت - خاصه عریضه که در لاهور رسیده است که هر سه دنیا دار دکن
 نظام الملک و قطب الملک و عادل خان باهم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر
 که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته مغز به پنججاه هزار تن
 می رسد فراهم آوردند - نخست ولایات بالا گهاٹ را که در دست اولیای
 دولت بود در بسته تصرف نمودند - و امرا و منصب داران بادشاهی خواهی
 نخواهی بنابر فرط استیلاء ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند -
 و تهاذه مهگر را استحکام داده مدت سه ماه بمجادله و مقاتله و مدافعه و مقابله
 روزگار گذرانیدند - و چون غلبه غنیم بحسب عدد و عدت ایشان افزون بود - نیز
 از همه سوارها را مسدود ساخته بودند - چنانچه اصلا رسد آذوقه بهوخواهان
 نمی رسید - و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت بفیاض مرتبه اشتداد
 کشید - ناچار از گریوه پوری فرود آمده در بالا پور قرار توقف دادند - و آن
 بد اندیشان ببالاگهاٹ قناعت ننموده نخست در فواحی بالاپور بترکناڑی
 و دست درازی در آمدند - و راهها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن غله
 متعذر شده کار به ننگی کشید - ناچار دولتخواهان خواه نخواست دست از
 نگاهداشت بالاپور نیز باز داشته به برهانیپور پیوستند - و این معنی باعث
 دلیری غنیم گشته فرصت مساعدت وقت را غنیمت شمردند - و بتغلب
 تمام ولایت متعلقه بادشاهی از دکن و خاندیس و برار که در تصرف اولیای

پوشیده و شیوه ناستوده گردن کشی پیش گرفته بر سر کار خویشتن روند -
 و از ملاحظه لوازم دور بینی و عاقبت اندیشی در گذشته بی اندیشه
 و خامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصیات
 احوال دکنیان خسران مآل است که از دیرگاہ باز خاصه از عهد حضرت
 عرش آشیانی اکبر بادشاه همواره این هنجار ناهموار می سپارند - و پیوسته
 عهد و پیمان شکسته این خصلت نکوهیده را مرعی می دارند - چنانچه
 هر بار که باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواری
 میکشد - از راه روباه بازی و حیل وری در پناه زبونی و عجز و زاری درآمده
 جان مفتی از میانه بیرون می برند - و چون بدست آویز انکسار از صدمه
 سر پنجه قهر شیوان بیده رزم آزمائی رهائی یافته عرصه را بظاهر خالی
 می بینند باز شیرک شده بر سر اظهار دلیری می آیند - چنانچه بر نهجی
 که سابق گذارش پذیرفته بمجرد توجه شاه بلند اقبال بد آنصوب از صدمه
 سطوت و نهیب نهضت موکب جاہ و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر
 دکن و تولزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بد عهد پیمان شکن افتاد -
 و قرار قلب و ثبات قدم را وداع نموده صبر و آرام را بخیر باد یاد کردند -
 ناچار بنا بر رسم مقرر بیدرنگ بآهنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت
 برخاسته بسلوک جاده بندگی و طریق سرافکندگی اقدام نمودند - و برسم
 تقدیم خدمت گذاری و جان سپاری در ضمن تسلیم ملک و مال حرف
 عهد و پیمان بمیان آورده در خواهش امان زدند - لاجرم حضرت شاه
 بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان در گذشتند -
 و بشفاعت حلم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه انگاشته ابواب دار السلام
 عفو و عافیت و در امن آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه
 سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشته کلک حقایق نگار آمد - و چون درینولا

آرزوی مراجعت هندوستان از صفوتکده ضمیر منیر آنحضرت جلوه ظهور نمود - بفا برین عزیمت صواب آئین بیست و دوم مهر ماه آلهی سنه پانزده جلوس جهانگیری اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت سمت ارتفاع پذیرفت - درین اثناء عرضداشت خانخانان بدین مضمون رسید که چون درین ایام عسکر مقصور از پای تخت خلافت دور دست شتافته درین صورت خوف و هراس اهل سرحدات خصوص عموم سکنه ولایت جنوبی کمی پذیرفته - لاجرم دکنیان ظاهر بین کوتاه اندیش بدستور معبود وقت یافته سر بطغیان بر آورده اند - و بر اطراف احمدنگر و اکثر مضافات آن و بعضی از سائر محال دکن را بدست در آورده - چنانچه از زیادتیی کم فرصتیا که شیوه ناستوده ایشانست کار بر اولیای دولت بذکوی تنگ گرفته اند که مزیدی بر آن متصور نباشد - حضرت خلافت مرتبت بفا بر استماع این خبر از جا در آمده از خویشتن داری بر آمدند - و طریقه وجوب انتقام این گروه بیراهه بد هنجار سپرده در مقام تلافی و تدارک این امر نا مرضی پافشرده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنت لاهور سرانجام مهام دکن بعهده شاه بلند اقبال باز گذارند *

باعث ارتفاع ماهچه آفتاب شعاع لوی والای شاه بلند اقبال بار دوم باهنگ تسخیر کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بیخردان کوتاه بین آنست - که هرگاه از مساعدت روزگار فرصتی و از همراهی وقت رخصتی یابند - چشم از همه سو

ارم کده را بدان حضرت تفویض فرمودند - و چون اشارت عالیّه آن سرور با شوق
طبعی یاور افتاده محرک آن معنی گشت - درین صورت بذلی آن اراده
جایزه را بر اساس تصمیم عزیمت نهاده بی توقف نزهت آئین باغی
با کمال فسحت در آن ساحت که موطن روح و راحت است طرح
انداخته بیدرنگ رنگ ریختند - و نظر بر ملاحظه حال مسمی کرده آن
منبع ترویج روح و معدن تفریح خاطر را به فرح بخش موسوم ساختند -
و بر سیل استعجال امر فرمودند که کار پردازان سرکار خامه شاهی در وسط
باغ خیابانی بعرض سی ذراع که منتهای آن بدل منتهی میشود ترتیب
دهند - و آن شاه نهر را به پهنائی ده ذراع عریض ساخته از وسط حقیقی
خیابان جاری نمایند - بکھوی که ریزش گاه آب آن قالدکش دل باشد -
و معماران تیز دست جا بجا عمارتی در نهایت رفعت و متانت بزیب
و زیغت و کمیت و کیفیت تمام بگیاد نهاده زود باتمام رسانند - و در
پیشگاه هر عمارت حوضی بمساحت سی ذراع در سی ذراع از سنگ
تراشیده مشتمل بر آبشارها و فوارها بسازند - که آب آن نهر از آبشار در آن
حوض ریزد - مجملا بکمتر فرصتی شاه نهر مذکور با خوبی مرغوبی هرچه
تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامه غریب نگار
از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بگیاد آن فیض آباد
در آمده بنا برین در توصیف و تعریف این نسخه خلد برین جای
ادامی حق مقام نیافت - ناچار ذکر خصوصیات احوال را بوقت دیگر باز
گذاشته باز بدین آئین بر سر سرشته سخن می رود - چون آنحضرت
خلافت مرتبت از سیر متفرهات کشمیر خاصه گلزار فیض آثار فرح بخش
معروف به ^ع [شالیمار] کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادمانی دادند -

طرب فرجام یعنی ارایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبدم آلود
 آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار و شگوفه از مطالع گلبن و مناظر شاخسار
 است - تا انجام ایام مهرگان که آغاز رنگ آمیزی برگ ریزان خزان و عین
 جوش شگفتگیهای بهار فرح بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده
 ساعات بسیر و شکار آن فرهت آباد صرف شده شغلی جز اشتغال این معنی
 نبود - حسب الحکم والا در متغزها دلکش آن سرزمین و چشمه سارهای
 کوثر آثار آن جا جابجا عمارات عالی اساس بنیاد پذیرفت - از جمله در
 اثنای سیر و گلگشت آن نسخه هشت بهشت گلزمینی دلنشین و گلشنی
 خدا آفرین بنظر در آمد که یکطرف آن به تال دلکشی دل پیوسته - و از جانب
 دیگر بدامان کوه پاک نام منتهی میشود - و از مزایای آن شاه نهی است
 کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانند روح روان در مجاری عروق
 قدسی پیکران جاری گشته - و منبع آن رشک فرمای زال چشمه حیوان
 و غیرت افزای انهار جنان سرچشمه ایست تسنیم نشان که بعینه مانند
 چشم پاک در دامان پاک افتاده - و یا روی زمین از پرتو آن چشمه سار
 چشمی بتماشای سراپای خریشتن آب داده - و چون آن سرزمین ازم آئین
 که کمال قابلیت و استعداد تربیت فی نفسه با آن مکان فیض بخش بود
 منظور نظر اختیار آن در قرة العین اخیار اولاد ابی البشر آمد - بنابر خواهش
 مفرطی که خاطر طاهر شاه بلند اقبال را باحداث باغات و بنیاد عمارات
 بالذات هست نقش این معنی در ضمیر متغیر بستند - که بمقام تربیت آن
 ۱ [هیولای]^ع ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطور این اراده بخاطر
 خطیر آن عالی حضرت حضرت جنت مکانی بلا فاصله مرمت و عمارت آن

می افزود - درینوا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیت تمام گرائید و بهیچ سو از هیچ وجه نگرانی نمانده بود - لاجرم پنجم شوال سنه هزار و بیست و هشت هجری ریایات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع یافته - چون سهرند مخیم سرادقات جاه و جلال شد مهد سعادت نواب ممتاز الزمانی از مقدم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت آمد - حضرت خلافت پناهی جهت ادای تهنیت بمنزل شریف آنحضرت تشریف ارزانی فرموده آن شاهزاده نامدار را بسطان امید بخش موسوم ساختند - و پس از کوچ از آن منزل بغابر رغبتی که بسیر کشمیر داشتند لاهور را دست چپ گذاشته از راه بگلی و دمتور که دور ترین مسالک است چون برف نداشت متوجه مقصد شدند - وقتی که ساحل دریای کشن گنگا سرمنزل کوکبه دولت و مضرب سرادق خلافت گردید - پانزدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و نه هجری سلطان سیارگان بغابر موافقت موکب مسعود اختیار سفر خیر اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بیک کوچ در سرمنزل دلکشای بهجت افزای یعنی بیت الشرف حمل مقام گردید - بسبب آغاز سال مبارک فال پانزدهم جلوس جهانگیری جشن نوروزی درین مقام بزیب و زینت تمام بر فراز پشتۀ مشرف بر رودبار مذکور که از فرط سرسبزی سبزه های شاداب نو خیز و جوش سمن زار تازه رسته عبیر بیز همانا روی بهار و روکش گلزار بود آرایش پذیر آمد - آنحضرت که علی الدوام کامرانی در صورت کام بخشی بظهور می آوردند - درین مقام نیز بر وفق دستور صورت معهود کار خود کرده - و یازدهم فروردی ماه مذکور خطۀ کشمیر را از فیض غبار موکب نصرت آثار بتازگی نزهت پذیر ساخته روکش گلزار و لاک و آبروی عالم خاک کردند - چنانچه در مدت ششماه و یازده روز که پرتو توقف موکب منصور در ساحت کشمیر نور گستر بود - از مبادی ایام

۱۵۸۸

۵۱۱۰

روز سه شنبه چهارم تیر ماه آلهی مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجری گرامی گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیله رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمره نرس سرایستان دولت را بسططان جهان افروز نامور فرمودند - چون میلاد این قدسی نژاد در ساعتی مسعود اتفاق نیفتاده بود لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمن قدم این نورسیده عالم شهود را بشهبستان سلطنت نگاه نداشته بجانان بیگم کریمه خان خانان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکان ارسال داشتند - نه اتالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجال بمرتبه بدر نرسیده محقق فنا و احتراق اجلش دریافت *

بیان توجه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بسیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر بهمعنائی شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده امید بخش و وقایع دیگر

چون همواره مکنون خاطر فیض مآثر حضرت خلافت پناهی مشاهده جلوه رعنائی و زیبائی شاهد شور انگیز شیرین شمایل کشمیر بی نظیر در مبادی موسم بهار بود - و شوق تفرج شکوفه گل و تماشای لاله و سنبل در عفتوان سن شیباب روزگار دمبدم بر مراتب خواهش

کوه الم و اندوه پیش آمد - و غبار محنت و کلفت و گرد وحشت و کدورت از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانه خاطر آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کدۀ انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز این صورت داشت که در ایام مقام فتحپور که آن کریمه والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند عارضه مخوف عارض طبیعت قدسیه ایشان گشت - و چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود ناچار چاره گری سودمند نیفتاد - لاجرم آن رضیه مرفیه دعوت داعی ارجعی را بگوش تسلیم و رضا نیوشیدند - و در تاریخ سیوم جمادی الاولی سنه هزار و بیست و هشت هجری ازین دارالابلا هجرت نموده در روضه دار السلام با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حور عین آرام گرفتند - و بنابر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سرزمین بهشت آئین بنواحی نور منزل که بباغ دهوه اشتهار دارد قرار یافت - حضرت جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلغد اقبال تشریف قدوم ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پرشش و دلجوئی نمودند - و باقسام عواطف و مهربانی داده‌ی و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت را نیز طلب داشته مراسم این ایام است آنحضرت را همراه فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمه این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خاصه بدست مبارک بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمه کریم النسب صبیغه رضیه راجه اودی سنگه ولد راو مالدپو که از اعظم راجهای معتبر این دیار است چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده بودند *

هجری فروغ بخش عالم یعنی نیر اعظم پرتو تحویل شریف بر عرصه شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گیتی بساط نور گسترد - حسبالحکم اشرف بادشاهی صحن خاص و عام دولت خانه فتح پور باگین هر ساله آذین یافت - و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام مواد عیش چهارم جمادی الاول از شهر سال مذکور دار الخلافه اکبر آباد را مرکز رایت اقبال فرموده از گرد موکب گیتی کشا ماده توتیا و مصالح کحل الجواهر ابصار و بصایر صاحب نظران آماده نمودند - و سایر مقتضیان آن مصرعت را که چون چشم براه کنعان از دیرباز گوش بر آواز وصول بشارت برید سعادت نوید بودند سرمایه بصارت اندوختند - و این موهبت آسمانی نسبت بدان زیور روی زمین در تاریخ غره ابدی بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگیری مطابق جمادی الاولی از شهر سال هزار و بیست و هشت هجری دست داد *

بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مکانی والدۀ
 ماجدۀ شاه بلند اقبال ازین عالم فانی
 بدارالنعیم ابدی و جوار رحمت ایزدی

بحکم قرار داد مقدمه حقیقت بنیاد که هر شادی را پیوسته غمی در پی است - و هر لذتی را عاقبت المی در عقب - لاجرم در عرض این ایام که روزگار بکام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و گردش ادوار چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - و شاهد فتح و فیروزی چنانچه دلخواه اخلاص پرستان بود روی نموده - بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعلت رحلت والدۀ ماجدۀ کوه

آنحضرت به تزئین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکانی
 بنا بر رسم ادای لوازم شادی و مراسم مبارکبادی بدان انجمن عشرت
 و شادمانی تشریف سعادت ارزانی داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال
 به تقدیم وظایف پائینداز و نثار پرداخته پیشکش لایق از نوادر جواهر
 بحری و کانی با پنجاه زنجیر نیل تفومند از نظر اشرف گذرانیدند *

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدارالسلطنت

فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسی

از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال

و آذین جشن سال چهاردهم

جلوس جهانگیری

ماهچهارم رایت فتح آیت موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود
 بیست و هشتم دیمه موافق غره صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری
 پرتو درود همایون برکوه و هامون دارالسرور فتحپور افکنده دشت و در
 و بوم و بر آن معدن فتح و ظفر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت -
 و در همین روز سعادت اندوز یعنی مبداء سال بیست و هشتم از عمر ابد
 قرین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسی آرایش پذیرفت -
 و چون از ادای مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام باز پرداختند
 در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طاعون که در آنولا در دارالخلافت کبری
 شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همدران آوان میمنت نشان
 بهنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت

میمنت لزوم نه مفتاح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بیشمار
فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار آمد - چنانچه مدبران دارالسلطنت
قضا فتح قلعه کانگه را بر مصالح تقدیر در پردۀ غیب نگاهداشته بودند
بنحوی که عتقرب روی خواهد نمود - از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد
رو نمائی این قره باصره خلافت نمودند - شاه بلند اقبال بنابر رسم معهود
و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانیده التماس نام آن
شاهزاده والا گوهر نامزد نمودند - آنحضرت خلافت مرتبت آن غره جبین
روی زمین را که زیغت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است
بسلطان اورنگ زیب موسوم ساختند - و چون در موضع دهود گلزمینی
که لیاقت جشن ولادت آن نوگل بوستان سرای سعادت داشته باشد یافته
نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که دریغولا به قبول
آنحضرت مقرر بود قرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این قدسی نژاد
شاعر جادو کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخنوری ادا نموده -
چنانچه الفی از آن بروجه تعمیه بالطف وجوه اسقاط کرده * * ابیات *

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| داد ایزد ببادشاه جهان | خلفی همچو مهر عالمتاب |
| تاج صاحبقران ثانی یافت | گوهر بحر از گرفته حساب |
| نامش اورنگ زیب کرد فلک | تخت ازین پایه گشته عرش جناب |
| چون باین مژده آفتاب انداخت | افسر خویش بر هوا چو حباب |
| خامه از بهر سال تاریخش | زد رقم آفتاب عالمتاب |

و سخن پروری دیگر این تاریخ یافته - * مصرع *

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ فرموده صوبه مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب
خیام جاه و جلال شد - جشنی بهشت آئین در بلاد اوجین حسب الحکم

تدبیر با دستبرد مصلحت تاخیر تقدیر بر نیامد - ناچار ملاقات راجه آن
سرزمین را بحساب فیروزی قلعه را گرفته انگاشت - و از سرفتح آن درگذشته
بدین وقت باز گشت *

ورود مژده خلود خلافت جاوید مقارن طلوع
والا اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزاده
بلند اقبال اعنی زیور افسر سروری و زیب
اورنگ دادگری سلطان اورنگ زیب
بهادر دام جلاله و زید اقباله

چون چمن طراز کائنات بقای آنحضرت را ببقای گیتی پیوسته - بلکه
سر رشته ثبات و قرار زمین و زمان و قوام کون و مکان را بوجود مفیض الجود
آن حضرت وابسته - چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت که قواعد اورنگ خلافت
و سریر دولت آن خداوند در ننگه سمرمدی را به فیروزی اعطای چهار شاهزاده
بلند اقبال نامدار که تا قیام قیامت وجود مسعود ایشان باعث متانت
و تمکن اساس این عالم خواهد بود استقامت و تمکین بخشید - خاصه
درینولا که بناریع شب یکشنبه یازدهم آبان ماه الهی موافق پانزدهم ذیقعدة
سنه هزار و بیست و هفت هجری شمسیتان دولت و حرم سرای
خلافت از پرتو طلوع اختر اقبالمند شاهزاده والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیای
تجلی طور یافت این ولادت همایون بعد از انقضای بیست و هفت
گهزی و سی و هشت پل از شب مذکور در پرگنده دهود اتفاق افتاده
قامت روزگار ازین پشت گرمی استقامت تمام گرفت - و بمیامن قدم

ناچار از راه عجز و فروتنی در آمده ابواب تملق و لابه گری کشودند - و از روی بیچارگی حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند - چون مضمون عرضداشت بعوض مقدس رسید عفو بادشاهی رقم نجات بر صفحۀ عصیان کشیده امر قضا جریان بجان بخشی^۱ همگان صدور یافت - و بمجرد ورود فرمان جهان مطاع هر یسنگه و لد تلوک چند قلعه دار که در آنولا دوازده سال عمر داشت همراه سگندر که خویش و کارگذار او بود با سائر راجپوتان قلعه را خالی کرده برآمدند - و هری سنگه خواهر خود را بحباله ازدواج راجه در آورده کلید حصار را تسلیم راجه نمود - راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده فتحنامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و جمعی از نگهبانان را بحراست اموال بر ایشان گماشته از یغمائیان لشکر نگاهداشت - این والا حصار در صوب شمالی^۲ صوبه پنجاب بر فراز کوهسار البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایه ایوان کیوان برابر افتاده - کهنگی^۳ بنیاد این دیرین بنا بر مرتبه ایست که براهمه هفت از نام بانی^۴ آن آگاهی نداشته بر قدم زمانی آن گواهی میدهند - و در پیش طایفه مذکوره بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد تا اکنون سر پنجه^۵ تسخیر هیچ زبردستی دست تغلب صاحب این یک کف زمین نفاخته - و بهیچ وجه دست تصرف بر آن نیافته - آنچه در ظفرنامه‌های سلاطین دهلی بقلم مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته مؤید این معنی است - که در سنه هفت صد و بیست و پنجم هجری که از مبداء ظهور سلطان تغلق است - تا سنه هزار و بیست و هفت هجری که از آغاز جلوه گری^۶ شاهد این فتح است - پنجاه و دو مرتبه ظاهر این دیرین حصار مرکز ریات محاصره ملوک ذی اقتدار و امرای والا مقدار گشته و هیچکدام بر آن ظفر نیافته - چنانچه از جمله فرمانروایان دهلی سلطان فیروز مدتی متمادی درین وادی داد کوشش داده - چون چاره

بعد از آن آتش در نقب طرف دریچه زدند - اتفاقاً آتش بی زینهار که همانا با زینهاریان قلعه زبان یکی کرده بود از راه نفاق در آمده بر گشت - و شعله فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افگنده جمعی انبوه را بدرجه شهادت رسانید - و از راه دیگر چشم زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و نقب زنان رسید - و صورت ایمن معنی برین نهج بود که جمعی از بهادران که در میان دروازه و ملجأ ترسون بهادر سینه پیش برده بودند - و سر نقب بیای حصار رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقاً درونیان که پیوسته بر سر خبرگیری و تفتیش و تفحص این معنی بودند پی بدان بردند - و چندی شب هنگام بدست آویز طاقبا خود را از برج بخاک ریز بیخبر بر سر اهل این سینه ریختند - و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده نقب را شکستند - و چوکی دار از جانب خود نشانده این راه را بستند - و چون راجه از وقوع این حادثه ناگهانی و فرزد آسمانی آگاهی یافت خود متوجه شده بکارزار در آمد - و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یکتا را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدرونیان بر رسانیدن تداد - و در سر انجام مهم مردم کار آمدنی قرار داده سپاهیان معتمد کارطلب جابجا مقرر ساخت - و همت بر پر کردن خندق رویروی دروازه که بیست گز عرض داشت گذاشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا بخاک و خشت انداخته رومیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن برافراخت - و بر قندازان و توپچیان ببالای آن بر آمده ازین رو بعد و سوزی که عین کارسازی فتح و فیروزی بود در آمدند - و درونیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازه ملک عدم بروی ایشان کشوند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسرت و کمی خوراک عرصه قرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت -

از نور پور نموده در کمتر مدتی نور پور را با پنج قلعه دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعه کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد - و مادهو سنگه برادر سورج سنگه باستظهار آن قوی دل گشته هوای طغیان در دماغ عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده برفتح کوتله دست یافت - و از سرفو تهیه فتح قلعه چنبه نموده همین که متوجه شده مژده مرگ سورج مل تیره سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهره شاهد ظفر برخاست در همان گرمی بازخواست جمیع جهات و اموال آن بد مال بهمه جهت از راجه چنبه نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت - راجه عاقبت همگی مال و خواسته را از نقود و اجناس و فیلان و اسپان بجنس با پسر و برادر خود و مادهو سنگه برادر سورج مل و تمام متعلقان و منسوبان او نزد راجه بکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنها گردآوری نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را در نور پور گذرانیده از راه حوالی متوجه تسخیر کانگڑه شد - و در گهاتی بهوتی کال تھانه نشانید - و غرّه مهر سنه چهارده جلوس جهانگیری به کانگڑه وارد گشته بی توقف و تأمل خود را با جمیع سرداران بیای حصار رسانید - و شعله افروز آتش کین شده محاصره را گرم ساخت - و همگی سپاه از راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مناصب و مژده رفع مراتب گرمی دل و نیروی بازو داده سرگرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار بتهیه پیشرفت کار گذاشت - و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد - وقت سرکوب و حوالها در آمد و نقبها و سیدها پیشرفت - نخست از نقب ملچار جانب جنوب آتش داده برخی را که سنگونام دارند پزانیدند - و آنها را خاک برابر ساخته

دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن باره استوار که همواره مفر و مقرر زمینداران آن حدود بوده قرار تحکیم با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود را بپای آنحصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوکبه موکب سعادت و همراهی کوکب بخت شاه والا جاه عقد آن حصن حصین بکشایش گرائید - و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سورج مل با خون گرفته چند جان بیرون برده در قلعه اسرا که در جبال سرحد راجه جیپال واقعه است متحصن شد - راجه بنابر مراعات مقتضای حزم و ملاحظه تنگنای مجال تسخیر نورپور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاهر حصار مذکور رسید - اطراف آنرا از احاطه شیران بیشه مصاف مانند باطن آن تیره درونان به هجوم خیل رعب که از جنود آسمانی ست فرو گرفت - و دو روز در ضمن کارسازی اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشش و کوشش بسیار دستیاری تأکید ربانی یاور افتاده و مددگاری اقبال گیتی ستانی پانی بمان نهاده بر فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نابکار سرفهاده خلقی بیشمار تن بگرفتاری دادند - و چندی از بهادران نیز زخمدار شده آیت جراحات نمایان ساختند - و سورج مل منشور مردانگی است بر لوح دیباچه رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بر وفق طریق معهوده راه فرار پیش گرفته بودایی هزیمت شتافت - و از راهنمایی غراب بخت سیاه بقلعه که بنگاه خیلخانه راجه چنبا بود پناه برده دخیل او گردید - راجه عسکر منصور را دو فوج قرار داده فوجی بسرداری ابراهیم خان مهمند تعیین نمود که از راه بالدر به جمروهي در آید - و فوجی همراه خود گرفته با دلیری تمام رو بقلعه گیری نهاد - و ابتدا

فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلند نهمت بر تخریب بنیان شرک و طغیان و اطفای نائر و کفر و کفران داشتند - ایغمعنی را از خدا خواسته بی توقف در باب قبول این معنی مبادرت نمودند - و رای رایان را که مکرر مصدر افعال نمایان شده بود - چند آنکه در پایان امر از آنحضرت راجه بکرماجیت خطاب یافته - و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهد شد بتقدیم این خدمت خاص اختصاص پذیرفت - بیست و یکم شهر یور سنه ثالثه از عشر ثانی جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهی و دلاوران خیل اقبال شاهی از دارالملک گجرات بدان صوب مرخص شد - و بیست و پنجم شهر مذکور رایات نصرت آیات نیز بجانب قرارگاه سرپر خلافت مصیر ارتفاع یافت - و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همراکاب و همعنان بوده همه راه شکار کنان و صید افغان مراحل بگام مرکب و راحل پیمایش یافته مواد نشاط و انبساط بکام خاطر افزایش می پذیرفت - و چون تمر بیگ برادر بیوم بیگ میر بخشی و اله وردی بیگ که بالفعل بخطاب خانی امتیاز دارد - حسب اشاره شاه بلند اقبال از برهافپور بشکار فیل جنگل سلطانپور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رودبار نریده بر جمیع فیلان بنگاله و هردوار و همه جا مزیت تمام دارد شتافته بودند - درینوقت معاودت نموده با هفتاد زنجیر فیل که تن بقید صید در داده بودند بموکب اقبال پیوستند *

بالجمله راجه به همراهی اقبال نامتناهی در کمال سرعت بسمت مقصد راهی شده در طی راه شنید - که سورج مل بمجرد استماع خبر توجه دلاوران از جا رفته و بقلعه مود که در میان کوهسار رفعت آثار و جنگل

ولایت و سامان جمعیت نزدیک بهم اند - و هر کدام قریب پنج شش هزار سوار همیشه موجود دارند - و هرگاه کار رو نماید تا ده دوازده هزار سوار سرانجام می توانند نمود - و جام و بهاره لقب ایشان است - و اسپان جلد تازی نژاد در آن ملک بهم می رسد - چنانچه فرد اعلی تا ده هزار محمودی خرید می شود *

کشایش عقده پیوند از طلسم دیر بنیاد قلعه کانگه بناخن تدبیر و کلید تائید شاه بلند اقبال و صورت نمائی شاهد فتح

چون درین ولا گوش زد سرافرازان خدمت پایه سریر والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید - که سورجمل ولد راجه باسو از بیخردی . کار عصیان یگرو کرده بسبب زیاده سری یکباره سر از خط فرمان بری کشیده یکسر مو طریقه بیراهه روی از دست نمی دهد - چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را قریب داده دست تغلب و تعدی بسرحد پرگنات پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرتبت تادیب آن کافر نعمت را که از تجویز این سرور بر بساط زمینداری جا نشین پدر شده بود بتدبیر آنحضرت تفویض فرمودند - و چون تسخیر کانگه نیز از دیرباز مکنون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آشیانی باوجود نهایت جد و جهد در امور کشورستانی و تجهیز عساکر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئینه وجود صورت شهود نه بسته - لهذا همواره این معنی در خاطر خلش داشت - تقدیم این امر نیز باهتمام تمام آن سرور مرجوع

معارفت گشته بدارالملک احمد آباد باز گشت اتفاق افتاد - شاه بلند اقبال
بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت قاهره برین موجب
ترتیب داده بآهنگ نادیب و تنبیه مقهوران آن نواحی تعیین فرمودند -
چنانچه فوجی بسردارچی رای رایان بر سر مفسدان جام و پهارة^(۱)
رخصت یافت - و راجه بهیم ولد رانا امر سنگه بگوشمال سرکشان کاتنه مهی
نامزد شد - و سید سیف خان بدفع فتنه جویان کنار رودبار سانبهرمیتی
باشتاب سیلاب روانه گردید - و دراندک فرصتی او و راجه بهیم
بکارسازچی اقبال بی زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایشان
گذاشته مراجعت نمودند - و رای رایان بعد از رسیدن بر زمین جام و پهارة
بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمه این مقام و حق پیشرفت مهم
آن یساق شاق بود از جد و جهد در کشش و کوشش ادا نموده فنون حسن
تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و تمرد بسر خود جاده انقیاد
بقدم اطاعت سر کرده بطوع و رغبت رتبه بطوق تعهد در آوردند - و بنابر
امید نجات رو بدرگاه والا آورده از وسیله آستان بوسی استسعاد یافتند -
و هر کدام صد اسپ کچی بر سبیل پیشکش گذرانیده بمراحم بادشاهانه
سرافراز گشتند - و چون خامه بدایع نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخت
لاجرم بطریق تقریب راه ذکر مجملی از احوال جام و پهارة کشاده درین
مقام ابواب سخن را سیراب تر می سازد - ولایت جام از یک طرف
بملک سورتبه پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور - و سرزمین پهارة نیز
بر ساحل دریا بجانب تنه واقع است - و این دو زمیندار در فسحت

(۱) در اقبالنامه جهانگیری این ولایت را بهارة نوشته - صفحه ۱۱۶ - طبع

غرة اسفندار سال دوازدهم جهانگیری که لوی نصرت پیرای بمستقر اورنگ خلافت ارتفاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بجهت نگاهبانی صوبه گجرات و دفع سرکشان آن سرزمین چندی از بندهای کاردان آزموده کار را تعیین فرموده بهمه جهت خاطر از پرداخت امور ملکی و مالی آنصوبه جمع ساخته بهم رکابی حضرت خلافت مرتبت عذاب مراجعت را انعطاف دادند - و چون پرگنه دوحه که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات بدین نام موسوم شده در افواه عوام و خواص ابنای روزگار بدهود اشتہار دارد مخیم سرادقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سرمنزل اقامت موکب سعادت شده بقصد شکار فیل رحل توقف انداختند - چون در عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شہنشاہ سیارگان و پیتوای خیل ستارگان بنابر پیروی موکب اقبال اراده ورود مسعود دارالخلافه حمل نموده بتاریخ شب چهار شنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری در آن شرف خانه نزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیری آغاز شد - جشن نوروزی بفرخندگی و فیروزی در همین سرمنزل زینت پذیر آمده جهانی کامخواه از کام بخششی آنحضرت بروفق مراد خاطر کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از نشاط اندرزی این صید باز پرداخته اراده توجه دارالخلافه فرمودند مدت اقامت امتداد یافته گرمی هوا باشتداد کشید - و نیز از عرایض واقعہ نویسان دارالخلافه پی در پی خبر رسید که در آن حدود علت وبا و بلائی طاعون عموم کلی پذیرفته - ناچار حسب المقتضای مصلحت وقت صلاح دید جمعی دولت خواهان برین قرار گرفت - کہ باحمد آباک مراجعت نموده در آن خطه پاک موسم تابستان و برشکال را بسر برده در اوایل زمستان متوجه دارالخلافه شوند - و بدین عزیمت صائب از موضع دھرد نکته ستوده العود احمد طراز رأیت

فیروززی یافته بانواع نیک اختری و بهروزی فایز گردید - و چون اقامت آن نزهت آباد از صفوت خانۀ ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبت رفیع کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینه خاطر انور زدود - و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گزیده در عرض امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر مقننرات آنمقام دلکشا کام دل برگرفتند - اراده مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای نهضت دار الخلافۀ عظمی موافق طبع خواهش اقدس افتاد *

درین ایام بنابر آنکه در مدت جلوس همایون آنحضرت امور ملکی و مالی آنصوبه سرانجام بسزا نیافته بود - و از بی پروائی و غرض پرستی صوبه داران مهمات آنولایت که نظربه بعضی از رجوة عمده ترین صوبهای هندوستان است - و باعتبار صفا و نزهت و فسحت ساحت و فضا و غرابت و منع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هفرمندان و پیشه‌وران نیرونگ نما نظیر اعظم بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیا داران دکن و مالوه و خاندیس و برار پیوسته مطیع و متقاد ایشان بوده در عظیم امور بدیشان ملتجی می شده اند خلل کلی راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبت بمقتضای مصلحت جهانبنانی و حکم متابعت سنت عرش آشیانی در تفویض اهتمام امور آن صوبه بدان حضرت صلاح دید وقت بر وفق این معنی دیدند - مجملاً بنابر مقتضای این عزیمت صایب سایر پرگنات آنصوبه عظیم بجایگز آنحضرت قرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلی و جزوی و تنبیه و تادیب متمردان فساد آئین آن سرزمین بتدبیر صواب قرین آن حضرت حواله شد *

بدخشانی بود که در برابر رنگینی و درخشانی آن آب و تاب آفتاب بی تاب بود - و بی تکلف سخن سازی کمیافت جوهری بود بی بها - از غیرت صفای لون و رشک طراوت آبش اشک قرۃ العین عدن و جگر گوشه یمین جگری گردیده - و از حسرت جلا و شادابی آبش رودبار خون از دل یاقوت زمانی روانی پذیرفته - و سیلاب سرشک لاله گون از دیده گوهر شاهوار عمانی بسیلان در آمده - و آنرا حضرت مریم مکانی والدۀ ماجدۀ حضرت عرش آشیانی هنگام ولادت حضرت جهانگیر گیتی کشا برسم رو نما عفایت نموده بودند - با^۱ [دو] دانۀ مروارید یکتا بسیار قیمت کمیاب بدآنجناب لطف فرمودند *

روز جمعه هشتم دیماه آلہی کفار دریای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواری غراب و تماشای عموم غریب دریا خصوص تلاطم امواج بحر مواج که یادی از جوش و خروش افواج لشکر طوفان اثر میداد باز پرداخت - از بغدر کهنبایت رایت ظفر رایت را طراز ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دارالملک آن خطہ طرب اساس یعنی بقعۀ نشاط بقیاد احمد آباد نهضت نمود - و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور ماهچہ اعلام نصرت پیکر پرتو انوار سعادت و برکت سایہ دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترد - و سرتاسر آن گلزمین دلغشین را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد مطلع نور بهجت و سرور ساخت - و در همین روز جشن وزن مبارک سال بیست و هفتم شمسی از عمر ابد قرین شاه بلغد اقبال مانند نشاط آموز نوروز طرب افروز گشت - و خاطر آرزومندان گیتی بر مراد^۲ [دیرینه]^۳

ساخت مرصع بود - مجمل قیمت مجموع پیشکش دکن بیست لک روپیه
 قرار پذیرفت - و هوای آن دو لک روپیه بجهت نور جهان بیگم و شصت
 هزار روپیه مخصوص سایر بیگمان نموده بر سبیل سوغات ارسال یافت -
 و بیه جهت کل پیشکش و ارمغان به بیست و دو لک و شصت هزار
 روپیه کشید *

بیان توجه موكب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحی که در آن ایلم روی داد

چون بچهره کشائی تأیید حضرت شاه بلند اقبال سرانجام معامله
 دکن که از دیر باز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده ازین راه سرمایه
 رفع تفرقه روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید - درینحال
 هوای سیر گجرات که از دیر باز مکنون خاطر بود - خاصه تماشای شورش
 و طغیان دریای شور بنازگی سلسله جنیان شوق نفرج آن نزهت آباد
 آمد - لاجرم بنابرین عزیمت مائب ریاست جاه و جلال بد آنجانب ارتفاع
 پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال بسعادت همعنائی اختصاص
 یافته نشاط صید افگنی و تماشای آن سرزمین دلنشین و مکانهای بهشت
 نشان باعث مزید انبساط طبع آن زنده طبايع و ارکان شد - و روز بروز انواع
 عواطف و اقسام مراسم بادشاهانه درباره آنحضرت ظهور و بروز تمام مینمود -
 چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه ندرتی و نفاستی داشت قطع نظر
 از گران مائگی آن کرده بنابر شرافتی که باعتبار مبارکی و خجستگی
 با آن بود بد آن حضرت مرحمت می فرمودند - از آنجمله قطعه لعل گرانمایه

سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبری و عدم عوبده بدمستی بی عدیل و عدیم النظیر بود منظور نظر استکسان شده بی نهایت خاطر پسند افتاد - چنانچه بنفس نفیس بر آن سوار شده تا درون غسل خانه تشریف بردند - و برسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواری فیل مست بر سبیل تصدق سحاب دست گوهر افشان را باینطریق دفع عین الکمال می نمودند - درینوقت نیز از هر دو سو کف مبارک را دینار پاش و روی زمین را دم ریز فرمودند - و از آن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص یافته بجهت سواری خاصه مقرر شده و بنابراین نسبت بنور تخت موسوم گشته از سمت سر حلقه جمیع فیلان خاصگی امتیاز پذیرفت - و امر فرمودند که آنها پیوسته در درون صحن غسلخانه والا بسته باشند - و بعد از چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت که از آنها سه زنجیر محلی به یراق طلا و نه زنجیر بساز نقره مزین بود - و قیمت سرناک که بنور تخت موسوم است یک لک روپیه مقرر شد - و از آن گذشته دو زنجیر دیگر که فیلان تفومند کوه شکوه بودند - یکی موسوم به هونوت و دویمین به بخت بلند - بهای هریک موافق نور تخت قرار یافت - چه آن دو کوه پیکر اهرمن منظر هرچند در حسن صورت و سیرت و قبول تعلیم و مزید حدس و هوش بنور تخت نمی رسیدند - اما در عظم جثه و کلانی بنیه برو فایق می آمدند - درین ضمن پیشکش هژده خوان مملو از جواهر و مرصع آلات و دو قطعه لعل بابت رای رایان و نیلمی آبدار بوزن شش تانگ و انگشتر نگین الماسی از جانب خود و صد راس اسب صرصرنگ بادرندار عربی نژاد و عراقی نسل از نظر انور گذرانیدند - که از آنجمله سه راس کمال امتیاز داشته مزین

داري نداشته مرتبه مرتبه مراتب الطاف بی پایان افزودند - و آنحضرت بعد از ادای شکر و سپاس این عنایات خاص هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازي این مبلغ بر سبیل تصدق گذراندند - و حضرت خلافت مرتبت خلعت خاصه با چار قب زردوز مروارید کشیده و شمشیر با پرده مرصع و کمربند و خنجر بدان حضرت مرحمت نموده بمنصب سي هزاري ذات و بیست هزار سوار در اسبه سه اسبه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند - و بخطاب مستطاب شاهجهاني امتیاز بخشیده مقرر کردند که صندلي جهت جلوس همایون آن ترقی یافته رفعت ازلي قریب به تخت میگذاشته باشد - چنانچه خود در جهانگیر نامه نامي این عبارت بدستخط خاص نوشته اند - که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که نسبت بآن فرزند سعادتمند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت صاحبقراني تا حال هیچ بادشاهی درین سلسله علیه اینگونه عنایتی سرشار به فرزند شایسته خود ننموده - آنگاه از راه عنایت از جهره و الا فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گرانمایه بدست اقدس بر تارک مبارک آن زینت بخش افسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد ازان امرای عظام مثل خانجهان و عبد الله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه بهار سنگه و غیر اینها همگی بترتیب مقام و تفاوت مراتب از شرف بساط بوس درگاه والا استسعاد پذیرفتند - و نذر گرانمندان نمایان لایق و شایان حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند - و بغابر آنکه آن روز از تنگی وقت وفا بگذشتن اقسام پیشکش نمی نمود انکفا بصند و قچّه مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیل [سرفاک] نام که

پیکر و مبلغ در لک روپیه نقد از چانده و ^۱ [سه] زنجیر و یک لک روپیه از جاتیه ^۲ بر سبیل پیشکش گرفته بودند بنظر اقدس در آوردند *

چون موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاهر مندو نزول نمود - یگانه گوهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه که در آن ایام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامیاب انواع سعادت درجهانی بودند - حسب الامر حضرت خلافت مرتبت با جمیع امرای نامور دستوری یافته باستقبال آن سرور شتافتند - و چون شاهزاده والا گهر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته رخصت مراجعت یافتند - شاه بلند اقبال اختیار ساعت مسعود نموده هشتم آبان ماه آلهی سده دوازده جهانگیری موافق یازدهم شوال سده هزار و بیست و شش هجری برسم و آئین شایان و توزک و توره نمایان چهره دولت و اقبال افروخته و رایت جاه و جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استسعاد یافته مراسم معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبه شوق نخست آن بر افراخته رفعت ایزدی را ببالای چهره والا طلب نمودند - آنگاه بیخوابی از جا در آمده قدمی فرایندش نهادند - و آن جان جهان را چون روح روان تلک در آغوش کشیده مدتی مدید همچنان در بر داشتند - و آنحضرت از سعادت منشیها و ادب اندیشیها هر چند بیشتر رعایت ادب می نمودند - حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت که حال سورت نشه باده هوش ربا دارد - پاس مرتبه خویشی

(۱) ع [سی] اقبالنامه جهانگیری - صفحه ۱۹۵ - طبع ایشیایک سوسائیتی

بنگاله *

(۲) در اقبالنامه جهانگیری این مقام باسم جانقا مذکور شده - ملاحظه کنید

صفحه ۱۰۵ *

خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه رهگذر بجمعیّت گرائید - و نوعی ازین مهم فراع یافت که بی اختیار لوای والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند - و برطبق دستور سابق عید الرحیم خانخانان را بصاحب مونگی خاندیس و برار و دکن سرافرازی داده سی هزار سوار و هفت هزار پیاده برقداز و کماندار بکومک او تعیین فرمودند - از آنجمله دوازده هزار سوار بسرکردگی خلف صدق او شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند - و حفظ و حراست هر یک از سرکار و تہانجات و پرگنات بالا گہات را بعدہ کارگذاری یکی از امرای عظیم الشان و ارباب مقاصب والا تفویض فرمودند - مثل احمد نگر و جالناپور و مونگی پتن و سرکار بلسم و پاتھری و مہگر و ماہور و ^ا [گہرلہ] و کلم و پرگنہ مالابور و انبیر و پرگنہ بیر کہ بمغلہ سرکار است - و دہ کرور دام کہ بیست و پنج لک روپیہ حاصل آن باشد در آمد دارد - و مثل آن پرگنہ در تمام دکن بلکہ بہمہ این کشور یافتہ نمی شود * درینولا بیرام بیگ بخشی کہ با فوجی از بندہای بادشاہی بقصد تنبیہ و تادیب بہرجی زمیندار بکلانہ تعیین یافتہ بود او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد - و حسن خدمت و نیکو بندگی آن اخلاص سرشت بتازگی چہرہ ظهور نمودہ بغایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجہ شاه بلند اقبال بدرگاہ گیتی پناہ افواج قاہرہ کہ حسب الامر اعلیٰ آہنگ استیصال مقہوران گوندوانہ نمودہ از برہانپور مرخص شدہ بودند در طی راہ بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایستہ کہ در آنولایت بتقدیم رسانیدہ بودند - از تخریب ملک و تادیب اہل آن کہ باعث اظہار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجہا و پذیرفتن باج و خراج ہر سالہ شدہ بود از قرار واقع بعرض اعلیٰ رسانیدند - و موازی شصت زنجیر فیل کوا

سعادت بساط بوس انجمن حضور پر نور و استحسان تقدیم خدمت مذکور دریافتند *

و از بهین سوانح این ایام خیرانجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و شش هجری بعد از گذشت بیست و شش گهزی و چهل پل که ده ساعت و چهل دقیقه نجومی باشد - در خطه برهانپور شهبستان اقبال شاهی بغرغ تولد نیک اختر فرزندی سعادتمند از نواب قدسی القاب مهد علیا ممتاز زمانی نو آئین و نور آگین گشت - و آن مولود مسعود زهره جبین را روشن آرا بیگم نامیدند *

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه
بلند اقبال به فتح و نصرت کورت اول از دکن
و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت
و سرفرازی یافتن بانواع مهربانی خصوص
خطاب عظیم الشان شاهجهانی و نصب
کرمی طلا بجانب سریر و الا برای
جلوس آن بلند اقبال

چون دنیاداران دکن ولایات متعلقه بادشاهی را باولینای دولت ابد پیوند تسلیم نموده بدین دست آریز متین عروہ وثقی امن و امان فراچنگ آوردند - و عاقبت ازین راه در دارالامان سلامت و عاقبت بر روی روزگار خویش کشوده همگان در مقام بندگی درگاه آسمان جاه شدند - لاجرم

بدو لک روپیه ابتیاع شده - آنرا با لعلی دیگر که شصت هزار روپیه قیمت داشت گذرانید - و علامی افضل خان نیز پیشکشی گرانمند بر نقایس و نوادر کشید - همگی پسند خاطر مشکل پسند افتاده مرتبه قبول یافت *

چون میر مکی و جادو رای که رخصت حیدر آباد گلکنده یافته بودند بنزدیکی آنولایت رسیدند - قطب الملک بنابر آنکه از آگاه دلی و هشدار مغزی بهره وافر داشت - و لهذا درین مدت قطعاً بعصیان و طغیان راضی نبود - بحیثیت ظاهر ناچار با عادل خان و عنبر از روی مدارا موافقتی آشکارا می نمود - لاجرم بی توقف سلوک طریقه آداب گزاری پیش گرفته روز یکشنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش هجری که فرستادگان در پنج کروهی شهر منزل گزیده بودند از دریانت پایه شرف ابد در آمده با استقبال بر آمد - و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی ادای شکرانه عنایات شاهانه خاصه ادراک مرتبه والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت گهپوه مرصع با پهلختاره که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود - رو بجانب درگاه گیتی پناه نهاده زمین بوس سپاس و تسلیم بندگی بمقدیم رسانیده برین سرتارک رفعت از اوج این والا طارم آبنوسی در گذرانید - و ایشان را همان روز بنابر مبالغه بشهر در آورده در مقام سرانجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامور تفومند و اسپان عراقی و عربی که قیمت مجموع پانزده لک روپیه بود آماده نمود - مصحوب آن رسول نامی بقبله ارباب قبول یعنی درگاه عالی مرسول داشت - مجمله میر مکی و رای جادو داس همدران نزدیکی بسرعت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانیدند - و بعضی ملازمت فایز گشته

و طریق ضیافت فرستاده بود - دیگر تکلفات از جنس و نقود و سایر اجناس مثل جواهر و فیل و اسب بظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغه پیشکش برین تفصیل بدرگاه والا ارسال داشت - نقد شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسب عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار روپیه - و بعد از گرفتن پیشکش نخست رای رایان خود را باحمدنگر رسانیده داخل قلعه شد - و سایر محال بالا گهاٹ را در تحت و تصرف خود آورده حقیقت را عرضداشت نمود - آنحضرت بی توقف خنجر خان را که اکنون بخطاب سپه دار خانی اختصاص دارد بضبط تھانه جالفا پور و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیگ را که در آخر بخطاب جانشینار خان سرافرازی یافت منظور نظر مرحمت نموده نامزد نگاهبانی قلعه احمد نگر فرمودند - و بیرام بیگ میر بخشی افواج خاصه خود را نامور ساختند که با سایر تھانه داران و فوجداران که بکراست محال متعلقه اولیای دولت سرافرازی یافته اند تا بالا گهاٹ همراهی گزینند - و همگنان را جابجا گذاشته خود مراجعت نماید - بالجمله رای رایان امتثال فرموده آنحضرت نموده قلعه را بجانشینار خان سپرد - و خود برسبیل ایلغار مراحل بریده بافضل خان پیوست - و بایکدیگر پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق خدمت گذاری ایشان باعلی درجات استکسان رسیده از مراحم شاهی سرافرازی یافته مغاخر و مباهی شدند - و رای رایان پیشکش شایان از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در آورد - و از آنجمله قطعه اعلی بود گرانیامیه که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر آن کمتر بنظر جوهریان در آمده - بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ

پیوند نماید - و پیشکشهای گرانمند از خود و سایر دنیاداران دکن سرانجام
 نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش
 آمده بیشتر از پیشتر در مقام جانشیناری و خراج گذاری باشد - چون از
 عریض افضل خان و رای رایان بمسامع علیّه باریافتگان انجمن حضور شاه
 بلند اقبال رسید - در حال سید عبد الله باره را که از جمله پروردهای
 عنایت آنحضرت بود با عروضا داشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتی
 پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عریضه آگاهی
 یافتند - بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانزدهم شعبان سال
 مذکور سمت وقوع پذیرفت - و پیشتر به سبب تعظیم شب برات که بحسب
 عظمت و میمنت بل بهمه جهت بر باقی لیال سال فاضل می آید
 جشن نشاط و طرب تزئین یافته بود - و از پرتو درود مسعود خبر فتح و ظفر
 از سر نو آراستگی یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت
 مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار
 سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و تقاریم بهمین نام
 مذکور می شد - و سید عبد الله بمزدگانی رسانیدن خبر این فتح آسمانی
 خطاب سیف خانی یافته بعنایت خلعت فاخره و اسب و فیل و خنجر
 مرصع و شمشیر و پرده مرصع سر مفاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگی
 فال همایون قطعه لعلی خورشید فروغ بدخشان نژاد که همانا بروشنی جگر
 پاره آفتاب رخشان بود - و مدتها از پرتو فرق فرقد سای کسب لدعان نموده -
 مصحوب سیف خان بجهت آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند *
 بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست کام و مقضی العرام
 باز فرستاده دو لک روپیه بانفضل خان و دو لک روپیه برای رایان تکلف
 نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر بر سیل نزل و اقامت

عقد ازدواج در آوردند - و بنابر قدر افزائی و سر افزائی خانخانان بمفرل او
تشریف شریف ارزانی داشتند - و طوی عظیم و جشنی عالی ترتیب
یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق و هنگامه طرب جهانیان
انتظام و گرمی داشت *

از سوانح این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیا داران
دکن است و تسلیم ولایت متعلقه بادشاهی و ارسال پیشکش و پذیرفتن
سایر احکام مطاعه - و تفصیل این اجمال حقیقت اشتمال آنست
که چون آوازه صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را فرو گرفته
پیش از وصول ریاست اقبال آویزه گوش دکنیان شده بود - دریغولا
خبر آمدن موکب جاه و جلال آنحضرت نیز هوش ربای ایشان آمد -
بنابر آنکه در خود تاب مقاومت باحکام آسمانی و تائید ربانی ندیده
میدانستند که با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نمیتوان شد - ناچار دیده
دانسته قرار ایزد معنی دادند که گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده
دوش فروتنی و سرافکندگی در آورند - و دست تصرف از اعمال متعلقه
بادشاهی کوتاه داشته عهده خراج سپاری و مالگذاری بر ذمه انقیاد
و فرمان برداری گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رای رابان
به بیجاپور رسیدند - عادل خان تا پنج کوهی شهر باستقبال شتافته
مانند سایر بندگان درگاه گیتی پناه بنابر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمینی
بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را
زینت فرق و زیور تارک ساخته باین اعتبار سر مباهات سرمد باوج ظارم
فرق بر افراخت - و بحکم امثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم
آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگان آمده تعهد نمود - که سایر ولایات
بادشاهی را با کلید قلعهها خاصه حصار احمدنگر تسلیم اولیای دولت ابد

احوال خود کشودند - روز دوشنبه پنجم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری بیست و سوم اسفندار سنه یازده جلوس جهانگیری پرتو ماهیچه را یات ظفر آیات خورشید وار سایه انوار حضور بر سکنه برهانپور انداخته افق آن خطه پاک ازین رو مطلع نور^۱ [ظهور]^ع و نمودار فضای طور شد - و هم درین روز سرزمین دلنشین مندو از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیری طرب آمود شد *

آغاز سال دوازدهم جهانگیری و آذین جشن نوروزی و خواستگاری صبیحه رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبد الرحیم خانخانان و چهره کشائی شاهد فتح و رسیدن پیشکش دنیا داران دکن

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسند گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کده معهود خود ارزانی داشته مربع نشین اورنگ چهارپایه خویش گردید - حسب الامر شاه بلند اقبال کار پردازان امور سلطنت فضای دولت خانه برهانپور را بانواع تزئین زیب و زینت دادند - و باذین جشن نوروزی کیانی عرصه خاص و عام را در دیبای خسروانی مغروش نمودند - و در رمضان این سال مبارک فال صبیحه قدسیه شاهنواز خان خلف عبد الرحیم خانخانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایه مباحات و انتخار سلسله فی شان ایشان در

خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه چتور و مندسور متوجه صوبه دکن شده چون اردوی جهانپوری بحوالی رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت - آن اخلاص کیش بی توقف برسم استقبال شتافته در اقله بسعدت بساط بوس مستسعد گشت - و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و ادای لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت اسپ عراقی و خوانی پراز انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسپ عراقی با زین زرین و دو فیل نر و ماده با ساز نقره کامروائی ابد آماده ساخته مولف القلب و مطمئن خاطر بوطن مالوف رخصت یافت - و چگت سنگه نبیره خود را با هزار سوار در رکاب ظفر انتساب فرستاد *

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را به صوب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طی راه وکلای عادل خان را که سابقا بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامی افضل خان و رای رایان در بیجاپور و میر مکی مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند - تا عادل خان و قطب الملک را به تهیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند - و از شاد خواب غفلت در آورده به شاهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کفار آب نریده مخیم هراذق اقبال گردید امرای عظام و سایر مقصب داران تعینات صوبه دکن مثل خان خانان و مهابت خان و شاه نواز خان خلف خانخانان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهارو سنگه و ارادت خان و راجه نرسنگدیو بندیل و غیر آنها به سعادت استقبال شتافته از سجود آستان قدسی مکان در بخت و اقبال بر روی

از جمله غنایم احمد نگر که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه به آنحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت بدان اقبالمند عنایت نمودند - و دو سراسپ با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با ساز طلا ضمیمهٔ مراحم بادشاهانه ساختند - و دو تسبیح گرانمایه که عرش آشیانی اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حمایل آسا بگردن می انداختند - با عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن مرسله گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قیمت داشت - بآن ضم نموده باین گرامی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند - آنگاه هر یک از امرای عظام بادشاهی که بهم رکابی رکاب نصرت انتساب آن حضرت تعیین یافته بودند و چندی از بندهای روشناس شاهی فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازی یافته مرحمت اسب و سرپا ضمیمهٔ عنایات عمیمه شده - و امرعالی برون جمله زور نفاذ یافت که مهابت خان از جمله تعیین یافتگان مهم دکن بی مداهنه سزادی و محصلی نموده سلطان پرویز را در روز روانه اله آباد سازد *

مجملا شاه بلند اقبال روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیستم آبان ماه الهی آفتاب وار بدولتخانهٔ زین زرین بر آمده متوجه مقصد شدند - و هم درین آن بمحض [افاضت] اقبال بی زوال قبل از وصول صیت نهضت و نهیب آوازهٔ صولت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمهٔ تلاطم سیلاب افواج بحر امواج بدان صوب شش جهت سرزمین مذکور را از سرحد برهان پور گرفته تا ساحل دریای شور چارموجهٔ طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سر کشور جانب جنوب لکد کوب هجوم

دهشت تخته بند حیرت گشت - و آخر کار ناچار صورت واقعه را از قرار واقع بدرگاه والا عرضداشت نموده در صدد مدد طلبی شد - چون حضرت خلافت مرتبت بر حقیقت این معنی کماهی آگاهی یافتند - و بحکم دریافت مقدمه معهوده که سابقا رقم زده کلک وقایع نگار گشته میدانستند که پیشرفت این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمی آید - لاجرم بخاطر عاطر آوردند که سرکردن این مهم اهم را نیز بدان حضرت تفویض فرمایند - بفاخر اینکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشیان که سرکردگی ایشان به عنبر تعلق داشت - سر تا سر عرصه دکن را مانند بخت تیره آن مدبر فرو گرفته بودند و درین مرتبه همگنان بغایت زور طلب بودند - لهذا باستصواب دولتخواهان این تدبیر صایب اندیشیدند که موکب نصرت از اچمیر بصوب ممالک جنوبی قرین خیبریت و خوبی نهضت فرماید - بادشاه خود به نفس نفیس در مغدو توقف نماید - و شاه بلند اقبال را به تسخیر دکن و تنبیه و تادیب دکنیان نامزد فرماید - بالجملة بر وفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوکب بخت خدا داد آن نیک اختر در عین استسعاد بود - و اوضاع انجم و افلاک مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بر وفق مراد این سرور را به تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت آن شایسته مرتبه ظل الهی و سزاوار افسر اورنگ جهان پناهی را بخطاب مستطاب والای شاهی اختصاص بخشیده بآنکه درین مدت هیچ بادشاهی فرزند اقبالند خود را شاه نخوانده آن شایان بادشاهی عالم و انسان العین اعیان بنی آدم را شاه خرم نامیدند - و منصب آنحضرت را از اصل و اضافه بیست هزاره ذات و ده هزار سوار در اسبه سه اسبه مقرر نموده خلعت با چارقب مرصع مروارید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردلۀ مرصع

روزگار بکشایش گزافید - به نحوی که تفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود نگاشته کلاک وقایع طراز خواهد شد - و اکنون که خامه سحرپرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبین سرزمین دکن است - از سر شادابی این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی از بسیار آن نمی کند در گذشت - و ناچار با کوتاهی سلسله سخن ساخته دیگر باره سر رشته مقصود باین تقریب فرا دست آورد - که چون از بی جوهریهایی سردار^(۱) و حیلله‌ریزهای صاحب صوبه صورت یابتن نظم و نسق آن ولایت از هیچ راه روی بر نکرده قطعاً پیشرفت آن مهم صورت نه بست چنانچه مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر ساده دل و افراط تغریب آن حریف دغا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت به هیچ وجه در دکن درست نه نشست - تا آن حد که از بی تدبیرها و بی پرواهیهایی بیشمار مشار الیه و بازندگی‌ها و منصوبه بینیهایی دور از کار صاحب صوبه مذکور که باعث کسر شان هوا خواهان و فتح ابواب مقصود بداندیشان شده خیره چشمی و چیره‌دستی ایشان بجای رسید - که تمام ولایت بالا گهاٹ خصوص احمد نگر که شاه نشین آن رقعہ و دار الملک آن بقعه است - و با ضم هزار جر ثقیل و نصب صد منصوبه حیل و تدبیر با نصر آسمانی و ضرب شمشیر بدست اولیای حدو بند قلعه گیر در آمده بود - رفته رفته بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار آثار به تحت تصرف در آوردند - و اکثر سپاهیان که در آن قلعه بودند بطریقی بی پا و بیجا گشتند - که پیاده رخ بپای تخت نهاده بدین دستور از آن ملک برآمدند - و خانخانان که در پیش بینی‌های بازی دغا لجاج شطرنجی روزگار را اسب و فیل طرح می داد - عاقبت به کرد خود در مانده در شش در

(۱) این جا از سردار سلطان پرویز مراد است

توجه نیردولت و اجلال شاه بلند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهي

حضرت عز شانه برای اعلای اعلام جاه و جلال و اظهار شان حال این بزرگ کرده عزایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رشیدی اخوان حسد پیشه این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالمیان ظاهر ساخت - چنانچه خسرو چون اختر راجع به سعی خویش از اوج شرف بحضیض وبال افتاد - و هم چنین مکرر حقیقت بی حاصلی و بی جوهری پرریز ضعیف تمیز در هر صورت خواه در یساق رانا و خواه در یورش دکن بهمه معنی بر همگان ظهور یافت - آنگاه عظمت قدر و مقدار این برآورده عزایت و اقتدار و پروردید قدرت خود را در امور جهانداري و جهانباري بمحض تأیید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در چند ماده بصورت شهود جلوه گری داده سمت نمود بخشید - تا بتدریج جوهر ذاتی و اصابت تدبیر و علو همت و بلندچی اقبال این برگزیده حضرت ذو الجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخر کار بر احاد مردم نیز آشکار گشت - چنانچه در وهله اول گیتی ستانی مهم رانا را با شایستگی تمام بنحویکه از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند - و دریغوا به نیروی کار سازچی بخت والا و مددگاری دولت قاهره عسکر منصور کار فرموده شاهد فتح دکن و قهر دنیاداران مقهوران کشور پهنار را بعرضه ظهور جلوه گر نمودند - و نیز بعد ازین فتح عظیم باهتمام آن حضرت مهم جام و پهاره یکبار سرانجام شایسته یافت - هم در آن نزدیکی ظلم دیوبند یعنی قلعه دیرین بنیاد کانگه که بانسون تدبیر و نیرنگ سعی هیچ یک از سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود - از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان

در عالم شهود جلوه نموده به اجمال نور جبر آن خدشه و تلافی مافات کرد -
 یعنی شب یکشنبه یازدهم تیر ماه الهی سال یازدهم جهانگیری موافق
 هژدهم^(۱) جمادی الثاني سنه هزار و بیست و پنج خجسته اختر سعادت
 اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسی القاب مریم ثانی
 ممتاز الزمانی ظهور باسط النور نموده فیض مقدم فرخنده آن مسیحا دم
 خجسته قدم از بساط خاک تا بساط افلاک همگی را در پیرایه انبساط
 گرفت - ولادت با سعادت آن نور دیده اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده
 مرمم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کار فرمای زمانه
 بقابورسم ادای مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف ارزانی
 فرموده ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار جهانی کشودند -
 و آنحضرت برعایت لوازم پا انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر
 گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتبت آن شاهزاده نامدار
 را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهربانی تدارک گرانی خاطر
 آن گرامی نیر ارج جهانبانی فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام
 طالبای کلیم که از جمله ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر
 چنین یافته *

* مصراع *

دومین نیربادا فلک شاهی را

بی بدل خان گیلانی که در فزون استعداد بی بدل عهد است و عدیم
 الظیر وقت باین مصراع بر خورده *

* مصراع *

شده پیدای وجود شاه شجاع

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چهاردهم جمادی الاول نوشته شده - ببینید

صفحه ۸۸ - طبع ایشیا تک سوسائیتی بنگاله *

که سه سال و یکماه شمسی از عمر شریفش منقضی شده بود به تازگی ملال
آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و متالم ساخت - چون حضرت
سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحبقرانی را به فرزندچی خوشستن
ارجمندی داده ازین رو کمال علاقه باطنی و پیوند روحانی بدو داشتند -
و از رهگذر وقوع این واقعه جانکاه کوه غبار اندوه سرتاپای خاطر مبارک
آنحضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گزینان نقاب عفت
بمنزل آن والا جناب تشریف آورده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند - و آن
نوگل گلشن عصمت را در جوار مرقد منور خواجه بزرگوار خواجه معین
الحق والدین آرامگاه مقرر شد - و آن روز غم اندوز را کم شنبه خواندند -
چنانچه تا حال در افواه خاص و عام بهمین نام مذکور میگردد *

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه و جلال

شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت

بادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقه ارجمند که قیام و قوام احوال
کون و مکان و نظام انتظام سلسله نظم و نسق امور کارخانه زمین و زمان
باستقامت مزاج و هاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن خلائق
بخوشوقتی و شادکامی این برگزیدگان نشاء ایجاد و تکوین باز پیوسته
ایزد تعالی بیش از نفس چند روا ندارد - و هماندم به مومنیانی الطاف
جلیه جبر کسر مذکور که هزار گونه فتنه بآن ضم است بجا آرد - چنانچه
در همان ایام که رضیه مرضیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده با حوران
بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلافی آن باحسن وجوه

نشاط و معقل انبساط بادشاه جهانگیر آرزوی جرعه کشی شاه بلند اقبال نموده از روی مبالغه تمام تکلیف بشرب مدام بدان حضرت فرمودند - چون این عزیز کرده جفا ب عزت و برگزیده آنحضرت تا غایت به تناول هیچ یک از مغیبات خاصه بخوشیدن باد؟ خرد دشمن هوشربا التفات ننموده بودند - بنابر آنکه به فتوای غرای شرع ملت زاهره ممنوع و بحکم عقل والا و خرد ارجمند نکوهیده و ناپسندیده است - تا آن دم دامن پاک لب اطهر که چون ذیل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلائش سمت بروات داشت بدین آب آتش آمود تر نساخته بودند - لاجرم نخست در قبول ایستادگی کلی نمودند - چون تکلیف این معنی از حد امکان امتناع تجاوز نمود و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا فدا داشت - درین صورت به تجویز ادب و تحصیل رضامندی خاطر آنحضرت به پذیرش مطلب ارتکاب شرب قلیلی از آن مجوز شمردند - و از آن روز تا سی سالگی که بتوفیق الهی تأیید شدند هرگز از روی رغبت خاطر عاطر و خواهش طبع قدسی منش توجه به پیمانہ کشی نه فرمودند - چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی رقم زده کلک بدایع نگار و نگاشته خامه وقایع گذار خواهد شد *

چون در آمد نوروز جهان افروز سال یازدهم جلوس جهانگیری به فرخی و فیروزی نشاط پیرا آمد - والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب پیشکش نمایان از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر جواهر قطعه لعل تابناک درخشان نهاد بدخشان نژاد بود که در وزن و سنگ شش تانگ و در آب و رنگ شش دانگ بود - و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید *

در همین ایام که دارالملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصیر بود - بیست و چهارم ربیع الاول سغه هزار و بیست و پنج در عین شادمانی و خرمی واقعه بيموقع غم اندوز کوکب عالم افروز برج سرافرازی حورالانسا بیگم

سعادت لزوم شاهزادهٔ فرخندهٔ قدم بعالم ظهور نور گستر گردیده مژدهٔ ورود آن خجسته مولود مسعود بعالم شهود آورده بود - بادشاه عالم بفایر ادای رسم آن دو عید سعادت بمنزل سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود مبدول داشته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که در کنار تالاب دار البرکت اجمیر انعقاد یافته بود مزین و منور ساختند - شاه والا تبار بمراسم نثار و پا انداز پرداخته باقامت رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند - و هزار مهر بصیغهٔ نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان منزلات آن شاهزادهٔ نامدار را که فر فریدون و شکوه دارائی از صفحهٔ روی دل آرایش فروغ ظهور داشت به سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر ثنا سفیان پای تخت که سر آمد سخنوران روی زمین و زینت صفحهٔ روزگار اند - مانند ارباب تهنیت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسایل را بزبور محسنات بدیعه آراستند - از جمله ابوطالب کلیم تاریخ ولادت چنین یافته *

گل اولیس گلستان شاهی

از سوانح این ایام نشاط فوجام آذین جشن وزن مبارک شمسی سال بیست و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز بیست و پنجم دیماه انعقاد یافته تزیین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش ربا و [نظر] غریب آمد - و آن عقل منجرب و روح مجسم بجهت مزید عظمت و شان نیر اعظم سربه برابری او فرود آورده در کف میزان هم پلهٔ انور گردید - و آن گرمی جان جهان جهت کامروائی محتاجان تن بهم سنگی ذخایر معدن در آورده خویشی را بانواع نقود و اجناس سنجید - و مجموع آنها بدستور مقرر بر اهل استحقاق منقسم شد - درین انجمن

خلافت آن خورشید مکانست آسمان مکانرا از استقامت وجود مفیض الجود
 چهار شاهزاده کامگار نامدار اقبالمند مصدوقه هر چار چهار رکن تمکین بل
 چار حدود کعبه دین بر ایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده -
 و افسر سرورچی آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگی این چار
 بادشاهزاده خجسته طالع فیروز بخت که هریک دره التاج تارک مبارک
 اقبال اند - فروغ نیک اختری مهر و سعادت مشتری بخشید - و خاصه
 شاهزاده بخت بلند سعادت مند دانش پرده سلطان دارا شکوه که از جمله
 برادران والا گوهر بمزیت کبر سن و مزید قدر و شان سر افراز است - ولادت
 سراسر سعادت آن شاهزاده والا قدر که بیان آن مقصد نتیجه ترتیب این
 مقدمات است بعد از انقضای دوازده گهری و چهل و دو پل که عبارت
 است از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم
 صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب نهم فروردیمه الهی
 دهم سال جلوس جهانگیری رو نمود - و ازین رو مهد عفاف ملکه عظمی
 و مهین بانوی کبری نواب اقدس القاب ممتاز الزمانی مهبط انوار آسمانی
 شد - و فرقدم خجسته این فرخنده مقدم سر تا سر ربع مسکون را به پیرایه
 یمن قدم پیراسته زینت افزای شبستان خلافت گشت - درین روز فروغ
 آمیز فراغ آموز که وقت خورمی و روز بی غمی و هنگام گرمی هنگامه
 نشاط و ایام بسط و انبساط در آمده بود - ارم آئین محفلی در منزل سعادت
 حامل برکت محمل صورت تزئین یافته بنحوی خوش و دلکش بر آمد
 که تماشای آن خرم بهشت عالم حیرت افزای نظارگیان عالم گشت - و آن
 نگارین انجمن که نسخه اصل فردوس اعظم بود بعنوانی پیرایه آراستگی
 گرفت - که زیب و زینتش رشک فرمای زینت پیشطوق این بلند رواق شد -
 بالجمله چون خجسته مقدم نوروز گیتی افروز چند روز قبل از عید قدم

و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گوانمیه و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت - و بمرحمت خنجر و تسبیح مروارید گران بها و اسب و فیل خاصگی سرافرازی یافته بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و منصب پنج هزاره ذات و سوار محسود امثال و اقوان گشت - و جاگیر نصف طلب منصب او محال کوهستان وانا و نصف دیگر از پرگنات دامن کوه آن سرزمین قرار یافت - آنگاه سایر امرا و بندهای بادشاهی که در رکاب ظفر انتساب بودند بعنایات بادشاهانه سرافرازی اندوختند - و هشتم تیر سنه ده جهانگیری بعد از چهار ماه کنور کون پسر رانا بوطن مالوف خود رخصت مراجعت یافته فرمان عالی برین جمله صادر شد که جگت سنگه پسر او با هزار سوار همواره در رکاب شاه بلند اقبال کامگار در یساق دکن حاضر باشد *

نور آموذ شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود بادشاه زاده سعادت پثروه محمد دارا شکوه

چون حضرت واجب العطايا بحکم اهتمام در سرانجام مصالح این کارخانه و صوابدید مصلحت زمانه شاه بلند اقبال را از سایر متکفلان امور عامه رعایا و کافه برایا بخراص و مزایای خاص اختصاص بخشیده - بنحوی که از روی عاطفت تام تمام مقصد و مرام آن سرور را موافق دلخواه هواخواهان در کنار و بر آرزوی ایشان نهاده - و همچنین آن حضرت را درین مطلب اعلی و مقصد اقصی نیز که سر همه آرزوها است نصاب کامل و نصیب شامل رسانیده - و آن برگزیده اعیان کون و مکان را درین امر عظیم الشان که قوام دین و دولت و قیام ملک و ملت بدان است از سایر ملاطین روی زمین برگزیده - چنانچه ارکان سریر سلطنت و قوایم اورنگ

نصرت شد - و سائر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلیٰ استقبال
 موكب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبه بیستم
 محرم الحرام سده هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینه
 دولت شده بآهنگ ادراک شرف ملازمت اشرف بخدمت شناختند -
 و از پرتو نظر عنایت والای والد والا قدر بتازگی فیوضات بی اندازه اندوخته
 انواع سعادت دو جهانی دریافتند - حضرت خلافت مرتبت از کمال
 شوق و نهایت ذوق بنحوی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن جان
 جهان را چون روح و روان تگ در بر آوردند - و زمانی دراز در آغوش
 عاطفت داشته رایحه حیات جارید به مشام امید رسانیدند - شاه بلغد اقبال
 بظاہر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایت
 نمایان مراسم تسلیمات و سجدهات شکرانه که از لوازم آئین خدرم است بجا
 آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معبوده نموده
 هزار مهر و هزار روپیه به صیغه نذر و موازی این مبلغ به عنوان تصدق
 و صندوق بلورین مالامال از جواهر گرانمایه گذرانیدند - از آنجمله لعل
 گرانمایه رانا بود که حسب التقویم ارباب بصیرت این فن بهای آن شصت
 هزار روپیه مقرر شد - هم درین مجلس حضرت خلافت مرتبت آنحضرت
 را به تشریف خلعت و چارقب مرصع معزز ساخته کمر خنجر مرصع
 و شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زین و لگام مرصع و بچی گچ نام فیل
 خاصگی و ماده فیل دیگر با یراق نقره ضمیمه این مایه مرحمت عمیمه نموده
 سه هزاری ذات و دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر منصب آن سپهر
 مرتبه افزودند - و جاگیر آنحضرت موافق منصب پانزده هزاری ذات
 و هشت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه از انقد محال تنخواه شد - آنگاه
 بوساطت بخششیان عظام پسر جانشین رانا از ملازمت استعفا یافت -

افضل خان و رای رایان آمده ملازمت نمود - و بنا بر مقتضای غایات عام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گشته از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسب عراقی با زین طلا و فیل خاصگی پایه قدرش افزود - و مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد به صیغه انعام عطا یافت که سرانجام سفر و ساز راه مهیا نموده در رکاب سعادت روانه درگاه والا گردد *

بیان سعادت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت از مهم رانا بصوب دار البرکة اجمیر و دریافت سعادت ملازمت حضرت خلافت مرتبت

چون بدست یاری نائیدات آسمانی فتح الباب بخت و نصرت بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشود - و بقاب کشائی توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب روی نمود - لاجرم معنی ظفر و فیروزی در آئینه معائنه باحسن وجوه صورت بسته نقش مراد دولتخواهان در صفحه آرزوی همگان بر طبق دلخواه درست نشست - و درین حال حالت منتظره نمانده امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقائق خواهرش ملازمت والد والا قدر درجه اعلی داشته آن جازبه بسوی دار البرکت اجمیر کشش تمام می نمود - بنا بر آن حضرت شاه بلند اقبال پیکر لوای والا از آیات نصرت ساخته و بسوره فتح طراز رایت ظفر آیت پرداخته عذر انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دهم اسفندار سال نهم از جلوس جهانگیری چون موکب سعادت قرین مقرون دولت و مصحوب عزت مظفر و منصور به نزدیک بلده اجمیر رسیده ظاهر آن مصر عزت مضرب خیام

تواتر منقول و مشهور - لاجرم بحکم آن مقدمه در صدد این معنی شدند که
 او را بعنایت خاص اختصاص داده کماینیعی در تسلیم خاطر و تالیف
 قلوب او بکوشند - بظاهر آن نخست عبدالله خان و راجه سورج سنگه را
 بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند - آنگاه بطرف دست چپ
 او را رخصت نشستن داده نقش مرادی چقین که فیروزی بر آن روزی
 هیچ یک از اسلاف او نه شده درست نشین ساختند - آری چه عجب
 کهتر نوازی وظیفه بزرگی و مهتری است و احسان و بغده پروری لازمه
 دادگری و پیدروزی - از اینجاست که آفتاب جهاناب بظاهر ذره پروری از
 سایر کواکب بر سر آمده - و انسان عین از راه کمال مردمی در عین انسان
 کامل جا گرفته - بالجمله رانا بظاهر شکرگذاری این نعمت بزرگ بعد از
 تقدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعه لعل گرانمایه بوزن هفت و نیم
 مثقال جوهری بانواع جواهر و مروج آلات و ده زنجیر نیل از نظر اقدس
 در گذرانید - و هم درین مجلس سه پسر او سورج مل و بهیم و باکبه و در
 برادرش سنهیه و کلیان و جندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن
 استسعاد ملازمت کامیاب مراد گشته بانواع عنایات امتیاز یافتند - و در
 مجلس اول خلعت فاخره با شمشیر و کمر خنجر مروج و اسپ عراقی با زین
 و ساخت مروج و فیل خاصه با یرق نقره به رانا مرحمت نموده به پسران
 و برادران و پنج تن از راجپوتان معتبر او اسپ و خلعت و کمر خنجر مروج
 عنایت فرمودند - و به چهل نفر اسپ و خلعت و پفجاة نفر سرویا تنها -
 چون رانا خاطر از همه رهگذر جمع نموده بانواع الطاف گوناگون مخصوص شد
 و سرمایه مباحات بدست آورده از سر نو ملک برو مسلم گشت - لاجرم با
 دلی پر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شده قدم در
 راه مراجعت نهاد - آخر همان روز کنور کرن پسر جانشین او بوسیله

به نزدیکی معسکر سعادت رسید - والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت
 جمعی از اعیان دولت مثل عبد الله خان و راجه سورج سنگه و راجه
 نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در بخت
 و اقبال بر روی روزگار او کشادند - و امر عالی عن صدور یافت که از روز یکشنبه
 بیست و ششم بهمن سال نهم جلوس جهانگیری افضل خان و رای رایان
 بآئین معهود و رسم مقرر او را از نظر انور بگذرانند - و در آن روز که نوروز دولت
 و بهروزی رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهانناب بدستور هر روزه از
 مشرق جهروکه والا بر آمده پرتو نظر بر خاص و عام افکندند - و بآئین
 صاحبقرانی بر مسند جاه و جلال نشسته حجاب بارگاه فلک اشتباه را
 اشاره بار او دادند - همین که رانا ببارگاه گیتی پناه در آمده امیدش از
 پرتو انوار جمال جهان آرا روکش مطلع خورشید گشت - از همانجا سجود
 آستان سپهر نشان را صندل جبهه اخلاص گردانیده تارک افتخار باعتبار
 سرافرازی بساط بوسی بر اوج طارم آبنوسی سود - و هرچند به والا بساط
 قرب نزدیکتر می شد از ادای تسلیمات بندگانگی و آداب سرافکندهگی
 سرمایه بلند پایگی جارید و ماده مزید امید آماده می ساخت -
 و در وقتی که بدستداری طالع ارجمند و مددگاری اقبال بلند از ادراک
 شرف رخصت به تقبیل پایه سریر آسمان نظیر سعادت پذیر گشت -
 و بدریافت این مکرمت والا فرق رفعت از ذروه فلک اعلی در گذرانید -
 حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر او را برداشتند و ازین رو سوبلندی
 جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خاتم النبیین است که در امثال
 این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجا آرند - و لهذا آنحضرت ردای مبارک
 به جهت جاوس زاده حاتم بر زمین گسترده - چنانچه در کتب معتبره
 سید مروي و مذکور است - و نزد سایر احاد الناس نیز بر سبیل

امر عالی و والد والا قدر ملتئم رانا را مبدول داشته دیده و دانسته به فرمان جهان گیری از گناه او در گذشتند - رانا بعد از اطلاع این معنی در حال سبیه^(۱) کرن خال خود را با هرداس جهاله که از راجپوتان نامور و مردم معتبر او بود بدرگاله والا فرستاد - و فرستادگان بدرگاله گیتی پناه شاهی رسیده همراهی رای رایان ادراک آستان بوسی نمودند - و بزبان اظهار به فرع و جزم و عجز و نیاز افتادگی و بیچارگی رانا وسیله درخواست بخشایش ساختند - و حضرت شاه بلند اقبال جان بخشی او را مشروط بملازمت نمودن او ساخته باین شرط زینهار دادند که خود به سعادت ملازمت استسعاد یافته کرن جانشین خود را در رکاب نصرت انتساب بدرگاله والا فرستد - و آنگاه که کرن رخصت انصراف یافته بموطن خویش رسد - پسر کلان او که نبیره رانا باشد همواره بهمراهی هزار سوار ملازمت موکب والا اختیار نموده همه جا یساق کشی کند - چون همگنان بعد از استماع این معنی راه سخن و روی جرأت عرض مطالب یافتند باین دست آویز بوسیله رای رایان معروض داشتند - که اگر درین صورت یکی از ارکان دولت بمیان جان بخشی رانا در آمده وثیقه عهد و پیمان در آورد - چنانچه خاطر رمیده او آرمیده گردد - هر آئینه بیدرنگ آهنگ ادراک دولت ملازمت نماید - و لهذا بنابر التماس رانا علامی فهمی افضل خان را بدین مصلحت فرستادند که او را امیدوار انواع عواطف و مراحم شاهانه نموده بملازمت آرد - و از راه مزید اطمینان خاطر او رای رایان را نیز همراه دادند - و چون رانا از وصول ایشان علامت قبول جان بخشی تازه یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر گشت - و بی توقف روی امید بدریافت سعادت آستان بوس نهاد چون

(۱) در اقبالنامه جهانگیری سوبه کرن نوشته شده - ببینید صفحه ۷۷ - طبع

فرستد - چون راجه مطلب آن زینهار پی عفو طلب را که از در تضرع و زاری درآمده بود بعرض عالی رسانید - بنابر آنکه این یساق اول مهمی بود که آنحضرت بر سرانجام آن اهتمام مبذول داشته همت گماشته بودند - باوجود کار فرمائی عفو جبلی که بتکلیف تمام آن مهر منزلت سپهر جناب را بر ارتکاب لوازم بخشایش میداشت - و اغماص عینی که شیمه کریمه آن اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش می زد - لاجرم خواهش خاطر مبارک بدین معنی کشش نمود که مهم رانا را ناتمام نگذاشته اورا مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را یکبارگی از آن ضلالت آباد که هرگز صیت معالم اسلام بگوش اهالی حوالی آن نیز نرسیده بر اندازند - ناچار فرستاده اورا بی نیل مطلب باز گردانیدند - چون رانا را نامیدی مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجی ایستادگان پای تخت همایون بخت زده از در استشفاع در آمد - و نامه فراغت آمیز وقت آموز به مهابت خان نوشته توقع پایمردی درین باب نمود - و چون خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و استدعا بعرض اعلی رسانیده دقایق اضطرار و بیچارگی او بوضوح رسید - حضرت خلافت مرتبت بر حال او ترحم نموده باظهار انقیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا اکتفا نموده بدستخط خاص نوشتند - که آن گرامی فرزند سعادت یار رضا جو اقبالمند را باید که خرسندی و خشنودی خاطر ارجمند ما را در ضمن قبول این معنی شمرده دیده و دانسته از استیصال رانا در گذرد - و یکباره در صدد خرابی او نه شده دقایق ملتزمات او را بدرجه اجابت رساند - چنانچه بمجرد رسیدن فرمان قضا فغان جان بخشی او نموده ولایتش را بدستور معهود برقرار دارد - و پسر صاحب تیکه اورا در رکاب ظفر انتساب گرفته متوجه درگاه والا شود - درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق

دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود - و دست از پاس مرتبه که ابا عن جد در نگاهداشت آن جد تمام داشت باز داشت - چه سرمایه مباحثات و دست پیچ افتخار و امتیاز سلسله ایشان بر سر خانوادهای واجگان هفتاد همین بود - که درین مدت متملک هرگز سر اطاعت پیش هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرو نیارده اند - بلکه ولی عهد خود را نیز که در عرف این طایفه پسر صاحب تیکه می گویند نزد هیچ یک از بادشاهان عظیم الشان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشارتی بدین معنی رفیت - مجمل بنابر آنکه درین ولا ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانه معمور خالی و خرابه مانده و سپاهی کشته و اسیر گشته و خویشان و منتسبان سر خویش گرفته - و سایر متعلقان و دیرینه نوکران پیوند تعلق دیرساله از علاقه ثبات قدم و پایداری گسسته - و عقد پریشانی جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفای با تفرقه ابد و بیوفایی سرمد بسته - و رعیت نیز پراکنده و متفرق شده و آن آبرو و استقلال که سابقاً داشت نمانده - و باین معانی از نیروی اقبال این تأیید پرورد حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعظم جفود آسمانی است عرصه حوصله تنگ او را فرو گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقت های نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیری می نماید - چون صلاح کار و بهبود معامله او در طلب امان بود - ناچار دست استیمنان بدامان استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنابت و لجباج و ستیز نموده - و مکتوبی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتنی برای رایان نوشته بوساطت او امان طلبید - و سایر اوامر و نواهی بادشاهی و شاهی را بروفق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوق عبودیت نهاده - و قبول کرد که کرن پسر جانشین خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال بدرگاه والا

بخطاب راجه بکرماجیت که والا ترین خطاب راجهای این کشور است
تارک مباحثات بر فلک عزت بر افراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در
تهانجات مذکوره به تعاقب آن بدعاقبت تعیین شده بودند هر جا خبر رانا
می یافتند - بی توقف تاخت بر سر او آورده آنچه لازم مردانگی
و دلیری بود از تخریب ملک و اسیرگیری بجای می آوردند - و چندی
بتکده های نامی و مشهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا
نموده بنیاد مسلمانان درین لباس قوی اساس گردانیدند *

توسل جستن رانا به حبیل متین عفو حضرت
شاه بماند اقبال و ادراک نجات بوسیله

دریافت ملازمت آنحضرت و ذکر

بعضی از مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله فهمی و کاردانی و ملاحظه عواقب امور و دور بینی
بی نصیب مطلق نبود - و از به اندیشی کار و بهبود روزگار فی الجمله بهره
داشت - درینوقت بنظر اصعان در معامله خود غور نموده مشاهده کرد - که
کار او از عصیان بجای کشید و از نافرمانی جز خسران جاوید سودی ندید -
خامه درین وقت که عرصه راحت برو از ساحت حوصله تنگ تر
شده بود - و قطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود که مال و منال عرضه
تلف گشته و جان و ملک مشرف بر فنا و زوال شده - و عرض و ناموس
بمعرض اباحت در آمده معذرا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم
این معانی خصوص بباد رفتن تنگ و نام را بغایت مکروه می داشت -
لاجرم نسبت اصحاب اضطراب و اضطراب امان طلبی را بر خود واجب

آن خاکساران را بباد تاراج بر داد - و خلقی نا محصور را بقتل رسانیده
 بقدی بی شمار گرفت - و هم چنین بر آورد؛ تربیت و پروردهٔ عنایت
 آنحضرت رای سندر داس میرسامان با فوجی از فدویان بسمت سرکروهی
 که عیال رانا را از آنجا نشان می دادند سعادت تعیین پذیرفت - چون
 پیش از رسیدن رای خبر بآن تپه رایان سیاه روی رسید اهل و عیال رانا را
 بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سرزمین از قتل و غارت
 و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هفود چیزی باقی نگذاشتند - چون از
 جمعی دلبران راجپوت بنابر مقدمهٔ مذکورهٔ سابق که رسم معبود هفود است
 پیدتری زنان خود را کشته و مردانه بآهنگ مقابله و مجادله در بتکدها
 اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند - غازیان جان سپار بر سر آن مقهوران
 برگشته بخت تیره روزگار تاخند و ایشان نیز دلیرانه پیش آمدند - و پس از
 مدافعه و مقابلهٔ بسیار و کشتش و کوشش بیشمار به دارالبوار پیوستند - و رای
 مذکور دولت خواهی خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای
 کیش و آئین خویش پوشید - و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت
 منظور داشته چنانچه حق مقام بود در سرانجام کار ولی نعمت حقیقی
 خود کوشید - و بدانرا سوخته بتخانها را ویران ساخت * * بیت *

بدلها چنان مهر اوخانه ساخت * که هفود بتخریب بتخانه تاخت
 چون درین یساق شاق از رای مذکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان
 خدمات شایان و تردبات نمایان بظهور پیوسته مساعی جمیلهٔ ایشان مشکور
 افتاد - لاجرم بتازگی منظور نظر انور آمدند - و بتوجه عالی دقایق رتبهٔ
 ایشان درجهٔ اعلیٰ پذیرفته حضرت شاه والا جاه میرزا شکر الله را بخطاب
 افضل خانی چهره کامگاری برافروخت - و رای سندر داس به خطاب رای
 رایان سربلندی یافته رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشانی

پیغولۀ و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر می برد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه بر هامون نورد با سورج مل نام پسری که برو اعتماد تمام داشت در شعاب جبال می گردانید - و خود با معدودی چند سرگردان گردیده انتظار درآمد برشکال داشت - که چون راهها و گذرها را آب بگیرد شاید که از شعلۀ جانشوز شمشیر صاعقه تاثیر غازیان عدو بند آفاق گیر ازین راه رهایی بیابد - و ازین رو جان مفتی از میان آب و آتش بیرون بیرون - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد - لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در تنگنای کوهستان همه جا تهبانه نشانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند - و هرجا زو خبری بیدارند ازین تهبانجات فوجی بیدرنگ بآهنگ دستگیر نمودن او رو براه نمایند - بنابراین کنگش صواب آئین بدیع الزمان ولد شاهرخ میرزا را در کونبها میر که بر فراز کوه البرز شکوه واقع است بتهبانه داری مقرر فرمودند - و سید سیف خان باره در چارول و رانا سکهارو پسر رانا اودی سنگه در کوکفده و دلاور خان کاکر در انبه و فریدون خان برلاس با راو رتن هاده در اوگنه و محمد تقی در چاوند و در بیجا پور بیرام بیگ میر بخشعی شاه بلند اقبال و در چارر که معدن نقره است ابراهیم خان میمند از بندهای بادشاهی و در هادی میرزا میرزا مراد ولد میرزا رستم صفری و در پاتوه سزاوار خان برادر عبد الله خان و در کیوره زاهد خان واد مقیم خان جابجا بضبط این محال و تعاقب این خسران مآل قرار یابند - و محمد شاه از بندهاگان کامل اخلاص و تربیت کردهای خاص آنحضرت با فوجی نبرد آزموده کارطلب بآهنگ تخریب بتخانه بکابنگ و نادیب راجپوتان آنصوب رخصت یافت - و او بایاغار روانه شده بر سر رۀ آن گروه نابکار که پیوسته مستعد پیکار بودند ترکناز آورده آتش یغما در آن مرزبوم زده اندوخته

تنگ شدن ساحت کار و عرصهٔ پیکار بر رانای خذلان مآل بمساعی جمیلهٔ دلاوران خیل اقبال بادشاهزاده خرم

بر ارباب دانش دور بین سر این معنی هویدا ست - که هر که با طایفهٔ بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نیرومندان تائید عالم بالا اند پنجه در پنجه کند - هر آئینه بزور خود شکست در بازوی خود افکند - و از مقابل کویی ایشان بیهوده پهلوی بر خنجر و مشت بر نیشتر زده گردن بزیر شمشیر نهد - موید این مقال حقیقت اشتمال حال رانای خذلان مآل است باولیای دولت قوی عولت شاه بلند اقبال - و تبیین این ایهام آنکه چون زانا از زیاده سری سر به اطاعت فرو نیارده و تن با نقیاد در نداد - بنابر آن از همه سو خیل اقبال بر سر او تعیین پذیرفت - و بدستوریکه آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفته سر بدنبالش نهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سر بر نمی توانست آورد - تا رفته رفته از در افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بجای کشید - که اگر عاقبت از در اطاعت در نیامدی - خان و مان سلسلهٔ دیرینه سالش استیصال پذیرفته از بغیاد در افتادی - بنحوی که در عنوان دیگر گذارش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ گیرهای بهادران در باب تعاتب او بدین عنوان مذکور میگردد - که چون آن مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاتب و استیصال او تعیین یافته بودند نیم لمحّه در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای با خود قرار درنگ و استقرار نمی توانست داد چنانچه مذکور شد - هر ساعت در

میلاد فرخنده بادشاهزاده حورا سرشت قدسی نژاد جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صباى عاطفت از مهب مواهب مبداء
نیاض بغابر شگفتن نوگل که در سرایستان وجود بکشاده رزنی گل آفتاب
چهره نمود گلشن امید تازه شادابی و خرمی بی اندازه پذیرفت - و بمجرد
تقسیم نسیم عنایت عالم بالا از دمیدن تازه غنچه که بر گلبن شهود با حیات
بخشی انفاس عیسوی لب قسم کشود بچمن مرام دیگر باره گل شگفت -
یعنی فرخنده قدوم مریم قدسی نفس عیسی دم درین بیت المقدس
جاء و جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمن مقدم دولخواهان را نوید
حصول امید و بشارت خلود جاوید داد - چهره کشائی شاهد بسط مقال از
برقع اجمال این مقدمه حقیقت اشتمال ولادت با سعادت نواب قدسی نقاب
بادشاه عالم و عالمیان بیگم صاحب است - که در مبادی این سال فرخنده
فال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجری مطابق سال نهمین از جلوس
اشرف جهانگیری روز چهارشنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز تیر
فروردیماه الهی در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا
ممتاز الزمانی این خجسته لقا مولود حور آذین ورود مسعود بعرضه وجود
نموده از فروغ جمال جهان آرا در و دیوار روزگار را به پرنیان نور پرتو آذین
بست - و از نور ظهور والا سر تا سر روی زمین را رشک فردوس اعلی ساخته
باعلاء اعلام برکت و سعادت پرداخت - بغابر این آن زیور روی زمین و پیروایه
آرایش جهان از تسمیه حضرت خلافت بجهان آرا بیگم موسوم شد *

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن نوروزی شاه بلند اقبال سلطان خرم در ولایت رانا

سر خیل سایر سیارگان بل سرگروه جمیع ستارگان دو پهر و یک گه‌ری
از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری سپری گشته
تحويل اشرف بابیان دار الامارت حمل نمود - جشن نوروزی سال نهم از
جلوس اقدس جهانگیری بفرموده اشرف شاه بلند اقبال آراستگی نگارستان
چین یافته روکش بهشت برین گردید - و روزگار هنگامه ساز تماشه گربساط
انجمن عیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور دکانها
آراسته خویشتن نمایی و بازار گرمی خو فروش انجم یعنی مهر انور را بر
روی یکدیگر کشیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت
اعلی بر بسط بساط انبساط و کسب سرمایه نشاط گماشته کامرانی در لباس
کام بخشی بجا آوردند - و مجموع غنایم را که مشتمل بر فیل عالم کمان
مذکور و هفده زنجیر فیل دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادون رای بدرگاه
والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از استماع نوید این فتح
آسمانی که تازه روی داد و مقدمه دیگر فتوحات بی اندازه بود گلبن امید
از سر نو بشگفتگی در آمد - و موازی سه کور دام از محال انقد صوبه مالوه
از تغیر خان اعظم بصیغه انعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق و فتق صوبه
مذکور نیز بگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عفايت حکمت
طراز دانش پرداز میرزا شکرالله شیرازی را که در انواع فنون عقلي و نقلی
از اقوان خویشتن مستثنی و ممتاز بود - بخدمت دیوانی شاه بلند اقبال
از تغیر میر معصوم هروی سر افراز نمودند *

فراخور مرتبه بعذایت^۱ [خلعت های] گرانمایه و کمر شمشیر مرصع و اسپان توپچاق عربی نژاد و فیلان صف شکن کوه توان سر افرازی یافتند - چون رانای مقهور بر تعیین یافتن افواج قاهره آگاهی یافت - هوش از سر و توان از تن او رمیده دست از خویشدن داری برداشت و ثبات قدم را وداع نموده تمکین را خیر باد گفت - و سراسیمه و مضطرب گشته چون باد سبکسر هززه گود هر روز در دره و پیغوله و کوهساری سرگرم سیر و دور بود - و هرشب در غاری بروز آورده در جنگل بسر می برد - و در عرض این ایام بر سایر سرداران آن سرزمین مراسم ترکنازی بجای آورده هرجا از مردم رانا نشان می یافتند بر سر ایشان تاخت می بردند - و از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب قری و مزارع آن محال چیزی باقی نمی گذاشتند - چنانچه در ضمن اندک مدتی هرجا که پی سپر نعل مراکب مواکب اقبال شد از آبادانی نشان و از عمارت آثاری بجا نماند - و در اثنای این احوال چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند - که تفرمندی فیلی اهرمن پیکر عالم کمان نام که سرمایه استظهار و باعث پشت گرمی رانا است - با پنج زنجیر فیل نامی دیگر در دره کهنساری دشوار گذار نگاه می دارند - آن خان نامور بمحرد استماع این خبر از جا در آمده بشتاب باد و سحاب شتافت - و پیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدر برند بر سبیل ایلغار تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان مذکوره را متصرف شد - و دلاور خان کاکر نیز صد زنجیر فیل کوه پیکر از جای دیگر بدست آورد - مجمل عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که بتعاقب رانا تعیین یافته بودند در دستکام و مقضی المرام اسیر و اولجۀ بسیار و غذای بیشمار گرفته آهنگ مراجعت نمود *

آمده - و باین معنی در وقت ملازمت آن اداهای ناخوش نما نیز ازو
 بوقوع پیوست - لاجرم بظاہر مقتضای وجوب مجازات از توقف انتقام
 بی توقف امر عالی به پروانگی قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت - که
 بیرم بیگ میر بخشی خیل اقبال آنحضرت یک چند اورا نظر بند
 نگاہ دارد - آنکاه صورت واقع را از قرار واقع عرضداشت دربار والا نموده
 ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه بار یافتگان درگاه
 گیتی پناه جلوه گر آمد - فی الحال بمقام تنبیه و تادیب او در آمده
 تصمیم این عزیمت صایب نمودند - چون حضرت خلافت مرتبت نیز
 از دلپیری داشتند لاجرم امر جهان مطاع درین باب صدور یافت - که
 مهابت خان بی توقف بملازمت شاه بلند اقبال کامیاب ابواب سعادت
 گشته آن خان نامعامله فهم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرموده
 بنفاذ پیوست و او بحضور رسید - حسب الحکم اشرف به یمین الدولة
 آصف خان که در آن ولا خطاب اعتقاد خان داشت حواله شد - که در
 قلعه گوالیار که کشاد و بستنش بدست آن عقده کشای امور دین و دولت
 بود محبوس گرداند *

بالجمله در آن حال شاه بلند اقبال بصواب دید رای صواب آرا
 و بخت کار فرما مردم کار طلب افواج قاهره را بر چهار بخش منقسم نموده
 بلند از ترکنداز آن سرزمین بدست آوردن رانای مقهور برطبق این دستور نامور
 ساختند - فوجی بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ - و جمعی
 همراه [آصف خان]^ع بارهه و بیرم بیگ میر بخشی - و طایفه بسرکردگی
 دلاور خان کاکر و کش سنکه - و برخی بهاشلیقی محمد تقی - و هریک

بود داد ایستادگی داده - و بهاسبانی لطف ایزدی و نگهبانی دولت ابدی
مکروس و محفوظ مانده آسیب عین الکمال روزگار بدو نرسید *

درین ایام عبد الله خان فیروز جنگ که حسب الامر عالی بکومک
اولیای دولت تعیین یافته همه راه بر سبیل ایلغار شتافته بود - با دلاور
خان کاکر و سایر تعیناتیان صوبه گجرات بخدمت رسیده سجده گاه
والا را فروغ بخش نامیه اخلاص ساخت - و انواع نفایس و نوادر
آن دیار برسم پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافرازی
یافت - و درین اثنا حکیم خوشحال ولد حکیم همام گیلانی که بر سبیل
سزاولیخ خان اعظم میرزا عزیز کوکه حسب الامر عالی بصوبه مالوه شتافته
بود - بعد از گران جانی های بیش از قیاس و حجت های بے شمار
که بذابر فرط سبکسری و کوتاه نظری از آن معامله نافهم پاس مراتب مدار
بظهور آمده بود - با هزاران جر ثقیل لطایف و حیل آن بزرگ خرد را
چربیده تا دزگاہ والا رسانید - و در وقت ادراک نیز آداب معهوده که
از لوازم بندگی و مراسم این مقام باشد کامیابغی بجا نیاروده - با این معانی
بی وجه انواع بدسلوکی ها و ترش رویها که از طور عقل بیرون بود
و اصلا موافقت با روش و دستور العمل خرد و ذوقش نداشت نیز از آن عزیز
سرزد - چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناه آمرز بل معذرت آموز ست -
مطلقاً مقید بدین مراتب نه گشته و در مقام انتقام نه شدند - و آن
خان فاقدردان دین معانی اکتفا نه کرده شروع در نفاق و غدر که همواره
بآن متهم بود نمود - و بذابر دولت خواهی خسرو تنها بخدمت شتافته
باوجود آنمایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش آشیانی منصب هیچ
یک از امرای عظام بر او زیادتیی نداشت - درین مهم که چهار باعداء
دین بود بدستور معهود که همواره بسپاهی بل بی سپاهی بود به یساق

کوناھیی سخن چون محمد تقی که از مقام موهی با پنج هزار سوار
 جوار کار طلب بآهنگ قادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان
 رخصت یافته بود در موضع چین منزل گزید - و آن ولایتی است مشتمل بر
 پنججاه و شش محل و موازی پنججاه و شش قریه در تحت هر یک ازین
 محال واقع است - و باین اعتبار که چپین بهندی زبان پنججاه و شش را
 گویند بدین نام اشتهار دارد - و بمجد رسیدن خرابی بقیاد کرده آغاز ترکناز
 نمود - و همگنان را دستوری دست انداز داده مقرر کرد - که نهایت مراتب
 مقدرت و دسترس اقتدار و قدرت خویشتن را کار فرموده هر که و هر چه
 بدست آید دست از آن بر ندارد - و آنچه از دست بر آید در هر باب
 بعمل آید - بنابر آن بهادران بازو بتقل و اسر برکشودند - و تخریب
 بتخانهای عظیم الشان دیرین اساس که در آن سرزمین واقع است شروع
 نمودند - یغماگران دست بغارت و تاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالی
 آن موضع و نواحی و حوالی ایشان زدند - و خلقی بیشمار از راجپوتان
 و برهمنان در بتکدها داد مردانگی و جلالت داده بنابر رسم و عادت معهود هنود
 که جان باختن در امثال این مواضع را بلا تشبیه در درجه شهادت مشاهده
 مقدسه و اماکن متبرکه می دانند باقصی درکات جهنم پیوستند - درین اثنا
 بهیم پسر مردانه رانا که در تفومندی و دلادری از زمره راجپوتان امتیاز تمام
 داشته بانداز شبیخون آوردن بر فوج محمد تقی از رانا دستوری یافته بود
 باولیای دولت قدر صولت روپرو شد - و محمد تقی باوجود هجوم مخالفان
 توکل بر عنایت آلهی و حمایت اقبال بی زوال بادشاهی نموده تزلزل را
 اصلا بخود راه نداده - و بدستیارانی قائید قوی بازوی نیرو و پایمردی استقرار
 قلب پا بر جا کمال مردی و مردانگی بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزید -
 و به حملهای متواتر گام تهر و طرد حمله غنیمت مقهور گرفته چنانچه حق مقام

واقع است - که سه سوی آن را کوها درمیان گرفته و بر یک جانب آن رانای اودی سنگه سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول و عرض بسته و کوه لختی را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل انصباب و ریزش آب که کمال پستی دارد آبشارهای غریب نظاره فریب اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی الابصار است - و در پیش روی آن جلگه‌ای در نهایت فضاوت و نواخت واقع است - که در خوش آیندگی و دلکشایی و رکش روضه رضوان است - و چون عمارت اودی پور که بر فراز کوه و میانۀ تال واقع شده همگی بروش همدوان و هندسه معماران آن ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد - با این معنی از ترکناز لشکر عبد الله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر آن عمارت خراب شده بود - ناچار علی العجالة از سر نو بنای عمارت بر اساس اندراس یافته آن منازل نهاده باتمام رسانیدند - و در ساحت فواز کوه نیز بفرموده آنحضرت معماران چابک دست نشیمن های خاطر فریب دلکشا مشرف بر تال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبر که راه قرب در خدمت داشتند - هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحی دولت خانه والا طرح عمارات عالیه انداخته منزل گزیدند - چون اودی جهان پوی در اودی پور بدولت و سعادت قرار گرفت - مقتضای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر شد - که از آن موضع تا سرحد شش جا تپانه داران جای گیرند - تا رسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد بر سائر مردم آینده و رونده بآسانی میسر شود - بنابراین جمال خان ترکی را در ماندل و درست بیگ و خواجه محسن را در گیاس و سید حاجی را در اقله و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجو را در دیوک و سید شهاب را در کومل و هیاری مقرر نموده شد *

ید قدرت که نائید پرورد غایت^ع [ازی] و برآوردۀ عاطفت حضرت
 پروردگار اند مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند - و تکیه بر
 سد روئین توکل نموده به عروۀ وثقی توسل اعتصام بسته با ملترمان رکاب
 سعادت قرین دولت و اقبال بدان کوهستان که هرگز لشکر بیگانه بر سبیل
 راه گذار آشنای آن سر زمین نگشته و سم ستور اجنبی بوسم عبور تا پای
 کوتلش طرح آشنائی نیفتاده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل
 ظاهر اودی پور پی سپر نعل مرکب مرکب انبال شد - میدان چوگان که
 فضایی است در کمال فسحت ساحت مضرب سراق اقبال آمد -
 قضیۀ مذکوره که نشیمن جای رانا است احداث کردۀ رانا اودی سنگه
 پسر رانا سانگا است - که باستظهار یک لک سوار با حضور فردوس مکانی
 بابر بادشاه در نواحی چانده رو برو شده شکست یافت - و جد این رانا
 امر سنگه که حضرت شاه بلند اقبال به قصد استیصال او توجه فرموده
 بودند - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشت پسر همین رانا اودی سنگه بود -
 و منازل که درین موضع اساس نهادۀ اودی سنگه مذکور است بعضی بر
 فراز کوهچۀ بنا یافته که بر سمت شرقی آن واقع است - و دیگر نشیمنها
 درمیان کولایی بنیاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه سمت وقوع دارد
 و بتلاب بجوله مشهور است - الحق بدیع آبگیری است بسیار دلپذیر
 و عذیم النظیر در کمال پهنای و کشادگی و نزهت منظر و خوشی جا -
 و بر جانب جنوب آن میدان گاهی در غایت فسحت بجهت چوگان
 بازی ساخته بر گردا گرد آن دیواری سنگین کشیده - و در سه کورهی
 اودی پور تلابی دیگر اودی ساگر نام که از روی انتساب باسم بانای آن

بکوهستان آن ولایت در آمده تاخت و تاراج و اسر و قتل اهل آنجا پیش نهاد نمایند - و خود بنفس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی جهان پوی از عقب متوجه شده بمیان آنولایت در آیند - چون این معنی موافق صوابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بنابر استصواب راجه سورج سنگه خال والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک و حقایق احوال اهل آنجا کماهی آگاهی داشت - و او نیز صلاح درین کنگاش نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند - که مصلحت درین است که جمیع عساکر نصرت متأثر یکبار بدرون این کوهسار نیایند چه درین حال بیم آنست که غنیم این معنی را غنیمت انگارد و از همه طرف در آمده سر راها و گریوها را نگاه دارد - و درین صورت آمد و شد اهل اردو بازار و باز ماندگان لشکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود - الحال مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال به سعادت و اقبال درین سرزمین توقف نماید - و ازین جا افواج قاهره بدفع آن مقهور نامزد شوند - آنحضرت که بتأکیدات آسمانی مؤید و بتوفیقات ربانی موفّق و مسدد بودند - مطلقاً درین باب بکنگاش صواب اندیشان عمل نه کرده بر عون و عون ایزدی توکل فرمودند - و اصلاً مصلحت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بسته مدار بست و کشاکش معاملات بر اندیشیده ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد بر کارسازگی بخت ازل آورد اعتماد نموده سرانجام مهمات این یورش را بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گذاشتند - و از آنجا که بمحض غایت آلهی و فیض فضل نامتغاهی تدبیرات تأیید پروردهای توفیق بر وفق تدبیر می باشد - همه جا مقاصد بکام هواخواهان بر آمده نقش مراد اولیای دولت ابد بنیاد درست نشین افتاد - و بالجمله اگرچه بحسب ظاهر این معنی مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود - لیکن آن مظهر اقتدار

بسمله سرور فتح و فیروزی است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاوڑی
 تائید ایزدی در رکاب نصرت انتساب آنحضرت بصوب ولایت رانا شتافت -
 و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه آن سرزمین از پرتو قدوم
 انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قایم مقام نیر اعظم مانند گریبان مشرق
 خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قراولان که بخبرگیری
 فوج غنیم رفته بودند تنومند شیریں چند اهرمن منظر در آن بیشه دیده
 حقیقت را معروض داشتند - چون شغف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار
 بود - بی توقف جهت تفأل روزی شدن فتح و فیروزی همت والا نهمت
 برصید آنها گماشته متوجه آن سمت گشتند - و بمجرد وصول مقصد در
 اندک فرصت پنج قلاوڑ شیر شکار شد - و آن روز ظاهر قصبه ماندل مضرب
 خیام بارگاه سپهر عتبه سدره مرتبه آمده نظاره تالاب محیط فسحت بسیط
 آب که در آن سرزمین سمت وقوع دارد - باعث انبساط طبع مقدس
 و نشاط خاطر اقدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آبین تال آینه مثال
 موجب افراط اعجاب و اطراب آن فلک جذاب شده تمثال فیض مصور
 و عیش مجسم در مرآت الصفاء آب سیماب سیمایش^۱ [جهان] نما گردید -
 چون ازین قصبه سرحد ولایت رانا است و سلطان پرویز و مهابت خان
 و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایت آن مقهور نامزد شده هیچ یک
 از آنجا نگذشته بود قریب دولت و سعادت گذشتند - و منزل موهی
 که در دوازه کروهی اودی پور واقع است مخیم سرادات اقبال شد -
 و ازین منزل پنج هزار سوار بسرکردگی محمد ثقی بخشی که در آخر
 آن بخطاب شاه قلی خان سرافرازی یافت نامزد شدند - که پیشتر

بودند و بر اطراف گلها مرواریدهای آبدار نصب نموده با چیره طلا دوزی ریشه و فوطه زربفت و علاقه مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه^(۱) با پهلکتاره مرصع مرحمت فرمودند - و دوسر اسب خاصگی یکی عراقی نامور با کوه پاره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گچ نام فیل با ماده فیلی دیگر مزید عنایات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه - تربیت خان - نوازش خان - کشن سنگه - راو رتن هاده - رانا سکهارو - ابوالفتح دکنی - صلابت خان بارهه - سورج مل ولد راجه باسو - میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ - راجه بکرماجیت بهدوریه - میر حسام الدین انجو - سلیمان بیگ مخاطب به فدائی خان بدخشی لشکر - خسرو بی - سید حاجی - رزاق بی - دوست بیگ - خواجه محسن - عرب خان خوانی - سید شهاب بارهه - خان اعظم صوبه دار مالوه - فریدون خان برلاس - سردار خان برادر عبد الله خان صوبه دار گجرات با سزاوار خان برادر خورد - دلاور خان کاکر - خان یار بیگ - زاهد بیگ - و جمعی دیگر از امرا و منصب داران کومک دکن از جمله - راجه نرسنگه دیو بندیله - یعقوب خان بدخشی - محمد خان نیازی - حاجی بیگ اوزبک - غزنین خان جالوری - ناهر خان تونور - علی قلی خان - همت خان - شرزه خان - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی - مجمله درین یوشن قریب بیست هزار سوار کار آزموده جرار از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت فصاب شاه بلند اقبال سعادت تعیین پذیرفتند - و در اسعد اوقات که اوضاع افلاک بر وفق مراد رو داده و انظار انجم متوجه انواع استسعاد افتاده بود - ماحجه اعلام ظفر فرجام بقام نامی حضرت شاه بلند اقبال که در معنی

نفیس متوجه پیش رفت این مهم شده بودند - معذرا صورت درستی بر نه کرده بود - لاجرم نهایت مرتبه اتمام در سرانجام این امر داشتند - چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر به تسخیر آن ولایت تجهیز فرمودند - از جمله نوبت اول سلطان پرویز را بانواج بحر امواج باستیصال آن مخدول ارسال داشتند بفحوی که سابقاً سمت نگارش پذیرفت - چون سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصله قدرت و اقتدار او بود در فتنه سلطان خسرو بمعادوت مامور شد - و بعد از فراق آن معامله نوبتی دیگر مهابت خان را با لشکر گران سنگ بآهنگ انقزاع آن ولایت فرستادند - و مدتی عبد الله خان اوزبک فیروز جنگ در آن ملک ترکنازی نمود - و چندی راجه باسو نیز در آن سر زمین بهر سو ترددی میکرد - و بغایر مقتضای مضمون مقدمه مذکوره چون تسخیر آن ولایت در بند تاخیر وقت بود - و در حوالهگاه روز ازل کشایش این عقد دشوار به گره کشایی رای گیتی آرای شاه بلند اقبال تفویض یافته - لاجرم هیچ یک کاری نساخته به غنیمت مراجعت ساختند - و درین وقت که وقت بر آمد این مطلب در آمده بود و حصول آن مرام از رهن تعویق روزگار بر آمده - باوجود آنکه پیشتر بقصد تسخیر دکن بدار البرکت اجمیر تشریف آورده بودند نخست سرانجام این مهم را پیش نهاد همت والا نمودند - لاجرم بتاریخ ششم دی ماه الهی هشتمین سال جلوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذی قعدة سنه هزار و بیست و دو هجری در ساعتی سعید که نظریانته سعود آسمانی و اختیار کرده تأیید ربانی بود - شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت وانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب آنحضرت افزوده دوازده هزار شش هزار سوار دو اسبه سه سبه از اصل و اضافه مقرر ساختند - و تشریف چارقب زردوزی که گلهای موصع نیز بر آن درخته

مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بگذاری اقدام نمود و هم چنان بر اظهار نافرمانی و اعلان عصیان استعوار داشت - و بغایر قرار داد دیرینه آن سلسله که بزم باطل خود از اولاد نوشیروان دانند و دولت طبقه خود هزار ساله می شمارند - باوجود تداومی مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور بادشاهان عظیم الشان این کشور اکبر نهموده - بلکه پسر صاحب تیکه یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده مزایای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است - که هر کدام بپایه رانائی رسند لازم است که از روی عجز و فروغی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاب که در زمان حضرت اکبر بادشاه باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهاندارگی آنحضرت به پنجاه سال کشید - پاس لوازم طاعت گذاری و وظایف فرمانبرداری نداشت - تا اینکه مکرراً آنحضرت لشکر ظفر اثر بر سر او تعیین فرمودند - و بعدی درین مهم جد و جهد داشتند که حضرت جهانگیر بادشاه را با راجه مانسنگه و چندی از اعظم امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند - و هر بار که از انبوهی لشکر کوه شکوه و سخت کوشی سپاه نصرت آثار عرصه برو تنگ و کار بردشوار می شد - پناه بشعاب جبال و تنگناهای کوهسار برده در عقبه سخت گذار و گریوهای دشوار کردار روزگار می گذرانید - و بوسیله اظهار اطاعت و انقیاد نقد فرصت بزیان داده بهمین طریق جان از ورطه هلاکت بیرون می برد - و سرداران موکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معنی قناعت می نمودند - و لهذا درین مدت آن معامله پرداختی بسزا نیافت و مقصود بروفق مدعا رو نمود - در آخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر این معنی کمال ایستادگی داشتند - بغایر میانجی صوبه گویان پسر خود همین رانا امرسنگه را بملازمت آنحضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس

نهضت موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال
 سلطان خرم حسب الامر حضرت جهانگیر
 بادشاه به تسخیر ولایت رانا امر سنگه
 و روزی شدن فتح و فیروزی یافتن
 به نیروی توجه کشور کشای
 آن ولایت

چون کاردانی حکمت کامله حضرت پروردگار جل بهانه آنوقت که
 صفحه هستی را نقش درستی نه نشسته بود و حقیقت معنی عالم
 صورتی نه بسته - بحکم صوابدید مصلحت و تنظیم امور دار الخلافه
 آدم برآمد هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دراز کار بدرآمد روزگاری
 باز گذاشته - و حل هر عقد سر بسته را برای صائب رای در گره تاخیر
 نگاهداشته - لامحالہ چون وقت آن کار در آید جمال آن امر بسر خود
 نقاب کشاید - چنانچه درینولا صورت فتح رانا که در آئینه خیال هیچ یک
 از سلاطین عظیم الشان هندوستان نقش نه بسته بود بچهره کشائی دولت
 بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بروجه احسن روی نمود - و بالجمله
 جمال شاهد اجمال این مقدمه در آئینه بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوه
 انکشاف تام می نماید - که چون رانا که از رایان هندوستان در اصابت نژاد
 و قدم خانواده و فسحت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد -
 در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام
 اطاعت نشد - و برطبق سلوک طریق عهد قدیم بر جاده کفران و طغیان

افکندند - و در سن نود سالگی سالک طریقت صاحب شریعت شده تاهل اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعار حیات مستعار داشته همت والا بر اكمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطه اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سعادت پذیرگشته منبع برکات بود - در روز ششم رجب سنه شش صد و سی هجری معجزات صوامع عالم بالا و اقامت سر منزل قرب ایزد تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقه آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیه فایز گشتند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردی نیز برکات صحبت ایشان دریافته اند - و برایتی ضیاء الحق حسام الدین چلبی و شیخ اوحد الدین گرمایی در مبادی سلوک ایشان را در بغداد دریافته و چندی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقة خلافت از ایشان دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکي که صفای روضه ایشان دهلی کهنه را تا ابد تازه رو دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکرگنج که خلیفه خواجه قطب الدین اند - بیک واسطه در بوزة فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نظام الدین مشهور باولیا از خلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ نصیر الدین که به چراغ دهلی اشتها دارند - و همچنین شیخ برهان الدین ملقب به غریب که مرقم منور ایشان در دولت آباد دکن است - و سرور کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلوی مشهور از مریدان سلطان المشایخ همگی بوساطت ارشاد ایشان فیض ایقان از سرچشمه عرفان یافته اند - و از پرتو انوار هدایت و دولت متابعت طریقت آن رهنمای طریق هدایت تا سر منزل وجدان پی برده به سلطنت ولایت عرفان رسیده اند *

غزنین عبید فرموده در آن بقعه به لقای ^ع [شمس العارفین] شیخ عبد الواحد
 فائز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت آباد هندوستان نموده در تاریخی
 فیض قدم بدار الملک لاهور رسانیدند که ملک معوالدین سام غوری فتح
 خطه پاک دهلی نموده و قطب الدین ایبک را از غلامان خاص خود آنجا
 بجانشینی خویشتن نصب نموده باز بسمت تختگاه غزنین لوای مراجعت
 برافراخته در طی راه باجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود - بالجمله در
 لاهور به صحبت شیخ حسین زنجانی رسیده و از آنجا توجه جانب دهلی
 اختیار فرموده چندگاه در آنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سرزمین
 بدیشان پی بردند از فرط آمد و رفت باعرف تشویش خاطر و علت تقدیر
 صفای وقت آنحضرت شدند - لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی
 شهرت رخت انتقال بگوشه دار البرکت اجمیر کشیدند - اگرچه چندی
 پیش از آن سکنه شهر اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند لیکن اهل اطراف
 و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند - درین اثنا میر حسین
 نامی از سادات مشهد مقدس معروف به خنگ سوار از طرف قطب الدین
 ایبک که بعد از ارتحال ملک معز الدین در هندوستان لوای استقلال
 برافراشته بود - بالشکری گران سگ حکومت اجمیر و ملازمت حضرت
 خواجه نامزد شد - و او رفته رفته از پرتو امداد باطن انور حضرت خواجه
 معالم اسلام و شعایر مسلمانان را در آن خطه پاک کامیابغی ظاهر
 ساخت - و اکثر عرصه آن سرزمین دلنشین را از غبار کفر و لوث شرک
 و انکار پرداخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال آن ولایت برافراخت -
 و حضرت خواجه را توطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت

طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ
نجم الدین کبری رسیدند - و قریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن بدر سماء
ولایت و نجم فلک هدایت راه بوادعی عرفان برده انوار ایقان از پرتو مهر
رای انور آن سرور اقتباس نمودند - و آنگاه بموضع جیل که در اسفل مدینه
السلام بغداد واقع است شتافته مدت پنج ماه و هفت روز توقف نموده از
فروغ صحبت شریف عالی حضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان
العارفین و تاج الواصلین هادی طریق هدی سالک راه خدا شارب رحیق
تحقیق پیدشوی هر فریق قطب الخافقین غوث الثقلین سید عبد القادر
جیلانی بغور سعادت دوجہانی رسیدند - و چون بندگان شیخ از برکت لقای
مبارک آنحضرت بطریق طریقت که همانا هم خاصیت آب بقا است فیض
حیات جاوید اندوخته به نهایت مراتب کمال پیوستند - و از آنجا به بغداد
شتافته سعادت ملاقات شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سہروردی دریافتند - و بعد
از مراجعت این سفر به ہمدان رفته به شیخ یوسف ہمدانی رسیدند -
و از آنجا به صفہان افتاده با شیخ محمود صفہانی صحبت داشتند - و از
آنجا به تبریز رفته بشرف ملاقات شیخ ابو سعید تبریزی کہ از اعیان اولیا
بود مستسعد شدند - و از تبریز به سمت مہنہ و خرقان شتافتند - و از آن راه
سفر استرآباد اختیار نموده بغور صحبت فیض بخش شیخ ناصر الدین
استرآبادی کہ از اعظم اولیا و مشایخ طریقت بود رسیدند - و از آنجا به
ہرات تا سبزوار کہ بنابر طریق تعزیت شہرت باستقرار دارد شتافته چندی اقامت
نمودند - و از آنجا به حصار شادمان و از آنجا ببلخ رفته مدتی مدید در آن
مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویہ مجاورت گزیدند - آنگاه از بلخ به

و خامه بدایع طراز می دهد - مولد انور آن سرور در دار الملک سجستان
است که معرب سیدستان باشد - و منسوب بدان کرده سجزي و سجستاني
نیز گویند - و آن حضرت بفابریں اعیان بسجزي معروف اند - اسم والد
بزرگوار آن مرشد ابغای روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و منشاء
آن والا جناب خاک پاک خراسان - در اوائل طلب بوساطت جاذبه
شیخ ابراهیم قلندري که در آنوقت پیشوای مجذوبان عهد بود تن به
کشش این کمند در دادند - و بنابر پروانگی آن شمع جمع اصحاب درین
انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت بآن واسطه العقد اولیای عظام از انتظام
در سلک سلسله الذهب اهل سلوک و وصل اختیار پذیرفتند - آنگاه بارشاد
شیخ مذکور بعد از سلوک طریق تجرید پیروی روش ارباب تفرید نموده
مردانه قدم در وادی^ع [سیاحت ساحات] ربع مسکون نهادند -
و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلم تعلیم علوم ظاهری نیز اشتغال
داشتند - از آنجا خطه نیشاپور را رجه توجه ساختند - و در قصبه هارونیه
از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هارونی که از مشاهیر اولیا است
رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد سالکان
حقیقت اکتساب آداب طریقت فرمودند - و در آن مقام بنابر پایداری ثبات
قدم بمقامات عالیه رسیده از دستیاری توسل بذیل ارادت عرفان مآب
ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش کشودند - چون از راهدمونی ارشاد شیخ
مذکور دقایق سلوک این طریقه والا را بدرجه اعلی رسانیدند - حضرت شیخ
خرقه اجازت که از جمله اسرار این طبقه علیه است بدیشان حواله نموده
اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند - و آن عالی جناب پای ادب براه

کشورکشا گیتی ستان که بتائید آسمانی معیود و بتوفیق و تسدید ربانی موفق و مسدد بودند پرداختنی بواجبی نیافته بود همواره سرانجام آن پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر بود - و آن نیز معرک این عزیمت صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست مهم رانا از هر راه که رو دهد صورت داده آنگاه بفراغ بال و درستی تدبیر با لشکر گران سنگ از آنجا یکسر متوجه تسخیر کشور دکن و تغذیه آن گروه آشفته مغز سبک سر شوند - بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خدا داد بود عزم نهضت اجمیر را بحلیه جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم از جلوس اقدس جهانگیری موکب مسعود با فرخندگی تمام متوجه آن سمت شد - چون بظاهر آن بلده رسید گرد قدوم انور توتیای دیده اولی الابصار آن دیار گردید - از موضعی که قبه روضه مقدسه حضرت خواجه بنظر اقدس در آمد - بنابر پیرومی طریقت حضرت عرش آشیانی و نظر بملاحظه مراسم آداب زیارت مشاهده متبرکه تجویز سواری نه فرموده فرود آمدند - و از نقش پای مبارک سرمایه مباهات آن سرزمین بل روی زمین آماده ساختند - و باین روش فیضیاب فوز زیارت مزار مفیض الانوار آن قبله احرار گشته اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نمودند - و باعطای صلات و صدقات و وظایف و نذر که وظیفه زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند - و چون اسم مبارک آن تاج نازک اولیای کبار اعنی خواجه بزرگوار بطریق تقریب ذکر یافت - لاجرم معجل نسب و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادی سلوک طریقت تا منتهای وصول به حقیقت بنابر حصول تبرک و تیمن و شاکایی ریاض سخن بر طبق پیدایش طریق ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع پرداز

چند کثرت لشکر ببالاگاهات بردند - در جمیع کثرت بی نذل مقصود با بدترین وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه باوجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعدا و با عدم سپاهگویی اعدا علت مزید علت شده باعث افزونی نیروی غنیم گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص ماده سودای زیاده سرچی دکنیان به نحوی ازدیاد پذیرفت - که درین یورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بغی و عذاب شدند و از سر نو طریق فتنه و فساد فرا پیش گرفتند - و در عوض این آمد و رفت که مکرر وقوع یافت جرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته بیشتر آمدند - و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده همگی بالاگاهات را به تحت تصرف در آوردند - چون درین نوبت سامان و سرانجام این مهم کماینبغی شده بود و پرداخت احوال لشکر بواجبی نموده - مع هذا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از بی نفسی سردار و ناسپاسی سپاه و حق ناشناسی امرا کاری ساخته نه شد - و این معنی بر خاطر مبارک حضرت خلافت پناهی بغایت گرانی نمود - و پیش رفتن این مایه زیادتیی از آن گووه فرومایه کم پایه بر همت عالی نهمت آنحضرت زیاده از حد حصر و عدد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار آمد - لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس نفیس بر سبیل زیارت روضه منوره و حظیرة مقدسه حضرت خواجه معین الحق والملت والدین به سری دار البرکت اجمیر نهضت نموده چند ے در آن خطه پاک توقف فرمایند - شاید که نظر به نزدیکی آن حضرت امرا شرم حضوری منظور دارند - و از کار خود نیز شماری گرفته حسابی از کار فرمائی خود بردارند - و سلوک طریقه حق شناسی فرا پیش خویش داشته همت بر سرانجام کار وای نعمت خود گمارند - و مهم رانا که از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه باز باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانبانی آن بادشاه

با بسی از سرداران نامدار به کومک تعیین پذیرفتند - و خزانه گرامند با فیلان کوه پیکر نبرد آزموده کار زار دیده سرمایه استظهار سپاه نصرت آثار شد - و در همان روز رایست فیروزی آیت بدان سمت ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که کنعانی قحط وقوف و معامله فهمی و زندانی قید اوامرو نواهی نفس اماره و طبع زیانکار شده خود را گرفتار مستلذات نفسانی و ملایمات قوای حیوانی داشت - چنانچه مطلقا مالک نفس خویشتن نبوده در بند تذاول مغیرات و تجرع مسکرات خصوص مداومت شراب مدام و ملازمت سعاط و ندام بود - و این معنی که در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروائی است به نحوی برو غلبه داشت که از فرط عدم مبالات اکثر اوقات مست و خراب گران خواب بی خبری و سبکسری بود - لاجرم درین مرتبه نیز اثری بر مراتب تهیة جنود و تجهیز عساکر نا معدود متوقف نه شد - و بیدوده همگنان نقد وقت بزبان برده غنیمت فرصت از دست دادند - و نه تنها از این معنی کاری پیش نرفت بلکه سرمایه چیره دستی خصم از آن افزوده ماده خیره چشمی غنیم آماده گشت - چون از کماهی احوال بدربار اعلی آگاهی رسید خان اعظم و خان جهان و مهابت خان و عبدالله خان از ارکان دولت عظمی که هریک براسه کار اقلیمی سر میخوانستند نمود - و فی نفسه قدرت بر کار فرمانی لشکری و کار گذاری کشوری داشتند باستعداد تمام متعاقب یکدیگر بامداد ایشان تعیین یافتند - مجملا بآنکه درین نوبت ازین عالم لشکری دست بهم داده بود که تسخیر عالم را کفایت میکرد - چون سرگروه از کار فرمودن سپاه عاجز آمده ایشان نیز ازو حسابی بر نمی داشتند - و درین میانه هنگامه نفاق امرا بایکدیگر نیز گرمی داشت - ناچار درین نوبت هم کاری از پیش نه رفت با آنکه

نظري بل بذابر کمال بی بصري که لازمۀ کهن دار دنیا و فساد انگيزي و فتنه گري که خاصيت ديرينه گيدي است - خلع ربقۀ اطاعت از رقبۀ انقياد نموده سر به تورد و عصيان بر آوردند - بلکه برين معني بسند نموده خلیع العذار و مطلق العنان به توکناز در آمدند - خاصه عذیر حبشي سیاه بخت تیور رای فرصت غفیمت شمرده از تباله انديشي و کم فرصتي که ناشی از طغیان منشي و ناقص فطرتي او بود - دست تصرف به اکثر محال بالا گهات که با اولیای دولت ابد پیوند تعلق داشت دراز کرد - و عبد الرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برار از آنجا که همواره انداز گرمي هنگامۀ سپاهگري داشت - و ازین رو به فتنه پرستي و شورش انگيزي تهمت زده خاص و عام بود - همانا از آن راه عزان بالا دویهای عذیر نگرفت - و در هیچ مرتبه لگم تیز جلوئی و فراخ روی های آن زیاده سړ پی نبرد - لاجرم فتنۀ او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته کارش بجای کشید که خانخانان به عجز گرائیده از چاره گري فروماند - و ناچار بوسیله عرضداشت های پی در پی درخواست مددگاري نمود *

چون دقایق حقیقت این معامله بر رای جهانکشی هواخواهان دولت روز افزون بدرجۀ وضوح پیوست - بی توقف از موقف خلافت کبری فرمان قضا چربان در باب تهیه عسکر ظفر اثر بحلیۀ نقاذ آراستگي یافت - و لشکر گران سنگ که سرداري آن نامزد سلطان پرویز و اتالیقي و کارگزاري یساق بر جعفر بیگ آصف خان مقرر شده بود بآهنگ تسخیر دکن و تادیب دکنیان تجهیز یافت - و راجه مان سنگه و امیر الامرا (۱)

(۱) اینجا از امیر الامرا شریف خان مراد است که در زمان جهانگیر بادشاه بهبهده وزارت سرفراز بود - اقبالنامۀ جهانگيري - صفحہ ۳۰۷ طبع ایشیاٹک سوسائٹي بنگالہ *

سپیده دم عید روی نمود - چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت بغابر رسم تهفیت ظهور این نوباوه مقدس و میوه پیش رس که ثمره پیوند تازه نخل سرابستان دولت و اقبال با نونهال ریاض جاه و جلال بود - بمنزل همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف ارزانی داشتند - و آن حضرت محفلی عالی و بزمی دلکش مرتب ساخته بمراسم پا انداز و لوازم نثار و پیشکش پرداختند - و کنار و بر نثار چیدن را چون جیب غنچه و مشت صدف سرشار زر و لبریز گوهر گردانیدند - و مبلغی گرانمند بصیغه نذر از نظر انور گذرانیده التماس نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اخگر برج اقبال را بحور النسا بیگم نامور فرموده بعنایت خاص فرزند خواندگی خویشی که اقصی مراقب دولت جاردانی است اختصاص بخشیدند *

بیان موجبات نهضت موکب جاه و جلال جهانگیری بهمعنائی شاه بلند اقبال بصوب دار البوکیت اجمیر

چون بعد از سانحه ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه که کم فرصتی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را بر وفق و فتق و کشاد و بست معاملات ممالک محروسه چه بند رخف و لایات در دست مجال نداده بفروشاندن شعله آتش فتها که برانگیخته و افروخته بود اشتغال داشتند - در خلال این حال خللی در مملکت جنوبی پیدا شد - تفصیل اجمال مذکور آنکه در عین حال دنیاداران دکن از فرط کوتاه

گزینان حجله عصمت و جمله پرده نشینان سرادق عفت پرتو انوار قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت محکم شاه بلند اقبال گسترده - و حسب الحکم آنحضرت سامان طرازان کارخانه سلطنت بتازگی جشفی جهان آرا آرایش پذیر ساختند و قبه بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماله بر افراشتند - و حضرت خلافت مرتبت در آن محفل عیش و کامرانی یک شبان روز همت والا نهمت بر بسط بساط انبساط و گسترده مسند عیش و نشاط گماشتند *

بالجمله محاسن ذات و صفات آن کریمه دودمان مکارم اخلاق و کرامت اعراق اعنی نواب قدسی نقاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بمثابة جلوه ظهور نمود - و بعدی دقایق آداب شناسی و مزاجدانی و مراتب خدمت گذاری و پرستاری آن ملکه ملک شیم باعلی درجات استکسان رسید - که آن ممتاز طبقه نسوان جهان و سرافراز حوران چنان را از سایر محدثات شبستان دولت برگزیدند - و بنا بر شیوه ستوده والا خداوندان این دولت کده عظمی که مهین بانوان حرم سرای خلافت کبری را بخطابی والا و لقبی شایسته اختصاص می بخشند - تا نام نامی ایشان زبان زد خاص و عام نشود - آن علیا جناب را باین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند - و درین کارنامه گرمی هر جا زبان خامه وقایع نگار ناچار بایراد اسم سامی آن انسیه حورا نژاد جرأت نماید بعنوان نواب ممتاز الزمانی ممتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود *

در سال هشتم جلوس جهانگیری مطابق سنه هزار و بیست و دو هجری که آغاز ابتسام غنچه گلبن جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود - از سراسنجان دولت آنحضرت و حرم سرای سعادت نواب ممتاز الزمانی نوگلی در چار چمن وجود بشگفته جبینی غنچه امید و خنده روئی

العظمی مختار الملت و موتمن الدوله آصف خان که در آن آران بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قریافت - و بدستوری آن دستور العمل دیوان روزگار کار پردازان نیکوکار تهیه جشن و سرانجام آن بر وفق دلخواه هواخواهان کردند - و بساط شادکامی و خرمی بکام خاطرهای موافقان گسترده - در آن هنگام عیش افزا که باده بیغمی و هوای خورمی نشسته بخش دماغ عالمی شده بود - و ساحت آن محفل عشوت از گلگشت پری رویان رشک فرمای صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصه فردوس اعظم گشته - سلیمان روزگار یعنی بادشاه فلک اقتدار بنابر افزایش درجه سرافرازی آن آصف صفات بدین انجمن شادمانی تشریف رزانی فرموده از زیور قدوم انور زیفتی دیگر بر آذین آن جشن بهشت آئین بستند - و بکام دل برمسند عیش و کامرانی نشسته برسم شگون و مبارکبادی ابواب نشاط و شادی بروی خاص و عام کشودند - چنانچه فراغ خاطرهای از فروغ شگفتگی جهانی را در پیرایه نور و سرور گرفت - و صفحه زمین چون روی صاحب دلان کشاده پیشانی گردید - رامشگران نیز بمقتضای عام سازها راست کردند و سرود گویان و پای کویان راه خردمندان زند گرفتند - از پهلوی لطافت حمایل های یاسمن برودش خوب رویان خرم گل گشته روکش صحن گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طراوت گلدستهای چنپا و سیوتی شوریده بلبل شیدا از عشق گل سوزی و اسرخته بدورج گلستان ساخت - درین هنگام که هنگام داد و دهش گرمی داشت و روزگار ادای حق مقام می نمود - اهل زمانه را بهانه خویشی کامی و خودرانی بدست افتاده داد کامرانی دادند - و از گردون گردان گرد عمر رفته و آینده گرفتند - چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلی حاصل شد و روزی چند ازین روز نیک اختی و به روزی منقضی گشت - حضرت شاهنشاهی با سایر حجاب

دستیاران والا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و مواد ضروریات معاد جهانیان ساخته و پرداخته می دارند - بنابر آن این فرخنده پیوند همایون ارجمند که در روز ازل حسن انتظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری مطابق بیست و دو اردی بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس بظهور پدوست - و بدین وسیله راس المال امانی و آمال و سرمایه رفاهیت احوال و فراغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دلیل آن از وجود مغیض الجود چهار شاهزاده بلند اختر کامگار والا که هر یک زینت صفحه روزگار و قره العین ابغای همه دیار و موجب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین و زمان اند - مانند روز پیدا و چون آفتاب عالم تاب روشن و هویدا است - به نفعی که برکات آثار آن تا روز قیامت بروزگار و ابغای روزگار خواهد رسید - و میامن نتایج آن تا یوم القیام باعث رونق چار بازار عالم و موجب قوام معاملات دار السلطنت آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت که مجلس این عقد ازدواج مقدس میان محمد اکبر فلک خلافت کبری و زهره زهرای آسمان عفت در دار الخلافت عظمی شریعت غرا منعقد می شد - هن مبارک شاه جهان بخش جوان بخت که افشاء الله تعالی امتداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار برسد - بر بیست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمری رسیده - و از عمر شریف آن ملکه دهر و مهین بانوی عصر نوزده سال و بیست و یک روز شمسی و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز قمری منقضی شده - و از زمان خواستگاری تا این زمان پنج سال و یکماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود - بالجمله در آن روز سعادت افزوز همایون بزم طوی بمبارکی و خجستهگی در منزل شریف عضد الخلافت

ارزانی داشتند - و سایر پردگیان سرادق عفت را نیز طالب نموده به بسط انبساط پرداختند - و آن کزیده نامور^ع [حورا] پیکر را به پرهیز بانو بیگم مسمی ساخته حسب الاستدعای والده ماجده بحضرت آن مولود مسعود را به فرزندی ایشان دادند *

درین ایام خجسته انجام جشن نوروزی باکین هرساله آذین پذیرفته - مربی عالم یعنی فیراعظم در تاریخ روز دوشنبه پنجم ماه محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری بشرف خانه حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگیری بمبارکی و فرخندگی آغاز شد - درین تاریخ دو هزار و زیاده بر منصب آنحضرت افزوده تسایم ده هزار و زیاده بر منصب و در نوروز آینده سال هفتم جلوس باز در هزار و زیاده بر منصب آنحضرت افزوده از اصل و اضافه دوازده هزار و زیاده بر منصب مقرر نمودند *

بیان انعقاد فرخنده محفل عقد همایون فال
و ترتیب انجمن جشن قران السعدین جاه
وجلال یعنی زفاف حضرت شاه بلند
اقبال بستر عصمت و خدر عفاف
نواب قدسی نقاب ممتاز زمانی
صبیه رضیه نواب آصف خان

از آنجا که همواره کار پردازان کارخانه قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق اراده مهیا و آماده می سازند - و پیوسته

بود - درین وقت بادشاهزاده بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبرگیری شدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار آسیبی بدشمنان آنحضرت رسیده باشد - اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظه سامی از رهگذر آن بلند اختر اوج اقبال داشته - در مقام تجسس احوال بودند - که درین حال آن سرور بخدمت رسیده خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب همدیگر بجمعیّت کلی گرائید - مجعلاً چون آن دو نظر یانته حفظ و حراست نگهبان حقیقی از سلامت یکدیگر نیایشگرینها بدرگاه یگانه ایرد داد نمودند - حضرت شاهنشاهی پای سرور آرای در رکاب یکران کامرانی آورده برین سرخانه چشم رکاب زنگار را بتازگی روکش چشم خانه ارباب بصایر و ابصار نمودند - و یکبارگی بارگی سوار کار آن نیم کشته را به ضرب بندوق تمام ساختند - آنگاه قرین دولت و سعادت معاودت نموده متوجه مخیم اقبال شدند - و درین حال حیات خان و رجه رامداس که از کماهی حقیقت آگاهی داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلالت و سبکدستی و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکی آنرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت باری بدعلی روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسان شدند *

درین آوان که عبارت است از روز پنجشنبه نوزدهم مرداد ششم سال تاریخ جلوس جهانگیری مطابق دوازدهم جمادی الثانی سنه هزار و بیست و هجری که شبستان انور شاه والا قدر بنابر فروغ قدوم نور ظهور نیک اختر صبیحه کرمه ستوده سیر مظفر حسین میرزا صفوی مشرقستان انوار عنایت ایروندی شده بود - حضرت خلافت پنهانی بر سبیل مبارکباد طالع ثمره پیدش رس این نونهال دولت بی زوال بمغزل اقدس قدوم برکت لزوم

بخاطر راه نداده سر راه برو گرفت - چون حسب الامر اقدس مقرر است
 که سپاهیان در شکار شیر حریف بکار نبرند - چنانچه هیچکس یارای آن ندارد
 که جده و خنجر نیز بر کمر داشته باشد - فلذا چوبی که در دست داشت
 برو انداخت - و آن در غایت خشمگانی با سرعت و صبر و صولت از دراز
 جا درآمده بگرمی آذر و قندقی تند بر او حمله آور شد - انوپ رای از صدمه
 آن انداز به قفا باز افتاد و شیر او را در زیر گرفت - چون او دستهای خود را
 بحمايت سائر اعضا سپر بلا ساخته بود - نخست هردو ساعد و سر پنجه
 رای مذکور درست در یکدیگر شکسته از کار انداخت - چنانچه نزدیک بود
 که یکباره کار او را تمام کند - درین حالت شاه پلنگ امکن شیر صولت که
 شانه شیر را بغیر انور درآورده انداز شمشیر انداختن داشتند - چون تیغ شعله
 آمیغ را جواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر باریک بین دقت نظر
 بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام
 بدان رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانه او حمایل کرده - در آن قسم وقت
 نازک دست مبارک را از نظرگاه نخستین نگاه داشته در همان گرمی
 به نیروی سبکدستی انداز کمر شیر نموده تیغ صاعقه تاثیر را فرود آوردند -
 و باوجود آنکه در آنکالت خویشتن داری بظهور رسانیده حفظ خود نموده
 بودند - و ازین زو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند - از کمال
 تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم مفکر بدان اهرمن پیکر رسید - و راجه
 رامداس نیز ضربی زد - و از آسیب جراحتهای مفکر سر اسیمه گشته
 نیم گشته روگردان شد - و قضا را در باز گشتن بصالح نام چراغچی برگشته
 بخت که رزش به شب انجامیده در آن حال شمعی افروخته بحضور
 پرنور می آورد بر خورد - بمجرد رسیدن باد صدمه پنجه آن بلای ناگهان بدین
 اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که همانا از حیات هرگز بر فخرورده

شیر افکنی در مقام تفنگ اندازی شده بندوق قدر انداز را قضا نفاذ فرمودند - و آن ازدهای دمان شعله فشان در یک نفس سه مرتبه از صدمه فکیده آتش افروز بانسون طرازی پرداخته دل از دخیله خاطر انتقام کش کین توز خالی ساخت - چون بمقتضای قضا و قدر اجل جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در بند عقد تأخیر شد - لاجرم بالفعل صید آن مقدور نگشته در هر سه مرتبه تأثیر انداز تیر که مانند سهام صائبه تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و ثانی کارگر نیامد - و درین مراتب آن اهرمن سرشت مطلقاً وهم و هراس بخود راه نداده از جا در نیامد - مگر در انداز سیومین که این مرتبه از صدمه تفنگ خشمگین گشته حمله آور شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ میرشکاری شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و تیز خود را بدو رسانید - و آن اجل رسیده را از صدمه سر پنجه صولت بر خاک تلاک افکنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود تنگی وقت از غایت اهدمامی که درباره شکار شیر داشتند بی نیل مقصود تجویز مراجعت نموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند اقبال در دست چپ آن حضرت با دلی قوی ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک ایشان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند - و کمال قزاول در عقب ایستاده بندوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا در آمد و تیر کاری بیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقی برگزیده نظر عنایت خود را در هر حال از آسیب عین الکمال نگاه می دارد - آن اهرمن نهاد در کمال خشمگینی و قهرناکی متوجه آن حضرت نشده بسوی انورای خواص که پایه بندوق در دست داشت روی آورد - آن قوی دل قطعاً تزلزل

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه باندازنشاط اندوزي به صید گاه باري و ظهور سبکدستي از بادشاهزاده خرم در انداختن شمشیر بر شیر

چون بذاریخ آذر ماه سنه پنجم جلوس جهانگیری آنحضرت متوجه
صیدگاه باري گشتند - بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که
تا آخر آن روز کشیده بود جمعی از قزاولان معروض رای اشرف گردانیدند -
که درین نزدیکی تنومند شیرری قوی هیکل خفته که همین ساعت
سر پنجه صولت بگوزن افگنی بر کشوده نیمی از آن شکار بکار برده - چنانچه
از غایت سیری سست آهنگ و گران خیز است - درین صورت صید آن
بی غائله آسیب قزاولان و گزند پیدانگان دست می تواند داد - و از آنجا
که شغف جهانگیر بادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود - بی تهیه ما یحتاج
این نوع صید که عبارت از حلقه فیلان و اجتماع اهل جرگه است عنان بشتاب
سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجه آن سمت شدند - چون در
شکارگاهها هیچکس را اندازه آن نیست که بی رخصت حاضر شود - بذابر
قرار داد معهود بجز راجه رامداس و انوپ رای خواص و اعتماد رای
و حیسات خان و معدودی چند از خدمتکاران و میر شکاران دیگری از
همراهی رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پله بندوق نزدیک رسید شیر
نمودار شد - اسب بحکم غلبه هراس طبعی از مهابت شیر فرار پذیر
گشت - ناچار خورشید وار از مشرق زمین بر تو سعادت بر زمین گسترند -
و پیاده پا بدفع آن شرارت نهان نهاده بر سر پله ایستاده شدند - آنکه با آهنگ

سوار مقرر ساختند - و متعاقب او ابو سعید میرای مذکور نیز در اسفندار
 همین سال بدربار سپهر مدار رسیده نهایت رعایت یافت - چون خبر این
 مراسم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید - و از قرب و جوار میرزا رستم که
 در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که باستظهار عساکر ظفر آثار دور از
 راه نبود نزدیک بکار یافت - لاجرم بغایر آموزگاری سعادت و ترغیب
 و ترهیب امید و بیم که هر یک علت ارتکاب امور عظیمه اند - بمقام خیر
 اندیشی خویش آمده نخست والد خود و بهرام میرزا پسر کلان خود را
 بخدمت فرستاده اظهار اراده آمدن نمود - چون فرستادگان رسیده مقصد را
 بعرض اعلی رسانیدند - آنحضرت میرزا بیگ قدیمی را با مشور عاقلیت
 آمیز رغبت آموز ارسال داشتند - میرزا از در تعظیم و تکریم در آمده
 باستقبال آن بار نامه مباحثات ب آمد - و از راه اظهار کمال ارادت و عقیدت
 روی زر و سر منبر آن خطه را از سکه نام و خطبه القاب سامی آنحضرت
 نور اندود و سعادت آمود نمود - و بشاه بیگخان که از جانب آنحضرت
 نامزد حکومت آن حدود شده بود - قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر
 دیگر حیدر و القاس^۱ و طهماسب و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدربار
 گیتی مدار آورده پنجم شهر یوز سال مذکور بانجمین حضور پرنور رسید -
 و صد اسب عراقی و دیگر تحف و نوادر برسم راه آورد از نظر انور گذرانید -
 از آنجمله مار مهره بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بستندی بحرکت
 در آمده همگی زهر را از بدن مار گزیده کشیدی - و ازین راه دفع غایله سم
 نموده علت شفا گشتی - مجمله با سائر فرزندان و همراهان مورد مراسم
 بی منتها گشته به منصب پنج هزاره و جاگیر سنبل عاطقت پذیر شد *

(۱) این اسم شاید که الیاس باشد - لکن بهر وجه نسخه القاس نوشته شده *

حسب الامر اقدس بطریق پا انداز گسترده روی زمین را روکش فلک اطلس گردانیدند *

اکنون درین مقام بنابر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و اتیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می‌پردازد - آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است - و چون ولایت قندهار را در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان قلاتی حسب الامر بشاه طهماسب داد - شاه به سلطان حسین میرزا^۱ [برادر زاده] خود تفویض نمود - و روزگار میرزا در سال بست و یکم اکبری سپری شده ازو چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا - از آنجا که وفاق میانهٔ اخوان باوجود عدم توافق آرا و تخالف آهوا کمتر اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملکی و ولایتی در میان باشد - لاجرم هنگامهٔ نفاق گرمی پذیرفته رفته رفته بغریب و افساد نا دولتخواهان التهاب شعلهٔ فساد اشتداد یافت - و سرانجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز بقطع و فصل شمشیر بران دست نمی‌داد - لاجرم تیغ بر روی هم کشیده مکرر بر یکدیگر زدند - و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند - و در عین زد و خورد نخست رستم میرزا بنابر کار فرمائی سعادت و راهنمائی بخت‌ره بودایی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن و ابراهیم و چهار صد سپاهی قزلباش بموطن بموطن نامتذاهی رسید - اکبر بادشاه نهایت تعظیم و تکریم دربارهٔ او بظهور آورده بتفویض حکومت صوبه ملتان و برخی از محال بلوچستان به منصب پنج‌هزاری پنج هزار

می‌نماید - بنابرین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده بود - که کریمه
 دودمان نجات و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعنی صبیغه رضیه
 مظفر حسین میرزا صفوی را نامرد این والا حضرت نمایند - و چندی
 بنابر تاثیر عوایق روزگار آن کار خیر بهخیز تاخیر افتاده در عقد تعویق وقت
 مانده بود - تا در اثنای سال چهارم از جلوس اقدس بمقتضای اراده خاطر
 مقدس بر وفق مراد بظهور آمده مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت -
 و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوزده هجری مطابق هفدهم
 آبان ماه سنه پنجم جلوس جهانگیری که سن مبارک این بلند اقبال بعقد
 عشرين عشرت آئین رسیده بود - مجلس بهشت آئین طوی زفاف در منزل
 سعادت محمل علیا حضرت مریم مکانی والد ماجده حضرت جهانگیر که
 بدولتخانه برکت پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنه
 ماه با خورشید و مقارنه برجیس بنهائید وقوع یافت - چون ازین فرخنده
 منزل بشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولتخانه اشرف واقع است -
 و درینولا بنابر فرموده آن عالی مرتبت درین گل زمین عمارت سپهر مرتبه
 اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رو بتازگی رشک شرف
 خانه مهر انور گشته مقرات منازل ماه منیر پذیرفت - حضرت خلافت
 مرتبت بدین محفل نشاط تشریف قدم ارزانی داشته یک شبان روز از
 پر تو حضور مفیض الفوز باعث آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد
 سرور و بهجت گشتند - و حضرت شاه بلند اقبال نفایس امتعه روزگار بر سبیل
 پیشکش کشیده از وفور درم و دینار که برسم نثار پاشیده بودند خورشید
 آسا بام و در روزگار را در افشان زر گرفتند - و هنگام توجه آنحضرت
 از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار اقمشه هر دیار که
 رشک فرمای پرند زربفت و غیرت افزای قصب سیمکش ماه بود -

روز جمعه هفتم جمادی الثانیه سال مذکور موکب منصور از سیر
 نزهت کده کابل چون طلیعه افواج بهار متوجه سرسبز بوستان جاوید ربیع
 هذدوستان گردید - و بعد از ورود اقبال چندی در دار السلطنت لاهور اتفاق
 اقامت افتاده از آن [مقرر] عزت رایات سعادت آیات بصوب دار الخلافه
 آگره ارتفاع یافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فیروزی بجای آمده
 آذین جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزئین لیل و نهار شد -
 و دوم روز فروردین ماه سال سیوه جلوس موافق چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره
 دولتخانه مبارک از نور قدوم اقدس رشک فومای این هفت طارم مقونس
 و عبرت افزای نهم راق فلک اطلس شد - و بعد از دو روز دیگر بجبهت
 تفرج عمارت این بلند اقبال که در جوار دولتخانه والا واقع است -
 و درین ولا عمارات قدیم آنرا که بقا نهاده محمد مقیم وزیرخان بود از بنیاد
 انداخته نشیمنهای بادشاهانه بغیر امر عالی بجای آن اساس گذاشته
 بودند - فیض ورود بدان منزل بهشت آئین مبذول داشته پرتو قدوم انور
 ساحت آنرا نور آگین ساخت *

بیان خواستگاری نمودن حضرت خلافت منزلت

صبیه صفیه مظفر حسین میرزا صفوی

بجبهت شاه بلند اقبال خرم

چون اصالت امهات عمده ترین اسباب کرامت و جلالت اولاد
 و نجابت والدات شریف ترین باعث شرافت و نباهت ابنای سعادت
 نهاد است - چنانچه تجربه نیز بر طبق حقیقت این معنی ادای شهادت

آسا همعلمان و همکارب نموده بدان مهبط انوار فیض توجه فرمودند - و در
فرخنده روز پنجمشنبه هژدهم صفر سنه هزار و شانزده هجری ظاهر آن خطه
فیض مظاهر سرمنزول موکب جاه و جلال گردید - و فضا و روح باغ شهر آرا
که سرسبز کرده حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه است - و تا هنگام به
پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود - درینوا از فیض نزول آنحضرت
سرمایه آرایش دهر شد - و عرصه دلکشی اورته باغ که حسب الامر شهزاده
والا دستگاه مضرب سراق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این
والا جاه شده بود - چون نشیمنی در خور فداشت بنابر آن حسب الامر
عالی عمارتی رفیع بغایت دل پسند اساس داف دل ارم و غیرت قصر
حدایق رضوان و حور گردید *

درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از ششم ربیع الثانی سال
حال جشن وزن مبارک قمی سال شانزدهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال
در دولت سرای آنحضرت آرایش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختی
بر روی روزگار جهانیان کشوده شد - و کنار و بر آرزومندان زر ریز و جیب
و دامن مقلسان درخیز گردید - اگرچه درین دولت خانه والا تا غایت
وزن قمی بجهت شاهزادهای کامگار معهود نبود - لیکن چون درین
نزدیکی از رهگذر اختلاف هوا فی الجملة انحرافی بمزاج و هاج این باعث
استقامت و سرمایه اعتدال لیل و نهار را یافته بود - در آن روز حضرت
خلافت مرتبت بنابر رسم عیادت تشریف اشرف بمنزول شریف این بلند
اقبال ارزانی داشته بودند - و بحسب اتفاق آن روز مبداء سال شانزدهم
از عمر ابد قریب آن سرمایه بقای دولت دودمان حضرت صاحبقران بود -
لاجرم بجهت بهجت اندرزی خاطر آن گرامی منزلت را بدین عنایت
خاص اختصاص بخشیدند *

آسمانی متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع افلاک و انظار انجم بر وفق مراد شهنشاه والا جاه - نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی که از عالم بالا برین مکرمت والا سرفراز گشته بود بحسن تقدیر ایزدی ازین سعادت [...] ممتاز شده بجهت مقارنت آن فرخنده اختر امتیاز یافته مختار رای انور شد - و بغیر رسم نامزد چنانچه روش معهود و آئین مقرر اهل روزگار است بدست مبارک انگشتر سعادت نگین در انگشت کبکین آن مهین بانوی زمان و رابعه بغات آسمان جای دادند - درین ایام که هلال حلقه خاتم در دست آن بدر فلک عفت و مهر آسمان عصمت روکش نیر اعظم گردید - سن شریف آن مشتری طلعت زهره جبین بچهارده سال و چهار ماه و بیست روز هلالی رسیده بود - بالجمله آن عقیله قبیله مکارم و مفاخر و کریمه دردمان فضایل اوایل و اواخر صبیغه رضیه خان والا مکان میرزا ابو الحسن مخاطب به آصف خان است خلف صدق دستور اعظم میرزا غیاث بیگ مخاطب باعتماد الدوله ولد خواجه محمد شریف رازی که از دودمان اعیان آن ولایت است - و والده ماجده نواب ممتاز الزمانی دختر والا اختر میرزا غیاث الدین علی قزوینی مخاطب بآصف خان که در زمان جلال الدینی محمد اکبر بادشاه میر بخشی باستقلال بود - و جعفرخان که برادرزاده او بود ببال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشیانی باعلی درجات دولت رسید *

چون خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلی روی نمود - و هوای گلگشت نزهت آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحبان را بجانب خویشتن کشیده ازین راه خاطر عاظر را بدان سوکشش تمام رو نمود - لاجرم قریب دولت و سعادت از دار السلطنت لاهور این والا گهر را دولت

و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آفتاب گیر فرق عزت
بر افراخته بعاطفت بارگاه سرخ که خامه دولت خانه والا یا مخصوص
ولی عهد می باشد اختصاص دادند - و نیز تفهید احکام مناشیر برسالت
آن حضرت تفویض رفته مهر اشرف اوزک که مدار اعتبار فرامین
بر آنست - و سر رشته انتظام رفق و فتق و بست و کشاد مهم این
دولت جارید بنیاد بآن وایسته بشاه بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی
ظاهر تمشیت امور سلطنت برای رزین این والا گهر حوالت نمودند -
و لیکن باطناً در لباس عطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین بزیور
نگین آن زینت بخش تاج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجایگز
عالی مقرر شد - و بر زبان الهام بیان گذشت که بسنت سنیه آبای عظام
عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر می باشد از روی شگون
و برکت بر آن گرامی فرزند اقبالند عنایت فرمودیم *

از آنجا که طبع فیض رسان بادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض
رسانی مجبیل بود پیوسته بر آن بودند - که بقدر امکان آثار عدل و برکات
احسان این والامریت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد -
و اهل زمان مستقبل هم بمیامن سعی جمیل آنحضرت مرفه الحال بوده از
فیض الطاف عام بی نصیب نمانند - بغالبین معانی همواره هوای این معنی
از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را
با نو نهالی از سرا بوستان نجابت پیوند بخشند - تا ببرکات نقایح اقبال
و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور حدقه دولت عظمی از سر نو ببالیدن
در آید - و از نوبر احسان و ثمره لطف کام جهان و جهانیان بر آید - لاجرم روز
پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دوم سال جلوس جهانگیری مطابق هفتم
دیجبه سنه هزار و پانزده هجری در ساعتی مختار که نظر سعادت سعود

آغاز ابتسام غنچه بهارستان جاه و جلال شاه بلند
 اقبال سلطان خرم از مطلع عظمت و اجلال
 و ظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت
 جهانگیر بادشاه در حق آنحضرت
 و خواستگاری نواب ممتاز الزمانی بنت
 یمین الدوله آصف خان

بحکم آنکه برگزیده‌های عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامتهای
 خاص اختصاص یافته اند - و تربیت دیده‌های فضل نامتغاهی خامه
 متکفلان عهد و متحلمان بار امانت از عامه برپا و کافه رعایا
 بمزید فضایل و مزایا امتیاز دارند - لاجرم آن نظر یافتگان تأیید حق تعالی
 را نظر به سایر مردم دقایق پیش بینی و ژرف نگاهی در درجه اعلی
 می باشد - و مصداق این حال صدق فراست و دریافتهای نهانی
 حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آنحضرت به پرتو اعلام الهام ربانی
 و اخبار تلقین آسمانی دریافته‌اند - که این سایه پرورد آفتاب عنایت ایزدی
 تا بامداد روز نشور شمع انجمن افروز دودمان دولت حضرت صاحبقران
 اعظم خواهد بود - بنابراین آن بمقام ترقی احوال آن برگزیده عنایت ربانی
 که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزاده‌ها
 برگزیده بودند در آمده بالفعل آن شایسته ارتقای اعلی مراتب متعالیه
 و مدارج علیّه را از تفویض منصب هشت هزار^۱ [...] سوار به ضابطه
 دو اسبه سه اسبه مزید اعتبار بخشیده بعفایت^۲ [...] تومان و طوخ سر افزا

شده کوچ بکوچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و کنار دریای راوی
 سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس درباغ میرزا کامران
 ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که
 محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرینی قلم که در آنولا از خطاب
 امیر الامرائی و پایۀ والای وکالت سرافراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ
 را بحضور پر نور آورد - چون فرموده بغضه پیوست آن محرک سلسله عدم
 عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند - و حسن بیگ به بدترین رجعی
 جزای قبیح اعمال خویشتن یافته باعث خبرت دیده‌وران و عبرت دیگران
 شد - و سایر گرفتاران که در حقیقت پاداش آشوب انگیزی و فتنه گری
 بود چون خاک شان بخود نمی گرفت و آب بر نمی داشت بجزای
 کردار نابکار بر دار کردند - و آن مشتی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش
 روزگار شده بودند گل عار سر دار ساختند - چون اولیای دولت ابد پیوند
 از پرداخت این مهم اهم بالکلیه باز پرداختند - و از هیچ راه در خاطر اشرف
 نگرانی جز الم درونی صوری این والا گهر نماند - هوای گلگشت فضای
 روح افزای خطه کابل که از دیر باز مکنون ضمیر انور بود بتازگی باعث
 انبعاث شوق نهفته گردید - بنابر اینکه سیر تزهات آن گل زمین بهشت
 آئین بی فیض حضور تو بهار ریاض اقبال و قاره گل گلشن جاه و جلال
 مرضی خاطر عاطر نبود - لاجرم بی توقف مغشور عنایت آمیز درباره
 طلب این شاه بلند اقبال و سایر مخدرات و خزاین از شرف جاه و جلال
 صدور یافت - آن عالی فطرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع بیگمها
 و مجموع کارخانجات بیوتات دوازدهم ربیع الآخر سال هزار و پانزده هجری
 آمده ادراک سعادت حضور نمودند *

خواست که باطایف الحیل ایشانرا فریفته شهر را بدست آرد سعی
بیحاصل سود نداده اثری بر آن مراتب مترتب نشد - ناچار بذهیة اسباب
محاصره و فراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک
فرصت همدران نزدیکی قریب ده هزار تن از خود سران بی سرو پا بذاب
امیدهای دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مشتی فتنه جوی
آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل
بر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته برین سرهوائی مقابله خیل اقبال
در دماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضی خان که با چهار هزار فدوی
دلیرانه می آمد صلاح در آن دید که پیشتر رفته راه بر خدمه لشکر سیلاب
اثر بندد - چون باین اندیشه کوتاه رو برای نهاده در کنار رودبار بیاه بآن
سعادت یار درلنگخواه بر خورد - بمحرو رسیدن بی ایستادگی و تدبیر
چون مشتی خاشاک که خود را روکش افواج بحر امواج کند بر دریای
لشکر طوفان اثر زد - و باندک زد و خوردی شکست درست خورده رو گردان
شد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست از کار رفته لگام وار پای
در رکاب ثابت گیر نگشته بیدست و پا بیای مرکب بادپا راه و بیراه
می نوشت - و لهذا در عرض آن مسافت جای عنان باره ادهار نفاخته
یکسر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هزیمت پیش
گرفت - و رفته رفته در دریای چناب چون خس در گرداب راه بیرون شدن
نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید *

چون خبر فتح مرتضی خان و گرفتاری خسرو و حسن بیگ از اخبار
شمس تولکچی که بر سیل پام شتافته در سر پل گویند وال خود را رسانیده
بود به جهانگیر بادشاه رسید - آنحضرت از استماع خبر بغایت خوشحال
شده او را خوشخبر خان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت تمام متوجه

فرموده دستوری تعاقب دادند - و این شاهزاده والا گوهر را به [حمایت] خود در آگه گذاشتند - و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و رای سنگه بهوریته را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طلوع طایعه بامداد باستعداد لشکر مطلقاً مقید نگشته بر سپیل ایلغار بتعاقب او راهی گردیدند - چون خسرو بنواحي متهرا رسید حسن بیگ شیخ عمري که درینولا از حکومت کابل معزول گشته روانه درگاه بود بآن نا برخوردار بر خورد - و از کمال سلامت صدر و ساده دلي بل از غایت کول منشي و بی ما حصلي بدمدمه افسونش از راه رفته بدو معاً از راه برگشت - سلطان باستظهار او قوي دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید - و ازین جهت که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین معنی آگاهی یافته با خود قرار تحصى داده بودند - و در استحکام باره و استعداد اسباب قلعداري کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقاتله و آماده پیکار و کارزار شده بودند - بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بغایر مقتضای وقت بمقام استمال و دلاسی متحصنان درآمد - و چندی از چاپلوسان چرب زبان و طرز دانان جادو بیان را نزد همگنان فرستاده ابلاغ پیغامهای رغبت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلآویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلوه پذیرش داده در ضمن این مایه تابیسات کودکانه وثیقه عهد و پیمان در میان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق دلي نعمت حقیقی داشته بمقام نا سپاسی در نیامدند - و همچنان بر جاده^۳ [هواداري]^۴ ثبات قدم ورزیده شیوه حق گذاری گزیدند - و بر سر ابا و امتناع پا محکم کرده قطعاً بهمراهی او اقدام نمودند - مجملأ هر چند

یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جاوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسب المرام برآمده - هر نحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بدانسان دفع شد که همانا هرگز نبوده - و شاهد صدق این معنی و گواہ راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزاده کلان است - چون او از رزق خبرت و نصیب بصیرت بهره نداشت و از بینش عواقب امور بغایت دور بود همواره در خاطر راه خیال محال دادی - معینا برخی از فرومایگان ناقص نظرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهری و چه بقصد شورش انگیزی و فتنه گیری بر آن سر بودند که او را خمیر مایه آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تطاول و دراز دستی فرا چنگ آورند - و همچنین جمعی پرنشان حال پراگنده مغز از ملازمان هوا خواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند - که بدست ادبار سلسله اقبال ناممکن بجنبش آورده بپای بی سعادت هنجار عصیان خدای مجازی بیدماید - لاجرم پیوسته در پی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی - بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده بطرفی شتابد - غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نا نهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزی بر روزی نامقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجمله باوجود این مراتب بر وفق مقتضای قضیه الخائن خایف و الغادر حاذر بستیز بخت و لجاج دولت برخاسته ساز راه گریز نمود - و بی مقصدی معلوم با مجهولی چند در شب یکشنبه هشتم ذی حجه سال مذکور از اکبر آباد برآمده راهی طریق بی راهی گشت - و چون بهیچ وجه راه دومی نداشت ناچار روانه روبره پنجاب گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده همان شب مرتضی خان میربخشی را بسبیل منفلا تعیین

استیصال آنمخدول دستوری دادند - چون از روز نخست سرانجام هرکاری نامزد کار گذاری کامگار شده لاجرم گره کشائی این عقد و دشوار کشاکش نیز بفاخن تدبیر این شاه آفاق گیر حوالت گشته بود - چنانچه اکبر بادشاه را در ایام شاهزادگی برای سر کردن این کار تعیین فرموده بودند و بنا بر وجه مذکور این مهم را فسقی شایسته صورت نه بسته بود - ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخته معاودت نمودند - در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سرانجام بسزا یافت - چنانچه در مقام خود انشاء الله تعالی به تفصیل مذکور خواهد شد *

روگردان شدن خسرو از سعادت خدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحب دلان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر تائید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بنظر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزیهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست - که چون عنایت حضرت ایزدی هرگاه خواهد که عالمی بکرشمه بیاراید و جهانی بگوشه چشمی گلستان نماید -
[۱] ... چمن پدیرایان چار باغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفت کار بردارند آنگاه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند -
تا شاهد حصول آنمراد بر وفق اراده از خلوتکده غیب به پیشگاه^۲ [حضور]^ع جلوه نماید - معصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات درایت و تشدید مبانی شوکت و حشمت این والا گوهر در مبادی احوال انطباق تمام دارد - چه بنا بر آنکه در روز ازل منصب جهانبانی بدانحضرت تفویض

بعد از انقضای یک پهر و هفت گهری شب چهارشنبه دوازدهم جمادی
الثانی سعه هزار و چهارده وقوع یافته فردای آن بادشاه جهانگیر باقامت
مراسم عزاداری و سوگواری پرداخته - و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر
سیمه پوش گشته نعش آنحضرت را با سایر گردنکشان گیتی و سران عهد
قا اسکندریه که بفاصله دو کوه از قلعه آگره واقع است دوش بدوش رسانیده
اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرافرازی داری
اندرختند - و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معاودت
بدولت خانه نمودند *

روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال مذکور موافق دهم آبان ماه
آلبی ب ساعی که سعد اکبر یعنی مشتری کسب انواع نیک اختری
از آن میکرد - و نظرات سعد آسمانی درپوزه نظر سعادت چارادانی از آن
می نمود - آن سرور افسر سروری را از تارک مبارک تزئین داده اورنگ
سلطنت را از جلوس اقدس نو آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین
ساختند - و قبله بارگاه خلافت روی زمین را روکش مهر و ماه نموده قوایم
آنها باوج این والا خرگاه برافراختند - صفحات زر از پهلو کشاده روی سکه
قام انورش دیگر روی نا روانی ندید - و درجات مغبو از القاب نام والایش
چه پایه پایه که بر خود نچید - خرد و بزرگ اوامرو نواهی این دولت
سنگ را گردن نهادند - و از دور و نزدیک سرکشان بقدم اطاعت و انقیاد
پیش آمدند - چنانچه از رایان خود رای هفت بجز رانا دیگر را نافرمانی
بخاطر نماند - درینصورت تصویر این معنی در آئینه رای گیتی آرای
بادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن فایکرا بر دیگر کارهای سلطنت مقدم
داشته سزای عصیان او را در کنار روزگار او گزارند - بنابراین سلطان پرویز را
بالایقی آصفخان جعفر نامزد این مهم فرموده با لشکر گران سنگ بآهنگ

ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزاني داشته ايم روانه شوند - و چون پيغام با معاندان كوته انديش رسيد با خود اندیشه كرده دانستند كه پيش ازین مردم و طغيان حاصلی ندارد و بی وجود مردم كار آمدني این اراده پيش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمیعنی كه درخور مرتبه او بود نگاه نمی داشت و از راجپوتان كوتاه سلاح راجه معلوم كه چه می كشاید - خصوص باوجود كثرت مغول و قتل ایشان بملک گیری آمدني کشور خود را هم از روز اول از دست نمی دادند - و خسرو بنابر آنكه در آن ولا روزی هزار روپیه می یافت ظاهر است كه ازین قدر زر چه مایه لشكر بهم توان رسانید - اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیكن چون وسعت دستگاه در تنگی كار بكار نیاید و وجود و عدمش در آن حال برابر بود - بنابر مقتضای این معانی ناچار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانه راجه مانسنگه رو بجانب بنگاله فرود آمدند *

چون احوال اكبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود نامیدی حاصل شد و نزدیک رسید كه از جهان گذران در گذرند - ازین رو كه بادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرستان درین مدت از ملاحظه بادراك سعادت عیادت حضرت والد والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حرمان نصیب بودند - اکنون كه كار از ملاحظه در گذشته بود بنابر اندیشه محرومی دیدار واپسین آنحضرت با كمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پرسش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیره ایام مهجوری برداشتند - و بمقتضای وقت اراده مراجعت نموده شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون آوردند و بر دروازه های قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند - درین اثنا چون قضیه قضا

حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهرزاده راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات ببادشاهی بردارند - چون خواست آلهی بامر دیگر و مقتضای تقدیر برین جمله پذیرگشته بود که اهل روی زمین و زمان از پرتو عدل و احسان شاه بلند اقبال سایه نشین کف امن و امان باشند - لاجرم حضرت جهانگیر بادشاه آلهی یافته از خود با خبر و از معاندان پر حذر می بودند - و شاه بلند اقبال با اعتماد نگهبانی آلهی از عذر دشمنان نیندیشیده همه وقت در قیام داری و خدمتگذاری جد بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند که آنحضرت درباب خورسندی از آن سعادتمند و نارضامندی از خسرو فصل طویل الذیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت آنان را که سعادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاری که در آنولا بخشی با استقلال موکب والا بود - از روی حقیقت دانی بر همگان تقدم جسته با جمیع خویشان و منتسبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنگاه باقی سپاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدمت شتافتند *

چون در آنولا مخالفان بر قلعه اکبر آباد استیلاء تمام اندوخته بکشاد و بست مداخل و مخارج آن دست یافته بودند - ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان پیغامی مشتمل بر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدی نفاق همگنان را ترسانیدند - و پیغام دادند که چون مرتبه ظل آلهی و پایه والای بادشاهی بنواب همایون ما تعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود ما زینت پذیرفته - انسب آنست که مقتضای دستور العمل خرد صلاح اندیش را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نوزند - دوم نقد دست از کشاد و بست ابواب حصار باز داشته قلعه و ما فیها را باولیای دولت سپارند - و بصوب نکاله که بنا بر تفویض حضرت جنت آشیانی راجه تعلق داشت

بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه
از عاریت سرای این جهانی و اقامت در
منزل روح و راحت جاودانی - و ذکر
بعضی سوانح که در عرض آن ایام
و بعد از آن روداد

از آنجا که آشوبکده جهان جای امن و امان نیست و رحلت خانه
گیتی مقام اقامت و استقامت نه - دریا دلان درین گذرگاه که همانا نقشی
است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکنند - و ازین رو خورشید
سوادان درین فضاء تنگ میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواست ذره وار
منزل پایدار نگزینند - ازین است که مقربان حضرت و نزدیکان بارگاه عزت
خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فانی کار دوام
سلطنت آنجهانی ساخته اند پیوسته منتظر دعوت داعی حق می باشند -
تا هرگاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجات
و مراتب والا بی توقف باجابت شتابند و نعمتی که در عهد الست برای
ایشان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معانی بیان کیفیت انتقال
حضرت عرش آشیانی است - مجملی از تفصیل این واقعه غم اندوز آنکه
در عرض سال پنجاهم تاریخ اکبری موافق سنه هزار و چهارده هجری
مراج وهاج آنوالا مرتبت از مرکز اعتدال انحراف یافته باوجود چندین
طبییب حائق که سر آمد ایشان حکیم علی گیلانی بود دوا و مداوا سودمند
نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مانسنگه
بملاحظه وفاداری و حق گذاری بر آن سر آمدند که خسرو مهین پسر

فی الحقیقت حکیم دوائی آموزگار ما است و حق تعلیم او بر ما از استادان دیگر بیش است - و چون حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه آن مخصوص عنایات ربانی را از هرگونه کمالی و مزینتی بی بهره نمی خواستند بنابراین مقرر فرمودند - که بعد از فراغ تکرار درس لمحه بآموختن هنرهای ضربی که تعلیم آن نسبت بعموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسله نظام دخل کلی دارد اوقات صرف نمایند - بنابراین میر مراد دکنی از سادات عالی نسب که در فن کمانداری انگشت نما بود و درین فن دست از صاحب قبضهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازی ید بیضا می نمود - و خلف صدق او قاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب پنجم هزاره ذات و سوار و صوبه دار بیگانه فرق عزت برافراخت - و راجه سالباهن که در برق اندازی بر ابر سبقت می گرفت و در تیز دستیها برق بدو نمی رسید - و تاتار خان که در دانستن لغت ترکی کمال تفرد اندوخته بود بخدمت تعلیم آنحضرت ^۱ [...] را وسیله رضامندی جناب الهی دانسته بخوی شیفته ملازمت بودند که تا دوپهر شب در حضور اقدس می گذرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوری نگزیده در لباس اکتساب سعادت دوجاهانی از خدمت آنحضرت آداب جهانبانی حاصل می نمودند *

(۱) ن [تاریک میاهات برافراشتند - ملخص سخن عنایت آنحضرت درباره تربیت شاه بلند اقبال بدرجه رسید که در انجمن همدم و دمساز و در خلوت معوم و همراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی خورسندی آن حضرت] ل *

مبداء فیض را دبستان گزین استفاده فنون دانش ظاهری - فکیف آموختن
خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهمت سواد خوانی بر مردم دیده دانش
و بینش بچه روی توان بست - و ادب آموز عقل مجبور را ابجد خوان
چگونه توان نوشت - لیکن بغیر آنکه حفظ ظاهر در کار است و ملاحظه
عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معنی کلک وقایع نگار زبان گزیده
میگوید - که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای
ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تخته تعلیم قران
کریم در کنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح و قلم همسر لوح محفوظ گشته
صدر مکتب از حضور پر نورش روکش دار الحکمت یونانیان گردید - و چون
لوحه تعلیم در کنار و بر آن نور دیده امید اب و جد که بالغ نصیب کامل
نصاب خرد است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد
کمال پذیرفت - بسی بر نیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش
نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمی را باعلی درجات کمال رسانید -
و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز
صورت درست پذیرفته تخته مشق از ریخته قلم مشکین رقمش چون صفحه
رخسار نو خطان بحسن خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبی و وهبی
قاسم بیگ تبریزی سر آمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخه
قانون حکمت یونان حکیم دوائی گیلانی بمنصب تعلیم آنحضرت پایه
سرفرازی یافته - و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی شیخ ابو الخیر
برادر علامی ابو الفضل و قدره ابواب حال و قال شیخ صوفی از شاگردان
جامع العقول و المنقول میان وجیه الدین گجراتی بدین سعادت اختصاص
پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعی و مساعی جمیله حکیم
مذکور بنوعی درجه قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان می آوردند که

ماه و دوازده روز شمسی رسیده بود که این واقعه جانکاه بفاگاه وقوع یافت -
 نعمش مبارک آنحضرت را که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود
 از انزار تا سمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان
 دولت و اعیان حضرت دوش بدوش رسانیدند - یکی از سخنوران در تاریخ
 ولادت و جلوس آنحضرت این رباعی در سلک انتظام آورده *

* رباعی *

سلطان قمر آنکه مثل او شاه نبود
 در هفصد و سی و شش آمد بوجود
 در هفصد و هفتاد یکی کرد جلوس
 در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

بموجب وصیت آنحضرت روبروی گنبد سید برکه دفن نموده گنبدی عالی
 بنا بر آن اساس نهادند *

نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهری از فروغ
 جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم
 قدسی و دانای رموز آفاقی و انفسی

هرچند از آنجا که برگزیده‌های لطف ازلی با کمال استعداد ذاتی
 و قابلیت اصلی از دبستان تعلیم الهی ادب آموزی نموده دیگر کار بآموزگار
 ندارند - و نظریاتنگان عنایت سرمدی از دانشکده فضل نامتناهی حکمت
 اندوزی کرده از ناز تعلیم ادبیان سخن پرداز بی نیاز می باشند - درین
 صورت این منتخب مجموعه ایجاد را باوجود رتبه کمالات و نهایت معرفت
 باسرار مبدء و معاد مکتب نشین علوم رسمی نتوان گفت - و این رازدار

مانند خورشید عالم گیر زیر تیغ و نگیں آوردند - و بر تختگاه چندین صاحب
تخت و تاج مستولی شده خدانودان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار
ساختند - و در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال
بعمزم تسخیر حلب متوجه شده سر تا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر
با یلدرم بازید جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندگار را
اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را مسخر ساختند - و در سنه هشتصد
و هفت سر سواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور
بماوراءالنهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهاد بلاد خنارا بکلیه جزم آراستند -
چون سرزمین خطه فاراب که بالفعل بانزار معروف است از اعتبار
سر افزائی نزول همایون پایه ارتفاع درجات از چرخ دوار گذرانید - در عرض
آن حال عارضه نامالایم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقه جاه و جلال
و محیط دایره دولت و اقبال شد - و مزاج مبارک آنحضرت که باعث
تعدیل امزجه و تقویم طبایع عالمی بود از هیچ اعتدال انحراف یافت
و امتداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را معاینه دیده ناگزیر
از دستبرد قضا که بالای همه دستهاست بر نیامده دست از معالجه
کشیدند - بالجمله در روز چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد
و هفت آنصاحب نفس ملکی و ذات قدسی از سرورش غیبی ندای
یا ایته النفس المطمئنه امر مطاع ارجعی بگوش هوش نبوشیدند -
و از فحوائی من یخرج من بیتہ مهاجراً الی الله بشارت وافی اشارت
و نوید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریافتند - و بشوق استیفاء
اجرای آن وعد موفی ازین دار البلا هجرت فرموده تا جوار رحمت حق
تعالی و اجزای عالم خانگ بالا شتافتند - در آنوقت سن شریف آنحضرت
هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمری و شصت و هشت سال و دو

آن حضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامه‌های پرکار آنخدیو
والا قدر را بشرح و بسط ظفر نامه حواله می نماید - در شب سه شنبه
بیست و پنجم شهر شعبان سده هفصد و سی و شش از فیض ولادت
سراسر سعادت آنحضرت کش روکش محیط افلاک گشت - نیاں اصل
وجود و سحاب فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط احسان^۱ [...] آن
دره التاج آبای علوی مهد علیا نگین خاتون - چون سن مبارک^۲ [...] آن
هفصد و هفتاد و یک هجری در قبة الاسلام باغ بارگاه عقد بیعت قبلة
رفعت بلارج طارم چارم رسانید - و در مدت سی و پنج سال و یازده ماه
و شش روز قمری و سی و چار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی اکثر
ممالک روی زمین بحوزة تصرف و حیطة تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر
در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئیس گرفته
تا مؤسس تن به ریاست آنسور داده گردن به تیغ سیاست آن مالک
رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سر تا سر ولایت ماوراءالنهر و خوارزم
و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و چاچی ترخان و جمیع بلاد
روس و سقلاّب و پرتاس و سایر اصناف خزر و لکزان و گرجستان و ارمنه
و آلان و پروغ و اران و شروان و باب الابواب و طبرستان و سایر دارالمرز فارس
و کرمان و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیعة و بلاد جزیره و موصل و شام
و روم و دارالملک هندوستان بل معظم روی زمین کوتاهی سخن از حد
زمین فونگ تا مرزبوم اجمیر هند و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی فاراب
که مابین رود نیل و شط سیحون واقع است از زور^۳ [...] و ضرب شمشیر

(۱) [وجود امیر طرغانی بلند اختر است - و مدعی تربیت] الف

(۲) [آنحضرت به سی و پنج سال و شانزده روز رسید دوازدهم رمضان

(۳) [تدبیر] ل

المبارک سده] ل

میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذرانرا واگذارند بمیرزا الغ بیگ که در آنوقت بر بالین مبارک حاضر بودند سپردند - آنوالا گهر در لباس رضا چوئی خدمتکاری آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین عبارت معروض گردانید - که این عمزاده شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا از روی حدس صائب مقصد آن صاحب غرض را دریافته فرمودند - که او خدمت ما نمیکند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری می نماید *

هشتم شاهزاده عالیجاه میرزا میران شاه

آن حضرت سیومین فرزند حضرت صاحبقران اعظم است - بحسب سن از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد ترو از شاهرخ [۱]... آن کلانتر - در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از ورود آن منظور نظر آلهی فیض آمود شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذر بآبجان که تختگاه هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذی قعدة سنه هشت صد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ قرا یوسف ترکمان در سرحد تبریز از گلگونه خون شهادت سرخروئی سعادت دارین اندوخت *

نهم مظهر کمال اقتدار آلهی مہبط انوار فیض
نامتناهی قطب الدنیا و الدین صاحبقران
اعظم امیر تیمور گورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیدہ اطوار
آن برگزیده حضرت پروردگار نیست لاجرم بذکر سر جملہ از خصوصیات

تا حدود [۱...] که چهار هزار از سکه نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پاینده
 منبر از خطبه القاب کامل نصاب آن بلند اختر پله سرافرازی داشت -
 و در آخر بسلسله جفبانی ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق
 در دماغ همت والا جای داده آهنگ اندزاع آن دو کشور نمودند -
 و بمجرد ارتفاع ماهچه رایت فتح آیت سربسر هردو ولایت مسخر شده
 پرتو استیلائی رفعت شان آن والا مکان باطراف و اکناف این ولایات نیز
 افتاد - و چون سن شریف آن بادشاه سعید بچهل و سه سال رسید
 در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با زوزن حسن
 تکرمان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحی اردبیل از ادراک مرتبه شهادت
 ارتفاع درجات سعادت یافتند - و علامه دورانی تاریخ این واقعه غریب
 بدینگونه در سلک نظم کشید *

* ایبات *

سلطان ابو سعید که از فرخسروی

چشم سپهر پیرو جوانی چو او ندید

الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود

تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید

هفتم شاهزاده عالیقدر سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر
 می برد - چون میرزا خلیل را توجه بسمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ
 تشریف بسمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه بآن عالیجناب سلوک نموده
 همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادتمند
 از آن عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و [۲...] که ابو سعید

پنجم شاهزاده بلند اختر عمر شیخ میروزا

بتاریخ سنه هشتصد و شصت از میامن تولد آن اقبالمزد سرزمین خطه دلپذیر و دل پسند سمرقند علومکان یافته مکانت آسمان گرفت - و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزوار سروری ابنای زمانه روی داد - و روز در شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نود و نه که سن شریف بسی و نه سال رسیده بود شاهین روح پر فتوح آن شاه عالی مقدار از بام کیوتر خانه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی اجده شاخسار قدس هم آشیان گشت - و سبب این حرکت فاهنجار چرخ کج روش آنکه چون شهر اخسیکت پای تخت آن عالی جذاب شده بذابر آنکه آن شهر بر کفار آبکنندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافته کیوتر خانه سرکار خاصه بر لب جری وقوع داشت - قضا را در وقتیکه آن سرور برآمده سر گرم تماشای طیوان کیوتران بودند انهدام بدان راه یافته از آسیب صدمه آن بجوار رحمت ایزدی شتافتند *

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میروزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جم جاه که در سن هشتصد و سی در عالم شهود رو نمود آب و رنگی دیگر بر روی روزگار باز آمد - و در سن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آن حضرت پای تخت خلافت بلند پایه و گوهر افسر سلطنت گرانمایه گشت - و مدت هژده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشانان و کابل و غزنین و قندهار

گرانی در پیکر روحانی نمودار گشته خفت نمایان در عارضه همایون بادشاه
ظاهر شده رفته رفته بصحت کلی کشید - و شدت تمام در ناتوانی حضرت
فردوس مکانی روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشکارا
گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود در پای تخت والا تکیه
برمسند فرمودند - و همایون را بر سرور جهانبانی جلوس داده افسر
سروری را از تارک مبارک همایونی فرخنده فرساختند - و از امرا و اعیان
دولت بیعت گرفته بنگهداشت سر رشته اخلاص و ازادت و برداشت
بار انقیاد و اطاعت وصیت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم این شغل
خلوت فرموده بخدای خود پرداختند - و پس از لمحه قطع نظر از اقامت
این مرحله زوال و فنا نموده بذوق توفیق در جوار سر منزل رحمت حضرت
ارحم الراحمین آهنگ رحلت دار البقا نمودند *

آن دست پرورد فیض سرمدی و ادب آموز تعلیم ایزدی در سایر فنون
استعداد که زینت دیباچه احوال ارباب دولت و اصحاب جاه و جلال
است ید طولی داشته اند - و در نظم اقسام شعر ترکی و فارسی نیز ید بیضا
نموده اند - و بزبان ترکی رسایل بدیعه در فن عروض تالیف فرموده اند -
و روش مسائل فروعی و کلیات مطالب کلامی را موافق طریقه حضرت
امام اعظم و روش اصول شیخ اشعری بزبور نظم آرایش داده مبین بابری
نام نهاده - و نسخه ازان کذاب مبین و واقعات بابری که آنحضرت بعبارت
ترکی انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقمزده
کلیک اعجاز نگار گشته مخزون کتابخانه خاصه شریفه است - درینوا حسب
الامر عالی حضرت صاحبقران بفارسی مترجم شده - و از جمله تصرفات طبع
وقاد آن سر لوح کلیات وجود درین مجموعه اختراع خط غریب است که
بخط بابری موسوم شده *

آن والا گهر در سنبهل که از جمله اقطاعات آنحضرت بود عارضه نا ملایم
عارض مزاج همایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس
رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کشتی سوار با کهرآباد
رسیدند - هر چند اطباء پای تخت در چاره گرایی آن پرداختند مطلقاً
اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودی ظاهر نگشت - بلکه شدت
گرائی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود - روزی در
عین اضطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از دانشوران هرفن آراستگی
داشت و در باب انکراف^۱ [...] آنوالا جناب از هر در سخن در گرفت -
میر ابوالبقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که اکنون علاج این
امر دشوار منحصراًست در همین تدبیر که بدستارین اقسام تصدقات شفا
از خانه حکیم علی الاطلاق باید خواست - و بر وفق مدلول کریمه لن تذاوا
البر حتی تنفقوا مما تحبون گرانیهای ترین نفایس را برو انفاق و ایثار
باید نمود - آنحضرت فرمودند که چون^۲ [بعد] از محمد همایون هیچ
چیز را از سر خود عزیز نمی دانم جان ارجمند را فدای آن سعادت مند
می سازم - و امید وارم که در آن^۳ [کارگاه] این فدیة مختصر و هدیه
محقر از من بعرض آن گرامی گوهر در پذیرند - آنگاه بی توقف قدم
بموقف دعا و خلوتخانه صفوت و صفا نهاده از راه صدق رو به قبله حاجات
آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این مدعا را
استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفه این مقام است
بطریقی که از طریق حضرت خواجگان کبار قلقلین یافته بودند سه مرتبه
گرداگرد آن حضرت بر آمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا
از شائبه ریا مجبراً بود همان لحظه قرین اجابت گردید - چنانچه آثار

مراسم ملک رانی و بادشاهی بجا آوردند - مجموع روزگار سلطنت آن مجموعه غریب مآثر که مجامع بسی محامد و مفاخر بود به سی و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و ششماه و سیزده روز شمسی کشیده - چون سن شریف آنحضرت بچهل و نه سال و چهار ماه و یک روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز شمسی رسید در دار الخلافه اگرچه از قصر عمارت چارباغ که بر آن سوی آب چون واقع است و سابقا بهشت بهشت موسوم بود به گلگشت حدایق ثنائیه ریاض رضوان خرامیدند و سرور ملک و ملت را وداع نموده در حظیره عالم ملکوت آرمیدند - و حسب الوصیت نعش^۱ [...] آنحضرت را بدار الامان کابل نقل کرده در نزهت کده^۲ [...] که مهبط افوار فیض اله است بغفران و رضوان ایزدی سپردند - و مرقد بمطهر آن سرور را سرکشاده بدون بنای عمارت و تکلفات باز گذاشتند - و ارتحال آن برگزیده رحمت در روز دو شنبه ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت روی داد - این تاریخ با زمان آنواقعه هائکه موافق افتاد * * ابیات *

بادشاهی که شهریارانش گشته بودند خادم و منقاد
چون وفای ندید از عالم رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید گفتم او را بهشت روزی باد

حقیقت این قضیه برین منوال است که چون شاهزاده همایون وظایف خدمتگاری و پرستاری آنحضرت را از سرحد امکان گذرانیدند - مراتب عنایت و مهریانی آنحضرت درباره آن برگزیده حضرت باری بمرتبه رسید که جان گرامی خود را فدای آن فرزند سعادتمند نمودند - در هنگام تشریف

کشت در پانی پت ابراهیم را
 شاه غازی بابر عالی نسب
 وقت و روز و ماه و سال این ظفر
صبح بود و جمعه و هفت رجب

و همدیگر نزدیکی بنابر دستیاری تأکید و مددگاری توفیق بر رانا که همراه
 سپاه نا معدود نه چون خیل مور و ملخ در و دشت و هامون و شخ را نور
 گرفته بود و لشکر مخصوص خودش بیک لک سوار می کشید -
 و زمینداران دیگر کوهی یک لک و یک هزار صف آرای شدند - در
 دامن کوه سیکری در ماه جمادی الاول^۱ از سال نهصد و سی و سه مقابله
 خیل ادبار با موکب اقبال و تلاقی عسکر ظنمت با لشکر نور اتفاق افتاده
 به کشت و کوشش تمام غلبه اسلام بر کفر و داده حق بر باطل فایق آمد -
 و آن مخدول باعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته و خلقی کثیر بقتل
 و اسیری داده روی ادبار بودی هزیمت و راه فرار نهاد - شیخ زین خوافی
 صدر فتح بادشاه اسلام تاریخ این فتح عظیم یافته محسن و مستحسن افتاد -
 بعد از شکست رانا مقهور از سر نو تعبیه و تجهیز عسکر منصور فرموده
 هم عنان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده بتازگی بر سر جهانگیری
 و جهانداری آمده رفته رفته صوبه ملتان و دار السلطنت لاهور و سائر پنجاب
 و دهلی و آگره و آله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند -
 و مدت پنج سال با کمال استقلال به نفاذ امر و نهی در عرصه فتح هندوستان

(۱) در بادشاه نامه به سواله واقعات بابری جمادی الثانیه رقم شده

[بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۱]

اوزبک و سلاطین چغتایی در ماوراء الفهر داد مقاتله و مجادله داده تخت بدخشان را بزور بازو و فیروزی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامی برآورده در سنه نهصد و ده هجری دست تظاول معتمد مقیم ارغون از استیلائی ولایت کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوازده از عون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را با توابع و لواحق مستخلص و مستخر فرموده بست و دو سال با کمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت تسخیر عرصه پهنای هندوستان افکنده - بنابر آنکه برآمد هر کاره در رهن درآمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عیان مراجعت بر تافتند - و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسمانی و تائیدات^۱ [یزیدی]^ع مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کار کشائی اقبال ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت نصرت روزی شد - و بعد از وقوع چندین محاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دارالملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف مصاف و یسال قتال آراست - و آنسرور با^۲ [دوازده]^ع هزار تن که اکثر حواشی و خدم و برخی دیگر یغما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کارزار عظیم ظفر یافتند و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم که در معنی کارنامه^۳ لطف عمیم حضرت پروردگار است در سنه نهصد و سی و دو روی داد - و عدد حروف مصراع آخرین این دو بیت که تعیین وقت و روز و ماه و سال نیز از آن ظهور می یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد *

که بسپرده واسطه به چنگیز خان می رسد بوجود آمده عالم شهود را مشرق
جلوه نور و مطلع خورشید ظهور گردانید - خواجه بزرگوار خواجه ناصر الدین
[...] عیبد الله احرار آن بر گزیده تاج و نگین را به ظهیر الدین ملقب
فرمودند - و چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بفرکی آنحضرت را
بابر میرزا نامیدند - و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از
نکات طبع گوهر زامی مولانا حسامی قرا کولی است که از آن سه تاریخ بدیع
بی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

چه شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف نیز تاریخ است -
و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار آنکه آثار جمیله بر آن مترتب
است عدد خیر می دانند - لفظ عدد خیر نیز که از روی شمار هشتصد
و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق می آید - بالجمله چون سن
مذکور آن فلک جاه بیازده سال و هشت ماه قمری و یازده سال و سه ماه
و بست روز شمسی رسید بعنایت حضرت ایزدی در روز سه شنبه پنجم
شهر برکت بهر رمضان سنه هشتصد و نود و نه در خطه اندجان که دارالملک
فرغانه است جلوس فرخنده آن خدیو زمانه روی داد - از آنجا که بزرگ
دردهای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در تعلیم کده تأیید آلهی
و دبستان فضل نامتناهی آداب سلطنت و بادشاهی فرا میگیرند بآنکه
در آن هنگام در صغر سن بودند مانند سلاطین کار دیده مراسم جهانگیری
و قواعد جهانبانی را پاس می داشتند - چنانچه یازده سال با خانه زاهدگان

و دماغ هوش و خرد بود طاری شده - چون به هوش آمدند بنابر رعایت مراسم حرم بی توقف مغشوری نور آگین از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر انور بادشاهزاده والا قدر محمد اکبر که در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصکوب شیخ نظر و چولیکان صورت ارسال یافت - و روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور حال بر آنحضرت متغیر گشته آثار انتقال ظاهر گردید - و شایع باز روح پر فتوح آنحضرت پرواز نموده بآشیان عالم بالا و نشیمن قوب ایزد تعالی باز شتافت - و گزیده مصراع

واصل حق شد همایون بادشاه

که تاریخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد - اگرچه مصراع مشهور *

همایون بادشاه از بام افتاد

بعضی آنرا بمولانا قاسم کاتبی منسوب می سازند و میر عبد الاول سمرقندی در تذکرۃ الشعراء بخود نسبت میکند - ولیکن بنابر آنکه سخن سنجان تجویز این معنی نموده اند از جمله غرائب تاریخ بدیعه است درین کارنامه بدایع آئین ثبت افتاد - بالجمله بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی سرشت آنحضرت را در خطه پاک دهلی در وسط باغ بهشت آگین مشرف بر آب چون برحمت ایزدی سپردند - و قبۀ عرش تمکین بر مرقد آنحضرت اساس نهاده مطاف اهل زمین و روکش چرخ برین ساختند *

چهارم حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین
محمد بابا بادشاه غازی

آن عالی جناب در ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق نگار بیگم صبیحۀ رضیۀ یونس خان بن ویس خان والی مغولستان

میلاذ آن عزیز کرده جناب عزت در سلک نظم انتظام داده * ایبات *

سال تاریخ همایونش هست زاده الله تعالی قدر
می برم یک الف از تاریخش تا کشم میل دو چشم بد را

والده آنجناب ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و بسلسله سلطان حسین
میرزا منسوب است - بعد از ارتحال حضرت بابر بادشاه بدار النعم جاودانی
آن شایسته افسر جهانپانی نهم جمادی الاول فصد و سی و هفت هجری
در دار الخلافه اکبر آباد سریر آرای تخت خلافت شد و خیر الملک تاریخ
جلوس همایون آمد - در آن ایام از سن شریف بست و دو سال و نه ماه
و بست و یکروز شمسی و بست و سه سال و شش ماه و پنج روز قمری
سپری گشته بود - و مدت بست و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمری
زینت بخش اکیلل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده
روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسی عمر گرانمایه در
رضا جوئی الهی و احیای مراسم بادشاهی گذرانیدند - از آنجمله ^ن [یازده]
سال در هندوستان و چهارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران
مرتبه دوم بعد از فتح هندوستان - روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال نهصد
و شصت و سه از آنجا که مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس
توجه بر اهتمام عمارت کتابخانه خاصه که در آنولا اساس یافته بود مبذول
داشته ببالای بام برآمدند - و لحظه بتفرج پرداخته شامگاه بهنگام نزول
از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست
داده هبوطی واقع شد چنانچه تا زینت آخرین هیچ جا قرار و استقرار
اتفاق نیفتاد - و بعد از وقوع این واقعه هایلہ ازین رهگذر که کوفتی عظیم
بدوش و سر رسیده بود لمحہ عارضه بیہوشی بذات همایون آنسور که مغز

هزار و چارده هجری مطابق دوم آبان ماه سال خمسین اکبر شاهي یک پهر و هفت گهري سپري گشته ازین وحشت سرای بسیر سرابستان ریاض قدس و نزهت کده عالم انس آهنگ فرمودند - میر حیدر طباطبائی معروف به معمائی فوت اکبر شاه ماده تاریخ یافته بدینگونه * مصرع *

الف کشیده ملایک ز فوت اکبر شاه

در سلک نظم کشیده - و بر سبیل سلوک طریقه تعمیه بدیع ترین روشی اسقاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ بر خورده * مصرع *

بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه

موقد منور آن سرور در سرزمین موضع سکندره در دو گروهی دار الخلافه مقرر شده ازین رو به بهشت آباد موسوم گشت - و در آن روضه حسب الامر جهانگیر بادشاه باغی دلنشین فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالی در مدت بست سال بصرف بست لک روپیه سمت اتمام یافت *

سوم عالی حضرت جنت آشیانی نصیرالدین ماحمد همایون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعادت آن سرور اسلام پرور دار الامان کابل را در شب سه شنبه چهارم ۱ ذی قعدة سال نهصد و سیزده هجری مہبط آثار برکت و مطلع انوار میمنت گردانید - ملا مشہدی تاریخ ولادت آنصاحب کرامت ازل آورد سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز سال تاریخ همایون است - خواجه کلان سامانی این دو بیت در تاریخ

(۱) در بادشاه نامه چهار دهم ثبت است [بادشاه نامه - جلد اول -

حصه اول - صفحه ۶۳]

بادشاهی که ز شاهان جهان
اکبرش نام و جلالتش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد
شب یکشنبه پنج رجب است

چون در سال فهد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت بسیزده سال و هشت ماه و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز شمسی رسید همای همایون بال روح اقدس بادشاه فردوس آرامگاه همایون بادشاه از دام گاه این عالم فانی ریمیده با طائران قدسی در شاخسار سدره و نشیمن عرش و کرسی آرمید - روز جمعه دوم ربیع الثاني سال مذکور در ظاهر قصبه کلانور از اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر انفسری بر سر نهاده بسریر سروری بر آمدند - و مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بست و دو روز شمسی و پنجاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمری آن نیر اعظم اوج دادگری سائے دولت بر سر اکیلل سروری و اردنگ معدلت گستری افکنده پرتو نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت و لشکری کردند - در آن حال که ارتحال حضرت همایون بادشاه به دار البقا رو نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دار الملک دهلی قلمرو دیوانیان آن پادشاه والا جاه بود - و باقی که بهمه حساب از هفت کشور فاضل و بهمه جهت از سائر جهات سته زاید است بمیزد سعی آن سرور اضافه مضافات ممالک محروسه شد - و در سر تا سر این کشور پهناور هیچ جا متمرده و سرکشی نماند که از گوشمال اولیای دولت بگوشه فرو نخیزد و دست تطاول در آستین ندرزید - و سر بگریبان برده پای بدامان نکشید - چون سن آن والا جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمری و شصت و سه سال شمسی رسید از شب چهارشنبه جمادی الثانيه سنه

سپارند تا پیوسته از سحاب رحمت بی حساب آبی بیواسطه حجاب کامیاب باشد - لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصیت آنحضرت را کار بسته تخت گاهی عالی بساحت صد در صد ذراع از سنگ سرخ تراشیده بدور مرقد ترتیب داده بر فراز آن چیتوڑه بست در بست از سنگ مرمر مصنوع بصنعت پر چین کاری که دقیق تر از خاتم بند پیست مرتب شده در وسط حقیقی صورت مرقد آن بادشاه جفت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود کمتر تکلف بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت *

دوم بادشاه حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

چون صفحات صحیفه لیل و نهار وفا بذکر دقیقه از دقائق احوال آن ملک الملوک نمی کند لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامه‌های پرکار آن خداوند والا مقدار که علامی [...] ابو الفضل متعهد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده بشرح و بسط اکبر نامه حواله می رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امرکوت از مضافات تنه شب یکشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجری قدم بعالم ناسوت گذاشت - سخن سنجان زمان تواریخ بدیعه درین معنی یافته بسک نظم کشیدند - از انجمله گزیده تواریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت افتاده *

* ابیات *

لله الحمد که آمد بوجود

آنکه از کون و مکان منتخب است

کوشش تدبیر با دست برد تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد
معالجات اطبای مسیحا دم سودمند نیفتاد و به امتداد ایام مرض طول
کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیر خواهی عالم صلاح در توقف ندیده
موکب منصور را بتوجه صوب لاهور امر فرمودند - بحسب تقدیر در منزل
راجور آن عارضه نا ملایم اشتداد تمام یافته در منزل چنگ توهتی^۱
تغیر فاحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگی
نفس کار بر آنحضرت تنگ شده دوازده گهری از روز یکشنبه بست و هشتم
صفر سنه هزار و سی و هفت هجری گذشته از توطن این عاریت کده
فانی در گذشتند - و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی
سفر دار البقای ابدی اختیار نمودند - و گزیده مصراع *

جهانگیر از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنحضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت
پنججاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمری و پنجاه و هشت سال و یکماه
و بست و هفت روز شمسی رسیده بود - چون این واقعه ناگزیر در تنگنای
راه گریوه کشمیر بوقوع پیوست و در آن سرزمین ساحتی فراخور آرامگاه
آن سزاوار فسحت کده رحمت آهی نبود نعش پر نور را بدار السلطنت
لاهور نقل نمودند - و در یکی از باغات آن روی آب^۲ بقعه فردوس
صفات روضه مقدسه قرار یافت - و چون آنحضرت بنابر متابعت سفت
سنیه حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد
ایشان از حلیه عمارت خالی باشد و در موضعی سر کشاده بلطف ایزدی

(۱) در بادشاهنامه این منزل باسم چیکس متی و جنکس متی ذکر کرده شده

است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۱۶ و ۱۸]

(۲) از آب آب راوی مراد است *

نه صد و هفتاد و هفت هجری موافق ۱ هفدهم شهریور سنه چهارده
اکبری لبریز نور گردید - و مدت سی و هفت سال و سه ماه و سه روز قمری
و سی و شش سال و یکماه و بست و سه روز شمسی در سایه تربیت آن
سعد اکبر برج سروری کسب انوار سعادت دارین نموده چهره بختیاری
بر افروخت - چون دست برد قضا و دست اندازی قدر سایه شاهبال
فرخنده فال آنحضرت از تارک^۲ [مبارک]^۱ والا باز گرفت یک ساعت
نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال هزار و چهارده هجری
سپری شده زیفت بخش افسر سلطنت^۳ [شدند]^۴ - و خطاب خلیفه آهی
یافته خویش را به فرخنده لقب جهانگیر ملقب ساختند - و سلطان سلیم
که در ایام پادشاهزادگی نام نامی آنحضرت بود از لوح زبانها ستوده
شد - بست و دو سال و هشت ماه و هشت روز قمری و بست و دو سال
و چهار روز شمسی در عهد خلافت عمر گرامی به عیش و شادکامی گذرانیده
روزگار فرخنده آثار در صید نشاط و نشاط صید بسر بردند - خصوص اواخر
عهد که انثر سفین زمستان لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمین
می بود - و بهار و تابستان در نزهت کده کشمیر میگو نظیر باندوختن انبساط
سیر و شکار از روزگار داد ستان بوده درین لباس کام بخش خاطر می شدند -
و در سال هزار و سی و شش که آن گلزار جاوید بهار بدستور معهود مهبط
نور حضور شد دیگر باره عارضه ضیق النفس که از هفت سال بار ملایم
مزاج اقدس آن حضرت بود طاری گردید - و دمدم روی در تزیید داشته
نفس نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشتر ظهور می نمود - از آنجا که

(۱) در بادشاه نامه هفدهم شهریور نوشته شده [بادشاه نامه جلد اول -

حصه اول - صفحه ۶۹]

(۳) ع [گشتند] ل

(۲) ع [مباحثات] الف و ل

تا اصل نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هر جا ذکر اسماء سامیه ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر خواهد نمود -
 برین موجب مریم مکانی والدۀ اکبر بادشاه - خدیجۀ زمانی رقیه سلطان بیگم - مریم زمانی والدۀ جهانگیر بادشاه - بلقیس مکانی والدۀ شاهجهان بادشاه - ممتاز زمانی و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان - بیگم صاحب صبیحۀ رضیۀ آنحضرت *

هوچند مفخر آباء عظام و متأثر اجداد کرام این بادشاه عالی جاه که بهین نقایح آباء علوی و امهات سفلی اند در حوصله برداشت کون و مکان ننگند و شرح آن از دست قدرت بیان و تبیان ابغاء زمان بر نمی آید . و لیکن بغایر آنکه برخی از سخن پردازان در صدد مجملی از آن شده بقدم جرات مبادی این رادعی بی پایان پیموده اند - لاجرم بغایر اندوختن تبرک و تیمن و عمل به سنت سنیه ایمۀ سخن خامۀ ارادت رقم اکثفا بمسوداری از آثار این مظاهر قدرت آفریدگار کرده تفصیل احوال را حواله بتقریر دلپذیر مقدمۀ ظفر نامه و سخن گذارچی فوئحه اکبر نامه نمود - و از جمله آن عزیز کردهای حضرت عزت به ذکر چند برگزیده که همگی از روی اعداد برابر نه جوهر مجرد اند به بیان اجمال اکثفا نموده عنوان این کار نامه بدایع نگار را تزئین داده *

اول جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

دار السرور فتم پور از ولادت سراسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهري و [سه] ۶ پل روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سال

بهجت و سرور عالم را بسطان خورم موسوم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در من و امان باشد - و بهارستان گیتی تا خزان فزای دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود *

بیان سلسله نسب همایون حضرت صاحبقران ثانی و مجملی از احوال سعادت مآل آن دودمان جاه و جلال

چون خامه آداب نگار درین خرد نامه آدب آئین هر جا که هنگام اظهار اسامی سامی خواتین این دولت کده ابد قرین باشد بروفق دستوریکه این حضرات والا درجات آبابی عظام را از روی احترام [...] نام می برند در سیاق سخن تعبیر می کند - لاجرم بهجت رفع ابهام تبیین مقصود و تعیین مراد از آن والا القاب مستطاب درین مقام برین موجب می نماید - فردوس مکانی بابر بادشاه افار الله برهانه - جنت آشیانی همایون بادشاه ابقا الله رضوانه - عرش آشیانی اکبر بادشاه طاب ثراه - جنت مکانی جهانگیر بادشاه طیب مژواه - همه جا در مقام ذکر حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگی شاه بلند اقبال و از مبداء جلوس همایون بلقب والای آن حضرت یعنی صاحبقران ثانی عبارت آرای می گردد - بنابر آنکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را بخطابهای خاص اختصاص می بخشند

بوده ازان حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوری و تربیت^ن [...] این دست پرورد عنایت ایزدی را که آبای علوی و امهات سفلی در پروردن آن حضرت بر یکدیگر پیشی می جستند ازان حضرت استدعا نمودند - و مدعای ایشان بکلیه قبول آرایش پذیرفته راست گفتاری بعضی از اختر شماران کیف ما اتفق درین ماده ظهور یافت - و حقیقت این معنی این است که گویند منجمی که در صناعت تنجیم صاحب قدرت بود و مهارت کلی داشت - و در دقائق ابواب و حقایق این فن ذوفنون درجه علیا و ید طولی داشته - و اصابت سهم الغیب طالعش در هر باب بهدفع صواب شهرت تمام گرفته - چندی قبل از ولادت با سعادت آن حضرت بعرض آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در مطلع جاه و جلال یعنی شایستان اقبال مهین شاهزاده والا گهر از صبیغه رضیه راجه اودی سنگه معروف به موته راجه فرخنده اختری سعادت اثر طالع خواهد شد که پایه سریر خلافت مصیر از فر جلوس همایون اش باوج گردون سرافراز - و گوهر افسر سلطنت را فرق فرقد سای و تارک مبارک جهان پیرایش را عالم آرای سازد - موده باد که عنقریب آغوش عاطفت^۲ [خود] را از پرتو تربیت و برکت پرورش آن شاهزاده نامدار عالی مقدار چون گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید خواهید دید - و از مکرمت این میامن والا انواع برکات دوجہانی روزی روزگار سعادت آثار شما خواهد گردید - بنابر آن که از فوط انبساط آن عید سعید جهانیان را سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد و در آن نوروز امید برگ شادمانی و خرمی و جاودانی ساز شد - لاجرم حضرت عرش آشیانی آن باعث

برین گردید - و از شگفته روئی آن گل زمین نور آگین ابواب نشاط بر روی
جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایه طرب و سرور سرمایه
آرایش هنگامه جشن آمده کثرت صلات و انعامات بسرحد کمال کشید -
و از رسائی مواد احسان و مواد انعام سلسله آرزو و رشته امل دراز ارباب
آز و نیاز بکوتاهی گرائید - اعیان شعرا در باب تهفیت درر غرر اشعار آبدار
آویزه گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریح بدیعه در سلک نظم کشیده
بصلاطت گرامند خورسند گشتند - از جمله آن یافته تاریخ کلیم * نظم *

لله الحمد که از پرتو خورشید کرم

سایه مرحمتی بر سر عالم آمد

نیری از فلک بادشهی کرد طلوع

که بخورشید درین درر مقدم آمد

بر زبان قلم از غیب پی تاریخش

شاه شاهان جهان قیله عالم آمد

و سخنوری دیگر باین ماده تاریخ بدو معنی بر خور - شاه روی زمین
و شاه جهان - لمعه آفتاب عالمگیر - و هم درین روز همایون
حضرت عرش آشیانی برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد
حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقدم فرخنده قدم رشک وادی
ایمن ساختند - و دیده امید را از لواجم اشعه رخسار مهر آثار آن
والا گهر روکش دریچه مشرق خورشید نمودند - و از صفحه پیشانی
نورانی اش آیات لیاقت خلافت و آثار استحقاق سلطنت دریافته
بی اختیار آن شایان رتبه بلند پایگی را به فرزندی برگزیدند - ملکه
عصر بانوی بانوان دهر رقیه بیگم سلطان صبیغه رضیه همدال مرزا عم
نامدار جلال الدین اکبر بادشاه که انسیه حور صفات و عاشره ازواج طاهرات

عباد و اصلاح مفاسد عالم کون و فساد در هر قوفی از قرون هنوز نیر اعظم
 جاه و جلال صاحب دولت آن عهد مایل بزوال نگشته سعد اکبر وجود
 مفیض العبود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده به پرتو نظر
 عنایت و یمین سایه تربیت آن فرمانروای وقت سزادار مرتبه ظل الهی
 می سازد - و شایسته منصب خلافت کبری و قابل مرتبه شاهنشاهی
 والا نموده قوانین سروری و قواعد رعیت پروری به فیض فضل خود
 می آموزد - تا چون نوبت فرمانروایی بدان دست پرورد عنایت خدائی
 رسد بی استعمال فنون تدبیر و تفکر و استحصال انواع تجربه و امتحان در
 تنفیذ اوامر و نواهی و رعایت احوال رعیت و سپاهی بر بصیرت کلی
 مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیری و جهانبانی مثل تعمیر و توفیر
 ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن و غیر اینها از روی آگاهی
 و دانستگی تمام تصرف تواند نمود - مصداق این قرار داد حکمت بنیاد
 طلوع نیر اعظم اوج خلافت و بادشاهی از مشرق عظمت ظل الهی یعنی
 ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت
 قرین شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی بعد از انقضای دوازده
 بهری و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب
 پنجشنبه سلیم ربیع الاول از روی رویت و غره ربیع الثانی بحسب
 دستور العمل اهل تنجیم از شهر سنه هزار هجری موافق بسط و پنجم
 دیماه الهی سال سی و شش اکبری در دار السلطنت لاهور وقوع یافت -
 و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختر سرشار سور
 و سرور و لبریز ضیا و نور افتاد - و کوب آمال و آمانی جهان به بیت الشرف
 اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد -
 از پرتو جلوه پری رویان بارگاه سلیمانی روکش نگار خانه چین و رشک بهشت

تاریخ اتمامش یافتم - امید آن دارم که یاران حرف گیر و عزیزان نکته چین
از سر طعن و طغز در گذشته برطب و یابس کلام نه پیچیده با چون منی
مسکین که از غایت پست پایگی پله حرف شناسی را عرش معرفت
دانش می داند - و از غایت ناقص نهادی مانند کودکان ابجد شمار
صف نعلین دبستانرا سدره المنتهی کمال می شمارد - از راه چون و چرا
در نیامده هرجا سهوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو بپوشند *

'[طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود
یعنی والا حضرت جهانبانی کشورستانی از
مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش
یافتن صفحه روی زمین و زمان از زیور
نور ظهور آن حضرت]'

چون سرانجام نظام مصالح کارخانه عالم و انتظام مهام دار الخلافه آدم
بی اهتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبری که بر طبق فحوای الملک
و الدین توأمان ثنائی درجه عالی رسالت بل همسر پایه والای نبوت است
متمم می نمیشود - و تنظیم سلسله امور جمهور برایا و حل و عقد مشکلات
قضایای تعهد متکفلان نظام احوال عالمیان دست نمی دهد - لاجرم
حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت گامه جهت رعایت مصلحت

(۱) ع [انوار نهال سخن در بیان ولادت با اقبال شهاب الدین محمد شاهجهان
بادشاه غازی و موسوم شدن بسلطان خرم و سرسبز و شاهخسار اماني و اعمال جهانیان
بقدوم آن دوحه چمن خلالت عظمی] الف

سخن‌دانی و پست پایگان درجه نکتہ دانی فرو در ورطه تحکیر و لجه
 حیرانی گشته وز تصور این معنی خود را در باخته - یکی بسلسله چنبانی
 اقبال و باندیش و تحریک بخت نیک خواه حلقه بر در دولت سرای
 سعادت زن - و به کار فومائی همت پایه طلب و مددگاری توفیق کار ساز
 بنگارش صور آثار بدیعہ آنحضرت که دیناچه کارنامه‌های احوال سلاطین
 ماضی و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضی و استقبال است به پرداز -
 چون ازین اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستیاری سعادت از
 گران پایگی بمیان آورد - و برآمد کار از گرو تلخیر وقت برآمده زمان جلوه
 نمائی شاهد مراد به عرصه شهود و ساحت نمود در آمد - لاجرم بخواست
 ایژدی آن عزم صائب را بزیر جزم آراسته بیاروی طالع کارگزار و نیرو
 و دستیاری فکر نیرنگ پرداز بیان مصارف اوقات سعیده سمات عمر شریف
 آن حضرت والا رقت و شمه از سوانح ایام دولت آن متعالی مرتبت را
 در لباس ایجاز و اختصار رقم زده خامه وقایع نگار ساختم - و حالی بشکوائه
 دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیده خود از
 نحل الجواهر نائید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینه معالنه جلوه گر
 گردید - و یکایک از پرتو فیض عنایت الہی ابواب لطف سخن و سلاست
 کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی مومیائی یعنی
 استخوان بندی بدست افزاد - روی صدق بر زمین منت و سر ارادت
 بسجده نیاز نهاده آیه کریمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بزبان
 راندم - و در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ
 کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینائی برافراختم - باعلام الهام عالم بالا این
 خجسته نامه را که همایون آغاز و فرخنده انجام باد - بعمل صالح موسوم
 ساخته لطیفه فیض الہی که عدد حروفش با سال مذکور موافق است

رسای ایشان و بالا دوربهای فطرت ایشان است در صدد مجملی ازان شده
از غرایب آثار هرچه بقول اهل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود
انتخاب نموده از روز نامه احوال آن حضرت ثبت نموده اند - چه ظاهر
بیگان حوصله در وقت کذب امور مشکل نما که از تأیید پروردهای حضرت
پروردگار سر می زند ندارند - باوجود دانش سگالی آن خر دوزان بالغ نظر
از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوی
آل محمد صالح که بکمال هیچمدانی زبان زد اهل روزگار است اندیشه
این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار
بطریق اجمال چه جای تفصیل و توضیح بعینه از باب اراده طیران صعود
بی مقدار با بال افشانان عالم قدسی در نشیمن عرش و کرسی داند و از
پرواز مورضعیف به نیروی بال و پر شاهین طور بود - لاجرم درین مقام که
سخن از سراسیمگی تا لب^۱ [صدمه]^۲ بسر در می آید - و قلم باوجود
تازه نگاری از قفس سر زبان میگرد - گاه از تهیدستی لفظ و مضمون سامان
این کار بزرگ از اندازه قدرت^۳ [...] بیرون دانسته دلیر دری پیش
رفت این مطلب نمی گشتم - و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این
امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر بازپس نمی گذاشتم - که ناگاه هاتف
سعادت مرزده این عنایت بگوش هوشم در داد - که هان ای فلان تاکی
ازین خود را ئی و هرزه درائی *

ازین خود را ئی و هرزه درائی *
میتوان کرد فکر تازه بسی که در فیض را نه بسته کسی
آنجا که فضل الهی است بی منت نسیم بهار چمن چمن گل مراد در
بوستان امید می خندد - و بی مدد آرایش مشاطه فکر^۴ [شاهد]^۵ معنی
در حجله سخن چهره دلبری می افروزد - چه مانند فرومایگان سواد

و در تربیت مردم ستوده سیر نیکو محضر و صاحب تقوی و ورع و امانت و دیانت و ارباب استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای وحدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز قام و قوت طبیعت دقیقه یاب بارنگ بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء غریبه نموده - و در جمیع اسباب تعیش و مواد تنعم مثل الوان اطعمه و اشرافه لذیذه و البسه فاخره و فرشها و بسطهای نادره و اقسام طیب و عطر تصرفات غریب فرموده باتقصی غایت تزئین و تکلف رسانید - و برین قیاس عمارات عالیه و ابنیه رفیعہ و بساتین دلپسند نظر فریب بر روی کار آورده جهانگیری و جهانداري را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده - چنانچه ذکر نموداري از بدایع آثار و مآثر آن شهفشاه خورشید اشتهار زینت جریده جهان و صفحه روزگار شده - و شرح سر جمله از غرائب اطوار و اوضاع آن بادشاه فلک جاه بر فرد سیاهه و روز نامچه لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته - تا بنای این دیرینه دیر بجا است آثار خیر آن بهین رقم خامه قدرت کتابه پیش طاق [...] بلند رواق میفا است - و تا بنای این دیر فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت نگارش بدایع و غرائب احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادی مبادی نعم و ایادی و بنای مبنای جهان بخشی و جهان بنای است تا بقای دار دنیا دستور العمل سلاطین دیندار خواهد بود چگونه تن بشرح و بیان در می دهد - و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصیف و تعریف سخن سازان بی نیاز است کی سربه تقریر لسان و تحریر خامه دو زبان فرود می آرد - لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پردازیهی همت

گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالق شفت اقلیم نموده
 میزان استقامت کردار و گفتار که وسیله اعتدال مزاج روزگار است به کف
 کفایت شان ارزانی داشت - و از جمله این والا مغزلقان خلافت مرتبت
 ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی^۱ [خدیدو گیهان]^ع خدای
 سرور افروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان
 بادشاه غازی را مصدر اکل کمالات بشری آفریده بالغ نصاب کامل نصیب
 خود در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - و آن گرانمایه گوهر
 اصداف جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم کده آداب الهی است سزاوار
 تملک رقاب انسی و جانی نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی
 و ملکات ملکی و انسانی بر سائر سلاطین ماضی و حال رتبه مزیت داد *
 چون مقرر است که در هر مد سال ازین دست مجددی را پیشکاران قدرت
 ربانی بر سرکار تمهید مبانی ملک و ملت می آرند - همین که از جلوس
 اقدس آن دست نشان اقتدار ید الهی نقش مراد زمین و زمان بر وجه
 احسن درست نشسته خارستان گیتی از گل صلح کل گلستان گشت -
 و بر مقتضیات اراده کامله فعال لما یرید بر وفق خواعش از قوه به فعل
 آمده عجز سالخورده دهر جمال جوانی از سر گرفت - نخست امری که
 ازان سرور ادب پرور سر برزد ترویج فرایض دین حضرت سید المرسلین است -
 که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن مثاب و معاقب
 اند - و تکمیل آن بسنن خاتم النبیین و تحصیل ملکه اخلاق و آداب الهی
 که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر می کنند - چنانچه ظاهر ازهر را
 به حلیه متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود - هم بدان آئین
 باطن انور را بحسن فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی پیراست -

بسم الله الرحمن الرحيم

شگفته روئی چمن بیان و خنده ریزی گلین سخن از حمد بهار پیرای
گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت
والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نقشی چون سرور اصفیا محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سام بر لوحه ایجاد و تکوین کشیده
از فروغ صورت تمام معنی او که سفیده صبح آفرینش و مطلع انوار دانش
و بیغش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند
ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیده روزگار را بنور لقای ازهر آن
مظهر موعود آرایش تازه و نگارخانه صفع را از پرتو ظهور باسط انوار آن
آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده غلغلۀ کبریائی جلال
و جمالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزیت آنحضرت در جمیع
مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بتائید
اعجاز و بدایع بیان هر کافۀ انس و جان آشکار نموده صیت رفعت قدر دین
متینش بلند گرای گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیعه آیات
قرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تنویر هدایت و توضیح درایت آن مهر
سپهر اصفا در نظرها جلوه گر ساخته عالمی را از تیه ضلالت بسر منزل اهتدا
رسانید - و بر طبق اراده ازلی و وفق خواهش لم یزلی بجهت قوام فظام عالم
امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشته آراستگی ملک و ملل و زمام
سر انجام مواد دینی و دول در قبضۀ سلاطین معدلت آئین باز گذاشت -
و به برکت پیروی طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای این

علامات و مخففات

| | | |
|-------|---|-----|
| ع | عوض | |
| ز | زاید | |
| ن | ناقص | |
| غ | غلط | |
| ش (۱) | نسخه ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ شماره | ۳۵۱ |
| ش (۲) | ایضاً | ۳۵۲ |
| ش (۳) | ایضاً | ۳۵۳ |
| ل | نسخه پبلک لائبریری لاہور | ۳۳ |
| الف | نسخه منشی عبد الرحیم ساکن نئی بستی آگرہ | |

و شصت و هشت هجری از کتاب رای بجی مل ولد رای بهونئی مل
کایت دیوان اسد خان نقل نموده - تقطیع کتاب دوازده انچه به هشت
انچه است و ۱۲۱ ورق ضخامت دارد *

(۴) [نسخه پبلک لائبریری لاهور ج] (۱) این نسخه قدیم ترین
و بهترین نسخه عمل صالح است که بنظر رسیده - در سنه یکهزار و صد
و بیست هجری بنگارش آمد - طرز خط پخته است و از سهو و خطا
پاک است - تقطیع کتاب یازده انچه به شش انچه است و ۷۹۹ ورق
ضخامت دارد - ورق اول ضایع شده است و عبارت ازین الفاظ شروع
می شود - "آئین باز گذاشت - و به برکت پیروی طریقت آنصاحب
شریعت" الخ *

(۵) [نسخه مذهبی عبد الرحیم ساکن نئی بستی آگره] این نسخه
هم بسیار صحیح است و تقریباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب خط
خوش است و دوازده انچه به هفت انچه تقطیع دارد *

در محله چوڑی والان بدارالسلطنه دهلی
در هزدهم ماه جون سنه هزار و نهصد و یازده میلادی
بنگارش آمد
غلام یزدانی

(۱) در پبلک لائبریری لاهور نسخه دیگر هم موجود است - لیکن قدامتی
ندارد و از خطا و سهو آکنده است *

دارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاط بندرت یافته می شود - تقطیع کتاب یازده انچه به هفت انچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد - این نسخه کامل است و بر حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامه عبد الحمید لاهوری درج است و در عمل صالح رقم نیافته می دارد - علاوه ازین کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است - که در دیگر تاریخ نامهای آن عهد موجود است و محمد صالح آنها را ترک کرده - من بنده در تصحیح عبارت این نسخه را امل متن قوار داده ام - و اختلافات دیگر نسخ را در حواشی پائین درج نموده *

(۲) [نسخه ایشیانک سوسائیتی بنگاله شماره ۴۵۳ دی] این نسخه کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع می شود - لیکن در آخر نقصی ندارد و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسمعی منصفداران ختم می شود - روش خط پخته نیست و اکثر جاسو و فرو گذاشت بنظر می آید - در تاریخ پنجم جولائی سنه هزار و هشت صد و چهل و دو عیسوی مطابق بیست و ششم جمادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری شخصی گنگا پرشاد نام این نسخه را برای بابو صاحبان رام رتن سنگه و رام پرش سنگه نوشته بود - تقطیع کتاب ده انچه به شش انچه است و ۴۷۴ ورق ضخامت دارد *

(۳) [نسخه ایشیانک سوسائیتی بنگاله شماره ۴۵۱ دی] این نسخه هم ناقص است و احوال ده ساله عهد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای سال بیست و یکم می دارد - در خاتمه احوال مشاهیر و فهرست منصفداران ترک کرده شده است - روش خط پاکیزه و با قاعده است و اغلاط و سهو کمتر یافته می شود - این نسخه را هیه سکه رام که در عهد خلافت عالمگیر ثانی بخدمت محاسبی سرافراز بود - در سنه یک هزار و صد

نسخ قلمی کتاب

در اروپا چندین نسخ این کتاب موجود است - چنانچه سه نسخه در متحف برطانیه (۱) است و چهار در کتابخانه اندیا آفس (۲) - و به همین طور در دیگر کتب خانهای بر اعظم نیز یافته می شود - و چون احوال آنها در فهرستهای آن کتب خانها بشرح و بسط درج است اینجا احتیاج اعاده معلوم نمی شود *

در هندوستان هم این کتاب نادر نیست و نسخ آن در اکثر ریاستهای ملک بنظر می آید - و در کتابخانهای بعض خانوادهای قدیم نیز یافته می شود - من بنده برای مطابقت و مقابله پنج نسخه بدست رسانیدم - سه از آن ملکیت ایشیاٹک سوسائیتی بنگاله است - و یک ملکیت پبلک لائبریری لاهور - و دیگر یک ملکیت منشی عبد الرحیم سائو محله نئی بستی آگره - احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود *

(۱) [نسخه ایشیاٹک سوسائیتی بنگاله شماره ۵۳۴] این نسخه را شخصی شیخ درویش احمد نام که سائو گجرات شاه دولا بود برای نواب سید شهابت خان نوشته - بر پشت ورق اول مهر سید علی رضا ثبت است که اغلب از متعلقان نواب موصوف باشد - تاریخ نگارش نسخه درج نیست - لیکن از صورت آن معلوم می شود - که اقلاً دوست سال قدامت

(۱) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه متحف برطانیه مولفه چارلس ریو - جلد اول - صفحه ۲۶۳ ، ۲۶۴ - شماره ۲۶۲۲۱ ، ۲۰۷۳۵ - و جلد سوم - صفحه ۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۷ *

(۲) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه اندیا آفس مولفه فارمن اینی - صفحه ۱۲۸ - شماره ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ *

مبالغه پیدا می کند - و وفور استعارات و تشبیهات که معنی آفرینی نام داشت مقاصد را در حجاب می گیرد - در هندوستان مخترع این روش شیخ ابوالفضل است - لیکن او منشی قادر التلام بوده و در کلامش سنگینی به رنگینی عیان بعنان می رود - و هیچ جا شوخی بر مقادیر غالب نیامده - تا هم چون پاستان نامهای فارس بنظر شیخ معروف رسید - سادگی عبارت و لطف محاوره آنها داش را ازین تصنع کاری و عبارت آرائی متغیر ساخت - چنانچه در آئین اکبری که جاد آخر اکبرنامه است - شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای فارس نوشته است - و الحق کتابیست که در آن بجمیع علوم بحث کرده و ساده نویسی را از دست نداده - سلاست عبارتش به حشمت معنی و جودت لفظ دست بگریبان است - و فقرهای مختصر به چسپانی ربط و پیوستگی ترکیب در کلام متانت و شوکت پیدا کرده - چنانچه خود میفرماید *

* بیت *

بس کارنامه ایست که آمد بروی کار

حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

محمد صالح بکنار ابوالبرکات منیر و شیخ عنایت الله پرورش یافته بود - و رنگین کلامی و عبارت آرائی او را بمیراث رسیده - و چون درین زمان آفتاب انشاء پردازعی عبد الحمید از بادشاه وقت فروغ قدرانی حاصل کرده به نصف النهار شهرت می درخشید - محمد صالح در کتابش اسلوب بادشاهنامه را پیش نظر نهاده است - و عبارت را بهمان طرز زینت می دهد - و اگرچه کلامش را آن درجه بلند پایگی و شوکت حاصل نشده که عبارات بادشاهنامه را حاصل است - تا هم در بیانش زبان بمحاوره شیر و شکر است - و هیچ جا عبارتش از دائره فصاحت خارج نشده *

چون درین تاریخ فامها بواسطه مبالغه در استعارات و تشبیهات و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خواننده از فهمیدن مقاصد و ادراک مطالب باز می ماند - محمد طاهر را که بخطاب عنایت خانی سرافراز بود این خیال پیدا شد - نه سوافح عهد حضرت صاحبقران ثانی را کسوت نو پوشانیده بمناظر عبارات سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد - چنانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاهنامه مسطور شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که محمد صالح کتابش را می نوشت - بنابر آن بوثوق نمی توانیم گفت که مصنف عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندرز شده *

علوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذشت - چند کتاب دیگر هم در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه مشتمل است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکشا است از تصنیف شیخ عنایت الله لاهوری که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثانی از زمان آدم تا انتهای عهد آن سلطان درج است - چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده کرده است *

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتنی کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طویل الذیل می آید - که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگی دارد - کثرت الفاظ که آنرا قرداندان این طرز آمد طبیعت می گفتند در مطالب

دوربین صواب گزین مرکز است نگاشته شود (۱) - بادشاه علم دوست بمجرب
استماع این امر فرمانی در طلب ملا عبد الحمید بناظم پتنه فرستاد - و چون
او بدرگاه والا آمده بسعدت زمین بوس رسید - خدمت نگارش بادشاهنامه
از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبد الحمید سپرد شد - و میرزای مذکور
بخدمت جمع وقایع سرافرازی یافت *

ملا عبد الحمید انتظام اکبرنامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال
عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است - و طرز
استاد فاضلش را به تتبع آن در جمیع امور طرازی بخشیده - چنانچه
باوجود عذوبت الفاظ و رنگینگی بیان هیچ جا پا از جاده متانت بیرون
نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته معنی را از
دست نداده - این نامه گرامی جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول
بیست سال عهد حضرت صاحبقران ثانی است - و جمله تاریخ نویسان
آن عهد ازین استفاده کرده اند - و محمد صالح هم ازین کتاب مستطاب
زله ربائی نمونه *

در سنه هزار و شصت و پنج هجری چون ملا عبد الحمید بوجه
کبر سن ازین جهان رحلت نمود - خدمت نگارش بادشاهنامه به
محمد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهره کامل گرفته بود تفویض یافت -
محمد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بادشاه را بطرز
و روش بادشاهنامه عبد الحمید نوشته است - و باین طور کتاب استادش را
مکمل نموده - چون این تاریخ پیشتر از عمل صالح بدوین آمد بکن
که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد *

(۱) ملاحظه کنید - بادشاهنامه عبد الحمید لاہوری جلد اول - حصه اول -

اکبر بادشاه که نتیجهٔ قلم اعجاز رقم شیخ ابوالفضل است تدوین یابد -
 بنابرین اول خدمت نگارش بادشاهنامه به میرزا امینا قزوینی که در
 فن افشاید طویلی داشت تفویض یافت - و آن منشی معنی پرداز احوال
 ده سال اول عهد حضرت صاحبقران ثانی را مع دیباچه که بر احوال ایام
 شاهزادگی از بوم ولادت سعید تا تخت نشینی مبارک مشتمل است -
 و تلمه که در آن ذکر مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا
 و شعرا و اطبا درج است - ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از
 نظر اشرف گذراند - محمد صالح احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان
 بادشاه ازین کتاب اخذ کرده است (۱) - و در نگاشتن وقایع ده سال اول هم
 از آن مستفید شده *

چون میرزا امینا قزوینی ده ساله بقدر اقدس حضرت بادشاه
 گذرانیده بود - حاضران موقوف اعلیٰ بعرض رسانیدند - که منشی بی بدل
 ملا عبد الحمید نام که روش سخن سرائی از ذلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته
 و از فیض صحبت آن قدوة اهل سخن بهره تمام اذروخته - اکنون دل رمیده
 و از اخلاط این و آن و خاطر شوزیده را از ارتبط فلان و بهمان وا پرداخته
 در معموره پخته بزبانی نغنائی و پیغوله بی نوائی در ساخته است
 اگر خدمت نگارش معالی و مکارم این دولت والا بدو باز گذاشته آید -
 هرآینه این قالیف منیف و تصنیف شریف به نهجی که در خاطر

(۱) سوانح این ایام در کتابی دیگر که به اسم " احوال شاهزادگی حضرت
 شاهجهان بادشاه " مشهور است - و نزد بعضی به محمد خان مصنف اقبالنامه
 جهانگیری نسبت دارد - بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سیاق عبارت
 صلیح چنان معلوم می شود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است *

” آن مجمع کمالات انسانی که مری و ولی نعمت صوری و معنوی این بغده بود - و در سخن سرائی و معنی آرائی ید بیضا می نمود - و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بقربیت این ذریه بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهره شاهد کلام را بغازه اصلاح می آراست - و صورت معنی از آئینه سخنم باحسن وجهی نمودار می ساخت - نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر املاحش رسد - و از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود - در سن شصت و پنج سال قمری و هزار و هشتاد هجری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد برین گشت “ *

ازین عبارت واضح است که کتاب قاسم هزار و هشتاد هجری ختم نشده بود - درین صورت معلوم می شود که اول محمد صالح سوانح ایام دولت حضرت شاهجهان بادشاه قاسم هزار و هشتاد هجری قلم بند کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفه فیض الهی تاریخ اتمامش یافته - لیکن چون آن بادشاه عالی جاه رحلت گرامی عالم بالا شد - مصنف احوال سفین مابعد را اضافه نموده این نامه گرامی را صورت تکمیل داد - و دیباچه چنانکه در اول بود بهمان طور برقرار ماند *

صاخذ کتاب

سلاطین مغلیه را همیشه شوق علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران این سلسله نامدار خود وقایع عهد شان نوشته اند - و بعض این خدمت را به منشیان بلاغت شعار سپرده - حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خیال پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ جد بزرگوارش حضرت عرش آشیانی

* کتبه *

نامی این مسجد زیبا بنده آل محمد صالح است

سنه یک هزار و هفتاد هجری

بر محاریب مسجد بسیار کتبها از نظم و نثر و آیه های قرآنی بکار
چینی نگاشته است - مقصود ازینها حمد و سپاس خدا و نعت مصطفی
و تعریف مسجد زیبا است - از کتبه نثر چنان هویدا می شود - که تعمیر
مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید *

نقل کتبه نشر

بکس سعید فدوی آل محمد صالح در سال هزار و هفتاد و نه هجری

صوت اتمام یافت *

محمد صالح در مقبره ده از سنگ سرخ بنا یافته است دفن شد -
این مقبره تا حال بیرون موجی دروازه لاهور موجود است - و به اسم کتبه
والا مقبره شهرت دارد *

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید - " در سال هزار و هفتاد هجری
از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینا
برافراختم " - لیکن این قول درست نیست - چرا که اول در کتاب واقعات
عهد حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجری مسلسل
درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیخ عنایت الله
می نویسد *

است - علاوه ازین اقوال از عبارتی که در اختتام نسخه پبلک لائبریری لاهور درج است - و اینجا بجنسه نقل می شود بظهور می رسد - که رشته حیات مصنف تا سنه یازده صد و بیست هجری منقطع نه گردیده بود *

نقل عبارت

ختم شد نسخه عمل صالح من تصنیف جامع الكمالات صوری
و معنوی میان محمد صالح سلمه الله روز یکشنبه بناریع بیست و هفتم صفر
سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجری *

درین عبارت جمله سلمه الله برین معنی دال است - که مصنف
تا زمان تحریر این نسخه زنده بود - اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ
لاهور این امر مفکشف نمی گردد - که آیا مصنف تاریخ وفات بنابر روایات
مقامی نوشته است - یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در
قرار دادن این امر که قول محمد لطیف " حدیث صحیح " است -
و عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور هرزه و هذیان - قدری شامل است -
زیرا که اگر مصنف تاریخ لاهور تاریخ وفات محمد صالح را فقط بر بنای
روایات مقامی نوشته است - قولش در مقابل عبارت نسخه پبلک لائبریری
لاهور واقعی ندارد - و اگر او از دیگر کتب معتبره تاریخ نقل کرده است -
نگارش عبارت نسخه لاهور بر سهو کاتب محمول می توان شد *

در لاهور مسجدی خورد بغایت دلپسند اساس بنا کرده مصنف
هنوز موجود است - این عبادتگاه اندرون مرچی دروازه بم لب سه راه
واقع است و کار چینی بسیار خوب دارد - گویند که مکان سکونی
محمد صالح معاذی این مسجد بود - بر در مسجد این کتبه
نوشته است *

میگویند که محمد صالح در دفتر معلی شاهي سلسله ملازمت داشت - و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر موسوم به بهار سخن (۱) هم نتیجه طبع و قلم اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول - در مکاتیب بادشاهان و امرا - چمن دوم - در رقعات - چمن سوم - در توصیف عمارات آگوه و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریظات کتب - از دیباچه معلوم می شود که مولانا ابوالبرکات منیر مسودات این کذب را که در اوراق منتشره صورت پراگندگی داشت خواست که در یک شیرازه جمع آورد - اما اجل مهلت نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پربشان را در سنه هزار و هفتاد و سه هجری ترقیب داده به بهار سخن موسوم کرد - درین گلدسته مصنف داد رنگین کلامی و سخن آرائی داده است - و جواهر زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قوطاس ریخته *

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه پیوست - و در باب وفاتش نیز اقوال مختلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹ می نویسد - که محمد صالح در سنه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود - صاحب تحقیقات چشتی (۲) وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان می کند - و گوید که محمد صالح در سنه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت لیکن قولش درست نیست - چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات شیخ عنایت الله که در سنه هزار و هشتاد هجری واقع شده نموده است - درین صورت رحلت کردن او در سنه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل

(۱) این کتاب هنوز چاپ نشده است - نسخه قلمیش که بنظرم رسیده ملک مولوی محمد شعیب نائب مباشر آذر قدیمه اسلامیة پنجاب و صوبجات متحده است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخامت دارد *

(۲) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتی - صفحه ۹۲ - طبع لاهور (وطن) *

و ممکن که باین حیثیت فقل کذب هم برای کتابخانه شاهي مي کرد -
یا میر محمد صالح^(۱) برادر روشن قلم است - که پس از وفات برادر
موصوفش بجای او بخدمت فرمان نویسی سرافراز گشت - و این نسخه
را حسب ایامی حضرت صاحبقران ثانی نوشته باشد *

مورخین زمانه حال شیخ عنایت الله را علی حسب اختلاف
الروایات هم زلف و برادر حقیقی مصنف می خوانند - لیکن از مطالعه
عمل صالح معلوم می شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر
حقیقی محمد صالح می گوید درست نیست - زیرا که مصنف اسمش
را در هر جا با لقب آل محمد زیفت می دهد - که فقط سادات را نوشتن
جایز است - و عنایت الله را بهر مقام شیخ عنایت الله نوشته است -
مورخین را این غلط فهمی غالب از لفظ برادر کلان واقع شده که مصنف
بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب می کند - لیکن در محاوره فارسی
خطاب برادر عام است - و اطلاقش بر برادر حقیقی و عمزاده و هم زلف
یکسان می باشد *

(۱) میر محمد صالح فرمان نویس و میر محمد صالح خوشنویس داروغه
کتابخانه معلی هر دو جداگانه کس بودند - و مناصب ایشان در عمل صالح جداگانه
درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویس بمنصب پانصدی بدست سوار
سرافراز بود - و میر صالح داروغه که بخانه بمنصب نهصدی صد سوار - میر محمد صالح
فرمان نویس و محمد صالح کاتب را هم یک کس قیاس کردن درست نیست - زیرا که
اگر چنین بودی ذکر روشن قلم مثل ذکر شیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت
و باز دو بار به بسیار شرح و بسط رقم شده است بالضرور در عمل صالح نگارش یافتی -
علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسی که بپادشاهنامه عبد الحمید درج است
در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب *

من بنده برای تحقیق نسخه مذکوره را خود بامعان نظر در کتابخانه ایشیائیک سوسائیتی بمکاله ملاحظه نمودم - و یافتم که در آخر کتاب نام کاتب فقط "محمد صالح الکاتب" درج است - اکنون بفهم نمی آید که کرنیل لیس بر چه بنا محمد صالح الکاتب را محمد صالح کنیز قرار داده است - از مطالعه کذب تاریخ آن عهد چنین معلوم می شود - که محمد صالح الکاتب یا میر محمد صالح خوشنویس پسر میر عبد الله مشکین رقم است - زیرا که در سنه هزار و پنجاه و شش هجری خدمت داروغگی کتابخانه معلی از تعییر رشیدای خوشنویس با و مفروض شده بود -

[بقیه حاشیه صفحه ۳]

تفصیل جداول مردم شماری

(کنیز) کل تعداد = ۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ مذهب

| | | |
|--------|---|--------|
| ۶۳۱۲۸ | = | هندو |
| ۴۳۸۸۹ | = | سکیه |
| ۷۶۵۵۶ | = | مسلمان |
| ۱۸۳۵۷۳ | | |

تقسیم بلحاظ صوبجات

| | | |
|--------|---|--------------|
| ۱۷۴۰۹۸ | = | پنجاب |
| ۳۶ | = | بلوچستان |
| ۲ | = | کشمیر |
| ۹۴۳۲ | = | صوبجات متحده |
| ۵ | = | جزائر اندمان |
| ۱۸۳۵۷۳ | | |

[ملاحظه کنید مردم شماری هند سنه ۱۹۰۱ میلادی - حصه دوم (جداول)

مؤلفه ایچ - ایچ - رزلی - و ای - اے - گیٹ *]

[بقیه حاشیه صفحه ۳]

* بیت *

اگر قحط الرجال افتد ازین سه انس کم گیري
یکی افغان دوم کنبو سوم بد ذات کشمیري

سوری علم الزمان

که در باب سوء خلق این قوم در میان مردم مشهور است این امر واضح میگرد که کنبو مثل کشمیری و افغان لقب مقامی است نه که ذاتی و صفاتی - و از تحقیق جدا دل مردم شماری که در ذیل درج است معلوم می شود - که اصل این قوم اغلب از سرزمینی است که در مضافات پنجاب واقع است - زیرا که اکثر افراد این قوم به پنجاب سکونت دارند - و آنرا که در صوبجات متعده آباد اند - در آن اضلاع مستند که به پنجاب ملحق است - درین صوزت قول مولانا شیخ زین العابدین قرین صواب معلوم می شود - که کنبو مثل هندو اسم نسبت ست مذسوب به کذب *

تکته لطیفه ای که منور در دهم شاسترخود (باب دهم - اشلوک ۳۴ و ۳۵) ذکر بعضی فرقه های کهنوی میکند - و فرقه که بسلسله ترتیب چهارم ثبت افتاده کمبوج است - و عجیب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کنبوی زمان حال باشند - ازین وجه که آن نوع قوم کنبو که به مذهب هندو تعلق دارد بالکلیه کهنوی است - در باب اسقاط حرف جیم می توانیم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمه سکرت سند گرفته وطن مالوف طایفه کمبوج را در کوه هندوکش قرار داده اند - که وادی گلگت را از باخ جدا می سازد و ثابت می رسد - چنانچه گریثونسن در جنرل راول ایشیا تک سوسائیتی (بابت جولائی سنه ۱۹۱۲ع صفحه ۸۰۱) این طایفه را یکی از اقوام شمال غرب هند بیان می کند - و گوید که لغت شان به سنسکرت و ایرانی آمیزش داشت - موسیو فاوچر بنابر روایات سلک نیپال ثبت را کمبوج دیس می پندارد - و رایش بسیار تفاوت ندارد - اما وراهمپورا در برهیت سمبها (باب چهاردهم - آیت ۱۷) کامبوج دیس را در ممالک جنوب مغرب شمار می کند - غالباً بذای قولش این است - که کمبوج در دهم شاستر منو و هری و نشا و مذاق اشوکا (شماره ۱۳ - ۲۵۹ سال قبل از مسیح) به قومی دیگر که جوانا نام دارد مسطور شده - و چون موخر الذکر باشندگان غرب و جنوب غرب بودند - وراهمپورا طایفه کمبوج را نیز منوطن ممالک جنوب مغرب شمرد *

حالانکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بذکر وقایع سال بیست و چهارم جلوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجری مندرج است -
 پروفیسر موصوف را این خیال غالب ازین قول کرفیل لیس پیدا شده که
 در باب بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری در جرنل روائل ایشیائنگ سوسائیتی
 (جلد سوم سلسله جدید) رقم یافته *

” نسخه جاد درم بادشاهنامه که برای طبع ببلویتیگا اندیکا مستعمل
 شده بهترین نسخه قلمی است که بنظر آمده - از قلم محمد صالح کنبو (۱)
 مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و بر حاشیه دستخط شاهجهان
 بادشاه دارد “ *

(۱) در باب اصلیت این قوم حکایات عجیبه و روایات غریبه بر السنه مردم
 جاری است - چنانچه در میان اهل اسلام مشهور است - که اگر شخصی سید الفسب
 بزنی کناس متأهل شود - اولاد کنبو (کم بو) باشد - گویا بوی کناسی از آمیزش
 سادات کم شده - یا خوشبوی سادات از اختزاج کناسی کم گردیده - جماعتی دیگر
 می گوید - که چون در ابتدا تعداد ایشان قلیل بود - نظر بر آن ایشانرا کم بو گفتند -
 باین معنی که بوی شان در میان خلق نادر است - لیکن این همه اقوال لغو و پوچ
 است و زبانی ندارد - مولانا شیخ زین العابدین مد مداری مولانا شیخ عبد الحق
 محدث دهلوی که باز جد مداری راقم الحروف می باشد در کتاب خود مصباح العارفین
 می نویسد - که در لفظ کنبو واو نسبت است منسوب به کذب چون واو هلدو - و کتب
 شهرست نزد عربین - باشندگان آن شهر اعم ازینکه مسلمان باشند یا بت پرست بآن
 لقب ملقب شدند *

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کنابه بالضم نام دریای است در شمال سمرقند -
 و آبادیها که بر کنار آن دریا واقع شده بهمن اسم موصوم شد - چنانکه جهلم نام
 دریای است و هم نام شهری که بر لب آن دریا واقع است - در زمانی سادات و شیوخ از
 عرب و بغداد آنجا سکونت اختیار نمودند - و بعد مرور قرون و دهور چون بهندوستان
 رونهاند - این لقب را همراه خود شان آوردند - علاوه ازین اقوال از قریفه
 این شعر نیز

فارسی مزنی و مفقی و به عقائد و مطالب محلی و مطری باشد صورت
 انظام دهم - الحمد لله ده امروز جلد اول از آن کتاب مستطاب هدیه ناظرین
 شود - آهی حسن سعی قبول کند *

احوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد بدریافت نمی رسد - و در فاتحه
 عمل صالح نیز جزین که "کمترین داعیان دولت ابد پیوند بوده" چیزی
 درین باب مسطور نیست - لیکن از احوال شیخ عنایت الله مصنف
 بهار دانش و از ذکر مولانا ابوالبرکات المتخلص بمنیر که در خاتمه کتاب درج
 است انموده می آید - چنانچه معلوم می شود - که مولد
 و متشأش خاک پاک خطه لاهور است - و در عهد طفولیت بزر تربیت
 شیخ عنایت الله مالد - و کسب علوم هم از آن ممدوح نموده - میگویند
 که ملا بمنیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدتی بیک جا بسر بردند *

در تاریخ هند ایلیت صاحب پروفیسر داسن مصنف را با
 میر محمد صالح خوشنویس^(۱) پسر میر عبد الله مشکین قلم که بفارسی
 کشفی تخصص می کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید *

"درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است
 که خود را باین نام در کتاب خود بمرغ خوشنویسان نوشته *"^(۲)

(۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات ۴۱۴ و ۵۰۵ و ۵۵۵
 ۶۷۹ - بادشاهنامه عبد الحمید لاهوری جلد دوم - طبع بلیوتیکا اندیکا
 (۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیت صاحب - جلد هفتم - صفحه ۱۲۳ *

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه مصحح

تمهید

در زمانیکه بمحکمه آثار قدیمه سرکار هند موظف تحقیق السنه عربیه و فارسیه بودم - روزی اشاره عالی جناب فضیلت مآب جان هیوبرت مارشل صاحب سی - انی - ای دیرکتور جنرل محکمه موصوفه بدین معنی رفت - که اگر کذاب عمل صالح که کاملترین تاریخ عهد حضرت شاهجهان بادشاه غازی از تصنیف محمد صالح کنبو است بتصحیح و تحشیق این بنده زیور انطباع پذیرد خیلی زیبا بود - زیرا که باوجود متعدد بودن کذب تاریخ زمان حضرت شاهجهان بادشاه کتابیکه بر جمله احوال عهدش از ولادت تا وفات محتوی و جامع باشد جزین نامه فامی نیست - و شهرت و قبولیتی که این کتاب را بوجه صدق بیان و درستیی اتیان حاصل شده احتیاج شرح ندارد - چنانچه در اکثر قواریخ معتبره متأخرین حواله باین کتاب رفته است - چون امر آن عالی جناب خالی از حکمت نبود کمر همت بر اتمام این کار بستم - و از ایشیاٹک سوسائیتی بگاله استفار نمودم که اگر ایشان بسلسله ببلیوتیکا اندیکا متکفل اشاعت این نسخه بدیعه می توانند شد - آن جماعه افاضل که در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا همیشه سرگرم کاراند - تحریک من بنده را برغبتی تمام قبول نموده فرمودند که متن را بترجمه مختصر در زبان انگلیسیه که از تبلیغ و ترویج کلام

- ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد نذر محمد خان والی
 بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی
 ۵۳۵ ایلچی خود فرستاده
 انعقاد انجمن عقد ازدواج میان شاهزاده محمد شجاع و کریمه
 ۵۳۶ سلسله صغیه صفویه
 احوال پایان این سال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع
 ۵۴۳ پذیرفته بود
 آغاز سال ششم از جلوس مبارک
 ۵۴۶
 مرسل شدن خواجه قاسم مخاطب به صدر خان بجانب ایران
 ۵۵۰ حمله آوردن زندۀ پیل بر بادشاهزاده اورنگ زیب و ثبات قدم ورزیدن
 بادشاهزاده و برچه زدن در پیشانی آن پرخاش گر
 ۵۵۴ بیان چگونگی فتح حصار دولت آباد به حسن سعی مهابت خان
 و دیگر اولیای دولت
 ۵۶۴
 توجه بادشاهزاده شاه شجاع بسمت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن
 ۶۱۴
 انتصاب پذیرفتن رایات موکب منصور بصوب پنجاب
 ۶۲۲

| | |
|---------|---|
| | اشتعال یافتن زائره شورش افغانه تیراه و بنگش به شرارت کمال الدین |
| ۳۷۷ ... | رویهله و انطفاء آن به سعی دولتخواهان آن صوبه ... |
| | تفویض سردارچی کل بدستور اعظم آصف خان و روانه شدن او به |
| ۳۸۳ ... | بالا گهاٹ در مرتبه اول ... |
| ۳۹۸ ... | نومید شدن خانجهان و دریا خان رفتن بسوی مالوه ... |
| ۴۰۱ ... | کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت ... |
| ۴۰۹ ... | فتح قلعه دهارور ... |
| ۴۱۷ ... | بیان شدت قحط و غلا و طاعون و وبا ... |
| ۴۲۶ ... | آغاز چارمین سال از جلوس مبارک ... |
| ۴۲۹ ... | ذکر فتوحات که بحسن سعی قلیچ خان در اله آباد روی نمود ... |
| ۴۳۶ ... | بیان کشایش قلعه قندهار دکن ... |
| ۴۴۵ ... | رحلت نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی به ریاض رضوان ... |
| ۴۵۹ ... | ارسال آصف خان به بالا گهاٹ بار دوم ... |
| ۴۶۴ ... | خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهاٹ ارسال یافت ... |
| ۴۷۵ ... | آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس ... |
| ۴۸۲ ... | معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب اکبر آباد ... |
| ۴۹۳ ... | بیان فتح هوگلی بندر بحسن سعی بهادر کذبو مدار علیه قاسم خان ... |
| ۵۰۵ ... | کشایش پذیرفتن قلعه کالنه ... |
| | خواستگاری صبیحه سلطان پرویز برای بادشاهزاده دارا شکوه و ارسال |
| ۵۱۰ ... | رسم معهود ساچق ... |
| | انتظام یافتن کریمه بادشاهزاده پرویز در سلک ازدواج سلطان |
| ۵۲۲ ... | دارا شکوه ... |

| صفحه | عنوان |
|------|---|
| ۲۸۹ | انتقال شاهزاده لطف الله |
| ۲۹۲ | ترکتاز نذر محمد خان والي بلخ بحوالي کابل و معارفت نمودن به کمال نومیدي و ذکر احوال او و برادرش امام قلي خان والي توران |
| ۳۱۰ | اساس نهادن ايوان چهل ستون در صحن خاص و عام |
| ۳۱۳ | افتتاح مراسلت بدین درگاه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلي خان |
| ۳۱۵ | نقل نامه به امام قلي خان والي توران |
| ۳۱۸ | توجه شهنشاه کشور کشا بصرب صیدگاه باري و تعيين پذیرفتن امرای نامدار بر چهار بنديله |
| ۳۲۳ | ذکر نزول اجلال به قصبه گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانیان و فیصل یافتن مهم چهار سنگه |
| ۳۳۰ | آغاز درویش سال جلوس حضرت ظل سبحاني |
| ۳۳۳ | رسیدن بحري بیگ برسم رسالت از جانب شاه عباس |
| ۳۴۴ | شرح احوال خان جهان لودي و روئافتن او از قبله اقبال |
| ۳۵۷ | نقل نامه حضرت سلیمان مقامي به شاه صفي دارای ایران |
| ۳۶۳ | بیان مکتوبات و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان سرحد کابل شیوع یافته بود |
| ۳۶۵ | نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک و خانجهان بصوب دکن |
| ۳۷۰ | آغاز سال سوم از جلوس |

| | | | | | | |
|---|-----|-----|-----|-----|-----|-----|
| رسیدن بنارس در مقام جنیر و رسانیدن خبر رحلت حضرت | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| جنت مکانی | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۱۳ |
| ورود سوکب شاهجهانی بسرحد ملک رانا و سرافرازی یافتن او از | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| آستانبوس درگاه والا | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۱۹ |
| ورود شاه بلند اقبال بظاهر دارالخلافه اکبر آباد و نزول در باغ دهرة | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۲۱ |
| انعقاد انجمن جلوس حضرت شاهجهان بادشاه غازی در دارالخلافه | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| اکبر آباد | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۲۳ |
| حلیه مبارک | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۳۲ |
| بیان مصارف اوقات | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۴۱ |
| بناء تاریخ شاهجهانی | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۵۳ |
| ذکر احکام و فرامین که بعد از جلوس نفاذ یافت | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۵۷ |
| فهرست اسامی آن سعادتمندان که در رکاب ظفر انتساب از مبادی | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| ایام فترت تا هنگام جلوس حاضر بودند | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۶۳ |
| تفصیل برخی از عنایات که در عنوان جلوس نسبت بامرای | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| حضور بظهور آمده | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۶۵ |
| بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس به | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| نگهبانی صوبجات اشتغال داشتند | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۷۰ |
| استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت به ملازمت اشرف و کامگاری | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| پذیرفتن آصف خان در رکاب سعادت شاهزادگان | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۷۵ |
| جشن نوروز سال اول جلوس مبارک | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۸۲ |
| در آمد شهر رمضان المبارک سال اول جلوس و وضع خیرات بنازگی | ... | ... | ... | ... | ... | ... |
| درین ماه | ... | ... | ... | ... | ... | ۲۸۸ |

| | |
|-----|--|
| | وصول موکب سعادت بدار السلطنت فتحپور و انعقاد انجمن |
| ۱۲۶ | وزن مبارک شمسی از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال |
| ۱۲۷ | ارتحال والدۀ ماجدۀ شاه بلند اقبال |
| | توجه جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بسیر کشمیر و ولادت شاهزادۀ |
| ۱۲۹ | امید بخش |
| ۱۳۳ | رفتن شاه بلند اقبال بار دوم باهنگ تسخیر دکن |
| | وصول موکب شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش پذیرفتن |
| | جشن وزن مبارک سال قمری سیمین و یافتن توفیق توبه از |
| ۱۳۷ | شراب مسکرات |
| | وسیلۀ انگیزختن غنبر در طلب عفو و پذیرفتن پیشکش کلی |
| ۱۵۵ | و تسلیم محال متعلقۀ بادشاهی |
| ۱۶۰ | ولادت ثریا بانو بیگم |
| | رسیدن شاه بلند اقبال بعد از انصرام مهم دکن به مندر و فرستادن |
| ۱۶۵ | عرضداشت به جهانگیر بادشاه در باب تسخیر قندهار |
| | روانۀ شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادۀ ملازمت جهانگیر |
| | بادشاه و شورش مزاج حضرت خلافت مرتبت ازین وجه |
| ۱۶۹ | و منجر شدن آخر کار بمکاربه |
| ۱۸۹ | ولادت شاهزادۀ محمد مراد بخش در قلعۀ رهناس |
| ۱۹۶ | پناہ آوردن مہابت خان بدرگاہ گیتی پناہ |
| ۲۰۲ | ارتحال جهانگیر بادشاه |
| | مقابله سلطان شہریار بہ بادشاہزادہ داور بخش مشہور بہ بولاقی |
| ۲۰۹ | و غلبہ داور بخش |

| | |
|------------|---|
| | آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن انجمن |
| ۷۹ | نوروزی سلطان خرم در ولایت رانا |
| ۸۰ | ولادت جهان آرا بیگم المختاطب به بیگم صاحب |
| ۸۱ | تنگ شدن عرصه پیکار بر رانا بمساعی بادشاهزاده خرم |
| | عفو طلبیدن رانا بوسیله شاه بلند اقبال و ذکر بعضی از مناسبات |
| ۸۴ | این مطلب |
| | معادرت شاه بلند اقبال از مهم رانا و دریافت ملازمت جهانگیر |
| ۹۰ | بادشاه در اجمیر |
| ۹۲ | ولادت بادشاهزاده محمد دارا شکوه |
| ۹۶ | ذکر پیدایش شاهزاده محمد شاه شجاع |
| ۹۸ | توجه شاه بلند اقبال به تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهی |
| | جشن نوروزی سال دوازدهم جلوس جهانگیری و انتظام یافتن صبیح |
| | شاهنواز خان به سلک ازدواج شاه بلند اقبال و اطاعت کردن |
| ۱۰۳ | و پیشکش فرستادن دنیا داران دکن |
| | معادرت شاه بلند اقبال بعد از فتح دکن و یافتن خطاب |
| | شاهجهانی و نصب کرسی طلا بجنب سریر شاهنشاهی برای |
| ۱۰۸ | جلوس آن بلند اقبال |
| | توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاهجهان |
| ۱۱۳ | بعد از فتح دکن |
| ۱۱۸ | فتح قلعه کانگه بتدبیر شاه بلند اقبال |
| ۱۲۴ | ولادت سلطان اورنگ زیب |

| | | | | |
|----|-----|-----|-----|---|
| ۱۱ | ... | ... | ... | احوال نور الدین محمد جهانگیر بادشاه |
| ۱۴ | ... | ... | ... | ذکر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی |
| ۱۶ | ... | ... | ... | احوال نصیر الدین محمد همایون بادشاه |
| ۱۸ | ... | ... | ... | بیان ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی |
| ۲۵ | ... | ... | ... | ذکر شاهزاده عمر شیخ میرزا ... |
| ۲۵ | ... | ... | ... | بیان سلطان ابو سعید میرزا ... |
| ۲۶ | ... | ... | ... | احوال شاهزاده سلطان محمد میرزا ... |
| ۲۷ | ... | ... | ... | ذکر شاهزاده میرزا میران شاه ... |
| ۲۷ | ... | ... | ... | احوال امیر تیمور گورکان ... |
| ۳۰ | ... | ... | ... | بیان تعلیم شاهزاده خرم ... |
| ۳۳ | ... | داد | ... | ارتحال اکبر بادشاه و ذکر سوانح که در عرض آن ایام رو داد |
| ۳۷ | ... | ... | ... | رو گردان شدن خسرو از اطاعت جهانگیر بادشاه ... |
| ۴۲ | ... | ... | ... | بیان غایبات جهانگیر بادشاه در حق سلطان خرم و خواستگاری |
| ۴۲ | ... | ... | ... | نواب ممتاز الزمانی بنت یمین الدوله آصف خان |
| ۴۴ | ... | ... | ... | ذکر خواستگاری صبیح مظفر حسین میرزا بجهت شاه بلند اقبال |
| ۴۴ | ... | ... | ... | خرم ... |
| ۵۰ | ... | ... | ... | نهضت جهانگیر بادشاه به صیدگاه باری و شمشیر انداختن |
| ۵۴ | ... | ... | ... | بادشاهزاده خرم بر شیر |
| ۵۸ | ... | ... | ... | زفاف شاه بلند اقبال به نواب ممتاز الزمانی |
| ۵۸ | ... | ... | ... | نهضت جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بصوب اجمیر |
| ۶۷ | ... | ... | ... | نهضت سلطان خرم به تسخیر ولایت رانا امر سنگه و روزی |
| ۶۷ | ... | ... | ... | شدن فتح ... |

عمل صالح

جلد اول

فهرست مضامین

دیباچه مصحح

| صفحه | عنوان |
|--------|----------------------|
| ۱ ... | تمهید ... |
| ۲ ... | احوال مصنف ... |
| ۹ ... | تاریخ نگارش کتاب ... |
| ۱۰ ... | ماخذ ... |
| ۱۳ ... | طرز انشاء ... |
| ۱۵ ... | نسخ قلمی کتاب ... |
| ۱۸ ... | علامات و مخففات |

متن اصل نسخه

| | |
|--------|--|
| ۱ ... | تمهید ... |
| ۶ ... | ولادت شاهجهان بادشاه غازی و موسوم شدن به سلطان خرم |
| ۱۰ ... | سلسله نسب ... |